

آیتہ العظمیٰ مکارم شیرازی

تعداد و برائے  
در سیرت

جلد دوم

تہیہ و تنظیم:

محمد جواد اسکندرلو

آیتہ اللہ العظمیٰ مکارم سیرات



# تعداد و ترتیب در فقہ حنفی

جلد دوم

تہیہ و تنظیم:  
محمد جواد اسکندرلو

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	تفسیر نمونه. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم: محمد جواد اسکندرلو
مشخصات نشر	قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	ج.
شابک	دوره: ۱: 978-964-533-355-1 ج. ۱: 978-964-533-354-4 دوره: ۲: 978-964-533-356-8 ج. ۲:
وضعیت فهرست‌نویسی	فیپا.
موضوع	تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع	Qur'an-shiite hermeneutics- 20th century:
موضوع	اسلام و آموزش و پرورش -- جنبه‌های قرآنی
موضوع	Islamic education - - Qur'anic teaching:
شناسه افزوده	اسکندرلو، محمدجواد، ۱۳۴۰ -، گردآورنده
شناسه افزوده	Eskandarloo, Muhammad Jawad:
رده‌بندی کنگره	BP ۹۸:
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۱۷۹:
شماره کتاب‌شناسی	۶۲۴۷۶۰۶:

## تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / ج ۲

### حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

تهیه و تنظیم: دکتر محمدجواد اسکندرلو

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه و قطع: ۴۷۲ صفحه / وزیری

چاپخانه: سلیمانزاده - قم

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک دوره: ۴-۳۵۴-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

شابک: ۸-۳۵۶-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۰۹۹ ۳۷۸۴۰۰

[www.imamali.pub.ir](http://www.imamali.pub.ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست مطالب

فصل ششم: عوامل نظری تربیت و سازندگی .....	۱۹
تفکر .....	۲۱
تفسیر .....	۲۱
گوشه‌ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه .....	۲۳
الف) تفکر بزرگ‌ترین عبادت است .....	۲۳
ب) یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است .....	۲۴
ج) تفکر، سرچشمه عمل است .....	۲۴
تفکر، تعقل، تذکر .....	۲۴
اولی الابصار کیان‌اند؟ .....	۲۵
«اولوالالباب» کیان‌اند؟ .....	۲۶
یکی از مصداق‌های روشن تفکر .....	۲۷
روح «ذکر» فکر است .....	۲۸
یقین و مراحل آن .....	۲۸
ایمان نوعی عشق است نه درک و عقل .....	۳۱
ایمان، سرچشمه محبویّت .....	۳۲
تفسیر .....	۳۲

نکته‌ها:	۳۶
۱. محبت علی <small>علیه السلام</small> در دل‌های مؤمنان	۳۶
۲. تفسیر جمله «يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ»	۳۸
ایمان، و امدادهای غیبی	۳۹
نکته‌ها:	۳۹
۱. جوانمردی و ایمان	۳۹
۲. ایمان و امدادهای الهی	۴۰
آرامش روح در سایه ایمان	۴۰
تفسیر	۴۱
دو نکته درباره این آیه	۴۵
ایمان و آرامش	۴۹
رابطه علم و ایمان	۵۰
ایمان همراه با عمل	۵۱
دل‌های آماده ایمان	۵۲
آثار ایمان و کفر	۵۴
پاداش دنیوی ایمان	۵۶
شرط پیروزی، ایمان و استقامت	۵۸
ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان‌ها	۶۱
بازتاب معاد در زندگی انسان‌ها	۶۳
اثرات شوم انکار معاد	۶۶
توبه	۶۸
حقیقت توبه	۶۸
توبه، دری به سوی رحمت خدا	۷۱
توبه حقیقی کدام است؟	۷۲

- یکی از معانی توبه ..... ۷۳
- منظور از توبه خدا بر پیامبر ﷺ در این آیه چیست؟ ..... ۷۴
- آیه «توبه» امیدبخش ترین آیه قرآن ..... ۷۵
- توبه کاران ..... ۷۶
- به سوی پروردگارتان بازگردید ..... ۷۷
- تفسیر ..... ۷۸
- خداوند همه گناهان را می آمرزد ..... ۷۸
- راه توبه به روی همه باز است ..... ۸۳
- شرایط پذیرش توبه ..... ۸۴
- شرط مهم قبولی توبه ..... ۸۹
- تبدیل سیئات به حسنات ..... ۹۰
- تا ایمان نباشد توبه محقق نمی شود ..... ۹۲
- توبه های بی فایده ..... ۹۳
- توبه در سن چهل سالگی ..... ۹۴
- توبه و جبران ..... ۹۶
- داستان مرد نباش ..... ۹۶
- افراد گنهکاری که با شنیدن آیه ۱۶ سوره «حدید» توبه کردند ..... ۹۷
- اسباب آمرزش در قرآن مجید ..... ۱۰۰
- توجه به خدا ..... ۱۰۲
- ذکر خدا در هر حال ..... ۱۰۳
- توجه به اینکه همه جا ناظر، خداست ..... ۱۰۴
- توکل ..... ۱۰۶
- حقیقت توکل و فلسفه آن ..... ۱۰۸
- فلسفه توکل ..... ۱۰۹

- صبر و استقامت ..... ۱۱۱
- صبر جمیل ..... ۱۱۲
- راه پیروزی بر مشکلات ..... ۱۱۳
- منظور از لقاء خداوند چیست؟ ..... ۱۱۵
- آیا «صبر» به معنی روزه است؟ ..... ۱۱۶
- صبر و شکیبایی، ایمان، سرمایه امامت ..... ۱۱۶
- نکته: شکیبایی و استقامت رهبران الهی ..... ۱۱۹
- آن گونه که مأمور شده‌ای استقامت کن ..... ۱۲۲
- همچون پیامبران اولوالعزم شکیبا باش ..... ۱۲۳
- پیامبر اسلام ﷺ اسطوره صبر و استقامت بود ..... ۱۲۴
- چرا تنها صبر ذکر شده است؟ ..... ۱۲۶
- استقامت در سایه آگاهی ..... ۱۲۷
- نقش ثبات و استقامت ..... ۱۳۰
- شکیبایی، رمز هر پیروزی است ..... ۱۳۱
- نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت ..... ۱۳۱
- فصل هفتم: عناصر عملی تربیت و سازندگی** ..... ۱۳۵
- تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی ..... ۱۳۷
- رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست ..... ۱۳۸
- تقوا بزرگ‌ترین ارزش انسان ..... ۱۴۹
- نکته‌ها: ..... ۱۵۰
۱. ارزش‌های راستین و ارزش‌های کاذب ..... ۱۵۰
۲. حقیقت تقوا ..... ۱۵۵
- آثار تقوا در روح و در اجتماع ..... ۱۵۹



۱. ایمان به غیب ..... ۱۵۹
۲. ارتباط با خدا (اقامه نماز) ..... ۱۶۰
۳. ارتباط با انسان‌ها (انفاق) ..... ۱۶۱
- دو نکته قابل توجه ..... ۱۶۲
۴. ایمان به تمام پیامبران خدا ..... ۱۶۲
۵. ایمان به رستاخیز ..... ۱۶۳
- رابطه تقوا و روشن بینی ..... ۱۶۴
- رابطه تقوا و عمران و آبادی ..... ۱۶۶
- تقوا و نجات از مشکلات ..... ۱۶۸
- سیمای پرهیزکاران ..... ۱۷۰
- بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران ..... ۱۷۶
- نکته‌ها: ..... ۱۸۱
۱. عطایای متقین و کیفی‌های طغیانگران ..... ۱۸۱
۲. شراب‌های بهشتی ..... ۱۸۲
- نماز ..... ۱۸۳
- نماز و صبر ..... ۱۸۳
- اهمیت فوق‌العاده نماز ..... ۱۸۵
- امیدبخش‌ترین آیه قرآن ..... ۱۸۷
- نماز، بهترین وسیله یاد خدا ..... ۱۹۰
- خشوع، روح نماز است ..... ۱۹۱
- نماز، بازدارنده از زشتی‌ها و بدی‌ها ..... ۱۹۴
- تفسیر ..... ۱۹۴
- نکته: تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه ..... ۲۰۰
- پیوندی با خالق و پیوندی با خلق ..... ۲۰۵

نکته‌ها:.....	۲۰۵
۱. پیوندی با خالق و پیوندی با خلق.....	۲۰۵
۲. چرا پنهان و آشکار؟.....	۲۰۶
قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش.....	۲۰۷
فضیلت نماز شب.....	۲۰۹
نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی.....	۲۰۹
نماز و اصلاح جامعه انسانی.....	۲۱۳
اثر فوق‌العاده نماز در تقویت روحی مجاهدان.....	۲۱۴
نمازگزاران، انسان‌هایی شایسته‌اند.....	۲۱۶
روزه.....	۲۱۸
«روزه» در امت‌های پیشین.....	۲۱۸
۱. پیشینه روزه.....	۲۱۸
۲. اثر اجتماعی روزه.....	۲۲۰
۳. اثر بهداشتی و درمانی روزه.....	۲۲۰
۴. اثر تربیتی روزه.....	۲۲۲
«سیاحت» به معنای روزه است.....	۲۲۳
امتیاز ماه رمضان.....	۲۲۴
روزه سکوت.....	۲۲۶
دعا و نیایش.....	۲۲۷
دعا و نیایش و اثرات آن.....	۲۲۷
۱. حالات دعاکننده.....	۲۳۰
۲. پاکی غذا از حرام.....	۲۳۱
۳. نیاز واقعی.....	۲۳۲
اهمیت دعا و شرایط استجابت.....	۲۳۳

- ۲۳۷ ..... موانع استجابت دعا
- ۲۳۸ ..... اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید
- ۲۴۰ ..... نکته: دعا راه خودسازی و خداشناسی
- ۲۴۲ ..... آداب دعا کردن
- ۲۴۲ ..... چرا دعاها با «رَبِّنا» شروع می‌شود؟
- ۲۴۴ ..... تلاش برای معاش، هم‌ردیف جهاد
- ۲۴۵ ..... اسلام همه را به تلاش دعوت می‌کند
- ۲۴۵ ..... تفسیر
- ۲۴۷ ..... نکاتی درباره شرایط و عوامل رزق و روزی
- ۲۴۷ ..... ۱. اسباب و سرچشمه‌های روزی
- ۲۵۱ ..... مواسات با دیگران
- ۲۵۲ ..... تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی
- ۲۵۷ ..... فایده تلاش و کوشش
- ۲۵۸ ..... کیفیت کار مهم است نه کمیت
- ۲۵۹ ..... هنگامی که از کار مهمی فراغت می‌یابی به مهم دیگری پرداز
- ۲۶۱ ..... مذمت بیکاری در احادیث اسلامی
- ۲۶۲ ..... اهمیت صلۀ رحم در اسلام
- ۲۶۴ ..... نقش صلۀ رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۶۶ ..... توضیح
- ۲۶۷ ..... آنجا که پیوندها گسسته می‌شود
- ۲۶۹ ..... اسلام و رهبانیت
- ۲۷۱ ..... سرچشمۀ تاریخی رهبانیت
- ۲۷۲ ..... مفسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت
- ۲۷۴ ..... امر به معروف و نهی از منکر

- دعوت به حق و مبارزه با فساد..... ۲۷۴
۱. «معروف» و «منکر» چیست؟ ..... ۲۷۷
۲. آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟ ..... ۲۷۷
۳. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر..... ۲۷۸
۴. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟ ..... ۲۸۰
۵. آیا امر به معروف و نهی از منکر هرج و مرج ایجاد نمی‌کند؟ ..... ۲۸۱
۶. امر به معروف و نهی از منکر از خشونت جداست..... ۲۸۱
- نتیجه تشویق کار نیک یا بد ..... ۲۸۲
- امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی..... ۲۸۶
- پاسخ به یک ایراد در باب امر به معروف ..... ۲۸۶
- فصل هشتم: آداب اسلامی..... ۲۹۱**
- آداب تلاوت قرآن ..... ۲۹۳
- آداب معاشرت اسلامی..... ۲۹۹
- الف) آداب معاشرت در سخنان پیشوایان اسلام..... ۲۹۹
- ب) آداب راه رفتن..... ۳۰۱
- ج) آداب سخن گفتن..... ۳۰۲
- د) اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا علیهما السلام..... ۳۰۳
- ه) بابی اعتنایی از مردم روی مگردان..... ۳۰۴
- و) محبت متقابل اسلامی..... ۳۰۵
- سرمایه ادب ..... ۳۰۶
- الف) ادب، برترین سرمایه است ..... ۳۰۶
- ب) بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۰۹
- ج) انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا ..... ۳۱۰

۳۱۳	..... میهمان‌نوازی و حق میهمان در روایات اسلامی
۳۱۴	..... نکته‌ها:
۳۱۴	..... ۱. میهمان‌نوازی
۳۱۵	..... ۲. رعایت سادگی در پذیرایی
۳۱۶	..... ۳. حق میهمان
۳۱۷	..... ۴. وظایف میهمان
۳۱۸	..... بدون اجازه وارد خانهٔ مردم نشوید
۳۱۹	..... تفسیر
۳۲۱	..... نکته‌ها:
۳۲۱	..... ۱. امنیت و آزادی در محیط خانه
۳۲۴	..... ۲. منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟
۳۲۴	..... ۳. مجازات کسی که بدون اجازه به داخل خانهٔ مردم نگاه می‌کند
۳۲۵	..... خانه‌هایی که غذا خوردن در آن‌ها مجاز است
۳۲۵	..... تفسیر
۳۲۹	..... نکته‌ها:
۳۲۹	..... ۱. آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازهٔ آن‌ها نیست؟
۳۳۱	..... ۲. فلسفهٔ این حکم اسلامی
۳۳۲	..... ۳. منظور از «صدیق» کیست؟
۳۳۳	..... ۴. تفسیر «ما ملکتم مفاتحه»
۳۳۴	..... آداب مجلس
۳۳۴	..... الف) احترام به پیش‌کسوتان در مجالس
۳۳۴	..... تفسیر
۳۳۷	..... نکته‌ها:
۳۳۷	..... ۱. مقام علما و دانشمندان

۳۳۸	۲. آداب مجلس
۳۴۰	ب) آداب تحیت گفتن و سلام
۳۴۰	تفسیر
۳۴۰	هرگونه محبتی را پاسخ گوید
۳۴۱	«سلام» تحیت بزرگ اسلامی
۳۴۴	ج) آداب حضور پیامبر ۹
۳۴۵	شان نزول
۳۴۷	تفسیر
۳۵۲	آیین دوستی
۳۵۲	دوست از نگاه قرآن و روایات
۳۵۲	شان نزول
۳۵۳	تفسیر
۳۵۳	دوست بد مرا گمراه کرد!
۳۵۵	نکته: نقش دوست در سرنوشت انسان
۳۵۷	دوستی مؤمن با مؤمن در سخن پیامبر ﷺ
۳۵۸	دوستانی که در معاشرت‌ها به دیگران تعدی نمی‌کنند
۳۵۹	دوستی برای غیر خدا در قیامت تبدیل به دشمنی می‌شود
۳۶۰	دوستان بی‌وفا
۳۶۱	از دوستی با دروغ‌گو پرهیز!
۳۶۳	<b>فصل نهم: نکات تربیتی و درس‌های آموزنده</b>
۳۶۳	در زندگی پیامبران و قصص قرآنی
۳۶۵	نکات تربیتی در داستان یوسف <small>ع</small>
۳۶۵	۱. جهاد با نفس

۲. پاداش اخلاص ..... ۳۶۷
۳. متانت و عفت بیان ..... ۳۶۸
- حضرت یونس علیه السلام ..... ۳۷۱
- درس هایی بزرگ در داستانی کوچک ..... ۳۷۱
- درس های تربیتی طوفان نوح علیه السلام ..... ۳۷۴
- الف) پاک سازی روی زمین ..... ۳۷۴
- ب) مجازات با طوفان چرا؟ ..... ۳۷۵
- ج) نام خدا در هر حال و در همه جا ..... ۳۷۵
- د) پناهگاه های پوشالی ..... ۳۷۶
- ه) کشتی نجات ..... ۳۷۷
- جنبه های آموزنده داستان اصحاب کهف ..... ۳۷۸
- درس های مهمی از داستان ایوب علیه السلام ..... ۳۸۱
- درس های تربیتی در داستان شعیب علیه السلام ..... ۳۸۳
۱. اهمیت مسائل اقتصادی ..... ۳۸۳
۲. اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد ..... ۳۸۴
۳. نماز، به توحید و پاکی دعوت می کند ..... ۳۸۴
۴. خودبینی رمز توقف است ..... ۳۸۴
۵. ایمان و عمل از هم جدا نیستند ..... ۳۸۵
۶. مالکیت بی قید و شرط، سرچشمه فساد است ..... ۳۸۶
۷. هدف پیامبران تنها اصلاح بود ..... ۳۸۷
- نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام ..... ۳۸۷
- درس های آموزنده از داستان سلیمان علیه السلام ..... ۳۹۲
- درس های آموزنده از سرنوشت حضرت موسی علیه السلام ..... ۳۹۴
- نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون ..... ۳۹۶

۳۹۷	این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان!
۴۰۳	نکته‌ها:
۴۰۳	۱. چهره‌های گوناگون عذاب الهی
۴۰۴	۲. بادهای «زاینده» و «نازا»
۴۰۴	از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید
۴۰۵	تفسیر
۴۰۹	<b>فصل دهم: آسیب‌ها و موانع تربیت.</b>
۴۱۱	گناهان پی‌درپی، ماهیت انسان را دگرگون می‌کند
۴۱۱	تفسیر
۴۱۲	دو نکته:
۴۱۲	۱. نژادپرستی
۴۱۳	۲. گناهان پی‌درپی، انسان را عوض می‌کند
۴۱۳	در مجلس گناه ننشینید
۴۱۴	شان نزول
۴۱۴	تفسیر
۴۱۵	دوری از مجالس اهل باطل
۴۱۵	شان نزول
۴۱۶	تفسیر
۴۱۷	دو سؤال
۴۱۸	هوی پرستی و عواقب دردناک آن
۴۲۲	رابطه هوی پرستی و غفلت از خدا
۴۲۳	هوی پرستی، عامل گمراهی
۴۲۴	بت هوای نفس



نکته‌ها:.....	۴۲۷
۱. خطرناک‌ترین بت‌ها بت هوای نفس است .....	۴۲۷
۲. مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوای پرستی است.....	۴۲۸
۳. هوای پرستی، مهم‌ترین وسیلهٔ هدایت.....	۴۲۸
۴. عواقب هوای پرستی .....	۴۲۸
حق پرستی و هوای پرستی.....	۴۳۰
وسوسه‌های شیطانی.....	۴۳۲
هیچ‌کس مجبور به پیروی از وسوسه‌های شیطان نیست!.....	۴۳۴
آرزوهای بی‌جا .....	۴۳۷
تفسیر.....	۴۳۷
نکته: آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت .....	۴۴۰
غفلت از حق و پیامدهای آن .....	۴۴۱
نکته‌ها:.....	۴۴۲
۱. غفلت از یاد حق و پیامدهای آن.....	۴۴۲
۲. نابینایی درون و برون.....	۴۴۴
۳. اسراف در گناه.....	۴۴۵
زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن.....	۴۴۶
وابستگی به مال و فرزند.....	۴۴۸
نکته: ارزیابی ارزش‌ها!.....	۴۵۰
چهار عامل برای ناکامی انسان‌ها.....	۴۵۳
تفسیر.....	۴۵۳
انواع غرور و فریب.....	۴۵۴
فریبندگی دنیا.....	۴۵۵
غرور و یأس.....	۴۵۶

- ۴۵۷ ..... نه از عطای نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمتش مأیوس!
- ۴۵۸ ..... تکبر و غرور، سرچشمه بزرگ‌ترین بدبختی‌هاست.
- ۴۶۰ ..... چرا افراد لجوج به راه نمی‌آیند؟
- ۴۶۰ ..... تفسیر.
- ۴۶۲ ..... کینه‌ها و حسادت‌ها، دشمن برادری است.
- ۴۶۲ ..... تفسیر.
- ۴۶۳ ..... نقش حسد در جنایات.
- ۴۶۵ ..... ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی‌رساند.
- ۴۶۶ ..... موانع شناخت.
- ۴۶۸ ..... بی‌خبران مغرور و موانع شناخت.
- ۴۶۸ ..... تفسیر.
- ۴۶۹ ..... جمع‌بندی و مروری بر این آیات.
- ۴۷۱ ..... نتیجه نهایی.

## فصل ششم:

# عوامل نظری تربیت و سازندگی

تفکر، تعقل، یقین، ایمان، توبه، توجه به خدا، توکل، صبر و استقامت



## تفکر<sup>۱</sup>

در آیه ۴۶ سوره سبأ می‌خوانیم: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثَنَىٰ وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...»؛ «بگو: «شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید...».

## تفسیر

جالب اینکه قرآن در اینجا می‌گوید: تفکروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح، «حذف متعلق دلیل بر عموم است» یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کاری باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهم‌تر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بوده است؟ به کجا می‌روم؟ و اکنون در کجا هستم؟

ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق «تفکر» در این جا جمله بعد از آن است (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ حِجَّةٍ) یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی درمی‌یابید که پیامبر ﷺ از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزّه است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه ۴۶ سوره سبأ.

معنی اول روشن تر به نظر می‌رسد، اما به یقین یکی از اموری که باید در آن اندیشید همین مسأله نبوت و صفات برجسته‌ای است که در شخص پیامبر اسلام ﷺ و عقل و درایت او بود، بی‌آنکه منحصر به این مورد باشد.

جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است: گاه می‌گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>.

و گاه می‌گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup>.

و گاه می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۳</sup>.

و گاهی نیز همین جمله را به صورت رویاروی مطرح ساخته، می‌فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»؛ «این‌گونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌کند شاید اندیشه کنید»<sup>۴</sup>.

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به «فقه» (فهم) در آیات زیادی از قرآن، دعوت به «عقل و تعقل» و مدح کسانی که عقل خویش را به کار می‌گیرند، و مذمت شدید کسانی که فکر خود را به کار نمی‌اندازند که در ۴۶ آیه از قرآن مجید وارد شده است!

همچنین توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم، خود کتاب مستقلی می‌شود.

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛

۱. نحل، آیات ۱۱ و ۶۹.

۲. رعد، آیه ۳؛ زمر، آیه ۴۲؛ جاثیه، آیه ۱۳.

۳. حشر، آیه ۲۱ و اعراف، آیه ۱۷۶.

۴. بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۶۶.

«و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌گوید: اصولاً افرادی که گوش دارند و نمی‌شنوند، چشم دارند و نمی‌بینند و عقل دارند و اندیشه نمی‌کنند، برای جهنم نامزد شده‌اند!

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ»؛ «و به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها [عقل‌ها]ی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».<sup>۲</sup>

### گوشه‌ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

در روایات اسلامی - به پیروی از قرآن - مسأله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم:

#### الف) تفکر بزرگ‌ترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است».<sup>۳</sup>

۱. ملک، آیه ۱۰.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب «الکفر و الایمان»، باب التفکر، ص ۴۵.

در روایت دیگری می‌خوانیم: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرِّ التَّفَكُّرِ؛ بيشترین عبادت ابوذر تفکر و اندیشه بود».<sup>۱</sup>

### ب) یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: شخصی سؤال کرد: اینکه مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است» منظور از آن چیست؟ و انسان چگونه باید تفکر کند؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «يَمُرُّ بِالْحَرْبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ أَيْنَ سَاكِنُوكِ أَيْنَ بَاتُوكِ مَا لَكِ لَا تَتَكَلَّمِينَ؛ هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه‌ای (که از ساکنان خالی شده) می‌گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان‌گزاران تو چه شدند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟».<sup>۲</sup>

### ج) تفکر، سرچشمه عمل است

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ؛ تفکر، انسان را به نیکی و عمل به آن دعوت می‌کند».<sup>۳</sup>

### تفکر، تعقل، تذکر<sup>۴</sup>

در آیات ۱۱ تا ۱۳ سوره نحل، بعد از بیان سه بخش از نعمت‌های الهی، مردم را به اندیشه دعوت کرده، منتها در یک مورد می‌گوید: در این‌ها نشانه‌هایی است برای قومی که تفکر می‌کنند. در مورد دیگر می‌گوید: برای قومی که تعقل می‌نمایند، و در مورد سوم بیان می‌دارد: برای قومی که متذکر می‌شوند.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۸۳، ماده «فکر».

۲. همان.

۳. همان.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۱۱-۱۳ سوره نحل.



این اختلاف تعبیر به یقین جنبه تفنن در عبارت ندارد، بلکه مطابق آنچه از روش قرآن می‌دانیم، هر کدام اشاره به نکته‌ای است و شاید نکته این تفاوت این باشد که در مورد الوان نعمت‌های موجود در زمین آن قدر مسأله روشن است که تنها تذکر و یادآوری کافی است، ولی در مورد زراعت و زیتون و نخل و انگور و به طور کلی میوه‌ها کمی بیشتر اندیشه لازم است تا با خواص غذایی و درمانی آن‌ها آشنا شویم، به همین علت تعبیر به «تفکر» می‌کند. اما در مورد تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و اسرار شب و روز، باز هم اندیشه بیشتری لازم است، لذا تعبیر به «تعقل» کرده که گویای سطح بالاتری از اندیشه است.

در هر حال، روی سخن قرآن همه‌جا به اندیشمندان و متفکران و صاحبان مغز و عقل است و با توجه به اینکه قرآن از محیطی برخاسته که در آنجا جز جهل حکومت نمی‌کرد، عظمت این تعبیرات آشکارتر می‌شود و هم پاسخی است دندان‌شکن به کسانی که به دلیل وجود بعضی از مذاهب خرافی، خط سرخ روی همه مذاهب راستین کشیده‌اند و می‌گویند: مذهب، وسیله تخدیر و ازکار انداختن اندیشه‌هاست و ایمان به خدا مولود جهل آدمی است!

این‌گونه آیات قرآن تقریباً در همه سوره‌ها گسترده است و به وضوح می‌گوید: مذهب راستین زائیده اندیشه و تفکر و تعقل است و اسلام در همه‌جا با متفکران و اندیشمندان و اولوالالباب سروکار دارد، نه با جاهلان و خرافی‌ها، یا روشن فکر نمایان بی‌منطق.

### اولی الابصار کیان‌اند؟<sup>۱</sup>

«اولی الابصار» (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می‌بینند و با چشم باز موشکافی می‌کنند و به عمق آن می‌رسند (واژه «بصر» معمولاً به عضو بینایی و «بصیرت» به درک و آگاهی درونی گفته می‌شود).

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۱-۵ سوره حشر.

درحقیقت «اولی الابصار» کسانی هستند که آمادگی گرفتن درس‌های عبرت را دارند، لذا قرآن به آن‌ها هشدار می‌دهد که از این حادثه بهره‌برداری لازم را بنمایید.

شکی نیست که منظور از گرفتن «عبرت» این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسان‌اند باهم مقایسه کنند، مانند مقایسه‌ی حال کفار و پیمان‌شکنان دیگر با یهود بنی‌نضیر، ولی این جمله هرگز ارتباطی با «قیاسات ظنی» که بعضی‌ها در استنباط احکام دینی از آن استفاده می‌کنند ندارد. خلاصه اینکه منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق، انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است، نه عمل کردن به پندار و گمان.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بیشترین عبادت ابوذر، تفکر و عبرت گرفتن بود».<sup>۱</sup> اما متأسفانه بسیاری از کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و طعم تلخ شکست‌ها را شخصاً بچشند، و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی‌گیرند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ؛ سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد».<sup>۲</sup>

### «اولوالالباب» کیان‌اند؟<sup>۳</sup>

در آیه نوزدهم سوره رعد می‌فرماید: «أَيَا پَس كَسَى كَه مَى دَانَد أَنچَه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟»؛ «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى».

۱. خصال (مطابق نقل نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۷۴).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۱۹ سوره رعد.

چه تعبیر جالبی! نمی‌گویید: آیا کسی می‌داند این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی‌داند؟ بلکه می‌گویید: آیا کسی که این را می‌داند، همانند اعمی است؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، وگرنه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم، چهره آفتاب را نبیند؟! و عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است. ولذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «تنها کسانی متذکر می‌شوند که اولوالالباب و صاحبان مغز و اندیشه‌اند» ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

«الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» هر چیز است، بنابراین نقطه مقابل «اولوالالباب» افراد دارای مغز پوک و میان‌تهی و بی‌محتوا هستند.

این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ، با تأکید هرچه بیشتر، مردم را به فراگیری علم و مبارزه با جهل دعوت می‌کند، چراکه افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

### یکی از مصداق‌های روشن تفکر<sup>۱</sup>

توجه به «مر» اثر عمیقی در شکستن شهوات، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيَرْقُّ الطَّبْعَ، وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرَصِ، وَيُحَقِّرُ الدُّنْيَا، وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یاد مر، شهوت‌های سرکش را در درون آدمی می‌میراند و ریشه‌های غفلت را از دل برمی‌کند، قلب را با وعده‌های الهی نیرو می‌بخشد و به طبع آدمی نرمی و لطافت می‌دهد، نشانه‌های هوی پرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را خاموش

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۲۶-۳۰ سوره قیامت.

می‌کند و دنیا را در نظر انسان کوچک می‌سازد، و این است معنی سخنی که پیغمبر ﷺ فرموده است: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است.<sup>۱</sup> البته منظور، بیان یکی از مصداق‌های روشن تفکر است، نه اینکه موضوع تفکر منحصر به آن باشد.

### روح «ذکر» فکر است<sup>۲</sup>

جمله «وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» اشاره به یاد خداست در برابر این همه نعمت‌هایی که به انسان ارزانی داشته، و بعضی «ذکر» را در اینجا به معنی «فکر» تفسیر کرده‌اند، آن‌چنان که در حدیث آمده است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است».<sup>۳</sup> بعضی نیز آن را به مسأله توجّه به خدا در بازارها و هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت، تفسیر کرده‌اند. ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه این‌ها را دربر می‌گیرد، و این نیز مسلم است که روح «ذکر» «فکر» است و ذکر بی فکر لقلقه زبانی بیش نیست و آنچه مایه فلاح و رستگاری است همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولاً ادامه «ذکر» سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ» حاصل شود.

### یقین و مراحل آن<sup>۴</sup>

«یقین» نقطه مقابل شک است - همان‌گونه که علم، نقطه مقابل جهل است -

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیات ۹-۱۱ سوره جمعه.

۳. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات سوره تکوین.

و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می‌شود، به مرحله عالی ایمان «یقین» می‌گویند؛ امام باقر علیه السلام فرمود:

«ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقواست» سپس افزود: «و لَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلَّ مِنْ الْيَقِينِ؛ در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است!» راوی سؤال می‌کند: یقین چیست؟ می‌فرماید: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ!»؛ حقیقت یقین، توکل بر خدا، و تسلیم بودن در برابر ذات پاک او، و رضا به قضای الهی، و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است.<sup>۱</sup>

برتری مقام یقین از مقام تقوا و ایمان و اسلام چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تأکید شده است.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ... إِنَّ اللَّهَ بَعْدَلِهِ وَقِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ؛ از نشانه‌های صحت یقین انسان مسلمان این است که مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند و آن‌ها را به خاطر چیزی که خداوند به او نداده است ملامت ننماید (آن‌ها را مسئول محرومیت خود نشمارد)... خداوند به سبب عدل و دادش آرامش و راحتی را در یقین و رضا قرار داده، و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی!»

از این تعبیرات و تعبیّرات دیگر به خوبی استفاده می‌شود که وقتی انسان به مقام یقین می‌رسد آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرامی‌گیرد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۴.

۲. همان، ص ۱۳۵ - ۱۳۷.

ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیه ۹۵ سوره واقعه ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾ به آن اشاره شده و آن سه مرحله است:<sup>۱</sup>

۱. علم یقین، و آن این است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده دود به وجود آتش ایمان پیدا می‌کند.

۲. عین یقین، و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد و با «چشم» خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند.

۳. حق یقین، و آن همانند کسی است که در آتش وارد شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است.

محقق طوسی در یکی از سخنان خود می‌گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم و ثابت است که زوال آن ممکن نیست و درحقیقت از دو علم ترکیب یافته است: علم به معلوم، و علم به اینکه خلاف آن علم محال می‌باشد، و دارای چند مرتبه است:

«علم یقین» و «عین یقین» و «حق یقین».<sup>۲</sup>

درحقیقت مرحله اول جنبه عمومی دارد و مرحله دوم، برای پرهیزکاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان، و لذا در حدیثی آمده است که خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردند: شنیده‌ایم بعضی از یاران عیسی عَلَيْهِ السَّلَام روی آب راه می‌رفتند؟! حضرت فرمود: «لَوْ كَانَ يَقِينُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ؛ اگر یقینش از آن محکم‌تر بود بر هوا راه می‌رفت!

مرحوم علامه طباطبایی بعد از ذکر این حدیث می‌افزاید: همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر،

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۳.

۲. مطابق نقل بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۳.

دور می‌زند، بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیای جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد.<sup>۱</sup> و این است رمز رابطه یقین با تصرف خارق‌العاده در عالم آفرینش.

### ایمان نوعی عشق است نه درک و عقل<sup>۲</sup>

آیه هفتم سوره حجرات می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ (و بدانید پیامبر خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده...».

این آیه اشاره‌ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است، هرچند از استدلال‌ات عقلی ریشه گیرد، ولذا در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا حب و بغض، از ایمان است؟ در جواب فرمود: «وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ؛ آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام (ع) به این آیه (آیه مورد بحث) استدلال فرمود که می‌گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل‌هایتان تزئین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگان اند».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر (ع) چنین آمده است: «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟!؛ آیا

۱. المیزان، ج ۶، ص ۲۰۰ (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۷ سوره حجرات.

۳. اصول کافی، ج ۲، باب الحب فی الله و البغض فی الله، ح ۵.

دین چیزی جز محبت است؟» سپس به چند آیه از قرآن مجید، از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود و در پایان اضافه کرد:

«الَّذِينَ هُوَ الْحُبُّ، وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ؛ دین محبت است و محبت دین است!»<sup>۱</sup>

ولی بدون شک، این محبت باید از ریشه‌های استدلالی و منطقی نیز سیراب شود و بارور گردد.

### ایمان، سرچشمه محبوبیت<sup>۲</sup>

در آیات ۹۶ تا ۹۸ سوره مریم می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا \* فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا \* وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؛ به یقین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خداوند رحمان محبتی برای آنان (در دل‌ها) قرار می‌دهد! و ما فقط قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت را با آن انداز کنی. چه بسیار اقوام (بی‌ایمان و گنهکاری) که پیش از آنان هلاک کردیم؛ آیا (اثری) از هیچ یک از آنها احساس می‌کنی؟! یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی؟!».

### تفسیر

در سه آیه فوق که پایان بخش سوره مریم است باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بی‌ایمان، و سخن از قرآن و بشارت‌ها و اندازهای آن است. بعضی از مفسران آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» را مخصوص امیرمؤمنان علی علیه السلام و بعضی شامل همه مؤمنان

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۳ و ۸۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیات ۹۶-۹۸ سوره مریم.



دانسته‌اند. بعضی گفته‌اند: منظور این است که خداوند محبت آنان را در دل‌های دشمنانشان می‌افکند و این محبت رشته‌ای می‌شود در گردنشان که آن‌ها را به سوی ایمان می‌کشاند.

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می‌شود دانسته‌اند، و بعضی نیز اشاره به دوستی مؤمنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته و می‌گویند: آن‌ها آن‌چنان به یکدیگر علاقه پیدا می‌کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می‌دهد.

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است، بی‌آنکه با هم تضادی داشته باشند.

و نکته اصلی آن این است که «ایمان و عمل صالح» جاذبه و کشش فوق‌العاده‌ای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیّه انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس، کشنده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می‌برند و از ناپاکی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که - برای نمونه - می‌خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تأکید دارند که طرف آن‌ها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و درحقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می‌دهد که دامنه‌اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می‌شود.

با چشم خود بسیار دیده‌ایم که این‌گونه افراد پاک، وقتی چشم از جهان می‌بندند، دیده‌ها برای آن‌ها گریان می‌شود و هرچند به ظاهر، پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آن‌ها را خالی می‌بینند و همه خود را در عزای آن‌ها شریک می‌دانند.

اما اینکه بعضی آن را درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده، بدون شک، درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است، ولی این، مانع نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آن‌ها کنند. جالب اینکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيْلَ، فَقَالَ: يَا جِبْرِيْلُ، إِنِّي أَحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ. قَالَ: فَيُحِبُّهُ جِبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ. قَالَ: فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ».

وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيْلَ، فَقَالَ: يَا جِبْرِيْلُ إِنِّي أَبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُهُ. قَالَ: فَيُبْغِضُهُ جِبْرِيْلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيُبْغِضُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْبِغْضَاءَ فِي الْأَرْضِ!؛ هنگامی که خداوند کسی از بندگان را دوست بدارد به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید: من فلان‌کس را دوست دارم او را دوست بدار! جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان‌ها ندا می‌دهد که ای اهل آسمان! خداوند فلان‌کس را دوست دارد او را دوست دارید! همه اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می‌شود. همچنین هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می‌گوید: من از او متنفرم، او را دشمن بدار! جبرئیل او را دشمن می‌دارد، سپس در میان اهل آسمان‌ها ندا می‌دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید! همه اهل آسمان‌ها از او متنفر می‌شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. فی ظلال، ج ۵، ص ۴۵۴، نقل از «احمد» و «مسلم» و «بخاری».

این حدیث پر معنی نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی‌گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوب‌اند، و این محبت در قلوب انسان‌هایی که در زمین هستند پرتوافکن می‌شود.

راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟! و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان، فرشته‌ها و انسان‌های باایمان همه از او متنفر و بیزارند!

سپس به «قرآن» که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می‌گوید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت و لجوج را انداز کنی»؛ «فَأَنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا». «لُدًّا» (با ضم لام و تشدید دال) جمع «الد» (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد و به کسانی گفته می‌شود که در دشمنی کردن، متعصب، لجوج و بی‌منطق‌اند. آخرین آیه به عنوان دل‌داری به پیامبر ﷺ و مؤمنان (به‌ویژه با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز، مسلمانان، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می‌گوید:

«چه بسیار اقوام بی‌ایمان و گنهکاری که قبل از این‌ها هلاک و نابود کردیم، آن‌چنان محو و نابود شدند که اثری از آن‌ها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آن‌ها را احساس می‌کنی؟ یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی؟»؛ «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَوْمٍ هَلْ تَحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا».

«رکز» به معنی صدای آهسته است و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می‌کنند، «رکاز» می‌گویند، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق

و حقیقت، آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته‌ای از آنان به گوش نمی‌رسد.

### نکته‌ها:

#### ۱. محبت علی علیه السلام در دل‌های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی مربوطه به شأن نزول آیه **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾** از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی علیه السلام نازل گردیده است، از جمله «علامه زمخشری» در کشاف و «سبط ابن الجوزی» در تذکره و «گنجی شافعی» و «قرطبی» در تفسیر مشهورش و «محب‌الدین طبری» در ذخائر العقبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود، و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در در المنثور و «هیثمی» در صواعق المحرقة، و «الوسی» در روح المعانی.

الف) «ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می‌کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: **«قُلْ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ بگو: «خداوندا! برای من عهدهی نزد خودت قرار ده و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن!»** در این هنگام، آیه **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾** نازل گردید.<sup>۱</sup>

عین همین عبارت یا با کمی اختلاف در بسیاری از کتب دیگر آمده است.

ب) در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: **«تُرِلَّتْ فِي عَالِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ**

۱. طبق نقل احقاق الحق، ج ۳، ص ۸۳-۸۶.

وُذًّا» قَالَ: مَحَبَّةٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ آيَةُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل های مؤمنان قرار می دهد.<sup>۱</sup>

ج) کتاب صواعق از «محمد بن حنفیه» در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: «لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ وَدُّ لِعَلِيٍّ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ؛ هیچ فرد باایمانی پیدا نمی شود مگر اینکه در درون قلبش، محبت علی و خاندان اوست».<sup>۲</sup>

د) شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است: «لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسِيفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضَى عَلَيَّ لِسَانُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ؛ اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد هرگز دشمن نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا (و نعمت هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنوان یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت!».<sup>۳</sup>

ه) در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخر نماز خود با صدای بلند، به اندازه ای که مردم می شنیدند در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ هَبْ لِعَلِيٍّ الْمُوَدَّةَ فِي صَدُورِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْهَيْبَةَ وَالْعِظْمَةَ فِي صَدُورِ الْمُنَافِقِينَ فَانزَلَ اللَّهُ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...؛ خداوندا! محبت علی علیه السلام را در دل های مؤمنان

۱. طبق نقل احقاق الحق، ج ۳، ص ۸۳-۸۶.

۲. همان.

۳. روح المعانی، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۳۳؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۵.

بیفکن و همچنین هیبت و عظمت او را در دل‌های منافقان!». در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد.<sup>۱</sup>

به هر حال، نزول این آیه در مورد علی علیه السلام به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

## ۲. تفسیر جمله «یَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ»

«یسر» از ماده «تیسیر» به معنی تسهیل است. خداوند در این جمله می‌فرماید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی» این تسهیل ممکن است از جهات مختلف باشد: الف) از این نظر که قرآن، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش‌ها دل‌انگیز، و تلاوت آن برای زبان‌ها آسان است.

ب) از نظر اینکه خداوند به پیامبرش آن‌چنان تسلطی بر آیات قرآن داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکلی، از آن استفاده می‌کرد و پیوسته برای مؤمنان تلاوت می‌نمود.

ج) از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن، درک آن سهل و ساده و آسان است. اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده، خود نشانه‌ای است از آنچه در آیه فوق می‌خوانیم، که بر اثر یک امداد الهی صورت گرفته است. در آیات متعدد سوره قمر این جمله تکرار شده است: «وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟» «ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم، آیا پند گیرنده‌ای هست؟».

۱. نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۶۳.

## ایمان، وامدادهای غیبی<sup>۱</sup>

در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره کهف می‌خوانیم: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى \* وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا\*»؛ «ما داستان آنان را به درستی برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و به دل‌هایشان را نیرو بخشیدیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی گزاف گفته‌ایم».

### نکته‌ها:

#### ۱. جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است، هم از آنها سرچشمه می‌گیرد و هم در آنها تأثیر متقابل دارد، به همین دلیل در داستان کهف می‌خوانیم که آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند. و باز به همین علت بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «رَأْسُ الْفِتْوَةِ الْإِيمَانُ؛ سرچشمه جوانمردی ایمان است.

بعضی دیگر گفته‌اند: «الْفِتْوَةُ بَدَلُ النَّدَى وَكُفُّ الْأَذَى وَتَرْكُ الشَّكْوَى؛ جوانمردی، بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات.

بعضی دیگر «فتوت» را چنین تفسیر کرده‌اند: «هِيَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَاسْتِعْمَالُ الْمَكَارِمِ؛ پرهیز از گناهان و به کار گرفتن فضایل انسانی».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۱۳ و ۱۴ سوره کهف.

## ۲. ایمان و امدادهای الهی

در چند مورد از آیات فوق این حقیقت به خوبی منعکس است که اگر انسان گام‌های نخستین را در راه «الله» بردارد و برای او به پا خیزد، کمک و امداد الهی به سوی او می‌شتابد، در یک جا می‌گوید: آن‌ها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایت‌شان افزودیم.

در مورد دیگر می‌گوید: ما دل‌های آن‌ها را محکم ساختیم و نیرو و توان بخشیدیم.

و در پایان آیات نیز خواندیم که آن‌ها در انتظار نشر رحمت الهی و یافتن راه نجات بودند.

آیات دیگر قرآن نیز این حقیقت را به روشنی تأیید می‌کند. مگر نه این است که اگر انسان برای خدا مجاهده کند خدا او را به راه حق هدایت می‌نماید؟

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۱</sup>

و نیز در سوره محمد آیه ۱۷ می‌خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾؛ کسانی که هدایت یافته‌اند (خدا) بر هدایت‌شان می‌افزاید.

می‌دانیم که راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری‌های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است. این راهم می‌دانیم که لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق جو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد.

## آرامش روح در سایه ایمان<sup>۲</sup>

در آیات ۶۲ تا ۶۵ سوره یونس می‌خوانیم: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

۱. عنكبوت، آخرین آیه.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۶۲-۶۵ سوره یونس.



وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ\*؛ «آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند! همان کسانی که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا پیوسته) پرهیز می‌کردند. شادمانی حقیقی در زندگی دنیا و در آخرت، تنها برای آنهاست؛ وعده‌های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری و پیروزی بزرگ! و سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزت (وقدرت) از آن خداست؛ و او شنوا و داناست.».

### تفسیر

چون در آیات گذشته این سوره قسمت‌هایی از حالات مشرکان و افراد بی‌ایمان مطرح شده بود، در این آیات شرح حال مؤمنان مخلص و مجاهد و پرهیزکار که درست نقطه مقابل آنان هستند بیان گردیده، تا با مقایسه - همان‌گونه که روش قرآن است - نور از ظلمت و سعادت از بدبختی شناخته شود.

در نخستین آیه می‌گوید: «آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند»؛ ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی «اولیاء» به خوبی شناخته شود. «اولیاء» جمع «ولی» در اصل از ماده «ولی یلی» گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز، و نزدیکی و پی‌درپی بودن آن‌هاست، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قراب و نزدیکی داشته باشد، چه از نظر مکان، چه زمان، چه نسب و چه مقام، «ولی» گفته می‌شود. استعمال این کلمه به معنی «سرپرست» و «دوست» و مانند این‌ها نیز از همین جاست، بنابراین اولیای خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله‌ای نیست، حجاب‌ها از قلب‌شان

کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بیند که هیچ‌گونه شک و تردیدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد و به دلیل همین آشنایی با خدا که وجودی بی‌انتهای قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است، غیر خدا در نظرشان کوچک و کم‌ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است.

کسی که با اقیانوس آشناست، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند به یک شمع بی‌فروغ بی‌اعتناست.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا آن‌ها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال از دست رفتن نعمت‌هایی که انسان در اختیار دارد و یا از بروز خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می‌شود، همان‌گونه که غم و اندوه معمولاً درباره‌ی گذشته و از دست رفتن امکاناتی است که در اختیار داشته است. اولیا و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و «زهد» به معنی حقیقی‌اش بر وجود آن‌ها حکومت می‌کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می‌کنند و نه ترس از آینده در این‌گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می‌دارد.

بنابراین «غم‌ها» و «ترس‌هایی» که دیگران را همیشه در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می‌دارد در وجود آن‌ها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب، از دمیدن یک انسان متلاطم می‌شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان‌ها کم‌اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می‌نامند ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

نه آن روز که داشتند، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می‌شوند غمی دارند، روحشان بزرگ تر و فکرشان بالاتر از آن است که این‌گونه حوادث در گذشته و آینده در آن‌ها اثر بگذارد.

۱. حدید، آیه ۲۳.

در نتیجه امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن‌ها حکم فرماست، و به گفته قرآن  
 ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾<sup>۱</sup> و یا به تعبیر دیگر ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ «یاد خدا مایه  
 آرامش دل‌هاست».<sup>۲</sup>

خلاصه اینکه غم و ترس در انسان‌ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است.  
 کسانی که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی  
 است.

این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل  
 عرفانی دارد به این صورت عرضه می‌شود:

اولیای خدا آن‌چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن‌چنان محو  
 مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپرند. روشن  
 است که غم و اندوه و ترس و وحشت حتماً به تصور نداشتن یا از دست دادن  
 چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی نیاز دارد، کسی که غیر خدا در  
 دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود،  
 چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد؟!

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور، غم‌های مادی و ترس‌های  
 دنیوی است، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از  
 انجام ندادن وظایف و مسئولیت‌ها، و اندوه برای موفقیت‌هایی که از آنان فوت  
 شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی  
 اوست، به عکس ترس و اندوه‌های مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف «همام» که در آن، حالات اولیای خدا را

۱. انعام، آیه ۸۲

۲. رعد، آیه ۲۸.

به عالی‌ترین وجه ترسیم کرده، می‌فرماید: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ؛ دل‌های آن‌ها محزون و مردم از شر آن‌ها در امان‌اند».

و نیز می‌فرماید: «وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَم تَسْتَرِّرُوا أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛ اگر اجلی که خداوند برای آن‌ها مقرر کرده، نبود، حتی یک چشم بر هم زدن ارواح آن‌ها در بدن‌هایشان آرام نمی‌گرفت، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او».<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز درباره مؤمنان می‌گوید: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ»؛ «همانان که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند، و از قیامت بیم دارند»<sup>۲</sup> بنابراین آن‌ها خوف و ترس دیگری دارند».

درباره اینکه منظور از اولیای خدا چه کسانی است، میان مفسران گفتگوست، ولی آیه دوم مطلب را روشن ساخته و به گفتگوها پایان می‌دهد؛ می‌گوید:

«آن‌ها کسانی هستند که ایمان آورده و به طور مداوم تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود ساخته‌اند»؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ».

جالب اینکه ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را ماضی استمراری! اشاره به اینکه ایمان آن‌ها به سرحد کمال رسیده، ولی تقوا که در عمل روزمره منعکس می‌شود و هر روز و هر ساعت کار تازه‌ای می‌طلبد و جنبه تدریجی دارد برای آن‌ها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی درآمده است.

آری، این‌ها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می‌کنند که هیچ‌یک از طوفان‌های زندگی آن‌ها را تکان نمی‌دهد، بلکه به مضمون «المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف» همچون کوه در برابر تندباد حوادث استقامت به خرج می‌دهند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (صبحی صالح).

۲. انبیاء ۴۹.

در سومین آیه بر نبود ترس و غم و وحشت در وجود اولیای حق با این عبارت تأکید می‌کند که «برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است»؛

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾.

بنابراین نه تنها ترس و غمی ندارند، بلکه به سبب نعمت‌های فراوان و مواهب بی‌پایان الهی هم در این زندگی و هم در آن زندگی، بشارت و خوشحالی و سرور نصیب آنان می‌شود (توجه داشته باشید که «البشری» با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده و انواع بشارت‌ها را شامل می‌شود).

باز برای تأکید اضافه می‌کند: «سخنان پروردگار و وعده‌های الهی تغییر و تبدیل ندارد و خداوند به این وعده خود دربارهٔ دوستانش وفا می‌کند»؛

﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾؛ «و این پیروزی و سعادت بزرگی است برای هر کسی که نصیبش شود» ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

و در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده که سرسلسلهٔ اولیا و دوستان خداست، و به صورت دل‌داری و تسلی خاطر به او می‌گوید: «سخنان ناموزون مخالفان و مشرکان غافل و بی‌خبر تو را غمگین نکند»؛ ﴿وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ﴾.

«چراکه تمام عزت و قدرت از آن خداست و در برابر ارادهٔ حق از دشمنان کاری ساخته نیست»؛ ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾.

او از تمام نقشه‌های آن‌ها باخبر است، «سخنانشان را می‌شنود و از اسرار درونشان آگاه است»؛ ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

## دو نکته دربارهٔ این آیه

۱. منظور از بشارت در این آیه چیست؟

دربارهٔ اینکه بشارتی که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته، چیست، میان مفسران گفتگوست.

بعضی آن را مخصوص بشارتی دانسته‌اند که فرشتگان در آستانهٔ مر و انتقال از این جهان به مؤمنان می‌دهند و می‌گویند: «وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۱</sup>. بعضی دیگر آن را اشاره به وعده‌های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان، و حکومت در روی زمین، مادامی که مؤمن و صالح‌اند، می‌دانند.

در بعضی از روایات این بشارت به خواب‌های خوشی که مؤمنان می‌بینند تفسیر شده، ولی همان‌گونه که گفتیم، با توجه به مطلق بودن این کلمه و الف و لام جنس، در «البشری» مفهوم وسیعی نهفته شده که هرگونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می‌شود، و همهٔ آنچه در بالا ذکر شد در آن درج است و در واقع هر کدام اشاره به گوشه‌ای از این بشارت وسیع الهی می‌باشد.

و شاید اینکه در بعضی از روایات به خواب‌های خوش و رؤیای صالحه تفسیر شده، اشاره به این است که هرگونه بشارت، حتی بشارت‌های کوچک نیز در مفهوم «البشری» افتاده است، نه اینکه منحصر به آن باشد.

درواقع همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقواست که انواع دلهره‌ها و وحشت‌هایی را که زاییده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگی‌هاست از روح و جسم انسان دور می‌سازد. چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه‌گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد و باز احساس آرامش کند؟! او به یک کشتی بی‌لنگر در دریای طوفانی می‌ماند که امواج کوه‌پیکر هر لحظه او را به‌سویی پرتاب می‌کنند و گرداب‌ها برای بلعیدنش دهان باز کرده‌اند.

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ممکن است آرامش خاطر داشته باشد؟! او برخلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و اغلب خواب‌های وحشتناکی می‌بیند که در آن

۱. فصلت، آیهٔ ۳۰.

خود را با دشمنان درگیر مشاهده می‌کند و این خود دلیلی برای ناآرامی و تلاطم روح آن‌هاست. طبیعی است که یک شخص جانی، به‌خصوص اگر تحت تعقیب باشد، در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می‌بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته‌اند و یا اینکه روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می‌زند و او را شکنجه می‌دهد، لذا هنگامی که بیدار می‌شود همچون یزید «مالی وللحسین»: «مرا با حسین چکار؟» و یا همچون حجاج «مالی ولسعید بن جبیر»: «مرا با سعید بن جبیر چه کار؟» می‌گوید.

۲. در ذیل آیات فوق، روایات جالبی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آیه **«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ...»** را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد: می‌دانید **«أَوْلِيَاءَ اللَّهِ»** چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند: ای امیرمؤمنان! خودتان بفرمایید. امام علیه‌السلام فرمود:

**«هُم نَحْنُ وَاتَّبَاعُنَا فَمَنْ تَبِعَنَا مِنْ بَعْدِنَا طُوبَى لَنَا، وَطُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا. قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَأْنُ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا؟ أَلَسْنَا نَحْنُ وَهُمْ عَلَيَّ أَمْرٍ؟ قَالَ: لَا، إِنَّهُمْ حَمَلُوا مَا لَمْ تَحْمَلُوا عَلَيْهِ، وَأَطَاعُوا مَا لَمْ تُطِيعُوا؛ دُوسْتَانِ خُدَا، مَا وَپِیروان ما که بعد از ما می‌آیند هستیم، خوشا به حال ما، و بیشتر از آن خوشا به حال آن‌ها! بعضی پرسیدند: چرا بیشتر از ما؟ مگر ما و آن‌ها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکی نمی‌باشد؟ فرمود: نه، آن‌ها مسئولیت‌هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می‌دهند که شما نمی‌دهید»<sup>۱</sup>.**

در کتاب کمال‌الدین، از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «طُوبَى لِشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ، وَالْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۰۹.

الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ خوشا به حال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می‌کشند و هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آن‌ها اولیای خدا هستند همان‌ها که نه ترسی دارند و نه غمی»<sup>۱</sup>.

یکی از دوستان امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود: پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می‌بینند که چشم‌شان با آن روشن می‌شود. راوی می‌گوید: من اصرار کردم چه چیز می‌بینند؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم، ولی در هر بار امام علیه السلام تنها به این جمله قناعت می‌کرد که «می‌بینند»...! در آخر مجلس مرا صدا زد و فرمود: مثل اینکه اصرار داری بدانی چه چیز را می‌بینند؟ گفتم: آری، قطعاً!... سپس گریستم.

امام علیه السلام به حال من دلسوزی کرد و گفت: آن دو نفر را می‌بینند. اصرار کردم کدام دو نفر؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را. هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی‌پوشد مگر اینکه این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می‌دهند. سپس فرمود: این را خداوند در قرآن بیان کرده. در سوره یونس، آنجا که می‌گوید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۲</sup>.

به مضمون همین روایت، روایات دیگری نیز داریم. روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت‌های افراد باایمان و با تقواست، نه همه آن بشارت‌ها، و نیز روشن است که این مشاهده، مشاهده جسم مادی نیست، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است، زیرا می‌دانیم که در جهان برزخ که فاصله‌ای است میان این جهان و سرای آخرت، روح انسان بر جسم برزخی‌اش باقی می‌ماند.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۱۰ (با تلخیص).



ایمان و آرامش<sup>۱</sup>

«سکینه» در اصل از ماده «سکون» به معنی نوعی حالت آرامش و اطمینان است که هرگونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می‌گرداند: «سکینه» با ایمان رابطه مستقیمی دارد و زاییده ایمان است. افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی‌پایان خداوند می‌افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می‌آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می‌شود و اینکه می‌بینیم در بعضی از روایات «سکینه» به ایمان تفسیر شده<sup>۲</sup> و در بعضی دیگر به یک «نسیم بهشتی» در شکل و صورت انسان،<sup>۳</sup> همه به همین معنی بازگشت می‌کند.

در سوره فتح آیه ۴ می‌خوانیم: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»؛ «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند». این حالت فوق‌العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل‌ترین حوادث را در خود هضم می‌کند و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می‌نماید.

جالب توجه اینکه قرآن در آیه ۲۶ سوره توبه نمی‌گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ» با اینکه تمام جمله‌های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر «کم» ذکر شده است، بلکه می‌گوید: «علی المؤمنین»، اشاره به اینکه منافقان و کسانی که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این «سکینه» و آرامش نداشتند و این موهبت فقط نصیب افراد با ایمان می‌شود.

و در روایات می‌خوانیم: این نسیم بهشتی با انبیا و پیامبران خدا بوده است.<sup>۴</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیات ۲۵-۲۷ سوره توبه.

۲. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۱۲.

به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می‌دهد آن‌ها روحی آرام، عزمی راسخ، و اراده‌ای آهنین و تنزل‌ناپذیر داشتند. نزول «سکینه» بر پیامبر ﷺ در میدان «حنین» برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر ﷺ دست داده بود، وگرنه او در این صحنه چون کوه، ثابت و پابرجا بود، همچنین علی علیه السلام و گروه کوچکی از مسلمانان.

### رابطه علم و ایمان<sup>۱</sup>

در آیه ۱۰۷ سوره اسراء می‌خوانیم: «قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا»؛ «بگو: خواه به آن ایمان بیاورید یا نیاورید، کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (قرآن) بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان به خاک می‌افتند...».

یکی از درس‌هایی که از آیه مذکور به‌وضوح می‌توان فراگرفت، رابطه علم و ایمان است؛ می‌گوید: شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید چه نیاورید، «عالمان» نه تنها به آن ایمان می‌آورند، بلکه آن‌چنان عشق به «الله» در وجودشان شعله می‌کشد که بی‌اختیار در برابر آن به سجده می‌افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می‌شود و هر لحظه خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزون‌تر می‌گردد!

تنها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقایق گاهی با بی‌اعتنایی و گاهی با سخریه و استهزا از کنار آن می‌گذرند، و اگر هم گاهی جذب ایمان شوند، ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت.

به علاوه، این تأکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آن‌ها که خیال می‌کنند

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۱۰۷ سوره اسراء.

با جهل بشر دین رابطه دارد. قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تأکید می‌کند که علم و ایمان همه‌جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست و علم نیز در مراحل عالی‌تر و بالاتر، از ایمان کمک می‌گیرد.

### ایمان همراه با عمل<sup>۱</sup>

در بیشتر آیات قرآن، ایمان و عمل صالح با هم آمده و گویا این دو همیشه همراه یکدیگرند و از هم جدا نخواهند شد، و به‌راستی نیز چنین است، زیرا ایمان و عمل مکمل یکدیگرند، چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِيتَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»؛ «پیامبری (به‌سوی شما فرستاده) که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، از تاریکی‌ها به‌سوی نور خارج سازد! و هر کس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد، او را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که از پای درختانش نهرها جاری است...»<sup>۲</sup>.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در این آیه دو بار ایمان و عمل صالح با هم آورده شده است. در آیه‌ای دیگر نیز چنین آمده است: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»<sup>۳</sup> «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد». در این آیه نیز ایمان و عمل صالح با هم ذکر شده، که برای تکامل بشر، هم ایمان لازم است و هم عمل صالح. و این‌که در برخی از آیات، ایمان،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۲۵ سوره بقره.

۲. طلاق، آیه ۱۱.

۳. نور، آیه ۵۵.

تنها و بدون ذکر عمل صالح آمده، به این دلیل است که ایمان منشأ و اساس عمل است، زیرا در واقع ایمان مانند ریشه درخت و عمل صالح همچون میوه آن است، بنابراین ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند؛ نه ایمان بدون عمل، اصالت و واقعیت قابل توجهی دارد و نه عمل بدون ایمان می تواند دوام و بقایی داشته باشد. پس از آن بشارت می دهد که نتیجه ایمان و عمل صالح بهشت است، که در آن انواع نعمت های گوناگون معنوی و مادی برای افراد با ایمان مهیا گردیده، بهشتی که از زیر درختان و عمارات و قصرهای آن نهرهای آب روان است.

خداوند چنین مکانی را برای مؤمنان آفریده و یادآور می شود که آنان هنگامی که از میوه های آن استفاده می کنند، می گویند: این همان نعمتی است که پیش از این به سبب اعمال نیک در دنیا، استحقاق آن را یافته ایم و خدا به ما ارزانی داشته است. میوه های بهشتی با میوه های دنیا از نظر اسم شبیه اند، ولی از نظر لذت قابل مقایسه نیستند؛ میوه های بهشتی همگون و شبیه یکدیگر برای مؤمنان و بهشتیان می آورند، که در خوبی و صفات کمال، و ظرافت و مزایای برجسته شبیه یکدیگرند، ولی از نظر طعم و لذت متفاوت اند.

افرادی که استحقاق بهشت و لذت های آن را یافته اند، خداوند همسرانی پاک به آنها عطا می کند که هیچ گونه آلودگی که در این جهان ممکن است در زنان باشد در آنها نیست. مؤمنان در این بهشت برای ابد زندگی لذت بخشی دارند و از انواع لذت ها و نعمت های آن بهره مند می شوند.

باید توجه داشت که نعمت به مفهوم و معنی واقعی، آن است که فنا و زوال نداشته باشد، و نعمت های بهشت این چنین است.

### دل های آماده ایمان<sup>۱</sup>

در آیات ۵۱ تا ۵۵ سوره قصص، ترسیم بسیار گویا و زیبایی از قلبی که بذر

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیات ۵۱-۵۵ سوره قصص.

ایمان را در خود جای داده و پرورش می دهند آمده است. آن‌ها از قماش افراد بی‌شخصیتی نیستند که مخزنی از جهل و تعصب، بدزبانی و بیهوده‌گویی، بخل و کینه‌توزی‌اند. آن‌ها بزرگ مردان و پاک‌زنانی هستند که قبل از هر چیز زنجیرهای اسارت تقلید کورکورانه را درهم شکسته‌اند، سپس با دقت، به ندای منادی توحید گوش فرا داده و به محض اینکه دلایل حق را به قدر کافی یافتند، به آن دل می‌بندند.

بدون شک، باید غرامت زیادی برای این تقلیدشکنی و جدا شدن از انحراف محیط‌شان پردازند، و محرومیت‌ها و ناراحتی‌های فراوانی را متحمل شوند، ولی آن‌ها به خاطر هدف بزرگشان آن قدر صبر و شکیبایی می‌کنند که از عهده این مشکلات برمی‌آیند.

آن‌ها نه کینه‌توزند که هر بدی را با بدتر پاسخ گویند و نه بخیل و خسیس‌اند که مواهب الهی را تنها به خودشان تخصیص دهند. بزرگوارانی هستند که علاوه بر همه این‌ها از دروغ و سرگرمی ناسالم و جزو بحث‌های بیهوده و سخنان بی‌معنی و شوخی‌های رکیک و مانند آن برکنارند، زبانی پاک و قلبی پاک‌تر دارند و هرگز نیروهای فعال و سازنده خود را با درگیری با جاهلان تباه نمی‌کنند و حتی در بسیاری از موارد سکوت را که بهترین پاسخ این نابخردان است بر سخن گفتن ترجیح می‌دهند. آن‌ها در فکر اعمال و مسئولیت خویش‌اند و چون تشنه‌کامانی که به سراغ چشمه آب می‌روند، تشنه علم و دانش و خواهان حضور در جلسات علما و دانشمندان‌اند.

آری، این بزرگواران هستند که می‌توانند رسالت ایمان را در خود پذیرا شوند و اجر خود را نه یک بار، بلکه دو بار از پیشگاه خدا دریافت دارند.

این‌ها سلمان‌ها، بحیراها، نجاشی‌ها و حق‌جویانی هم‌سنگر و هم‌خط آن‌ها هستند که برای رسیدن به سرمنزل ایمان در برابر انواع نامالایمات مقاومت به خرج می‌دهند.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «نَحْنُ صُبْرَاءُ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا وَذَلِكَ إِنَّا صَبَرْنَا عَلَى مَا نَعْلَمُ وَصَبَرُوا عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ ما شکیبایانیم و پیروان ما از ما شکیباترند! چراکه ما از اسرار امور آگاهیم و شکیبایی می‌کنیم (و طبعاً این کار آسان‌تر است) ولی آن‌ها بی‌آنکه اسرار را بدانند صبر و شکیبایی را از دست نمی‌دهند».

فکر کنید دو نفر جانباز راه خدا قدم به میدان جهاد می‌گذارند، یکی از پایان کار باخبر است و می‌داند نتیجه این جهاد پیروزی است، اما دومی باخبر نیست، آیا ارزش صبر دومی بیشتر از صبر اولی نمی‌باشد؟

یا - برای نمونه - قرائن نشان می‌دهد که هر دو شربت شهادت می‌نوشند، اما یکی می‌داند که در شهادتش چه اسراری نهفته است و چه موجی در آینده در اعصار و قرون متمادی ایجاد می‌کند و چه الگویی برای آزادگان می‌شود، اما دیگری از اسرار آینده آگاه نیست. بدون شک، دومی از این نظر صبر بیشتری به خرج می‌دهد.

در حدیث دیگری در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که منظور از «لغو» در آیه ۵۵ سوره قصص «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ...»، «کذب» و «لهو» و «غنا» است، و پرهیزکنندگان امامان هستند.

پیدا است که هر دو قسمت حدیث از قبیل بیان مصداق روشن است، وگرنه «لغو» مفهوم گسترده‌ای دارد که غیر این‌ها را نیز شامل می‌شود، و اعراض‌کنندگان از لغو نیز همه مؤمنین راستین هستند، هرچند امامان در صف مقدم جای دارند.

### آثار ایمان و کفر<sup>۱</sup>

می‌دانیم که قرآن برای مرزهای جغرافیایی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۱۹-۲۳ سوره فاطر.

انسان‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند اهمیتی قائل نیست، تنها مرز را مرز «ایمان» و «کفر» شمرده است و بر این اساس تمام جامعه انسانی را به دو گروه «مؤمن» و «کافر» تقسیم می‌کند.

قرآن در معرفی ایمان در موارد متعددی آن را تشبیه به «نور» کرده است و کفر را به «ظلمت» و تاریکی، و این تشبیه، زنده‌ترین معرّف برای برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد.<sup>۱</sup>

ایمان، نوعی درک و دید باطنی است، نوعی علم و آگاهی همراه با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است، نوعی باور که در اعماق جان انسان نفوذ می‌کند و سرچشمه فعالیت‌های سازنده می‌شود.

اما کفر، جهل است و ناآگاهی و ناباوری که نتیجه آن، نداشتن تلاش، فعالیت و احساس مسئولیت، و حرکت‌های شیطانی و مخرب است.

این را نیز می‌دانیم که «نور» در جهان ماده مبدأ هرگونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان و حیوان و گیاه است، و به عکس، ظلمت و تاریکی عامل خاموشی و خواب، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است.

بنابراین، جای تعجب نیست که در آیات قرآن یک جا «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت» و جای دیگر به «حیات» و «مرگ»، و باز جای دیگر به «سایه آرام‌بخش» و «باد سموم» و جای دیگر «مؤمن» و «کافر» به «بینا» و «نابینا» تشبیه شده است.

و همه گفتنی‌ها در ضمن این چهار تشبیه بیان گردیده است.

راه دور نرویم، هنگامی که با یک فرد «مؤمن» نشست و برخاست می‌کنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می‌نماییم، افکارش روشنی‌بخش است، سخنانش درخشانده است، اعمال و اخلاقش ما را با حقیقت زندگی و حیات

۱. به آیات ۲۵۷ بقره، ۱۵ و ۱۶ مائده، ۱ و ۵ ابراهیم، ۲۲ زمر، ۹ حدید و ۱۱ طلاق مراجعه کنید.

واقعی آشنا می‌سازد، اما «کافر» از تمام وجودش ظلمت می‌بارد، جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی‌اندیشد، فضا وافق فکرش از محدوده زندگی شخصی‌اش فراتر نمی‌رود، در لابه‌لای شهوات غوطه‌ور است و هم‌نشینی با او قلب و روح انسان را در امواج ظلمات فرو می‌برد:

همدمی مرده دهد مردگی      صحبت افسرده دل افسردگی  
و این‌گونه آنچه که قرآن در این دسته از آیات بیان کرده، به‌طور محسوس و ملموس قابل درک است.

### پاداش دنیوی ایمان<sup>۱</sup>

در آیات ۱۰ تا ۱۴ سوره نوح می‌خوانیم: ﴿قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا \* مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾.

«نوح» در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش، این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند و به آن‌ها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آن‌ها می‌گشاید؛ عرض می‌کند: «خداوندا! من به آن‌ها گفتم: از پروردگار خویش تقاضای آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است» نه تنها شما را از گناهان پاک می‌سازد، بلکه «اگر چنین کنید باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرو می‌فرستد». هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرامی‌گیرد.

قابل توجه اینکه می‌گوید: «آسمان را بر شما می‌فرستد» یعنی آن‌قدر باران می‌بارد که گویا آسمان نازل می‌شود! اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند، بلکه در همه‌جا مایه خرمی و سرسبزی و طراوت

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۱۰-۱۴ سوره نوح.



است. سپس می‌افزاید: «و اموال و فرزندان شما را افزون می‌کند و برای شما باغ‌های خرم و سرسبز و نه‌های آب جاری قرار می‌دهد».

بنابراین، یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی به آن‌ها وعده داده است: نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، و نعمت‌های مادی؛ ریزش باران‌های مفید و بموقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغ‌های پربرکت، و نه‌های آب جاری. آری، ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید، هم موجب آبادی دنیاست و هم آخرت. در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح علیه السلام سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندان‌شان هلاک شدند و زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می‌آوردند. نوح علیه السلام به آن‌ها گفت: اگر ایمان بیاورید همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد، ولی آن‌ها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد!

سپس بار دیگر به انذار بازمی‌گردد و می‌گوید: «چرا از خدا نمی‌ترسید و برای خدا عظمت قائل نیستید؟! در حالی که خدا شما را آفرینش‌های گوناگون داد، (نخست) نطفه بی‌ارزشی بودید، چیزی نگذشت که شما را به صورت «علقه» و پس از آن به صورت «مضغه» درآورد، سپس شکل و اندام انسانی به شما داد، بعد لباس حیات در اندام شما پوشانید و به شما روح و حس و حرکت داد. همین‌گونه مراحل مختلف جنینی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادید، تا به صورت انسانی کامل از مادر متولد شدید و باز اطوار حیات و اشکال مختلف زندگی ادامه یافت. شما همیشه تحت ربوبیت او قرار دارید و همواره نو می‌شوید و آفرینش جدیدی می‌یابید. چگونه در برابر آستان باعظمت خالق خود سر تعظیم فرود نمی‌آورید؟

نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می‌گیرید، بلکه چهره روح و جان شما نیز پی‌درپی در تغییر است، هریک از شما استعدادی دارید و در هر سری ذوقی و در هر دلی عشقی است و همه شما به‌طور دائم دگرگون می‌شوید، احساسات کودکی جای خود را به احساسات جوانی می‌دهد و آن نیز جای خود را به احساسات میان‌سالی و بعد کهنلت و پیری. و این‌گونه او در همه جا با شماست و در هر گام رهبری و هدایت می‌کند. با این همه لطف و عنایت او، این همه کفران و بی‌حرمتی چرا؟

### شرط پیروزی، ایمان و استقامت<sup>۱</sup>

در آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره احقاف می‌خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ \* وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ \* إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

این آیات اعمال و گفتار کافران و انحرافات آن‌ها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می‌دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آن‌ها اشاره کرده است: «کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آن‌ها بر ما پیشی نمی‌گرفتند!».

این‌ها یک مشت افراد فقیر و بی‌سروپا، روستایی و برده و کم‌معرفت‌اند! چگونه ممکن است آن‌ها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما، چشم و چراغ‌های این جامعه، از آن غافل و بی‌خبر بمانیم؟!

غافل از اینکه عیب در خود آن‌ها بود، نه در آیین اسلام. اگر پرده‌های کبر

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۱۱-۱۴ سوره احقاف.

و غرور بر قلب آن‌ها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خودبرترینی و خودمحوری اجازه تحقیق حق به آن‌ها می‌داد و همانند تهی‌دستان پاکدل، حق‌جو و حق‌طلب بودند، آن‌ها نیز به سرعت جذب اسلام می‌شدند.

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آن‌ها پاسخ می‌گوید: «چون خود آن‌ها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می‌گویند: این یک دروغ قدیمی است.»

﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيْقُولُونَ هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ﴾.

یعنی آن‌ها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند، نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت. تعبیر «افک قدیم» شبیه تهمت دیگری است که از زبان آن‌ها در آیات قرآن نقل شده که می‌گفتند: این‌ها «اساطیر الاولین» (افسانه‌های پیشینیان) است<sup>۱</sup> و نیز تعبیر «سیقولون» به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آن‌ها به طور مستمر این تهمت را به قرآن می‌بستند و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می‌دادند. سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می‌گفتند: این یک دروغ قدیمی است، پرداخته، می‌گوید: «از نشانه‌های صدق این کتاب بزرگ این است که قبل از آن، کتاب موسی نازل شد در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا، و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه‌هایی که در تورات آمده است.»

با این حال چگونه می‌گویید: این یک دروغ قدیمی است!؟

آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای «محسنین» (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده است ﴿لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُبَشِّرَ لِّلْمُحْسِنِينَ﴾؛ «هدف این بوده که ظالمان را انداز و نیکوکاران را بشارت دهد». می‌فرماید: «کسانی که گفتند: پروردگار ما الله

است، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند؛  
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

در واقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است، چراکه «توحید» اساس همه اعتقادات صحیح است و تمام اصول عقاید به ریشه توحید بازمی‌گردد و «استقامت» و صبر و شکیبایی نیز ریشه همه اعمال صالح است، زیرا می‌دانیم که تمام اعمال نیک را می‌توان در سه عنوان «صبر در راه اطاعت»، «صبر در برابر معصیت» و «صبر در برابر مصیبت» خلاصه کرد.

بنابراین «محسنین» کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.

بدیهی است که این‌گونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند و نه غمی از گذشته. نظیر همین مطلب در آیه ۳۰ سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است، آنجا که می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾.

این آیه نسبت به آیه قبل دو چیز بیشتر دارد: یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن را فرشتگان به آنها می‌دهند، در حالی که در آیه مورد بحث، این مطلب بیان نشده است و دیگر اینکه بشارت به بهشت موعود نیز در این آیه آمده در حالی که در آیه مورد بحث نیامده، بلکه در آیه بعد از آن به آن اشاره شده است. به هر حال این دو آیه یک مطلب را تعقیب می‌کند، متنها یکی فشرده‌تر و دیگری مشروح‌تر.

در تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم که در تفسیر جمله ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ فرمود: «اسْتَقَامُوا عَلَيَّ وَوَلَايَةَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ منظور، استقامت بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است».

این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤمنان علیه السلام در جهت علم و عمل

و عدالت و تقوا، به ویژه در عصرهای تاریک و ظلمانی، کار مشکلی است که بدون استقامت امکان پذیر نیست، بنابراین یکی از مصداق‌های روشن آیه مورد بحث محسوب می‌شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت، پیرامون مسأله «استقامت» شرح مبسوطی داده‌ایم.<sup>۱</sup>

و در آخرین آیه مورد بحث، مهم‌ترین بشارت را به موحدان نیکوکار می‌دهد، می‌فرماید: «آن‌ها اهل بهشت‌اند و جاودانه در آن می‌مانند»؛ ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

«این پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند»؛ ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

ظاهر آیه - چنان‌که بعضی استفاده کرده‌اند - مفهوم حصر را می‌رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی‌دارند. طبیعی است که افراد دیگر چون به گناهانی آلوده شده‌اند، گرچه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می‌شوند، ولی در آغاز «اصحاب جنت» نیستند.

تعبیر به «اصحاب» (یاران) اشاره به همنشینی دائم آن‌ها با نعمت‌های بهشتی است، و تعبیر ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ از یک سو دلیل بر این است که «بهشت را به بها می‌دهند، نه به بهانه» و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است.

### ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان‌ها<sup>۲</sup>

به‌راستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای

۱. به جلد بیستم «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت مراجعه نمایید.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۴۷-۴۹ سوره کهف.

انسان‌ها ترسیم می‌کند، می‌گوید: روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می‌شوند، در حالی که هماهنگی عقاید و اعمالشان معیار تقسیم آن‌ها در صفوف مختلف است.

دست‌های آن‌ها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده‌اند، در عین جمع بودن، تنها، و در عین تنهایی جمع‌اند، و نامه‌های اعمال، گسترده می‌شود.

همه چیز به زبان می‌آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می‌کند، و از آن بالاتر، خود اعمال و افکار جان می‌گیرند و تجسم می‌یابند. اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته‌اش احاطه می‌کند و مردم آن‌چنان به خود مشغول می‌شوند که مادر، فرزند را، و فرزند، پدر و مادر را به کلی فراموش می‌کنند.

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرامی‌گیرد، نفس‌ها در سینه‌ها حبس می‌شود، و چشم‌ها از گردش باز می‌ماند. راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است و چقدر به انسان، آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیت‌ها می‌بخشد!

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ لِلْإِنْسَانِ كِتَابٌ ثُمَّ قِيلَ لَهُ اقْرَأ - قُلْتُ فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ - فَقَالَ إِنَّهُ يَذْكُرُهُ فَمَا مِنْ لَحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا نَقْلِ قَدَّمَ وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ، كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ، وَلِذَلِكَ قَالُوا يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؛ هنگامی که روز قیامت می‌شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می‌دهند، سپس گفته می‌شود: بخوان! راوی این خبر می‌گوید: - از امام پرسیدم: آیا آنچه را که در این نامه است می‌شناسد و به خاطر می‌آورد؟ امام علیه السلام فرمود: همه را به خاطر می‌آورد، هر چشم بر هم زدنی، کلمه‌ای، جابه‌جا کردن قدمی، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آن‌چنان

به خاطر می‌آورد که گویا همان ساعت انجام داده است! ولذا فریادشان بلند می‌شود و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را احصا و شماره کرده است؟<sup>۱</sup>

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسان‌ها می‌گذارد و می‌تواند به‌عنوان یک عامل مؤثر در تشویق به نیکی‌ها و مبارزه با زشتی‌ها مؤثر شود.

نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیداست. راستی! آیا ممکن است انسان به چنین صحنه‌ای ایمان قاطع داشته باشد و باز هم گناه کند؟!

### بازتاب معاد در زندگی انسان‌ها<sup>۲</sup>

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می‌تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به‌مراتب بیش از اثرات دادگاه‌ها و کیفرهای معمولی است، چراکه مشخصات دادگاه رستخیز با دادگاه‌های معمولی بسیار متفاوت است: در آن دادگاه نه تجدیدنظر وجود دارد، نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می‌گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده‌ای دارد، و نه تشریفات آن نیازمند طول زمان است.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾؛ «و از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و شفاعتی از کسی پذیرفته نمی‌شود؛ و غرامتی از او قبول نخواهد شد؛ و (به هیچ صورت) یاری نخواهند شد».<sup>۳</sup>

۱. نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۶۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۸۱-۸۳، سوره یس.

۳. بقره، آیه ۴۸.

و نیز می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ وَقَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ «و هر کس که ستم کرده، اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد، (همه را برای نجات خویش) فدیة می‌دهد! و هنگامی که عذاب را ببینند، (پشیمان می‌شوند؛ امّا) پشیمانی خود را کتمان می‌کنند (مبادا رسواتر شوند!) و در میان آنها، به عدالت داوری می‌شود و ستمی به آنها نخواهد شد».<sup>۱</sup>

و نیز می‌خوانیم: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ «تا خداوند هر کس را، (مطابق) آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است».<sup>۲</sup>

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات (انّ الله تعالی يحاسب الخلائق كلها في مقدار لمح البصر<sup>۳</sup> در یک چشم به هم زدن حساب همه را می‌رسد). به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان، فراموش کردن روز جزا ذکر شده است. در آیه ۱۴ سوره سجده می‌فرماید: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا»؛ (و به آنها می‌گویم): «بچشید (عذاب جهنم را) به خاطر اینکه دیدار امروزتان را فراموش کردید».

حتی از پاره‌ای از تعبیرات استفاده می‌شود که انسان اگر حتی گمانی هم درباره قیامت داشته باشد از انجام بسیاری از اعمال خلاف خودداری می‌کند، چنان‌که درباره کم‌فروشان می‌فرماید: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ «آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند، در روزی بزرگ؟».<sup>۴</sup>

۱. یونس، آیه ۵۴.

۲. ابراهیم، آیه ۵۱.

۳. مجمع‌البیان، ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره.

۴. مطفین، آیه ۴ و ۵.



حماسه‌های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان‌های جهاد آفریدند و می‌آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می‌دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است. مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که این‌گونه پدیده‌ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده‌ای که زندگی پس از مرگ، در آن جای ویژه‌ای دارد، امکان‌پذیر نیست.

سربازی که منطقی این است: «قُلْ هَلْ تَرَبُّونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»؛ «بگو: شما دشمنان درباره ما چه می‌اندیشید، جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار؟ (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت)»<sup>۱</sup> بدون شک، سربازی است شکست‌ناپذیر.

چهره مر که برای بسیاری از مردم جهان وحشت‌انگیز است و حتی از نام آن و هر چیزی که آن را تداعی کند می‌گریزند، برای معتقدان به زندگی پس از مرگ، نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه‌ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق. اصولاً مسأله معاد - بعد از مبدأ - خط فاصل فرهنگ خداپرستان و مادی‌هاست، چراکه دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

یکی دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می‌بیند و با تمام وجودش از آن می‌گریزد، چراکه همه چیز با آن پایان می‌گیرد. دیگری دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن، و پرگشودن در آسمان بیکران می‌شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مر و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیرمؤمنان علی علیه السلام که می فرماید: «وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدِي أُمِّهِ؛ به خدا سوگند! علاقه فرزند ابی طالب به مر ، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است»<sup>۱</sup> از مر در راه هدف استقبال می کنند.

و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار «عبدالرحمن ابن ملجم» بر مغز مبارکش فرو نشست، فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه سوگند! پیروز و رستگار و راحت شدم».

کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بی هدف، انسان شجاع و باشهامت و هدف داری می آفریند که زندگی اش مملو از حماسه ها و ایثارها و پاکی و تقواست.

### اثرات شوم انکار معاد<sup>۲</sup>

خداوند در سوره ماعون، نخست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و اثرات شوم انکار روز جزا را در اعمال منکران بازگو می کند: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ؟» «آیا کسی که پیوسته روز جزا را انکار می کند، دیدی؟» سپس بی آنکه در انتظار پاسخ این سؤال بماند می افزاید: «فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ؛ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند!»، «وَلَا يَحْضُ عَلَيَّ طَعَامِ الْمُسْكِينِ؛» «و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی کند!».

منظور از «دین» در اینجا «جزا» یا «روز جزا» است، و انکار روز جزا و دادگاه بزر آن، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات ۱-۷ سوره ماعون.

آن اشاره شده است، از جمله: «راندن یتیمان با خشونت» و «تشویق نکردن دیگران به اطعام افراد مسکین»، یعنی نه خود انفاق می‌کند و نه دیگران را به این کار دعوت می‌نماید. بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور از «دین» در اینجا قرآن یا تمام آیین اسلام است، ولی معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، و نظیر آن در سوره انفطار، آیه ۹: ﴿كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِالذِّينِ﴾، و سوره تین، آیه ۷: ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ﴾ نیز آمده است که به قرینه آیات دیگر آن سوره‌ها منظور از «دین» روز جزاست. «یدع» از ماده «دع» (بر وزن حدّ) به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و زور است.

و «یحض» از ماده «حض» به معنی تحریص و ترغیب دیگران به چیزی است. «راغب» در مفردات می‌گوید: «حض» تشویق به حرکت و سیر است، ولی «حض» چنین نیست.<sup>۱</sup> از آنجا که «یحض» و «یدع» به صورت فعل «مضارع» آمده، نشان می‌دهد که این، کار مستمر آن‌ها در مورد یتیمان و مستمندان است. باز در اینجا این نکته جلب توجه می‌کند که در مورد یتیمان مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن، چراکه بیشترین رنج یتیم، از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است، و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد. و باز در این آیات به مسأله اطعام «مستمندان» که از مهم‌ترین کارهای خیر است برمی‌خوریم، تا آنجا که می‌فرماید:

اگر کسی خود قادر به اطعام مستمندی نیست، باید دیگران را به آن تشویق کند. تعبیر «فذلک» (با توجه به اینکه «فا» در اینجا معنی سببیت را می‌بخشد) اشاره به این نکته است که فقدان ایمان به معاد سبب این خلافکاری‌ها می‌شود، و به‌راستی چنین است، کسی که آن روز بزرگوار و آن دادگاه عدل، و آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر را در اعماق جان باور کرده باشد، آثار مثبتش در تمام

۱. مفردات، ماده «حض».

اعمال او ظاهر می‌شود، ولی آن‌هایی که ایمان ندارند اثر آن در جرأتشان بر گناه و انواع جرائم کاملاً محسوس است.

### توبه

یکی از مهم‌ترین مباحث تربیتی، که جزء مراحل تهذیب نفس و از برجسته‌ترین منازل سیر و سلوک الی الله به شمار می‌رود، مبحث «توبه» است که در اینجا ابتدا با (حقیقت توبه) و سپس نقش و آثار سازنده آن در رشد معنوی انسان آشنا می‌شوید.

### حقیقت توبه<sup>۱</sup>

در آیه هشتم سوره تحریم می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص». آری، نخستین گام برای نجات، توبه از گناه است، توبه‌ای که از هر نظر خالص باشد، توبه‌ای که محرک آن، فرمان خدا و ترس از گناه باشد، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، توبه‌ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می‌دانیم که حقیقت «توبه» همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن، تصمیم به ترک گناه در آینده است، و اگر کاری بوده که قابل جبران است در صدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است. بر این اساس ارکان توبه را می‌توان در پنج چیز خلاصه کرد: «ترک گناه، ندامت، تصمیم به ترک در آینده، جبران گذشته و استغفار».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۸ سوره تحریم.

«نصوح» از ماده «نصح» (بر وزن صلح) در اصل به معنی خیرخواهی خالصانه است، ولذا به غسل خالص «ناصح» گفته می‌شود، و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید با محکم‌کاری همراه باشد واژه «نصح» گاه به این معنی نیز آمده است، به همین علت به نمای محکم «نصاح» (بر وزن کتاب) و به خیاط «ناصح» گفته می‌شود، و این دو معنی، یعنی «خالص بودن» و «محکم بودن» هر دو باید در توبه «نصوح» جمع باشد.

درباره اینکه توبه نصوح چیست، تفسیرهای زیادی ذکر کرده‌اند تا آنجا که بعضی تعداد تفسیرهای آن را بالغ بر بیست و سه تفسیر دانسته‌اند.<sup>۱</sup> ولی همه این تفسیرها تقریباً به یک حقیقت بازمی‌گردد، یا شاخ و برها و شرایط مختلف توبه است، از جمله اینکه «توبه نصوح» آن است که واجد چهار شرط باشد:

پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترک گناه و تصمیم به ترک در آینده. بعضی دیگر گفته‌اند: «توبه نصوح» آن است که واجد سه شرط باشد: ترس از اینکه پذیرفته نشود، امید به اینکه پذیرفته شود، و ادامه اطاعت خدا. یا گفته‌اند: «توبه نصوح» آن است که انسان، گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببیند و از آن شرمند باشد! یا «توبه نصوح» آن است که مظلالم را به صاحبانش بازگرداند و از مظلومین حلیت بطلبد و بر اطاعت خدا اصرار ورزد. یا «توبه نصوح» آن است که در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن، کم خوردن، و کم خوابیدن. یا اینکه «توبه نصوح» توبه‌ای است که با چشمی گریان، و قلبی بیزار از گناه همراه باشد... و مانند این‌ها که همگی شاخ و بر یک واقعیت است و این توبه خالص و کامل است.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۶ و ۶۷.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: هنگامی که «معاذ بن جبل» درباره توبه نصوص سؤال کرد، در پاسخ فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ؛ آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه به گناه باز نگردد، آن چنان که شیر هرگز به پستان بازمی‌گردد»<sup>۱</sup>.

این تعبیر لطیف بیانگر این واقعیت است که توبه نصوص چنان انقلابی در انسان ایجاد می‌کند که راه بازگشت به گذشته را به کلی بر او می‌بندد. همان گونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است.

این معنی که در روایات دیگر نیز وارد شده، درحقیقت درجه عالی توبه نصوص را بیان می‌کند، وگرنه در مراحل پایین تر ممکن است بازگشتی باشد که بعد از تکرار توبه سرانجام منتهی به ترک دائمی شود.

سپس به آثار این توبه نصوص اشاره کرده، می‌افزاید: «امید است با این کار پروردگار شما گناهانتان را ببخشد و بپوشاند»؛ «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ». «و شما را در باغ‌هایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است»؛ «وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

«این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار و موهون نمی‌کند»؛ «يَوْمَ لَا يُحْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ».

«این در حالی است که نور (ایمان و عمل صالح) آن‌ها از پیشاپیش و از سمت راست‌شان در حرکت است و عرصه محشر را روشن می‌سازد و راه آنها را به سوی بهشت می‌گشاید»؛ «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ».

در اینجا است که آن‌ها به درگاه خداوند رو آورده، «می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل کن و ما را ببخش! که بر هر کاری قادری»؛ «يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورًا وَاعْفُرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

در حقیقت این توبه نصوح، پنج ثمره بزر دارد:  
 «نخست» بخشودگی سیئات و گناهان.  
 «دوم» ورود به بهشت پر نعمت الهی.

«سوم» رسوا نشدن در آن روز که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق آشکار می‌گردد و دروغ‌گویان تبه‌کار خوار و رسوا می‌شوند. آری، در آن روز پیامبر ﷺ و مؤمنان آبرومند خواهند بود، چراکه آنچه گفتند، به واقعیت می‌پیوندند.  
 «چهارم» اینکه نور ایمان و عمل آن‌ها از پیشاپیش و سمت راست آن‌ها حرکت می‌کند و مسیر آن‌ها را به سوی بهشت روشن می‌سازد (بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می‌کند نور «عمل» دانسته‌اند، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره حدید در جلد ۲۳ تفسیر نمونه مطرح کرده‌ایم).  
 «پنجم» اینکه توجه‌شان به خدا بیشتر می‌شود، لذا به سوی درگاه خدا رو می‌آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش می‌کنند.

### توبه، دری به سوی رحمت خدا<sup>۱</sup>

بسیار می‌شود که از انسان - به‌ویژه در آغاز تربیت و سیر سلوک الی الله - لغزش‌هایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود، مایوس می‌گردد و برای همیشه از راه می‌ماند، و لذا در مکتب تربیتی اسلام، توبه به‌عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق‌العاده مطرح است و از تمام گنه‌کاران دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در وارد شوند. امام سجاده علیه السلام در مناجات «تائبین» در پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد:

«إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ، فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً، فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خدای من! تو کسی هستی که

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیات ۶-۸ سوره تحریم.

دری به سوی عفو ت به روی بندگانت گشوده و نامش را توبه نهاده‌ای، و فرموده‌ای که به سوی خدا بازگردید و توبه کنید، توبه خالصی. اکنون عذر کسانی که از ورود از این در، بعد از گشایش آن، غافل شوند چیست؟»<sup>۱</sup>.

در روایات به قدری بر مسأله توبه تأکید شده که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ، فَوَجَدَهَا؛ خدایوند از توبه بنده‌اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد، شاد می‌شود»<sup>۲</sup>.

این تعبیرات آمیخته با بزرگواری، همه برای تشویق به این امر مهم حیاتی است.

ولی باید توجه داشت که توبه، تنها لقلقه زبان، و گفتن «استغفرالله» نیست، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوح در آیات فوق به آن اشاره شد. هرگاه توبه با این شرایط انجام شود آن چنان اثر می‌گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می‌کند، لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَالْمُتَّقِمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ؛ کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده، و کسی که به گناه خود ادامه دهد در حالی که استغفار می‌کند مانند کسی است که مسخره می‌کند»<sup>۳</sup>.

### توبه حقیقی کدام است؟<sup>۴</sup>

در آیه ۱۱۹ سوره نحل می‌خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا

۱. مناجات‌های پانزده گانه، مناجات اول (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۲).

۲. اصول کافی، ج ۲، باب التوبه، ح ۸.

۳. همان، ح ۱۰.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیه ۱۱۹ سوره نحل.



مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ «اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت، کار بدی انجام داده‌اند، سپس توبه کرده و در مقام جبران و اصلاح برآمده‌اند، پروردگارت بعد از آن قطعاً آمرزنده و مهربان است».

قابل توجه اینکه اولاً علت ارتکاب گناه را «جهالت» می‌شمرد، چراکه جهل، عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و این‌گونه افرادند که پس از آگاهی، به راه حق بازمی‌گردند، نه کسانی که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجاجت و مانند آن راه غلط را می‌پیمایند.

ثانیاً: توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی‌کند، بلکه روی اثر عملی آن تأکید کرد و اصلاح و جبران را مکمل توبه می‌شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله «استغفرالله» می‌توان جبران کرد. نه، باید به صورت عملی خطاها جبران شود و قسمت‌هایی از روح انسان و یا جامعه که بر اثر گناه آسیب دیده اصلاح و مرمت گردد.

توبه حقیقی این است، نه لقلقه لسان.

ثالثاً: به قدری روی این مسأله تأکید دارد که دوباره با جمله «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» تأکید می‌کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن، تنها بعد از توبه و اصلاح امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است: نخست به وسیله کلمه «ثم»، سپس «من بعد ذلك» و سرانجام با «من بعدها»، تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می‌کنند: و می‌گویند ما به لطف خدا و غفران و رحمتش امیدواریم، این فکر نادرست را از سر به در کنند.

### یکی از معانی توبه<sup>۱</sup>

در آیه ۱۱۷ سوره توبه می‌خوانیم: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۱۷ سوره توبه.

الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ «به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حَقِّ منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، چراکه او نسبت به آنان رؤوف و مهربان است».

### منظور از توبه خدا بر پیامبر ﷺ در این آیه چیست؟

بدون شک، پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه او را بپذیرد (هرچند عده‌ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوق را دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر ﷺ در ماجرای تبوک گرفته‌اند).

ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می‌دهد، زیرا اولاً توبه پروردگار به معنی بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است و در مفهوم آن، گناه و یا لغزش نیست، چنان‌که در سوره نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام، می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ «خداوند می‌خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته کسانی که قبل از شما بودند شما را هدایت نماید و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است».

در این آیه و پیش از آن، سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه، سخن از تبیین احکام و هدایت به سنت‌های ارزنده پیشین در میان است و این خود نشان می‌دهد که توبه در اینجا به معنی شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیاً در کتب لغت نیز یکی از معانی «توبه» همین موضوع ذکر شده، از جمله

در کتاب معروف قاموس، که یکی از معانی «توبه» «رجع علیه بفضله و قبوله» آمده است. ثالثاً در آیه مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می‌دهد، با اینکه توبه الهی را شامل حال همه می‌داند، و این خود نشان می‌دهد که توبه خدا در اینجا به معنی پذیرش عذر بندگان به خاطر گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت، به یاری پیامبر ﷺ و همه مؤمنان بدون استثنا از مهاجران و انصار آمد و آن‌ها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت.

### آیه «توبه» امیدبخش‌ترین آیه قرآن<sup>۱</sup>

در آیه ۱۰۲ سوره توبه آمده است: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و گروهی دیگر (مؤمنانی هستند که)، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیخته‌اند؛ امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است».

در مورد شأن نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آن‌ها به نام «ابولبابه انصاری» برمی‌خوریم. طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر ﷺ از شرکت در جنگ «تبوک» خودداری کردند، اما وقتی آیاتی را که در مذمت متخلفین نازل شده بود شنیدند بسیار ناراحت و پشیمان گشتند و خود را به ستون‌های مسجد پیغمبر ﷺ بستند. و هنگامی که پیامبر ﷺ بازگشت و از حال آن‌ها خبر گرفت، دیگران عرض کردند: آن‌ها سوگند یاد کرده‌اند که خود را از ستون باز نکنند تا اینکه پیامبر ﷺ باز کند. رسول خدا ﷺ فرمود: من نیز سوگند یاد می‌کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداوند به من اجازه دهد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۰۲ سوره توبه.

آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت و پیامبر ﷺ آن‌ها را از ستون مسجد باز کرد. آن‌ها به شکرانه این اتفاق، همه اموال خود را به پیامبر ﷺ تقدیم داشتند و عرض کردند: این همان اموالی است که ما به خاطر دلبستگی به آن از شرکت در جهاد خودداری کردیم، همه این‌ها را از ما بپذیر و در راه خدا انفاق کن! پیامبر ﷺ فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است. چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر ﷺ قسمتی از اموال آن‌ها را بگیرد. مطابق بعضی از روایات، آن حضرت یک سوم از اموال آن‌ها را پذیرفت. در پاره‌ای دیگر از روایات می‌خوانیم که آیه فوق درباره «ابولبابه» و داستان «بنی قریظه» است. بنی قریظه که گروهی از یهودیان بودند با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر ﷺ شوند یا نه؟ او گفت: اگر تسلیم شوید همه شما را سر می‌برند! سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را به ستون مسجد بست و سپس آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پذیرفت.<sup>۱</sup>

### توبه کاران

پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل، در اینجا به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند اشاره می‌کند و می‌فرماید: «گروه دیگری از آن‌ها به گناهان خود اعتراف کردند»؛ «وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»؛ «و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند»؛ «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» سپس اضافه می‌کند: «امید می‌رود که خداوند توبه آن‌ها را بپذیرد (و رحمت خویش را به آنان بازگرداند)»؛ «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ».

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه فوق، و تفاسیر دیگر.

«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و دارای رحمتی وسیع و گسترده»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. تعبیر «عسی» در آیه فوق که معمولاً در موارد امیدواری و احتمال پیروزی همراه با احتمال شکست گفته می‌شود شاید به این دلیل است که آن‌ها را میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به «عسی» اشاره به این باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی، باید در آینده شرایط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند.

ولی با توجه به اینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می‌کند جنبه امیدواری در آن غلبه دارد. این نکته نیز روشن است که نزول آیه درباره «ابولبابه» و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصیص نمی‌زند، بلکه تمام افرادی را که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته‌اند و از کارهای بد خویش پشیمان‌اند فرامی‌گیرد، و لذا از بعضی دانشمندان نقل کرده‌اند که گفته‌اند: آیه فوق، امیدبخش‌ترین آیه قرآن است که درها را به روی گنهکاران گشوده و توبه‌کاران را به سوی خود دعوت می‌کند.

### به سوی پروردگارتان بازگردید<sup>۱</sup>

در آیات ۵۳ تا ۵۵ سوره زمر می‌خوانیم:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ \* وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ذیل آیات ۵۳-۵۵ سوره زمر.

و مهربان است. و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، سپس (از سوی هیچ کس) یاری نشوید! و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید».

### تفسیر

#### خداوند همه گناهان را می‌آمرزد

به دنبال تهدیدهای مکرری که در آیات گذشته در مورد مشرکان و ظالمان آمده بود، در این آیات راه بازگشت را همراه با امیدواری به روی همه گنهکاران می‌گشاید، زیرا هدف اصلی از همه این امور، تربیت و هدایت است، نه انتقام‌جویی و خشونت. با لحنی آکنده از نهایت لطف و محبت آغوش رحمتش را به روی همگان باز کرده و فرمان عفو آن‌ها را صادر نموده، می‌فرماید: «به آن‌ها بگو: ای بندگان من که بر خودتان اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌بخشد، زیرا او بخشنده و مهربان است». دقت در تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است. شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «در تمام قرآن آیه‌ای وسیع‌تر از این آیه نیست»؛ (ما فی القرآن آیه أوسع من یا عبادی الذین أسرفوا).<sup>۱</sup>

دلیل آن نیز روشن است، زیرا:

۱. تعبیر به «یا عبادی» (ای بندگان من!) آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار.
۲. تعبیر به «اسراف» به جای «ظلم و گناه و جنایت» نیز لطف دیگری است.

۱. «مجمع‌البیان» و «تفسیر قرطبی» و «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳. تعبیر «علی انفسهم» که نشان می‌دهد گناهان آدمی همه به خود او بازمی‌گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است، همان‌گونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می‌گوید: این همه به خود ستم مکن!

۴. تعبیر به «لا تقنطوا» (مأیوس نشوید) با توجه به اینکه «قنوط» در اصل به معنی مأیوس شدن از خیر است، به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از «لطف الهی» نومید شوند.

۵. تعبیر «من رحمة الله» بعد از جمله «لا تقنطوا» تأکید بیشتری بر این خیر و محبت است.

۶. هنگامی که به جمله «ان الله یغفر الذنوب» می‌رسیم که با حرف تأکید آغاز شده و کلمه «الذنوب» (جمع با الف و لام) همه گناهان را بدون استثنا دربر می‌گیرد، سخن اوج می‌گیرد و دریای رحمت مواج می‌شود.

۷. هنگامی که «جمیعاً» به عنوان تأکید دیگری بر آن افزوده می‌گردد امیدواری به آخرین مرحله می‌رسد.

۸ و ۹. توصیف خداوند به «غفور» و «رحیم» که دو وصف از اوصاف امیدبخش پروردگار است در پایان آیه جایی برای کمترین یأس و نومیدی باقی نمی‌گذارد. آری، به همین دلیل آیه فوق، گسترده‌ترین آیه قرآن است که شمول آن هرگونه گناه را در بر می‌گیرد، و نیز به همین دلیل از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید محسوب می‌شود، و به راستی نیز از کسی که دریای لطفش بیکران و شعاع فیضش نامحدود است جز این انتظاری نمی‌توان داشت.

از کسی که «رحمتش بر غضبش پیشی گرفته» و بندگان را برای رحمت آفریده، نه برای خشم و عذاب، غیر از این توقعی نیست.

چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پر مهر و محبتی!!

در اینجا دو مسأله فکر مفسران را به خود مشغول ساخته که اتفاقاً راه حل آن در خود آیه و آیات بعد نهفته است.

نخست اینکه آیا عمومیت آیه، همه گناهان حتی شرک و گناهان کبیره دیگر را فرامی‌گیرد؟ اگر چنین است پس چرا در آیه ۴۸ سوره نساء شرک از گناهان قابل بخشش استثنا شده است؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛ «خداوند (هرگز) شرک به او را نمی‌بخشد، و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد».

دیگر اینکه آیا این وعده غفران که در آیه مورد بحث آمده، مطلق است یا مشروط به توبه و مانند آن؟

البته این دو سؤال به هم مربوط است و پاسخ آن را در آیات بعد به خوبی می‌توان یافت، زیرا سه دستور در آیات بعد داده شده که همه چیز را روشن می‌سازد: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾؛ «به سوی پروردگارتان بازگردید»؛ ﴿وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾؛ «در برابر فرمان او تسلیم شوید»، ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ «از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است پیروی کنید». این دستورهای سه‌گانه می‌گوید که درهای غفران و رحمت به روی همه بندگان، بدون استثنا گشوده است مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند، بنابراین نه شرک از آن مستثناست و نه غیر آن، و نیز مشروط بودن این عفو عمومی و رحمت واسعة به شرایطی، غیرقابل انکار است.

و اگر می‌بینیم در آیه ۴۸ سوره نساء بخشش و عفو مشرکان را استثنا کرده، در مورد مشرکانی است که در حالت شرک از دنیا بروند، نه کسانی که بیدار شوند و راه حق پیش گیرند، چراکه بیشتر مسلمانان صدر اسلام چنین بوده‌اند.

اگر حال بسیاری از مجرمان را در نظر بگیریم که بعد از انجام گناهان کبیره چنان ناراحت و پشیمان می‌شوند که باور نمی‌کنند راه بازگشتی به روی آنها باز



باشد و آن چنان خود را آلوده می‌دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نیستند و می‌پرسند: آیا به‌راستی گناهان ما قابل بخشش است؟ آیا راهی به‌سوی خدا برای ما باز است؟ آیا پلی در پشت‌سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟ مفهوم آیه را به‌خوبی درک می‌کنیم، زیرا آن‌ها آماده هرگونه توبه‌اند، ولی گناه خود را قابل بخشش نمی‌دانند، به‌ویژه اگر بارها توبه کرده و شکسته باشند. این آیه به همه آن‌ها نوید می‌دهد که راه به روی همه شما باز است.

لذا «وحشی»، جنایتکار معروف تاریخ اسلام و قاتل «حمزه سیدالشهدا» هنگامی که می‌خواست مسلمان شود از این می‌ترسید که توبه‌اش پذیرفته نگردد، زیرا به‌راستی گناه او بسیار سنگین بود. جمعی از مفسران می‌گویند: آیه فوق نازل شد و درهای رحمت الهی را به روی وحشی و وحشی‌های توبه‌کار گشود!

این سوره از سوره‌های مکی است و آن روز که این آیات نازل شد نه جنگ احد رخ داده بود و نه داستان شهادت حمزه و توبه وحشی، بنابراین این ماجرا نمی‌تواند شأن نزولی برای آیه باشد، بلکه از قبیل تطبیق یک قانون کلی بر یکی از مصادیق آن است، اما به هر حال گستردگی مفهوم آیه را می‌تواند مشخص کند. از آنچه گفتیم، روشن شد که اصرار بعضی از مفسران، مانند «آلوسی» در روح المعانی، بر اینکه وعده غفران در آیه فوق مشروط به چیزی نیست و حتی هفده دلیل برای آن ذکر کرده، مطلب نادرستی است، چراکه با آیات بعد تضاد روشنی دارد، و ادله هفده‌گانه او که بسیاری از آن قابل ادغام در یکدیگر است چیزی بیش از این نمی‌رساند که رحمت خدا وسیع و گسترده است که شامل همه گنهکاران می‌شود و این با مشروط بودن این وعده الهی به قرینه آیات بعد منافاتی ندارد.

در آیه بعد، راه ورود به این دریای بیکران رحمت الهی را به همه مجرمان و گنهکاران نشان می‌دهد، می‌فرماید: «به‌سوی پروردگارتان بازگردید (و مسیر زندگی خود را اصلاح کنید)»، «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ».

«و در برابر او تسلیم شوید و فرمانش را به گوش جان بشنوید و پذیرا گردید، پیش از آنکه عذاب الهی دامانتان را بگیرد، سپس هیچ‌کس نتواند به یاری شما برخیزد»؛ ﴿وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ﴾.

بعد از پیمودن این دو مرحله (انابه و اسلام) سخن از مرحله سوم که مرحله «عمل» است به میان آورده، می‌افزاید: «از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب الهی به‌طور ناگهانی به‌سراغتان آید، در حالی که از آن خبر ندارید»؛ ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾.

در نتیجه مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست:

گام اول: توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا؛

گام دوم: ایمان و تسلیم در برابر فرمان او؛

گام سوم: عمل صالح.

و بعد از این سه گام، طبق وعده‌ای که فرموده، ورود به دریای بیکران رحمتش قطعی است، هرچند بار گناهان انسان سنگین باشد.

درباره اینکه منظور از ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ «از مهم‌ترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید» چیست، مفسران احتمالات متعددی داده‌اند و آنچه از همه بهتر به نظر می‌رسد این است: دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده مختلف است، بعضی دعوت به واجبات است، بعضی مستحبات، و بعضی مشتمل بر اجازه مباحات. منظور از احسن، واجبات و مستحبات می‌باشد، با توجه به سلسله مراتب آن‌ها.

بعضی نیز آن را اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته‌اند، به قرینه آنچه در آیه ۲۳ سوره زمر آمده که قرآن را «احسن الحدیث» (بهترین سخن) نامیده است: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًا﴾.

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد.

### راه توبه به روی همه باز است

از مشکلات مهمی که بر سر راه مسائل تربیتی وجود دارد، احساس گناه بر اثر اعمال بد پیشین است، به ویژه زمانی که این گناهان سنگین باشد. در این مواقع این فکر همواره در نظر انسان مجسم می شود که اگر بخواهد مسیر خود را به سوی پاکی و تقوا تغییر دهد و به راه خدا بازگردد چگونه می تواند از مسئولیت سنگین گذشته خود را برهاند؟ این فکر مانند کابوسی وحشتناک بر روح او سایه می افکند و چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به پاکی باز می دارد و به او می گوید: توبه کردن چه سود؟! زنجیر اعمال گذشته ات همچون یک طوق لعنت بر دست و پای توست، اصلاً تو رنگ گناه پیدا کرده ای، رنگی ثابت و تغییرناپذیر! کسانی که با مسائل تربیتی و گناهکاران توبه کار سروکار دارند آنچه را که گفتیم به خوبی آزموده اند، آن ها می دانند که این چه مشکل بزرگی است.

فرهنگ اسلامی که از قرآن مجید گرفته شده این مشکل را حل کرده و توبه و انابه را اگر با شرایط آن همراه باشد، وسیله قاطعی برای جدا شدن از گذشته، و آغاز یک زندگی جدید، و حتی «تولد ثانوی» می داند. بارها در روایات درباره بعضی از گناهکاران می خوانیم: «کما ولدته امه؛ او همانند کسی است که از مادر متولد شده است». قرآن درهای لطف الهی را به روی هر انسانی در هر شرایطی و با هرگونه بار مسئولیتی باز می گذارد و نمونه زنده اش آیات فوق است که با انواع لطایف بیان، مجرمان و گناهکاران را به سوی خدا دعوت می کند و به آن ها قول می دهد که می توانند خود را از زندگی گذشته به کلی جدا کنند.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می خوانیم: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است».<sup>۱</sup>

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۷ (ماده توبه).

### شرایط پذیرش توبه<sup>۱</sup>

در آیه ۱۷ سوره نساء می خوانیم: «أَنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»؛ «پذیرش توبه توسط خدا، تنها برای کسانی است که کار بد را از روی جهالت انجام می دهند، سپس زود توبه می کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است».

در آیه گذشته مسئله سقوط حد و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت، در پرتو توبه با صراحت بیان شد و در ذیل آیه با جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (خداوند توبه بندگان را بسیار می پذیرد و نسبت به آنها رحیم است) به پذیرش توبه توسط پروردگار نیز اشاره شده است. خداوند در این آیه با صراحت مسئله توبه و پاره‌ای از شرایط آن را بیان می کند و می فرماید: «توبه تنها برای کسانی است که گناهی را از روی جهالت انجام می دهند».

اکنون بینیم منظور از «جهالت» چیست؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن؟

کلمه «جهل» و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است، ولی از قرائن استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث، طغیان غرایز و تسلط هوس های سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، گرچه علم و دانش انسان به گناه از بین نمی رود، اما تحت تأثیر آن غرایز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر می شود، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد، بلکه از روی انکار حکم پروردگار

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۷ سوره نساء.

و عناد و دشمنی انجام شود، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین دلیل توبه آن قبول نیست، مگر این‌که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.

درواقع این آیه همان حقیقتی را بیان می‌کند که امام سجاده علیه السلام در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است، آنجا که می‌گوید:

«الهی لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَحِفٌّ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا لِعَوِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنِ حَاطِيَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَعَلْبَتِي هَوَائِي...؛ خدای من! هنگامی که به معصیت تو پرداختم، نه از راه انکار خداوندی ات اقدام به گناه کردم، نه به خاطر خفیف شمردن امر تو بود، نه مجازات تو را کم‌اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی‌اعتنا بودم و نه وعده کيفرت را سبک شمردم، بلکه خطایی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد».

«ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ». در این جمله اشاره به یکی دیگر از شرایط توبه کرده، می‌فرماید: «سپس به زودی توبه کنند». درباره این که منظور از «قریب» (زمان نزدیک) چیست، میان مفسران گفتگوست؛ جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه‌های مر می‌گیرند و آیه بعد را که می‌گوید: پس از ظهور علائم مر توبه پذیرفته نمی‌شود، شاهد آن می‌دانند، بنابراین تعبیر به «قریب» شاید به خاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هرچه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است.

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته‌اند، یعنی به زودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا بازگردد، زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند، و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی قبل از

آنکه گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی درآید، از آن پشیمان شود، در غیر این صورت در بیشتر موارد، اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسانی باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه‌ای است که به زودی انجام پذیرد. کلمه «قریب» نیز از نظر لغت و فهم و عرف، با این معنی متناسب تر است. درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می‌شود، اما توبه کامل نیست و شاید تعبیر به «علی الله»: (توبه‌ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد، زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده و مفهوم آن این است که پذیرش این‌گونه توبه‌ها از حقوق بندگان می‌باشد، در حالی که پذیرش توبه‌های دوردست توسط خداوند یک نوع تفضل است، نه حق.

پس از ذکر شرایط توبه می‌فرماید: «خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است»؛ «فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا». «وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ...». این آیه کسانی را که توبه آن‌ها پذیرفته نمی‌شود معرفی کرده است، می‌فرماید: «کسانی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و می‌گویند: اکنون از گناه خود توبه کردیم توبه آنان پذیرفته نخواهد شد».

دلیل آن نیز روشن است، زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ، پرده‌ها از برابر چشم انسان کنار می‌رود و دید دیگری برای او پیدا می‌شود و او قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می‌بیند و مسائل، جنبه حسّی پیدا می‌کند. واضح است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می‌گردد و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند، از آن فرار می‌کند. مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این‌گونه مشاهده‌ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است.

به همین دلیل در قرآن مجید می‌خوانیم: هنگامی که نخستین نشانه‌های عذاب

دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می‌گردید باب توبه به روی آن‌ها بسته می‌شد. در سرگذشت فرعون می‌خوانیم: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ \* الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ «تا آن زمانی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم.» (اما به او خطاب شد: الان؟! در حالی که قبلاً نافرمانی کردی، و از مفسدان بودی!)

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سوره سجده) استفاده می‌شود که گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می‌شوند، ولی پشیمانی آن‌ها سودی نخواهد داشت. چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشم‌شان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می‌شوند. روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل، به همین علت چنان توبه‌ای بی‌اثر است.

البته این آیه با روایاتی که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، هیچ‌گونه منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن روایات، لحظاتی است که انسان هنوز نشان‌های قطعی مر را مشاهده نکرده و به اصطلاح، دید برزخی پیدا ننموده است.

دسته دوم از کسانی که توبه آن‌ها پذیرفته نمی‌شود کسانی هستند که در حال کفر از دنیا می‌روند. در آیه فوق درباره آن‌ها چنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ﴾؛ «کسانی که در حال کفر می‌میرند توبه برای آنان نیست».

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است.<sup>۱</sup>

۱. یونس، آیات ۹۰ و ۹۱.

۲. آل عمران، آیه ۹۱؛ بقره، آیات ۱۶۱ و ۲۱۷؛ محمد، آیه ۳۴.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چنین کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند چه زمانی توبه می‌کنند که توبه آن‌ها پذیرفته نخواهد شد؟ بعضی احتمال داده‌اند که توبه آن‌ها در عالم دیگر پذیرفته نمی‌شود و بعضی احتمال داده‌اند که منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست، بلکه «توبه خداوند» یعنی بازگشت او به عفو و رحمت است. ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند، می‌گوید: «کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده‌اند، ولی در حال مرگ باایمان از دنیا نرفتند، توبه‌های گذشته آن‌ها نیز بی‌اثر است».

توضیح: می‌دانیم که یکی از شرایط قبولی اعمال نیک انسان «موافات بر ایمان» است، یعنی باایمان از دنیا رفتن، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آن‌ها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده‌اند) طبق صریح آیات قرآن<sup>۱</sup> حبط و نابود می‌گردد و توبه‌های آنان از گناه نیز اگرچه در حال ایمان انجام شده، در چنین صورتی نابود خواهد شد.

به‌طور خلاصه، شرط قبولی توبه دو چیز است: نخست این‌که قبل از مشاهده نشانه‌های مرگ باشد و دیگر این‌که انسان، باایمان از دنیا برود.

همچنین از این آیه فهمیده می‌شود که انسان نباید توبه را به تأخیر اندازد، زیرا ممکن است به‌طور ناگهانی مرگ او فرارسد و درهای توبه به روی او بسته شود، و جالب توجه این‌که تأخیر توبه که از آن به «تسویف» تعبیر می‌کنند، در آیه فوق، هم‌ردیف «مرگ در حال کفر» قرار داده شده و این نشان دهنده اهمیت است که قرآن برای این موضوع قائل است.

۱. بقره، آیه ۲۱۷.



### شرط مهم قبولی توبه<sup>۱</sup>

بارها گفته‌ایم که توبه، تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر این‌ها شخص گنهکار باید در مقام جبران برآید.

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاک‌دامنی را لکه‌دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده‌اند تکذیب کند و به اصطلاح: اعاده حیثیت نمایند. در آیه پنجم سوره نور آمده است: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

آوردن جمله «و اصلحوا» بعد از جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است، که باید این‌گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده‌اند برآیند. این صحیح نیست که یک نفر در ملأعام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خلوت خود، استغفار نموده، از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. خداوند هرگز چنین توبه‌ای را قبول نخواهد کرد. لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده که در جواب این سؤال: «آیا کسانی که تهمت ناموسی می‌زنند، بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می‌شود یا نه؟» فرمودند: «آری» و هنگامی که سؤال کردند: «توبه او چگونه است؟» فرمودند: «نزد امام (یا قاضی) می‌رود و می‌گوید: «من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته‌ام توبه می‌کنم».<sup>۲</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیات ۴ و ۵ سوره نور.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۸۳ (ابواب الشهادات، باب ۳۶، ح ۴).

### تبدیل سیئات به حسنات<sup>۱</sup>

در آیه هفتاد سوره فرقان می خوانیم: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

در اینجا چند تفسیر وجود دارد که همه می تواند قابل قبول باشد:

۱. هنگامی که انسان توبه می کند و به خدا ایمان می آورد، دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود و به سبب همین تحول و انقلاب درونی، در آینده سیئات اعمالش به حسنات تبدیل می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعداً عفیف و پاکدامن می شود، و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

۲. خداوند به لطف و کرم و فضل و انعامش، بعد از توبه کردن او سیئات اعمالش را محو می کند و به جای آن حسنات می نشاند، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: روز قیامت که می شود کسی را حاضر می کنند که خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنند و کبیره ها را بپوشانند. به او گفته می شود: تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد به جای هر سیئه حسنه ای به او بدهند. عرض می کند: پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آن ها را در اینجا نمی بینم!

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیه ۷۰ سوره فرقان.

ابوذر می‌گوید: در این هنگام پیامبر ﷺ تبسمی کرد که دندان‌هایش آشکار گشت، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»<sup>۱</sup>.  
 ۳. سومین تفسیر اینکه منظور از سیئات، نفس اعمالی که انسان انجام می‌دهد نیست، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته است؛ هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می‌شود و به آثار خیر تبدیل می‌گردد، و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.  
 البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.

آیه بعد درحقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده، می‌گوید: «وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا»؛ «کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد)». یعنی توبه و ترک گناه نباید تنها به دلیل زشتی گناه باشد، بلکه علاوه بر آن، انگیزه‌اش باید خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنابراین - برای نمونه - ترک شراب یا دروغ به این علت که ضررهایی دارد، هرچند خوب است، ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده‌اند و آن اینکه این جمله پاسخی است برای تعجیبی که گاهی آیه گذشته در بعضی از اذهان برمی‌انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟ این آیه پاسخ می‌دهد که وقتی انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۳.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداش‌های بی حساب او بازمی‌گردد.

گرچه این تفسیرهای سه‌گانه منافاتی با هم ندارد، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، به خصوص که با روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث نقل شده، هماهنگ است.

### تا ایمان نباشد توبه محقق نمی‌شود<sup>۱</sup>

در آیه ۱۵۳ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و کسانی که گناه کردند و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (مشمول عفو او می‌شوند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی آن، آمرزنده و مهربان است».

در اینجا پرسش مهم این است که چرا در آیه فوق، «ایمان» پس از «توبه» آمده است، با اینکه تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی‌پذیرد؟

پاسخ این پرسش از اینجا روشن می‌شود که پایه‌های ایمان هنگام گناه متزلزل می‌گردد و یک نوع سستی پیدا می‌کند، تا آنجا که در روایات اسلامی می‌خوانیم: «شراب‌خوار هنگامی که شراب می‌خورد ایمان ندارد، و زناکار نیز هنگام زنا ایمان ندارد». یعنی ایمان، فروغ خود را از دست می‌دهد و کم‌نور و تاریک و کم‌اثر می‌شود.

اما هنگامی که توبه انجام شد، بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد، آن‌چنان که گویی ایمان بار دیگر تجدید شده است.

همچنین از اینکه در آیات فوق، تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده،

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیه ۱۵۳ سوره اعراف.

چنین استفاده می‌شود که پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت‌پرستی و چشیدن مجازات‌های این جهان، توبهٔ بنی‌اسرائیل از این گناه، پذیرفته شد، به گونه‌ای که کیفر آن‌ها را در آخرت از بین برد، اگرچه بار گناهان دیگرشان که از آن توبه نکردند همچنان بر دوش آن‌ها سنگینی می‌کند.

### توبه‌های بی‌فایده<sup>۱</sup>

در آیهٔ نود سورهٔ آل‌عمران می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّالُونَ﴾؛ «کسانی که پس از ایمان آوردن، کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، هیچ‌گاه توبهٔ آنان (که از روی ناچاری یا در آستانهٔ مرگ صورت می‌گیرد) پذیرفته نمی‌شود؛ و آنها گمراهان (واقعی) اند».

در این آیه، سخن دربارهٔ اشخاصی است که توبهٔ آنان قبول نخواهد شد. این‌ها کسانی هستند که در مرحلهٔ اول ایمان آورده، سپس کافر شده‌اند و در کفر پافشاری و اصرار دارند، به همین دلیل هیچ‌گاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند، مگر اینکه کار بر آن‌ها مشکل شود و راهی جز اطاعت و تسلیم نبینند، خداوند توبهٔ این‌گونه افراد را قبول نخواهد کرد، زیرا به اختیار خود در راه حق قدم نخواهند گذاشت، بلکه تنها هنگامی که پیروزی طرفداران حق را ببینند به‌ظاهر پشیمان شده، اظهار توبه می‌کنند، بنابراین توبهٔ آن‌ها توبهٔ ظاهری است، که پذیرفته نمی‌شود. احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه هست و آن اینکه این‌گونه اشخاص هنگامی که خود را در آستانهٔ مرگ و پایان عمر ببینند ممکن است پشیمان شوند و توبهٔ حقیقی کنند، ولی باز توبهٔ آن‌ها پذیرفته نخواهد شد، زیرا در چنین ساعاتی وقت توبه پایان یافته است. همچنین این احتمال را داده‌اند که

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۹۰ سورهٔ آل‌عمران.

منظور از آیه فوق این است که توبه از گناهان معمولی در حال کفر پذیرفته نمی‌شود، یعنی اگر کسی در مسیر کفر اصرار داشته باشد، ولی از گناهی مانند ظلم و غیبت و امثال آن‌ها توبه کند، توبه او بی‌فایده است، چراکه شستن آلودگی‌های سطحی از روح و جان، با وجود آلودگی‌های عمقی و شدید مؤثر نخواهد بود.

بیان این نکته لازم است که تفاسیر فوق با هم منافاتی ندارند و ممکن است آیه ناظر به همه آن‌ها باشد، اگرچه احتمال اول با آیات گذشته و شأن نزول سازگارتر است.

در پایان آیه می‌فرماید: «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»؛ «آن‌ها گمراهان واقعی هستند»، زیرا راه توبه را همچون راه خدا و راه ایمان گم کرده‌اند و چنین تصور می‌کنند که می‌توانند بدون آمادگی کافی، و اخلاص و شستشوی واقعی دل و جان در زمان مقتضی، به حقیقت توبه نائل گردند، در حالی که چنین نیست.

### توبه در سن چهل سالگی<sup>۱</sup>

در آیه پانزدهم سوره احقاف می‌خوانیم: «... وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...»؛ «... و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به نیرومندی و کمال خود برسد، و به چهل سالگی درآید...».

بعضی از مفسران، «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی، هماهنگ و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به «بلوغ جسمانی»، و رسیدن به اربعین سنة (چهل سالگی) اشاره به «بلوغ فکری و عقلانی» است، چراکه معروف است، بیشتر انسان‌ها در چهل سالگی به

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۱۵ سوره احقاف.

مرحله کمال عقل می‌رسند. همچنین گفته‌اند که غالب انبیا در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُ يَدُهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَتُبْ، وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلَحُ!»؛ شیطان به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند دست می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!)<sup>۱</sup>.

از ابن عباس نیز نقل شده است: «مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ!»؛ هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدی اش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد!». به هر حال قرآن در دنباله این مطلب می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند: نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم!».

این تعبیر نشان می‌دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌هایی که خدا به او داده آگاه می‌شود، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده‌اند تا به این حد رسیده، چراکه در این سن و سال معمولاً خودش پدر و مادر شده و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند و بی‌اختیار به یاد آن‌ها می‌افتد و به جای آن‌ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند.

در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است؛ می‌گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم!»؛ «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ». به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین شود و تا آخر عمر همچنان ادامه یابد. آری، من به مرز چهل سالگی

۱. روح‌المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیامم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم!

دیگر اینکه می‌گوید: «من از مسلمین هستم»؛ «وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

درحقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعا‌های سه‌گانه و مفهومش این است: چون من توبه کرده‌ام و در برابر فرمان تو تسلیم مطلق هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما!

### توبه و جبران<sup>۱</sup>

همان‌گونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می‌شود، توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست، بلکه باید توأم با اصلاح و جبران نیز همراه باشد، به‌ویژه به‌صورت کمک‌های بلاعوض به نیازمندان.

و این مسأله نیز تفاوتی نمی‌کند که گناه، گناه مالی باشد یا گناه دیگر، همان‌گونه که در مورد متخلفان از جنگ تبوک آمده است. در واقع هدف این است که روح آلوده به گناه، با عمل صالح و شایسته‌ای شستشو شود و پاکی نخستین و فطری را بازیابد.

### داستان مرد نباش

جوانی گریان خدمت پیامبر ﷺ آمد و سخت ناراحت بود و می‌گفت: از خشم خدا می‌ترسم. فرمود: شرک آورده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: خون ناحق ریخته‌ای؟ عرض کرد: نه. فرمود: خدا گناه تو را می‌آمرزد هر قدر زیاد باشد. عرض کرد: گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی بزر تر است. فرمود: گناهت از خدا هم بزر تر است؟! عرض کرد: نه، خدا از همه چیز بزر تر است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۱۰۳-۱۰۵ سوره توبه.



فرمود: برو (توبه کن) که خدای عظیم گناه عظیم را می‌آمرزد. بعد فرمود: بگو ببینم گناه تو چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا! از روی شما شرم دارم که بازگو کنم: فرمود: آخر بگو ببینم چه کرده‌ای؟! عرض کرد: هفت سال نبش قبر می‌کردم و کفن‌های مردگان را برمی‌داشتم تا اینکه روزی هنگام نبش قبر به جسد دختری از انصار برخوردم، بعد از آنکه او را برهنه کردم دیو نفس در درونم به هیجان درآمد... (سپس ماجرای تجاوز خود را شرح می‌دهد). هنگامی که سخنش به اینجا رسید پیامبر ﷺ سخت برآشفته و ناراحت شد و فرمود: این فاسق را بیرون کنید! و رو به سوی او کرده، اضافه نمود: تو چقدر به دوزخ نزدیکی! جوان بیرون آمد در حالی که سخت گریه می‌کرد. سر به بیابان گذاشت و عرض کرد: ای خدای محمد! اگر توبه مرا می‌پذیری پیامبرت را از آن باخبر کن و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان! اینجا بود که پیک وحی خدا بر پیامبر ﷺ نازل شد و آیه **﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾** را به آن حضرت نازل کرد.<sup>۲۱</sup>

تلاوت این آیه توسط جبرئیل در اینجا ممکن است برای نخستین بار نباشد که جنبه شأن نزول پیدا کند، بلکه تکرار آیه‌ای باشد که پیش‌تر نازل شده، برای تأکید و توجه بیشتر و اعلام قبول شدن توبه آن جوان گنهکار.

باز تکرار می‌کنیم که این‌گونه اشخاص که بار سنگینی از گناه را به دوش می‌کشند مسئولیت سنگین‌تری در مقام جبران با اعمال صالح خود دارند.

### افراد گنهکاری که با شنیدن آیه ۱۶ سوره «حدید» توبه کردند<sup>۳</sup>

آیه **﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...﴾** از آیات

۱. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، ص ۴۱۲.

۲. زمر، آیه ۵۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیه ۱۶ سوره حدید.

تکان‌دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می‌دهد، پرده‌های غفلت را می‌برد و فریاد می‌زند: آیا زمان آن نرسیده که قلب‌های باایمان، در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع شود؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آن‌ها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما به مرور زمان قلب‌های آن‌ها به قساوت گرایید؟ لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده‌ای را می‌بینیم که با شنیدن این آیه چنان تکان خوردند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند و حتی بعضی از آن‌ها در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند. از جمله آن‌ها فضیل بن عیاض است که سرگذشت او معروف است. «فضیل» که در کتب رجال، یکی از راویان موثق از امام صادق علیه السلام و از زهاد معروف معرفی شده و در پایان عمر در جوار کعبه می‌زیست و همان‌جا در روز عاشورا بدرود حیات گفت، در آغاز، راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند. روزی از نزدیکی یک آبادی می‌گذشت که دختری را دید و به او علاقه‌مند شد. عشق سوزان آن دختر، فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نائل گردد. در این هنگام بود که در یکی از خانه‌های اطراف، شخص بیداردلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود: «الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» این آیه همچون تبری بر قلب آلوده فضیل نشست، درد و سوزی در درون دل احساس کرد، تکان عجیبی خورد، اندکی در فکر رفت: این کیست که سخن می‌گوید؟ و به چه کسی این پیام را می‌دهد؟ به من می‌گوید: ای فضیل! «آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی، از این راه خطا برگردی، از این آلودگی خود را بشویی و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهان صدای فضیل بلند شد و بارها گفت: بَلَىٰ وَاللَّهِ قَدْ أَنَا، بَلَىٰ وَاللَّهِ قَدْ أَنَا؛ به خدا سوگند! وقت آن رسیده است، به خدا سوگند! وقت آن رسیده است...».

او تصمیم نهایی خود را گرفته بود، با یک جهش برق‌آسا از صف اشقیا بیرون پرید و در صفوف سعدا جای گرفت، به عقب برگشت و از دیوار بام فرود آمد و به خرابه‌ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می‌کردند. می‌گفتند: فضیل و دارو دسته او در راه‌اند، اگر برویم راه را بر ما می‌بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد! فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد و گفت: چه بد مردی هستم! این چه شقاوتی است که به من رو آورده؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده‌ام و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته‌اند!

رو به سوی آسمان کرد و با دلی توبه‌کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت: «اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَجَعَلْتُ تَوْبَتِي إِلَيْكَ جِوَارَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ...!؛ خداوند! من به سوی تو بازگشتم و توبه خود را این قرار می‌دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم. خدایا! از بدکاری خود در رنجم و از ناکسی در فغانم، درد مرا درمان کن! ای درمان‌کننده همه دردها و ای پاک و منزّه از همه عیب‌ها و ای بی‌نیاز از خدمت من و ای بی‌نقصان از خیانت من! مرا به رحمت بیخشای و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهایی بخش!».

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او عنایت‌ها فرمود و او از آنجا بازگشت و به سوی مکه رفت و سال‌ها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا شد!

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دوکون آزاد است!<sup>۱</sup> بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که یکی از رجال معروف بصره گفته است: من از راهی می‌گذشتم، ناگهان صیحه‌ای شنیدم. به دنبال آن رفتم و مردی را مشاهده کردم که بیهوش بر زمین افتاده بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: مردی است

۱. اقتباس از «سفینه البحار» (ج ۲، ص ۳۹۶) و «روح البیان» ج ۹، ص ۳۶۵، و «تفسیر قرطبی» ج ۹، ص ۶۲۱.

بیدار دل، آیه‌ای از قرآن را شنید و مدهوش شد. گفتم: کدام آیه؟ گفتند: ﴿الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾.

آن مرد مدهوش صدای ما را که شنید ناگهان به هوش آمد و شروع به خواندن این اشعار سوزناک نمود:

وللغصن غصن البان ان يتبسما	اما آن للهجران ان يتصرما
الم يأن ان يبكي عليه ويرحما	وللعاشق الصب الذي ذاب والنحنى
كتابت بماء الشوق بين جوانحى	كتابت بماء الشوق بين جوانحى

«آیا زمان آن نرسیده است که هجران به سرآید؟ و شاخه بلند و خوشبوی امید من خندان شود؟

و آیا زمان آن نیامده که برای عاشق بی‌قراری که آب شده و منحنی گشته، بگریند و مورد ترحمش قرار دهند؟

آری، با آب شوق در درون قلبم نوشتم:

نامه‌ای نوشتم که صفحه زیبا و رنگارنگ و جالبی را حکایت می‌کند».

سپس گفت: مشکل است، مشکل است، مشکل! این را گفت و بار دیگر بر زمین افتاد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد!

### اسباب آمرزش در قرآن مجید<sup>۱</sup>

در قرآن مجید امور زیادی به‌عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. توبه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ

۱. روح‌المعانی، ج ۲۷، ص ۱۵۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۱-۳ سوره غافر.

سَيِّئَاتِكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد».<sup>۱</sup>

۲. ایمان و عمل صالح: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده - و آن حقی است از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد».<sup>۲</sup>

۳. تقوا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد؛ و گناهانتان را می‌پوشاند».<sup>۳</sup>

۴. هجرت و جهاد و شهادت: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ «لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند گناهانشان را می‌بخشم».<sup>۴</sup>

۵. انفاق مخفی: «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَبِعَمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛ «اگر صدقات (انفاق‌های خود) را آشکار کنید خوب است؛ و اگر آن‌ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است و از گناهان شما می‌کاهد».<sup>۵</sup>

۶. دادن قرض الحسنه: «إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»؛ «اگر

۱. تحریم، آیه ۸.

۲. محمد، آیه ۲.

۳. انفال، آیه ۲۹.

۴. آل عمران، آیه ۱۹۵.

۵. بقره، آیه ۲۷۱.

به خدا قرض الحسنه دهید (و در راه او انفاق کنید) آن را برای شما مضاعف می‌سازد و شما را می‌بخشد.<sup>۱</sup>

۷. پرهیز از گناهان کبیره، که موجب آمرزش گناهان صغیره است: «ان تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم (و می‌بخشیم)».<sup>۲</sup>

بنابراین درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است؛ هفت در آن به استناد هفت آیه بالا ذکر شد. تا از کدامین در وارد شویم و چه بهتر که از هر در وارد شویم.

### توجه به خدا<sup>۳</sup>

توجه به خدا در قدرت روح آدمی بسیار تأثیرگذار است. در زندگی انسان همیشه مشکلاتی بوده و هست، و این طبیعت زندگی دنیاست، و هر قدر انسان بزرگتر باشد این مشکلات بزرگتر است، از این رو می‌توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر ﷺ در آن دعوت بزرگش با آن روبه‌رو بود پی برد.

ولی می‌بینیم خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که برای کسب نیرو و سعه صدر بیشتر در برابر انبوه این مشکلات، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده بر آستانش روی آورد. این نشان می‌دهد که عبادت، اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد. از روایات مختلف نیز استفاده می‌شود که پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحران‌ها و مشکلات عظیم روبه‌رو می‌شدند، به در خانه خدا می‌رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می‌یافتند.

۱. تغابن، آیه ۱۷.

۲. نساء، آیه ۳۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۹۲-۹۷ سوره حجر.

ذکر خدا در هر حال<sup>۱</sup>

آغاز دعوت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ذکر نام خدا شروع شد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» و جالب اینکه تمام زندگانی پربار او آمیخته با ذکر خدا و یاد خدا بود. ذکر خداوند با هر نفسش همراه بود، برمی خاست، می نشست، می خوابید، راه می رفت، سوار می شد، پیاده می شد، توقف می کرد، همه با یاد خدا بود و با نام «الله».

هنگامی که از خواب بیدار می شد می فرمود: «الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماننا و اليه النشور».

«ابن عباس» می گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم، هنگامی که از خواب بیدار شد سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» سپس عرضه داشت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ... اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أَنْبَتُ...».

هنگامی که از خانه بیرون می آمد، می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ، أَوْ أُضِلَّ، أَوْ أَزِلَّ، أَوْ أَظْلِمَ، أَوْ أَظْلَمَ، أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ».

و هنگامی که وارد مسجد می شد، می فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

و هنگامی که لباس نوری در تن می کرد، عرض می کرد: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ».

و هنگامی که به خانه باز می گشت، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَآوَانِي

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات ۱-۵ سوره علق.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَسَقَانِي». و به همین صورت، تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجیب و آمیخته بود.<sup>۱</sup>

### توجه به اینکه همه جا ناظر، خداست<sup>۲</sup>

در آیه ۶۱ سوره یونس خداوند می فرماید: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ «در هیچ حال (و اندیشه‌ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را از جانب خداوند، تلاوت نمی‌کنی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهی، مگر اینکه در آن هنگام که وارد آن می‌شوی ما گواه بر شما هستیم و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای، و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن نیست، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است».

«شهود» جمع «شاهد» در اصل به معنی حضور همراه با مشاهده با چشم و یا قلب و فکر است، و جمع بودن این واژه اشاره به این است که نه تنها خدا، بلکه فرشتگانی هم که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسان‌ها می‌باشند از همه این کارها باخبرند و شاهد و ناظرند.

و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کرده‌ایم، صیغه جمع در مورد خداوند با اینکه ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتاست برای اشاره به عظمت مقام اوست و اینکه همواره مأمورینی سر به فرمان او نهاده‌اند، و برای اطاعت امرش آماده و حاضرند، و در واقع سخن تنها از او نیست، بلکه از اوست و آن همه مأموران مطیعش.

۱. فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۶۱۹ به بعد (با تلخیص فراوان).

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۶۱ سوره یونس.



سپس با تأکید بیشتر، مسأله آگاهی خدا را از همه چیز تعقیب کرده، می‌گوید: «کوچک‌ترین چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی ذره بی‌مقداری، از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک‌تر از این و نه بزرگ‌تر از این، مگر اینکه همه این‌ها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است».

«يعزب» از ماده «عزوب» در اصل به معنی دوری و جدایی از خانه و خانواده به منظور یافتن مرتع برای گوسفندان و چهارپایان است؛ سپس به معنی غیبت و پنهانی به طور مطلق استعمال شده است. «ذره» به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین مناسبت به مورچه‌های ریز ذره گفته می‌شود. و «کتاب مبین» اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می‌شود.

بنابراین خداوند در آیه فوق روی سه نکته تکیه کرده است: در هیچ کار و حالی نیستی و هیچ آیه‌ای تلاوت نمی‌کنی و هیچ عملی انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم.

این تعبیرات سه‌گانه در واقع اشاره به «افکار» و «گفتار» و «اعمال» انسان‌هاست، یعنی خداوند همان‌گونه که اعمال ما را می‌بیند، سخنان ما را نیز می‌شنود و از افکار و نیات ما نیز آگاه و باخبر است و چیزی از این‌ها از محیط علم پروردگار بیرون نیست.

بدون شک، نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار، پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن، و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر شده است.

در هر صورت در این آیه درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده، درسی که می‌تواند آن‌ها را در مسیر حق به راه اندازد و از کج‌روی‌ها و انحرافات بازدارد، درسی که توجه به آن جامعه‌ای صالح و پاک می‌سازد و آن اینک:

به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی برمی داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه‌ای که در سر می‌پرورانیم و به هر سو نگاه می‌کنیم، و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا، بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می‌نگرند.

کوچک‌ترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی‌ماند، نه تنها مخفی نمی‌ماند، بلکه همه آنها ثبت می‌شود: در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی‌پایان خدا، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.

بی دلیل نیست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر زمان این آیه را تلاوت می‌کرد به شدت می‌گریست»؛ (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً).<sup>۱</sup>

## توکل<sup>۲</sup>

منظور از توکل بر خدا، این است که انسان تلاشگر، کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است، خدایی که نسبت به او رحیم و مهربان است، و خدایی که قدرت حل هر مشکلی را دارد.

کسی که دارای روح توکل است، هرگز یأس و نومیدی را به خود راه نمی‌دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی‌کند، در مقابل حوادث سخت، مقاوم است، و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روحی بالایی به او می‌دهد که

۱. مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۱۱۶، ذیل آیه.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیات ۲ و ۳ سوره طلاق.

می تواند بر مشکلات پیروز شود، و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است به یاری او می آید و او را از شکست و ناتوانی رهایی می بخشد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: از بیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم: توکل چیست؟ گفت: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ؛ حَقِيقَتِ تَوَكُّلِ اَيْنِ اسْتِ كِه اِنْسَانِ بَدَانَدِ مَخْلُوقِ، نِه زِيَانِ مِي رِسَانَدِ وَ نِه نَفْعِ، نِه عَطَا مِي كِنْدِ وَ نِه مَنَعِ. تَوَكُّلِ يَعْنِي چَشْمِ اَمِيدِ اَز خَلْقِ بَر دَاشْتَنِ (وَ بِه خَالِقِ دُوخْتَنِ). هِنْكَامِي كِه چَنِينِ شُودِ، اِنْسَانِ جِزِ بَرَايِ خِدا كَارِ نَمِي كِنْدِ، بِه غَيْرِ اَوْ اَمِيدِ نِدَارْدِ، اَز غَيْرِ اَوْ نَمِي تَرَسْدِ وَ دَلِ بِه كَسِي جِزِ اَوْ نَمِي بِنْدَدِ، اَيْنِ رُوحِ تَوَكُّلِ اسْتِ»<sup>۱</sup>.  
«توکل» با اين محتوای عمیق، شخصیت تازه‌ای به انسان می بخشد و در تمام اعمال او اثر می گذارد، لذا در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگارا! «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟» چه عملی از همه اعمال برتر است؟».

خداوند متعال فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلُ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ؛ چيزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت کردم، نیست»<sup>۲</sup>.

بدیهی است که توکل، به این معنی، همیشه همراه با جهاد و تلاش و کوشش است، نه تنبلی و فرار از مسئولیت‌ها.

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۷۳، ح ۱۹.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴ (ماده وکل).

### حقیقت توکل و فلسفه آن<sup>۱</sup>

«توکل» در اصل از ماده «وکالت» به معنی انتخاب کردن وکیل است، و این را می‌دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت و دلسوزی. این موضوع نیز شاید به تذکر نیاز نداشته باشد که انتخاب وکیل مدافع، برای مواردی است که انسان درباره آن‌ها شخصاً قادر به دفاع نباشد. در این موارد از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او به حل مشکل خویش می‌پردازد.

بنابراین، توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی‌ها و سرسختی‌های مخالفان و پیچیدگی‌ها و بن‌بست‌هایی که در مسیر خود به سوی هدف می‌بیند، در جایی که توانایی برطرف کردن آن‌ها را ندارد او را وکیل خود سازد و به او تکیه کند، ولی از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه حتی در جایی نیز که توانایی انجام کاری را دارد، باز مؤثر اصلی را خدا بداند، زیرا از دید یک موحد، سرچشمه تمام قدرت‌ها و نیروها اوست.

نقطه مقابل «توکل بر خدا» تکیه کردن بر غیر اوست، یعنی به صورت اتکایی زیستن و به دیگری وابسته بودن، و از خود استقلال نداشتن. دانشمندان اخلاق می‌گویند: توکل، ثمره مستقیم توحید افعالی خداست، زیرا - همان‌طور که گفتیم - از نظر یک موحد، هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده‌ای که در جهان رخ می‌دهد بالاخره با علت نخستین این جهان، یعنی ذات خداوند ارتباط می‌یابد، بنابراین یک موحد همه قدرت‌ها و پیروزی‌ها را از او می‌داند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره ابراهیم.

## فلسفه توکل

با توجه به آنچه ذکر کردیم، استفاده می‌شود:

اولاً: توکل بر خدا، بر آن منبع فناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل هنگامی که مسلمانان در میدان «احد» ضربه سختی خوردند و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می‌گوید: افراد باایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند، وحشت نکردند، بلکه با تکیه بر «توکل» و استمداد از نیروی ایمان، بر پایداری آن‌ها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب‌نشینی کرد.<sup>۱</sup>

نمونه این پایداری در سایه توکل، در آیات متعددی به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۱۲۲ آل عمران قرآن می‌گوید: «توکل بر خدا جلوی سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت» و در آیه ۱۲ سوره ابراهیم، توکل، ملازم با صبر و استقامت در برابر حملات و صدمات دشمن ذکر شده است. و در آیه ۱۵۹ آل عمران، برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است.

حتی قرآن می‌گوید: در برابر وسوسه‌های شیطانی «تنها کسانی می‌توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او درآیند که ایمان و توکل داشته باشند»؛ «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۲</sup>.

از مجموع این آیات استفاده می‌شود منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکا بر قدرت

۱. آل عمران، آیه ۱۷۳.

۲. نحل، آیه ۹۹.

بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بدانند، بنابراین، توکل، امیدآفرین، نیروبخش، تقویت‌کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است. اگر مفهوم توکل، به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که درباره مجاهدان و مانند آن‌ها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباه‌اند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا نوعی شرک محسوب می‌شود! مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هرچه دارند از او دارند و همه وابسته به اراده و فرمان او هستند؟ آری، اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم با روح توکل سازگار نخواهد بود (دقت کنید).

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل شود با اینکه شخص پیامبر اسلام ﷺ که سرسلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچ‌گونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسایل و اسباب ظاهری غفلت نمی‌نمود؟! این‌ها همه ثابت می‌کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

ثانیاً: توکل بر خدا آدمی را از وابستگی‌ها که سرچشمه ذلت و بردگی است نجات می‌دهد و به او آزادگی و اعتماد به نفس می‌بخشد.

«توکل» با «قناعت» ریشه‌های مشترکی دارد و طبعاً فلسفه آن دو نیز از جهاتی شبیه یکدیگر است و در عین حال تفاوتی نیز دارند. در اینجا به دو روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی از مفهوم اصلی و ریشه آن - توجه فرمایید:

امام صادق ع می‌فرماید: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا؛ بی‌نیازی و عزت در حرکت‌اند، هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن می‌گزینند»<sup>۱</sup>.

۱. اصول کافی، ج ۲، باب التفویض الی الله و التوکل علیه، ح ۳.

در این حدیث، وطن اصلی بی‌نیازی و عزت، «توکل» معرفی شده است. کسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: «ما حَدُّ التَّوَكُّلِ فَقَالَ لِي أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ حد توکل چیست؟ فرمود: اینکه با اتکای به خدا از هیچ‌کس نترسی!».<sup>۲۱</sup>

### صبر و استقامت<sup>۳</sup>

در آیه ۱۵۵ سوره بقره می‌خوانیم: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ «و به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی، و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران».

نخستین گام برای پیروزی در امتحانات همان است که در جمله کوتاه و پرمعنی «و بشر الصابرين» آمده است. این جمله باصراحت می‌گوید: رمز موفقیت در مقابل مشکلات و آزمایش‌ها صبر و استقامت است و به همین دلیل بشارت پیروزی در امتحانات را باید به افراد با استقامت داد.

چیزی که بر استقامت انسان می‌افزاید توجه به گذرا بودن این حوادث است و اینکه زندگی این جهان گذرگاهی بیش نیست. به همین دلیل ذیل آیه می‌فرماید: صابران کسانی هستند که با بی‌اعتنایی به حوادث مشکل و سخت به مبارزه برمی‌خیزند و منطق‌شان این است: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ما از سوی خدا آمده‌ایم و به سوی او بازمی‌گردیم، بنابراین از مشکلات و وحشتی نداریم.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۲.

۲. برای توضیح بیشتر درباره توکل و مانند آن به کتاب «انگیزه پیدایش مذهب» مراجعه کنید.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره.

### صبر جمیل<sup>۱</sup>

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین، نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن‌چنان وسعتی که حوادث بزر را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی‌شود. یک نسیم ملایم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس‌های بزر همچون اقیانوس آرام، در برابر بزرترین طوفان‌ها نیز مقاومت کرده و آرامش آن‌ها برهم نمی‌خورد. گاهی انسان به ظاهر شکیبایی می‌کند، ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می‌سازد، اما افراد باایمان و با اراده قوی و پرتزفیت کسانی هستند که در این‌گونه حوادث هرگز پیمانۀ صبرشان لبریز نمی‌شود، و سخنی که نشان‌دهندۀ ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن‌ها «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر سوره یوسف می‌خوانیم: یعقوب آن‌قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این با صبر جمیل منافات ندارد؟!

پاسخ این سؤال یک جمله است و آن اینکه قلب مردان خدا کانون عواطف است؛ جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک‌هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم این است که کنترل خویشتن را از دست ندهند، یعنی سخن و حرکتی برخلاف رضای خدا نگویند و نکنند.

از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که اتفاقاً همین ایراد را هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مر فرزندش ابراهیم اشک می‌ریخت به او گفتند، که شما ما را از گریه کردن نهی کردی، اما خود اشک می‌ریزی!

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیات ۱۵-۱۸ سوره یوسف.



پیامبر ﷺ در جواب فرمود: چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود، ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی‌گویم (تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)، و در جای دیگر می‌خوانیم که فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً وَ إِنَّمَا هَذِهِ رَحْمَةٌ؛ این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است».<sup>۱</sup>

اشاره به این‌که در سینه انسان قلب است نه سنگ، و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است. این عیب نیست، بلکه حسن است، عیب این است که انسان سخنی بگوید که خدا را به خشم آورد.

### راه پیروزی بر مشکلات<sup>۲</sup>

در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره آمده است: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ \* الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ «از صبر و نماز یاری جوید (و با شکیبایی و مهار هوس‌های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید) و این کار، جز برای خاشعان دشوار و سنگین است. (همان) کسانی که می‌دانند پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و به سوی او بازمی‌گردند».

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات، دو عامل اساسی لازم است: یکی در درون وجود می‌باشد و آن ورزیدگی خاص انسان است، و دیگری تکیه‌گاهی نیرومند که هر لحظه از آن مدد گرفته شود.

و بسیار روشن است که هنگام بروز سختی‌ها انسان به نیروی بیشتری احتیاج دارد و باید با اتکا به نیروی بزرگ‌تر و مبدأ لایزالی خود را تقویت کند، تا به کمک او قادر به حل مشکلات باشد. در این آیه - همان‌طور که مشاهده می‌شود - به این

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱ و ۱۵۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره.

دو عامل اساسی اشاره شده است: یکی «صبر» که در روایات فراوانی از آن به «روزه» تعبیر شده که در پرتو آن ورزیدگی مخصوص و چیرگی بر خواسته‌های درون به وجود می‌آید، و دیگری نماز است که وسیله ارتباط انسان با خداست و انسان در هر آن باید از آن مدد بگیرد. درحقیقت نماز وسیله ارتباط با آن تکیه‌گاه نیرومند است.

لذا می‌بینیم که مفسران در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگاه با امر مشکلی روبه‌رو می‌شد که باعث هم و غم وی می‌گردید، از نماز و روزه مدد می‌گرفت.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «هنگامی که با غمی از غم‌های دنیا روبه‌رو شدید، وضو بگیرید و به مسجد رفته، نماز بخوانید و در حال نماز دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده است که ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ از نماز و صبر استعانت بجویید». بدیهی است که توجه به نماز، و راز و نیاز با پروردگار نیروی معنوی تازه‌ای در انسان ایجاد می‌کند و به او در مقابله با مشکلات نیرو می‌بخشد.

علمای یهود چون می‌ترسیدند در صورت اعتراف به رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کمک‌های مادی آن‌ها قطع شود و عوام یهود به آن‌ها اعتنا نکنند، صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند. قرآن به آن‌ها دستور می‌دهد که از کسی نترسید و از نماز و صبر استعانت جویید، تا بر امیال و خواسته‌های دل پیروز شوید و حبّ مقام و ریاست از دلتان بیرون رود. ولی همان‌طور که در پایان آیه تذکر داده شده، استعانت از نماز و صبر برای پیروزی بر خواسته‌ها و امیال و شهوات، برای کسانی ممکن است که از پروردگار می‌ترسند و می‌دانند به ازای از دست دادن مقام‌های ظاهری، مقامی بالاتر در انتظار آنان است. کسانی که می‌دانند پس از مرگ به لقای پروردگار بزرگ

می‌رسند و از نعمت‌های بی‌پایان او بهره‌مند می‌شوند، پیروزی بر امیال و خواسته‌ها با تکیه بر نماز و صبر برای آن‌ها آسان است، ولی برای کسانی که چنین عقیده‌ای ندارند، بسیار سخت و مشکل خواهد بود؛ ﴿وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾.

لذا قرآن در آیه بعد، صفات خاشعان را یادآور می‌شود که آن‌ها کسانی هستند که به ملاقات پروردگار خویش یقین دارند و می‌دانند که به سوی او باز می‌گردند. جالب توجه اینکه در صفات «خاشعان» این تعبیر آمده است: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ﴾ افرادی که گمان دارند خدا را ملاقات می‌کنند، و با اینکه می‌دانیم خاشعان به لقای حضرت حق یقین دارند تعبیر نمودن به «یظنون» و تعبیر نکردن به «یوقنون» (یعنی یقین دارند) شاید اشاره به این نکته باشد که ایمان به قیامت، گرچه به مرحله یقین هم نرسد، کافی است تا آثاری در جان آدمی باقی بگذارد و به روان انسان نیرو و آرامش ارزانی دارد و دل‌ها را به خشوع و جان‌ها را به اطاعت خداوند وادارد.

### منظور از لقاء خداوند چیست؟

بدیهی است که منظور از «لقاء» و «ملاقات» پروردگار، ملاقات جمعی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چراکه خداوند نه جسم است و نه مکان دارد، بلکه منظور مشاهده پاداش‌ها و کیفرهای الهی و نعمت‌ها و عذاب‌های اوست، چنان‌که مفسران نیز گفته‌اند. ولی امکان دارد که «لقاء» در اصطلاح قرآن به معنی یک نوع شهود باطنی باشد، زیرا آیات فراوانی در قرآن مسئله لقاء خداوند را یادآور می‌شود، بدون اینکه کلمه‌ای مانند اجر یا ثواب، پس از آن ذکر شده باشد.

همان‌طور که انسان تصاویر ذهنی خود را می‌بیند، ممکن است از نظر عبادت

به جایی برسد که گویا خدا را می بیند، یعنی او را با چشم دل مشاهده می کند و در قیامت چنین حالتی برای انسان پدید می آید.

این حقیقت را می توانیم در سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام مشاهده کنیم، آنجا که در پاسخ «ذعلب یمانی» می فرماید: «أَفَاعْبُدُ مَا لَا أَرَى؛ آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم؟!»

و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام افزود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ چشم های ظاهر او را مشاهده نمی کنند؛ بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان او را درک می نمایند».<sup>۱</sup> از این نمونه تعبیرات در گفتار پیشوایان دینی ما و دعاهایی که به ما تعلیم داده اند فراوان به چشم می خورد.

### آیا «صبر» به معنی روزه است؟

همان گونه که در بالا اشاره شد، در پاره ای از احادیث، «صبر» به معنی «روزه» آمده است و بعید نیست که این تفسیر از قبیل ذکر مصداق روشن برای یک مفهوم کلی باشد، زیرا «صبر» به معنی هرگونه استقامت است و روزه که مقاومت در برابر هوس های سرکش می باشد یکی از موارد روشن آن محسوب می شود. بنابراین، آیه مزبور در عین اینکه روزه را شامل می شود اختصاصی به آن نخواهد داشت.

### صبر و شکیبایی، ایمان، سرمایه امامت<sup>۲</sup>

در آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره سجده می خوانیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیات ۲۳-۲۵ سوره سجده.

فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ \* وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ \* إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»؛ «و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و شک نداشته باش که او آن را دریافت داشت؛ و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم! و از آنان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند. البته پروردگار تو میان آنان روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند حکم می کند (و هر کس را به سزای اعمالش می رساند)».

آیات مورد بحث، اشاره کوتاه و زودگذری به داستان «موسی» عَلَيْهِ السَّلَام و «بنی اسرائیل» است تا پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان نخستین را تسلی و دلداری دهد و در برابر تکذیب و انکار و کارشکنی های مشرکان دعوت به صبر و شکیبایی و پایداری کند، و هم بشارتی باشد برای مؤمنان که سرانجام بر این گروه کافر لجوج پیروز می شوند، همان گونه که بنی اسرائیل بر دشمنان خود پیروز شدند و پیشوایان روی زمین گشتند. و از آنجا که موسی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر بزرگی است که هم یهودیان به او ایمان دارند و هم مسیحیان، این مسأله می تواند انگیزه ای بر حرکت اهل کتاب به سوی قرآن و اسلام شود.

خداوند در آیه ۲۴ به افتخاراتی که در سایه استقامت و ایمان نصیب بنی اسرائیل شد اشاره می کند، تا درسی برای دیگران باشد؛ می فرماید: «و از آن ها امامان و پیشوایانی قرار دادیم، که به فرمان ما امر هدایت خلق خدا را بر عهده گرفتند، زیرا آن ها شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند».

در اینجا رمز پیروزی و شرط پیشوایی و امامت را دو چیز شمرده است: یکی ایمان و یقین به آیات الهی، و دیگری صبر و استقامت و شکیبایی.

این امر، ویژه بنی اسرائیل نیست، درسی است برای همه امت ها و برای مسلمانان دیروز و امروز و فردا که پایه های یقین خود را محکم کنند و از

مشکلاتی که در راه به ثمر رساندن خط توحید است نهراسند و صبر و مقاومت را پیشه خود کنند تا ائمه خلیف و رهبر امت‌ها در تاریخ عالم شوند.

تعبیر به «یهدون» (هدایت می‌کنند) و همچنین جمله «یوقنون» (یقین دارند) هر دو به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار این دو وصف در طول زندگی آنهاست، چراکه مسأله رهبری، لحظه‌ای از مشکلات خالی نیست، و در هر گام شخص رهبر و پیشوای مردم با مشکل جدیدی روبه‌رو می‌شود که باید با نیروی یقین و استقامت مداوم به مبارزه با آن برخیزد و خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد.

قابل توجه اینکه مسأله هدایت را مقید به «امر الهی» می‌کند، می‌فرماید: «یهدون بامرنا» و مهم در امر هدایت همین است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد، نه از امر مردم و خواهش و تمنای دل، یا تقلید از این و آن.

امام صادق علیه السلام در حدیث پرمحتوایش با استفاده از مضامین قرآن مجید، ائمه و پیشوایان را به دو دسته تقسیم می‌کند: امامانی که به امر خدا نه به امر مردم، هدایت را بر عهده می‌گیرند، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمرند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند.

و امامانی که به سوی آتش دعوت می‌کنند، فرمان خود را بر فرمان حق مقدم می‌دارند، حکم خود را قبل از حکم الهی قرار می‌دهند و مطابق هوای نفس خویش و بر ضد کتاب الله عمل می‌نمایند.<sup>۱</sup>

اینکه منظور از «امر» در اینجا امر تشریحی (دستورات الهی در شرع) است یا امر تکوینی (نفوذ فرمان الهی در عالم آفرینش)، ظاهر آیه همان معنی اول است و تعبیرات روایات و مفسران نیز همین معنی را تداعی می‌کند، ولی بعضی از مفسران بزرگ آن را به معنی «امر تکوینی» دانسته‌اند. توضیح اینکه: «هدایت» در آیات و روایات به دو معنی آمده است: ارائه طریق (نشان دادن راه) و ایصال به مطلوب (رساندن به مقصد).

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، باب انّ الائمة فی کتاب الله امامان.

هدایت پیشوایان الهی نیز از هر دو راه صورت می‌گیرد، گاهی تنها به امر و نهی قناعت می‌کنند، ولی گاهی با نفوذ باطنی در دل‌های لایق و آماده، آن‌ها را به هدف‌های تربیتی و مقامات معنوی می‌رسانند.

کلمه «امر» در بعضی از آیات قرآن، به معنی «امر تکوینی» به کار رفته است، مانند «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «هنگامی که چیزی را اراده کند فرمان او تنها این است که می‌گوید: موجود باش! آن هم موجود می‌شود».<sup>۱</sup> جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است، یعنی آن‌ها پیشوایانی بودند که با قدرت پروردگار در نفوس آماده نفوذ می‌کردند و آن‌ها را به هدف‌های عالی تربیتی و انسانی سوق می‌دادند.<sup>۲</sup>

این معنی فی حدّ ذاته معنی قابل ملاحظه‌ای است و یکی از شئون امامت و شاخه‌های هدایت است، اما منحصر دانستن جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» به این معنی، موافق ظاهر آیه نیست، ولی مانعی ندارد که ما «امر» را در این جمله به معنی وسیع کلمه بگیریم که هم «امر تکوینی» و هم «تشریحی» را دربرگیرد و هر دو معنی هدایت در آیه جمع باشد. این تفسیر با بعضی از احادیثی که در تفسیر آیه به ما رسیده نیز هماهنگ است. ولی به هر حال رسیدن امام و پیشوا به این مقام، تنها در پرتو یقین و استقامت امکان‌پذیر است.

### نکته: شکیبایی و استقامت رهبران الهی

گفتیم که در آیات مورد بحث، دو شرط برای پیشوایان و امامان ذکر شده است: نخست صبر و پایداری، و دیگری ایمان و یقین به آیات الهی.

۱. یس، آیه ۸۲.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵.

این صبر و شکیبایی شاخه‌هایی دارد: گاهی درمقابل مصائبی است که به شخص انسان می‌رسد؛

گاهی در برابر آزادی‌ای است که به دوستان و هواخواهان او می‌دهند. و گاهی درمقابل بدگویی‌ها و بدزبانی‌هایی است که نسبت به مقدسات او می‌کنند؛ گاهی از ناحیه کج‌اندیشان است، گاهی از سوی بداندیشان، گاه از سوی جاهلان نادان، و گاه از سوی آگاهان بدخواه!

خلاصه، یک رهبر آگاه، در برابر همه این مشکلات و غیر این‌ها باید شکیبایی و استقامت کند، هرگز از میدان حوادث درنرود، بی‌تابی و جزع نکند، زمام اختیار از دست ندهد، مأیوس نگردد، و مضطرب و پشیمان نشود، تا به هدف بزر خود نائل گردد. در این زمینه حدیث جامع و جالبی از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذکر آن لازم به نظر می‌رسد. او به یکی از دوستانش فرمود:

«کسی که صبر کند، مدتی کوتاه صبر می‌کند (و به دنبال آن پیروزی است) و کسی که بی‌تابی می‌کند مدتی کوتاه بی‌تابی می‌کند (و سرانجام آن شکست است). سپس فرمود: بر تو باد به صبر و شکیبایی در تمام کارها، زیرا خداوند بزرگوار، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود: درمقابل آنچه آن‌ها می‌گویند شکیبایی کن و در صورت لزوم از آن‌ها جدا شو، اما نه جداشدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد. و نیز فرمود: با استفاده از نیکی‌ها به مقابله با بدی‌ها برخیز که در این هنگام، کسانی که با تو عداوت و دشمنی دارند، همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، و به این مقام جز صابران و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند نخواهند رسید.

امام علیه السلام سپس افزود: پیامبر صلی الله علیه و آله صبر و شکیبایی پیشه کرد، تا اینکه انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند (مجنون و ساحرش خواندند و شاعرش نامیدند و در ادعای نبوت تکذیبش کردند) سینه پیامبر صلی الله علیه و آله از



سخنانشان تنگ شد؛ خداوند این سخن را بر او نازل کرد: «می دانیم که سینه‌ات از سخنان آن‌ها تنگ می‌شود، اما تسبیح و حمد پروردگارت را به‌جای آور و از سجده‌کنندگان باش (که این عبادت‌ها به تو آرامش می‌بخشد)».

بار دیگر او را تکذیب کردند و متهم ساختند، او اندوهگین شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد که می‌دانیم سخنان آن‌ها تو را غمگین می‌کند، اما بدان که هدف آن‌ها تکذیب تو نیست، این ظالمان آیات خدا را تکذیب می‌کنند، پیامبرانی که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند، اما شکیبایی پیشه کردند، آن‌ها آزار دیدند و صبر کردند، تا یاری ما فرا رسید. پیامبر ﷺ باز هم شکیبایی کرد تا اینکه آن‌ها از حد گذراندند، نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند. پیامبر ﷺ عرض کرد: خداوندا! من درمورد خودم و خاندانم و آبرویم شکیبایی کردم، اما در برابر بدگویی به مقام مقدس تو نمی‌توانم شکیبایی کنم. اما باز هم خداوند او را به صبر امر کرد و فرمود: «در برابر آنچه می‌گویند شکیبیا باش».

به‌دنبال آن، پیامبر ﷺ در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکیبیا بود و همین سبب شد که خدا به او بشارت دهد که در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می‌شوند، و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد... اینجا بود که پیغمبر ﷺ فرمود: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ ارزش صبر در ایمان همچون ارزش سراسر است در تن» و سرانجام، این استقامت و صبر سبب پیروزی او بر مشرکان شد و دستور انتقام گرفتن از آن ستمگران که قابل هدایت نبودند صادر گردید و طومار عمر آن‌ها به دست پیامبر ﷺ و دوستانش درهم پیچیده شد. این پاداش آن‌ها در دنیا بود، علاوه بر پاداش‌هایی که در آخرت برای او ذخیره شده است. امام صادق علیه السلام سپس افزود: «فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُقَرَّ اللَّهُ لَهُ عَيْنُهُ فِي أَعْدَائِهِ مَعَ مَا يَدْخُرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ؛ کسی که شکیبایی کند و آن را به حساب

خدا بگذارد، از دنیا بیرون نمی‌رود تا خداوند چشمش را با شکست دشمنانش روشن کند، علاوه بر پاداش‌هایی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد.<sup>۱</sup>

### آن‌گونه که مأمور شده‌ای استقامت کن<sup>۲</sup>

در آیه ۱۵ سوره شوری، خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...﴾؛ «(پس به همین خاطر) تو (نیز آنان را به سوی این آیین توحیدی) دعوت کن، و آن‌چنان که مأمور شده‌ای استقامت نما، و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن!...».

از آنجا که در آیات قبل مسأله تفرقه امت‌ها بر اثر بغی و ظلم و انحراف مطرح شده، در آیه مورد بحث، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که برای حل اختلافات و احیای آیین انبیا بکوشد و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.

می‌فرماید: «انسان‌ها را به سوی آیین واحد الهی دعوت کن و از اختلافات برهان!» سپس دستور به استقامت در این راه داده است: «آن‌گونه که مأمور شده‌ای ایستادگی کن!»؛ ﴿وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾.

جمله «كَمَا أُمِرْتَ» (آن‌چنان که مأمور شده‌ای) ممکن است اشاره به مرحله عالی استقامت باشد و یا اشاره به اینکه استقامت نیز از نظر کمیت و کیفیت و مدت و خصوصیات دیگر، همه باید منطبق بر دستور و برنامه الهی.

و از آنجا که هوی و هوس‌های مردم در این مسیر از موانع بزرگ راه است، در سومین دستور می‌افزاید: «و از هوی و هوس‌های آن‌ها پیروی مکن!»؛ ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾. چراکه هر گروهی تو را به تمایلات و منافع خود دعوت می‌کند، همان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۲، باب الصبر (با کمی تلخیص).

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۱۵ سوره شوری.

دعوتی که سرانجامش تفرقه و پراکندگی و نفاق است، پا بر سر این هوی‌ها بگذار و همه مردم را گرد آیین واحد پروردگار جمع کن!

و چون هر دعوتی نقطه شروعی دارد، نقطه شروع آن را خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار می‌دهد و در چهارمین دستور می‌فرماید: «بگو: من ایمان آورده‌ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است»؛ «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ». من میان کتب آسمانی فرق نمی‌نهم، همه را به رسمیت می‌شناسم و همه را دعوت‌کننده به توحید و معارف پاک دینی و تقوا و پاکی و حق و عدالت می‌دانم و آیین من در حقیقت جامع همه آن‌ها و مکمل آن‌هاست.

و از آنجا که برای ایجاد وحدت، رعایت «اصل عدالت» ضرورت دارد، در پنجمین دستور آن را مطرح کرده، می‌فرماید: «بگو: من مأمورم که میان همه شما عدالت برقرار کنم»؛ «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ».

چه در قضاوت و داوری‌ها، چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر. بنابراین، آیه مورد بحث از پنج دستور مهم تشکیل شده که از اصل دعوت آغاز می‌شود، سپس وسیله پیشرفت آن، یعنی استقامت مطرح می‌گردد، بعد به موانع راه که «هوی پرستی» است، اشاره شده، سپس نقطه شروع که از خویشتن است بیان گردیده، و سرانجام هدف نهایی که گسترش و تعمیم عدالت می‌باشد، عنوان شده است.

### همچون پیامبران اولوالعزم شکبیا باش<sup>۱</sup>

در آیه ۳۵ سوره احقاف خداوند خطاب به پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...»؛ «پس، صبر کن، آن‌گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۳۵ سوره احقاف.

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده‌ای، همه پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبه‌رو بودند و استقامت کردند، «نوح» علیه السلام پیامبر بزر خدا ۹۵۰ سال دعوت کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می‌دادند و به سخریه‌اش می‌گرفتند.

«ابراهیم» علیه السلام را به میان آتش افکندند و «موسی» علیه السلام را تهدید به مر نمودند و قلبش از نافرمانی‌های قومش پر خون بود، و عیسی مسیح علیه السلام را بعد از آزار بسیار می‌خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد. خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است و جز با نیروی صبر و استقامت نمی‌توان بر مشکلات پیروز شد.

### پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسطوره صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزر خدا به‌ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیانگر مقاومت بی‌حد و حصر آن‌ها در برابر حوادث سخت و طوفان‌های شدید و مشکلات طاقت‌فرساست، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای این‌گونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آن‌ها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولاً از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می‌نگریم و این نگرش که از «آینده به گذشته» است واقعیت‌ها را به شکل دیگری مجسم می‌کند، در حالی که ما باید خود را در آن روزی تصور کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله تک و تنها بود و هیچ نشانه‌ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی‌خورد. دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند! پیوسته به میان قبایل عرب می‌رفت و آن‌ها را دعوت می‌کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی‌گفت. سنگسارش می‌کردند، آن‌چنان که از بدن مبارکش خون می‌ریخت، ولی دست از برنامه خود بر نمی‌داشت.

آن چنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راه‌ها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند و بعضی را بیماری از پای درآورد. یاران اندکش را شکنجه می‌دادند، شکنجه‌هایی که بر جان و قلب او می‌نشست. روزهایی بر پیامبر ﷺ گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است؛ هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به «طائف» رفت نه تنها دعوتش را اجابت نکردند بلکه آن قدر سنگ به او زدند که خون از پاهایش جاری شد. افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشمنان دهند، ناچار به باغی پناه برد و در سایه درختی نشست و با خدای خود این چنین راز و نیاز کرد: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي، وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ، وَأَنْتَ رَبِّي، إِلَيَّ مَنْ تَكَلُّنِي؟ إِلَيَّ بَعِيدٍ يَنْجَهْمُنِي؟ أَمْ إِلَيَّ عَدُوٌّ مَلَكَتُهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي؛ خداوندا! ناتوانی و نارسایی خودم و بی‌حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می‌کنم، ای کسی که از همه رحیمان رحیم‌تری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به چه کسی و امی‌گذاری؟ به افراد دوردست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است»<sup>۱</sup>.

گاهی ساحرش خواندند و گاهی دیوانه‌اش خطاب کردند. خاکستر بر سرش ریختند، کمر به قتلش بستند و خانه‌اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند. اما با تمام این احوال همچنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آیین او نه تنها جزیره عربستان، بلکه شرق و غرب عالم را دربر گرفت و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی اوست هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می‌رسد. این است

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱.

معنی «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی. با این حال چگونه عافیت طلبان می‌خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟ چگونه مسلمانان امروز در برابر این همه دشمنانی که کمر به نابودی آن‌ها بسته‌اند می‌خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام ﷺ پیروز شوند؟ به‌ویژه رهبران اسلامی بیش از همه مأمور به این برنامه‌اند، چنان‌که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الصَّبْرُ عَلَى وِلَاةِ الْأَمْرِ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَإِجَابَهُ مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَأَهْلِ طَاعَتِهِ، يَقُولُهُ: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده است: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است، چراکه می‌گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکویی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید)»<sup>۱</sup>

### چرا تنها صبر ذکر شده است؟<sup>۲</sup>

در آیه ۲۴ سوره رعد می‌خوانیم: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ «(و به آنان می‌گویند:) سلام بر شما به‌خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام سرای جاویدان».

جمله «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» می‌گوید: درود فرشتگان به بهشتیان به این‌گونه است: سلام بر شما باد به‌خاطر صبر و استقامت‌تان؛ در حالی که در آیات قبل به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه‌های مهم آن‌ها اشاره شده،

۱. احتجاج طبرسی (مطابق نقل نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۳).

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۲۴ سوره رعد.

ولی قرآن در این جمله تنها روی یکی از آن هشت برنامه انگشت گذاشته و آن صبر است.

نکته این موضوع را از بیان زنده و پرمغز علی علیه السلام می توان دریافت: «إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّاسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛ ارزش صبر، برای ایمان، مانند ارزش سر است برای تن، تن بی سر بقایی ندارد و ایمان بدون صبر نیز ارزشی نخواهد داشت»<sup>۱</sup>.

درحقیقت پشتوانه همه برنامه‌های سازنده فردی و اجتماعی، همین شکیبایی و استقامت است و بدون آن هیچ‌کدام از آن‌ها به سامان نمی‌رسد، چراکه در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی وجود دارد که جز با نیروی استقامت نمی‌توان بر آن‌ها پیروز شد، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است، نه حفظ پیوندهای الهی، نه ترس از خدا و دادگاه قیامت، نه اقامه صلوة و انفاق از مواهب الهی، و نه جبران خطاها به وسیله حسنات!

### استقامت در سایه آگاهی<sup>۲</sup>

در آیه ۱۲۶ سوره اعراف آمده است: «وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبِّنَا أَفْرَغَ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ»؛ «انتقام تو از ما، تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش - هنگامی که به سراغ ما آمد - ایمان آوردیم. بارالها! صبر و استقامتی (کافی) بر ما فرو ریز! پروردگارا! و ما را مسلمان بمیران». ساحران زمان موسی علیه السلام برای اینکه پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند، روشن سازند

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیه ۱۲۶ سوره اعراف.

و بی‌گناهی خویش را ثابت کنند، چنین گفتند: «تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده‌ایم» یعنی ما نه اخلاص بگیریم، نه توطئه و تبانی خاصی بر ضد تو کرده‌ایم، نه محرک ما برای ایمان به موسی علیه السلام این بوده است که زمام قدرت را به دست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم و خودت نیز می‌دانی که ما این‌کاره نیستیم، بلکه ما وقتی حق را دیدیم و نشانه‌های آن را به خوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس! درحقیقت آن‌ها با جمله نخست به فرعون نشان دادند که هرگز از تهدید او نمی‌هراسند و با شهادت به استقبال همه حوادث، حتی مر و شهادت می‌شتابند و با جمله دوم به اتهاماتی که فرعون بر آن‌ها وارد کرده بود، با صراحت پاسخ گفتند.

جمله «تنقم» از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل به معنی انکار کردن چیزی با زبان یا با عمل و نیز به معنی مجازات نمودن است، بنابراین آیه بالا، هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو به ما این است که ایمان آورده‌ایم، و یا به این معنی باشد که مجازاتی که می‌خواهی انجام دهی به دلیل ایمان ماست. سپس روی از فرعون برتافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند، زیرا می‌دانستند که بدون حمایت و یاری او، توانایی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا گفتند: «پروردگارا! پیمانۀ صبر را بر ما فرو ریز و ما را تا پایان عمر با اخلاص و با ایمان بدار!»؛ ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ﴾.

جالب اینکه آن‌ها با جمله «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است، تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن (زیرا «افراغ» از ماده «افراغ» به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است به طوری که ظرف از آن خالی شود).



ممکن است در نخستین برخورد با ماجرای ساحران زمان موسی علیه السلام که در پایان، مؤمنان راستینی از کار درآمدند، انسان در شگفتی فرو رود که مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملاً بریده و در صف موافق گام بگذارد و آن چنان سرسختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زند و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره‌ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟!

پاسخ: آن‌ها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند به خوبی به عظمت معجزه موسی علیه السلام و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند، این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام جود آن‌ها را دربر گرفت، عشقی که هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد و برتر از همه خواسته‌های انسان است. آن‌ها به خوبی می‌دانستند در چه راهی گام گذاشته‌اند و برای چه می‌جنگند و با چه کسی مبارزه می‌کنند و چه آینده درخشانی به دنبال این مبارزه در پیش دارند.

آری، اگر ایمان با آگاهی کامل همراه شود از چنین عشقی سر برمی‌آورد که این‌گونه فداکاری‌ها در راه آن شگفت‌انگیز نیست.

به همین علت می‌بینیم که آن‌ها باصراحت و شجاعت (چنان‌که در آیه ۷۲ سوره طه آمده است) گفتند: «سوگند به همان کسی که ما را آفریده است! ما هرگز تو را بر دلایل روشنی که از طرف پروردگار به ما رسیده، مقدم نخواهیم داشت؛ تو هرچه می‌خواهی بکن، اما بدان که دایره قدرت محدود به همین زندگی دنیا است!» و سرانجام - چنان‌که در روایات و تواریخ آمده است - آن قدر در این راه ایستادگی به خرج دادند که فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن‌های مثله شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه‌های درختان بلند نخل آویزان نمود

و نام پرافتخار آنها در دفتر آزاد مردان جهان ثبت شد و به گفته مفسر بزرگ ، مرحوم طبرسی: «كانوا أوّل النّهارِ كُفّاراً سَحَرَةً وَ آخِرَ النّهارِ شُهَدَاءَ بَرَرَةً؛ صبحگاهان کافر بودند و ساحر، شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا».

ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب و تحول و استقامتی جز در پناه امدادهای الهی ممکن نیست و به یقین، کسانی که در مسیر حق گام می‌گذارند، چنین امدادهایی به سراغ آنها خواهد شتافت.

### نقش ثبات و استقامت<sup>۱</sup>

در آیات ۲۴ تا ۲۷ سوره ابراهیم، خداوند اوصاف و ویژگی‌های متعددی را برای «شجره طیبه» و «شجره خبیثه» بیان فرموده است.

در میان تمام این صفات، بیش از همه مسأله ثبات و عدم ثبات به چشم می‌خورد و حتی در بیان ثمره شجره طیبه در آخرین آیه مورد بحث چنین می‌خوانیم: خداوند افراد باایمان را به دلیل عقیده ثابت‌شان در دنیا و آخرت ثابت قدم می‌دارد. بر اساس این آیه اهمیت فوق‌العاده «ثبات» و نقش آن مشخص می‌شود.

درباره عوامل پیروزی مردان بزرگ سخن بسیار گفته‌اند، ولی از میان همه آنها، در ردیف اول باید استقامت و پایداری را نام برد.

بسیارند کسانی که از هوش و استعداد متوسطی برخوردارند و یا ابتکار عمل آنها کاملاً متوسط است، ولی به پیروزی‌های بزرگی در زندگی نائل شده‌اند که پس از تحقیق و بررسی می‌بینیم دلیلی جز ثبات و استقامت ندارد! از نظر اجتماعی، پیشرفت هر برنامه مؤثری تنها در سایه ثبات امکان‌پذیر است و به

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیات ۲۴-۲۷ سوره ابراهیم.

همین دلیل تمام کوشش تخریب‌کنندگان برای از میان بردن ثبات به کار می‌رود، و اصولاً مؤمنان راستین را باید از ثبات و استقامت‌شان در برابر حوادث سخت و طوفان‌های زندگی شناخت.

### شکیبایی، رمز هر پیروزی است<sup>۱</sup>

خداوند در آیه ۳۹ سوره ق می‌فرماید: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ»؛ «در برابر آنچه آنها می‌گویند شکیبا باش، و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، تسبیح و حمد پروردگارت را بگویی!». این نخستین بار نیست که قرآن مجید روی صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و افراد لجوج و معاند تکیه می‌کند، بارها و بارها قرآن مجید، هم به پیامبر بزرگ اسلام ﷺ و هم به عموم مؤمنان این مسأله مهم را خاطر نشان می‌سازد، و تجربه‌های فراوان نیز نشان داده که غلبه و پیروزی از آن کسانی است که سهم بیشتری از صبر و استقامت دارند.

### نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت<sup>۲</sup>

در آیه ۳۰ سوره فصلت می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۳۹ سوره ق.

۲. همان، ج ۲۰، ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت.

می‌دانیم که روش قرآن برای تبیین مطالب این است که امور متضاد را در برابر هم قرار می‌دهد تا با مقایسه با یکدیگر وضع آن‌ها به خوبی روشن شود، و از آنجا که در آیات گذشته سخن از منکران لجوجی بود که بر کفر پافشاری داشتند و خداوند آن‌ها را به عذاب‌ها و کیفرهای مختلف تهدید می‌کند، در آیات مورد بحث، سخن از مؤمنانی است که در ایمانشان راسخ و پابرجا هستند، و خداوند به هفت پاداش و موهبت که برای آن‌ها قرار داده اشاره می‌کند که بیشتر آن‌ها نقطهٔ مقابل کیفرهای گذشته است.

نخست می‌گوید: «کسانی که می‌گویند: پروردگار ما الله است، سپس بر سر گفتهٔ خود می‌ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی‌کنند و آنچه را که لازمهٔ آن است در عمل و گفتار نشان می‌دهند، فرشتگان الهی بر آن‌ها نازل می‌شوند و می‌گویند که نترسید و غمگین مباشید».

چه تعبیر جامع و جالبی که درحقیقت همهٔ نیکی‌ها و صفات برجسته را دربر دارد! نخست دل به خدا بستن و ایمان محکم به او پیدا کردن، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآوردن و در محور آن قرار دادن. بسیاری کسانانی که دم از عشق الله می‌زنند، ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوان‌اند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می‌گیرند باایمان وداع کرده و در عمل مشرک می‌شوند و هنگامی که منافع‌شان به خطر می‌افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می‌دهند.

علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه این آیه را با عبارت گویا و پرمعنایی تفسیر می‌کند و بعد از تلاوت آن می‌فرماید: «وَقَدْ قُلْتُمْ «رَبُّنَا اللَّهُ» فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ، ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا مِنْهَا، وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا وَلَا تُخَالِفُوا عَنْهَا؛ شما گفتید: پروردگار ما «الله» است، پس بر سر این سخن استقامت کنید. بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده

و در راه پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید و در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که این آیه را تلاوت فرمود، سپس افزود: «قَدْ قَالَهَا نَاسٌ، ثُمَّ كَفَرُوا أَكْثَرَهُمْ، فَمَنْ قَالَهَا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِنْ أَسْتَقَامَ عَلَيْهَا؛ گروهی این سخن را گفتند، سپس اکثر آن‌ها کافر شدند، اما کسی که این سخن را بگوید و همچنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد، از کسانی است که بر آن استقامت کرده است»<sup>۲</sup>.

و اگر می بینیم امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام درباره تفسیر «استقامت» فرمود: «هِيَ وَاللَّهِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؛ استقامت همان روش ولایتی است که شما دارید»<sup>۳</sup> به این معنی نیست که مفهوم آیه در مسأله ولایت خلاصه شود، بلکه چون پذیرش رهبری ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام ضامن بقاء خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است، استقامت را به این معنی تفسیر فرموده است.

کوتاه سخن اینکه ارزش انسان که در ایمان و عمل صالح خلاصه می شود در این آیه در جمله «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» منعکس شده، و لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که شخصی خدمتش عرض کرد: «أَخْبِرْنِي بِأَمْرٍ أَعْتَصِمُ بِهِ دَسْتُورِي بِهِ مِنْ دَهْ كَهْ بِهِ أَنْ جَنْجَ زَنْمٍ وَدَرْ دَنْيَا وَآخِرَتْ أَهْلَ نَجَاتِ شَوْمٍ».

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ؛ بگو: پروردگار من الله است و بر این گفته خود بایست!».

او می گوید: پرسیدم: «خطرناک ترین چیزی که باید از آن بترسم چیست؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زبانش را گرفت و فرمود: «این»<sup>۴</sup>.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۳. همان.

۴. روح البیان، ج ۸، ص ۲۵۴.

اکنون ببینیم کسانی که این دو اصل مهم را در وجود خود زنده می‌کنند مشمول چه مواهبی از سوی خدا هستند.

قرآن در این آیات به هفت موهبت بزرگ اشاره می‌کند، مواهبی که فرشتگان الهی که بر آنها نازل می‌شوند به آنها بشارت می‌دهند. آری، کار انسان به جایی می‌رسد که در پرتو ایمان و استقامت، فرشتگان بر او نازل می‌گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می‌دارند.

با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده‌های الهی که به وسیله فرشتگان به مؤمنان داده می‌شود روح آدمی به پرواز درمی‌آید و تمام وجود او به سوی ایمان و استقامت جذب می‌شود. در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که اسلام از یک مشت عرب جاهلی، انسان‌های نمونه‌ای ساخت که از هیچ‌گونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند، و همین‌هاست که امروز می‌تواند الهام‌بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات باشد.

البته نباید فراموش کرد که «استقامت» همچون «عمل صالح» میوه درخت «ایمان» است، زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند انسان را دعوت به استقامت خواهد کرد، همان‌گونه که استقامت نیز در مسیر حق بر عمق ایمان می‌افزاید، و این دو تأثیر متقابل دارند.

## فصل هفتم:

### عناصر عملی تربیت و سازندگی

نماز و صبر	تهذیب نفس و خودسازی
خشوع، روح نماز است	تقوا بزرگ‌ترین ارزش انسان
نماز، بازدارنده از زشتی‌ها	حقیقت تقوا
قیام شبانه برای تلاوت قرآن	آثار تقوا در روح و در اجتماع
فضیلت نماز شب	ایمان به غیب
نماز و اصلاح جامعه انسانی	اقامه نماز
روزه	انفاق
روزه سکوت	ایمان به پیامبران الهی
دعا و نیایش	ایمان به رستاخیز
تلاش برای معاش	رابطه تقوا و روشن بینی
صله رحم	رابطه تقوا و عمران و آبادی
امر به معروف و نهی از منکر	تقوا و نجات از مشکلات
	سیمای پرهیزکاران





## تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی<sup>۱</sup>

در آیات هفتم تا نهم سوره شمس می خوانیم: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛ «و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته، سپس فجور و تقوایش (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است».

هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد دلیل بر اهمیت موضوع است. و می دانیم که طولانی ترین و مؤکدترین قسم ها در این سوره است، به خصوص که سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده و سرانجام روی این مسأله تکیه گردیده که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است و محرومیت و شکست و بدبختی در ترک تزکیه.

درواقع مهم ترین مسأله زندگی انسان نیز همین است و درحقیقت قرآن با تعبیر فوق، این مطلب را بازگو می کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالهاست، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسی مسیح علیه السلام است) و نه مانند این ها، بلکه در گرو پاک سازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است. بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات ۷-۹ سوره شمس.

اجباری است، نه در سرنوشت‌های الزامی و نه معلول فعالیت‌های این و آن، بلکه تنها و تنها بر اثر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقواست.

در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف علیه السلام مالک خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت، او را ملاقات کرد و گفت: «إِنَّ الْحِرْصَ وَالشَّهْوَةَ تُصَيِّرُ الْمُلُوكَ عَبِيداً، وَإِنَّ الصَّبْرَ وَالتَّقْوَى يُصَيِّرُ الْعَبِيدَ مُلُوكاً، فَقَالَ يُوسُفُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ «حرص و شهوت، پادشاهان را برده ساخت و صبر و تقوا بردگان را پادشاه. یوسف علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: هر کس که تقوا و شکیبایی را پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد».<sup>۱</sup>

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موبک یوسف علیه السلام از آنجا عبور کرد. زلیخا گفت: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيَتِهِمْ عَبِيداً، وَجَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكاً؛ شکر خدایی را که پادشاهان را به سبب معصیت برده کرد و بردگان را به دلیل اطاعت، پادشاه».<sup>۲</sup>

آری، بندگی نفس سبب بردگی انسان، و تقوا و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده‌اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می‌توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند!

### رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست<sup>۳</sup>

در آیات ده‌گانه سوره شمس چنین می‌خوانیم: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا

۱. مخجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات ۱-۱۰ سوره شمس.

تَلَاهَا \* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا \* وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا \* وَالْأَرْضِ وَمَا  
 طَحَاهَا \* وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ  
 مَنْ دَسَّاهَا؛ «به خورشید و گسترش نور آن در صبحگاهان سوگند! و به ماه  
 هنگامی که از پی آن درآید و به روز هنگامی که خورشید را آشکار سازد! و به  
 شب آن هنگام که آن را بپوشاند! و سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرده! و به  
 زمین و کسی که آن را گسترانیده! و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را  
 (آفریده و) موزون ساخته! سپس فجور و تقوایش (شرّ و خیرش) را به او الهام  
 کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن که  
 نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است».

سوگندهای پی‌درپی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، با یک حساب،  
 «یازده» سوگند و با حساب دیگر «هفت» سوگند است و بیشترین تعداد  
 سوگندهای قرآن را در خود جای داده و به‌خوبی نشان می‌دهد که مطلب مهمی  
 در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمان‌ها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی  
 سرنوشت‌ساز و حیات‌بخش. نخست می‌فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن  
 سوگند!».

سوگندهای قرآن به‌طور عموم دو مقصد را تعقیب می‌کند: نخست اهمیت  
 مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده، و دیگری اهمیت خود این امور که مورد  
 سوگند است، چراکه سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می‌شود، به همین  
 دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می‌اندازد تا درباره این  
 موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد و از آن‌ها راهی به سوی خدا بگشاید.

«خورشید» مهم‌ترین و سازنده‌ترین نقش را در زندگی انسان و تمام  
 موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر اینکه منبع «نور» و «حرارت» است  
 و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می‌رود، منابع دیگر حیاتی نیز از

آن مایه می‌گیرند، وزش بادهای، نزول باران‌ها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه‌ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژی‌زا، همچون نفت و ذغال‌سنگ، اگر درست دقت کنیم هر کدام به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد به طوری که اگر روزی این چراغ حیات‌بخش خاموش شود تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فراخواهد گرفت. «ضحی» در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فراگیرد، سپس به آن موقع از روز نیز «ضحی» اطلاق شده است.

تکیه بر خصوص «ضحی» به دلیل اهمیت آن است، چراکه هنگام سلطه نور آفتاب بر زمین است. سپس به سومین سوگند پرداخته، می‌گوید: «قسم به ماه! در آن هنگام که پشت سر خورشید درآید»؛ ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا﴾.

این تعبیر - چنان‌که جمعی از مفسران نیز گفته‌اند - درحقیقت اشاره به ماه در زمان بدر کامل، یعنی شب چهاردهم است، زیرا ماه در این شب تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق برمی‌دارد و چهرهٔ پرفروغ خود را ظاهر کرده، سلطهٔ خویش را بر پهنهٔ آسمان تثبیت می‌کند و چون از هر زمان جالب‌تر و پرشکوه‌تر است به آن سوگند یاد شده است.

این احتمال را نیز داده‌اند که تعبیر فوق اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جملهٔ ﴿إِذَا تَلَّاهَا﴾ قید توضیحی می‌شود. بعضی احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده‌اند که شایان توجه نیست، لذا از ذکر آن خودداری می‌شود.

و در چهارمین سوگند، می‌افزاید: «و سوگند به روز! هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد»؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾.

«جلاها» از مادهٔ «تجلیه» به معنی اظهار و ابراز است. دربارهٔ اینکه ضمیر در «جلاها» به چه چیز بازمی‌گردد، میان مفسران گفتگوست؛ بسیاری آن را به زمین

یا دنیا برمی گردانند (چنان که در بالا گفتیم). درست است که در آیات گذشته سخنی از «زمین» نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می شود.

بعضی نیز معتقدند که ضمیر به «خورشید» برمی گردد، یعنی قسم به «روز» هنگامی که «خورشید» را ظاهر می کند. درست است که درحقیقت خورشید روز را ظاهر می کند، ولی به طور مجازی می توان گفت که روز خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، سوگند به این پدیده مهم آسمانی به سبب تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است، چراکه روز، رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کشش ها و کوشش های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می گیرد.

و در پنجمین سوگند می فرماید: «قسم به شب! آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید) را بپوشاند»؛ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾.

شب از یک سو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است و اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می تابید، آرامشی وجود نداشت، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد، حتی اگر نظام شب و روز برخلاف وضع کنونی بود همین مشکل پیش می آمد، چنان که در کره ماه که شب هایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد که هیچ موجود زنده ای که می شناسیم در آن شرایط باقی نمی ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد حتماً یخ می زند و نابود می شود.

در ششمین و هفتمین سوگند، به سراغ آسمان و خالق آسمان می رود: «به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند!».

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده‌اش از شگفتی‌های بزرگ خلقت است و بنا و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از این‌ها مهم‌تر، خالق این آسمان است.

قابل توجه اینکه «ما» در لغت غرب معمولاً برای «موجود غیر عاقل» می‌آید و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، و لذا بعضی ناچار شده‌اند «ما» را در اینجا «مصدریه» بگیرند، نه «موصوله» و در این صورت مفهوم آیه چنین می‌شود: سوگند به آسمان و بنای آسمان!

ولی با توجه به آیات «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» - که تفسیر آن به زودی بیان می‌شود - راهی جز این نیست که «ما» «موصوله» و اشاره به ذات پاک خداوند باشد که خالق همه آسمان‌هاست، و استعمال «ما» در مورد «موجود عاقل» نیز در لغت عرب بی سابقه نیست، چنان‌که در آیه ۳ سوره نساء می‌خوانیم: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»؛ «از دواج کنید با زنانی که مورد علاقه شماست». جمعی از مفسران معتقدند که تعبیر به «ما» (چیزی) در اینجا برای این است که مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعداً با دقت و مطالعه، با علم و حکمت او آشنا شوند و «چیزی» تبدیل به «کسی» گردد، ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

سپس در «هشتمین» و «نهمین» سوگند، سخن از «زمین» و «خالق زمین» به میان آورده، می‌فرماید: «قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است!»؛ «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاها».

زمینی که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است؛ زمین با تمام شگفتی‌هایش: کوه‌ها و دریاها، درّه‌ها و جنگل‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها، معادن و منابع گران‌بهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه‌ای است از نشانه‌های او.

و از آن برتر و بالاتر، خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است. «طحاه» از ماده «طحو» (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده و هم به معنی «راندن و دور کردن و از میان بردن» و در اینجا به معنی گستردن است، چراکه اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود و به تدریج آب‌ها در گودال‌های زمین قرار گرفت و خشکی‌ها سر برآورد و گسترده شد، که از آن تعبیر به «دحو الارض» نیز می‌شود.

ثانیاً زمین در آغاز به صورت پستی‌ها و بلندی‌ها با شیب‌های تند و غیرقابل سکونتی بود، باران‌های سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند و دره‌ها گسترند و به تدریج زمین‌های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند که در این تعبیر یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد، چراکه یکی از معانی «طحو» همان راندن است که می‌تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور خورشید، یا حتی حرکت وضعی آن به دور خود، و یا هر دو باشد.

سرانجام به «دهمین» و «یازدهمین» سوگند که آخرین قسم‌ها در این سلسله است، می‌رسیم که می‌فرماید: «سوگند به نفس آدمی، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت!»؛ «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا». همان انسانی که عصاره عالم خلقت، چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است.

این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خود آن و خالق آن یک‌جا قسم یاد کرده است!

درباره اینکه منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو، مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند؛ اگر منظور روح باشد مراد از «سواها» (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر

گرفته تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن، که در مباحث «علم النفس» مطرح شده است. و اگر منظور «روح» و «جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی‌های نظامات بدن و دستگاه‌های مختلف آن را شامل می‌شود که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به‌طور گسترده مورد بحث گرفته است.

البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است.

در مورد «روح» در آیه ۴۲ زمر می‌خوانیم: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾؛ «خداوند ارواح را هنگام مرگ می‌گیرد».

و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ قصص آمده است که موسی علیه السلام می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾؛ عرض کرد: «پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته‌ام؛ می‌ترسم مرا به قتل برسانند».

ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود چراکه شگفتی‌های قدرت خداوند، هم در جسم است و هم در جان و اختصاصی به یکی از این دو ندارد.

جالب اینکه «نفس» در اینجا به‌صورت نکره ذکر شده، که می‌تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به‌عنوان موجودی ناشناخته معرفی می‌کند، همان‌گونه که بعضی از بزرگ‌ترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده و او را «موجود ناشناخته» نامیده‌اند.

در آیه بعد به یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته، می‌افزاید: «پس از تنظیم قوا و جسم و جان آدمی، «فجور» و «تقوا» را به او الهام کرد».

آری، هنگامی که خلقتش تکمیل شد و «هستی» او تحقق یافت، خداوند



«بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد و این‌گونه، وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه‌ای از «گل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که می‌تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان و از ملک‌پران شود و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحط‌تر گردد و به مرحله «بل هم اضل» برسد، و این مسأله بستگی به این دارد که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

«الهمها» از ماده «الهام» در اصل به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویا روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می‌نوشد و می‌بلعد. گاهی نیز به معنی وحی آمده، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت «الهام» با «وحی» در این است که شخصی که به او الهام می‌شود نمی‌فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی می‌داند از کجا و چگونه به او رسیده است.

«فجور» از ماده «فجر» به معنی شکافتن وسیع است و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می‌شکافد به آن «فجر» گفته می‌شود. همچنین از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می‌شکافد به آن «فجور» اطلاق شده است.

البته منظور از «فجور» در آیه مورد بحث، همان اسباب و عوامل و راه‌های آن است و منظور از «تقوا» که از ماده «وقایه» به معنی نگهداری است، این است که انسان خود را از زشتی‌ها و بدی‌ها و آلودگی‌ها و گناهان نگهدارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است که معنی این آیه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوا را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده‌های حیا دعوت می‌کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی‌ها می‌کشاند، آن‌چنان که بعضی پنداشته و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته‌اند؛ بلکه می‌گویند: این دو حقیقت را به او

الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده‌تر: راه و چاه را به او نشان داد؛ همان‌گونه که در آیه ۱۰ سوره بلد آمده است: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾؛ «ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم».

به تعبیر دیگر: خداوند آن چنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیداری به او داده که «فجور» و «تقوا» را از راه «عقل» و «فطرت» درمی‌یابد. ولذا بعضی از مفسران گفته‌اند: این آیه درحقیقت اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی» است که خداوند توانایی درک آن را به انسان‌ها داده است.

قابل توجه اینکه خداوند نعمت‌های فراوانی در اختیار بشر گذاشته، ولی از میان تمام این نعمت‌ها در اینجا روی مسأله الهام «فجور» و «تقوا» و درک حسن و قبح تکیه کرده، چراکه این مسأله سرنوشت‌سازترین مسأله زندگی بشر است. و سرانجام بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی‌درپی، نتیجه آن‌ها را چنین بیان می‌فرماید: «سوگند به این‌ها! که هرکس نفس خویش را تزکیه کند رستگار است»؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾.

«زکاهها» از ماده «تزکیه» در اصل - چنان که راغب در مفردات آورده است - به معنی نمو و رشد دادن است، و زکات نیز در اصل به معنی نمو و رشد است، ولذا در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «المال تنقصه النفقة والعلم يزكوا على الانفاق»: «مال با انفاق نقصان می‌یابد، ولی علم با انفاق نمو می‌کند».<sup>۱</sup> سپس این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده، شاید به این مناسبت که پاک‌سازی از آلودگی‌ها سبب رشد و نمو است، و در آیه مورد بحث، هر دو معنی امکان دارد. آری، رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

و درحقیقت مسأله اصلی زندگی انسان نیز همین «تزکیه» است، که اگر باشد سعادت‌مند است، وگرنه بدبخت و بینوا است.

سپس به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: «نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت»؛ ﴿وَقَدْ حَابَ مِنْ دَسَاهَا﴾.

«خاب» از ماده «خبیة» به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیان‌کار گشتن است.<sup>۱</sup>

«دسها» از ماده «دس» در اصل به معنی داخل کردن چیزی همراه با کراهت است، چنان‌که قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛ «یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟!»،<sup>۲</sup> و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیان‌بار گفته می‌شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته‌اند:

گاه گفته شده که این تعبیر کنایه از فسق و گناه است، چراکه اهل تقوا و صلاح، خود را آشکار می‌سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می‌دارند، چنان‌که نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند و شب‌ها آتش روشن می‌کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغ‌شان بروند و مورد محبت آن‌ها واقع شوند، ولی افراد بخیل و لئیم در زمین‌های پست خیمه برپا می‌کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید!

و گاه گفته‌اند: منظور این است که گنهکاران خود را در لابه‌لای صالحان پنهان می‌کنند. یا اینکه نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می‌دارند. یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می‌کنند. و در هر حال کنایه‌ای است از آلودگی به گناه و معصیت و خوی‌های شیطانی و درست در نقطه مقابل تزکیه است.

۱. مفردات راغب؛ قاموس اللّغة.

۲. نحل، آیه ۵۹.

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز بی مانع است. بر این اساس، پیروزمندان و شکست خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز «تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوا و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معاصی و گناهان» نیست و از اینجا روشن می شود اینکه در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه نقل شده است که فرمود: «قد افلح من اطاع و خاب من عصی»: «رستگار شد کسی که اطاعت کرد، و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود»<sup>۱</sup> درحقیقت بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» را تلاوت می فرمود، توقف می کرد و چنین دعا می نمود: «اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَأَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، وَزَكَّاهَا وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا؛ پروردگارا! به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کنندگانی»<sup>۲</sup>.

این سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پرپیچ و خم، و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی گام های بندگان به علاوه تأییدات خداوند، و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود: «أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللَّهُ، وَخَابَتْ نَفْسٌ خَيَّبَهَا اللَّهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ؛ رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است»<sup>۳</sup>.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۸.

۲. همان.

۳. در المثنو، ج ۶، ص ۳۵۷.

### تقوا بزرگ‌ترین ارزش انسان<sup>۱</sup>

خداوند در آیه سیزدهم سوره حجرات می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک برتری نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ به یقین خداوند دانا و آگاه است».

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود و خطاب به صورت «یا ایها الذین آمنوا» و در آن آیات، عوامل متعددی را که یک «جامعه مؤمن» را با خطر روبه‌رو می‌سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث، مخاطب، کل جامعه انسانی است و مهم‌ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می‌کند و میزان واقعی ارزش‌های انسانی را در برابر ارزش‌های کاذب و دروغین مشخص می‌سازد؛ می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن، همان بازگشت نسب انسان‌ها به «آدم» و «حوا» عليهما السلام است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده، برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چراکه این تفاوت‌ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی‌شود، چراکه اگر همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرامی‌گرفت.

درباره این‌که «شعوب» (جمع «شعب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۱۳ سوره حجرات.

از مردم» با «قبائل» جمع «قبیله» چه تفاوتی است، مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند؛ جمعی گفته‌اند: دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبائل است، همان‌طور که «شعب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود.

بعضی «شعوب» را اشاره به «طوائف عجم» و «قبائل» را اشاره به «طوائف عرب» می‌دانند. و بالاخره بعضی دیگر «شعوب» را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیایی، و «قبائل» را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده‌اند. ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از این که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی، یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزش رفته، می‌فرماید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست».

به این صورت قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می‌دهد و می‌گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می‌افزاید: «خداوند دانا و آگاه است»؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». پرهیزکاران را به خوبی می‌شناسد و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آن‌ها آگاه است، آن‌ها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد و مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.

#### نکته‌ها:

#### ۱. ارزش‌های راستین و ارزش‌های کاذب

بدون شک، هر انسانی به‌طور فطری خواهان این است که موجود باارزش

و پرافتخاری باشد، به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزش‌ها تلاش می‌کند.

ولی معیار ارزش‌ها به دلیل تفاوت فرهنگ‌ها کاملاً متفاوت است و گاهی ارزش‌های کاذب جای ارزش‌های راستین را می‌گیرد. گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به «قبیله معروف و معتبری» می‌دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طایفه خود همواره دست و پا می‌زنند، تا با بزر کردن آن، خود را به وسیله انتساب به آن بزر کنند، به ویژه در میان اقوام جاهلی، افتخار به انتساب و قبایل، رایج‌ترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند و همواره برای آن تلاش می‌کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمرند. و به همین صورت هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آن را معیار می‌شمرند.

اما از آنجا که این امور، همه اموری است متزلزل و برون‌ذاتی و مادی و زودگذر، یک آیین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آن‌ها کشیده و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او به ویژه تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد، حتی برای موضوعات مهمی همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش‌های اخلاقی قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش «قبیله» از همه ارزش‌ها مهم‌تر محسوب می‌شد، اما این بت ساختگی درهم شکست و انسان را

از اسارت «خون» و «قبیله» و «رنگ» و «نژاد» و «مال» و «مقام» و «ثروت» آزاد ساخت و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات و الایش رهبری کرد! جالب اینکه در شأن نزول‌هایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می‌شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می‌کند، از جمله اینکه بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد اذان بگویند. «بلال» بر پشت‌بام کعبه رفت و اذان گفت. «عتاب بن اسید» که از آزادشدگان بود گفت: شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و «حارث بن هشام» نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از این «کلاغ سیاه!» کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).<sup>۱</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود دختری را به یکی از «موالی» دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیرعرب می‌گویند) آن‌ها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا می‌فرمایید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).<sup>۲</sup>

در جای دیگر حدیثی می‌خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «یا ایُّها النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عِيْبَةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَتَعَاظَمَهَا بِأَبَائِهَا، فَالْنَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَرٌّ تَقَىٰ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيْنٌ عَلَى اللَّهِ، وَالنَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و باتقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوت‌مند

۱. روح البیان، ج ۹، ص ۹۰. در تفسیر «قرطبی» نیز همین شأن نزول‌ها آمده است (ج ۹، ص ۱۶۰).

۲. همان.



و پست در پیشگاه حق. همه مردم فرزند آدم‌اند و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان‌که می‌گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی‌تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزکارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.<sup>۱</sup>

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر ﷺ در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی‌الحجه) در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: «یا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ ای مردم! بدانید که خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه‌پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه‌پوست، مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غایبان برسانند».<sup>۲</sup>

و نیز در حدیث دیگری در جمله‌هایی کوتاه و پرمعنی از آن حضرت آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ، وَلَا إِلَى أَنْسَابِكُمْ، وَلَا إِلَى أَجْسَامِكُمْ، وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَأَحَبُّكُمْ إِلَيْهِ أَتَقَاكُمْ؛ خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی‌کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، بلکه به دل‌های شما نگاه می‌کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می‌کند، شما همگی فرزندان آدمید و محبوب‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».<sup>۳</sup>

۱. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶.

۲. همان، ص ۶۱۶.

۳. همان.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پربار، هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسأله «نژاد» و «خون» و «زبان» تکیه می‌کنند و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی و وحدت دینی مقدم می‌شمرند و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده‌اند و با اینکه از این رهگذر ضربه‌های سختی بر آنان وارد شده گویا نمی‌خواهند بیدار شوند و به حکم اسلام بازگردند! خداوند همه را از شر تعصب‌های جاهلیت حفظ کند!

اسلام با «عصبیت جاهلیت» در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچمی غیر آن، چراکه اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد، حتی در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: «دَعُوها فَإِنَّها مُنْتَهَةٌ؛ آن را رها کنید که چیز متعفن‌تری است!»<sup>۱</sup>.

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را به‌ظاهر مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند، معلوم نیست. چه زیباست جامعه‌ای که براساس معیار ارزشی اسلامی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ» بنا شود و ارزش‌های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیایی و طبقه از آن برجیده گردد. آری، تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت، معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هرچند در آشفته‌بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده و ارزش‌های دروغین جای آن را گرفته است. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می‌زد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام

۱. صحیح مسلم (طبق نقل فی ظلال، ج ۷، ص ۵۳۸).

واحیای اصل والای ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾ محصول آن، انسان‌هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد شد.

و در انقلاب جوامع انسانی، اتفاق مهم، انقلاب نظام ارزشی آن واحیای این اصل اصیل اسلامی است. این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم، آنجا که فرمود: «كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ، وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ وَلَيَسْتَهَيِّنَنَّ قَوْمٌ يَفْخَرُونَ بِآبَائِهِمْ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجِعْلَانِ؛ همه شما فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده است. از تفاخر به پدران پرهیزید، وگرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه‌ورند پست‌تر خواهید بود!»<sup>۱</sup>

## ۲. حقیقت تقوا

چنان‌که دیدیم، قرآن بزرگ‌ترین امتیاز را برای تقوا قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد.

در جای دیگر، تقوا را بهترین زاد و توشه شمرده است: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۲</sup>

و در جای دیگر لباس تقوا را بهترین لباس برای انسان معرفی می‌کند: ﴿وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ﴾<sup>۳</sup>

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیا را «تقوا» ذکر کرده، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا جایی بالا برده که خدا را «اهل تقوا» می‌شمرد؛ می‌گوید: ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾<sup>۴</sup>

۱. فی ظلال، ج ۷، ص ۵۳۸.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

۳. اعراف، آیه ۲۶.

۴. مدثر، آیه ۵۶.

قرآن، تقوا را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند:  
 ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup>.

و نیز «نیکی» و «تقوا» را قرین هم می‌شمرد: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ و «عدالت» را قرین «تقوا» ذکر می‌کند: ﴿اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾. اکنون باید دید حقیقت تقوا، این سرمایه بزر معنوی و این بزر ترین افتخار انسان با این همه امتیازات، چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوا برمی‌دارد: در آیات متعددی جای آن را «قلب» می‌شمرد، از جمله می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى﴾؛ «کسانی که صدای خود را در برابر رسول خدا ﷺ پابین می‌آورند و ادب را رعایت می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوا آزموده است»<sup>۲</sup>.

قرآن، تقوا را نقطه مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان‌که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ «خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او نشان داد». قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد براساس «تقوا» می‌شمرد، چنان‌که در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان، مسجد «ضرار» را درمقابل آن ساختند، می‌فرماید: ﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾؛ «مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوا باشد شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی».

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «تقوا» همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه بازمی‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، و اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید.

۱. بقره، آیه ۲۸۲.

۲. حجرات، آیه ۳.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه بازمی‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا «تقوا» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این‌گونه موارد، نگهداری روح و جان از هرگونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوا سه مرحله قائل شده‌اند:

یک: نگهداری نفس از عذاب جاویدان از راه تحصیل اعتقادات صحیح.

دو: پرهیز از هرگونه گناه، اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

سه: خویشتن‌داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از

حق منصرف می‌کند، و این تقوای خواص، بلکه خاص الخاص است.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه تعبیرات گویا و زنده‌ای درباره تقوا دارد و تقوا از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت علیه السلام بر آن تکیه شده است.

در یک جا تقوا را با گناه و آلودگی مقایسه کرده، چنین می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمَلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخَلَعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ حُمَلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ!؛ بدانید که گناهان همچون مرکب‌های سرکش است که گنهکاران بر آن‌ها سوار می‌شوند و لجامشان گسیخته می‌گردد و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد. اما تقوا مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند، زمام آن‌ها را به دست می‌گیرند و تا قلب بهشت به پیش می‌تازند».<sup>۲</sup>

مطابق این تشبیه لطیف، تقوا همان حالت خویشتن‌داری و کنترل نفس

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی، تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هرگونه کنترل بر آنهاست.

و در جای دیگر می‌فرماید: «اعلموا عبادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ وَالْفُجُورَ دَارٌ حِصْنٌ ذَلِيلٌ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُحَرِّزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الخَطَايَا؛ بدانید ای بندگان خدا! که تقوا قلعه‌ای محکم و شکست‌ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی‌دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست. بدانید که انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می‌ماند».<sup>۱</sup>

و باز در جای دیگر می‌فرماید: «فاعتصموا بتقوى الله فإن لها حبالاً وثيقاً عروته ومَعْقِلاً منيعاً ذروته؛ به تقوای الهی چنگ بزنید که رشته‌ای محکم و دستگیره‌ای استوار و پناهگاهی مطمئن است».<sup>۲</sup>

از لابه‌لای مجموع این تعبیرات، حقیقت و روح تقوا به‌خوبی روشن می‌شود. یادآوری این نکته نیز لازم است که تقوا میوه درخت ایمان است، به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت. البته ممارست بر اطاعت، پرهیز از گناه، و توجه به برنامه‌های اخلاقی، ملکه تقوا را در نفس راسخ می‌سازد و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در جان انسان است و هر قدر نور «تقوا» افزون شود نور «یقین» نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می‌بینیم که «تقوا» یک درجه بالاتر از «ایمان» و یک درجه پایین‌تر از «یقین» شمرده شده است!

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: «الایمانُ فوقَ الإسلامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فوقَ الإیمانِ بِدَرَجَةٍ، وَاليقینُ فوقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَما قُسِّمَ فی الناسِ شیءٌ أَقلَّ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲. همان، خطبه ۱۹۰.

مِنَ الْيَقِينِ؛ ایمان یک درجه برتر از «اسلام» است، و «تقوا» درجه‌ای بالاتر از «ایمان»، و «یقین» درجه‌ای برتر از «تقوا» است و میان مردم هیچ چیز کمتر از «یقین» تقسیم نشده است.<sup>۱</sup>

این بحث را با شعر معروفی که حقیقت تقوا را ضمن مثال روشنی بیان کرده، پایان می‌دهیم:

خل الذنوب صغیرها	وکبیرها فهو التقی
و اصنع کماش فوق ار	فی الشوک یحذر ما یری
لا تحقرن صغیره	ان الجبال من الحصى

«گناهان کوچک و بزر را ترک گوی و تقوا همین است؛ و همچون کسی باش که از یک «خار زار» می‌گذرد و لباس و دامان خود را چنان جمع می‌کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است؛ هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوه‌های بزر از سنگریزه‌های کوچک تشکیل شده است!».

## آثار تقوا در روح و در اجتماع<sup>۲</sup>

### ۱. ایمان به غیب

افرادی که به عالم ماورای حس معتقدند و به خدای غیرقابل رؤیت اعتقاد دارند، درحقیقت مرز ماده را شکافته و خویش را از چهار دیواری ماده گذرانده‌اند. اینان دیدی وسیع پیدا می‌کنند و روح خویش را با جهان بزر تری ارتباط می‌دهند. آن‌ها از مرتبه حیوان و افراد مادی که از حیوان پست‌ترند، گام فراتر نهاده، درک و دیدشان آنان از مرتبه درک و دید حواس ظاهری گذشته، به چیزهایی پی می‌برند که حواس ظاهری، قدرت درک آن را ندارند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیات ۳-۵ سوره بقره.

کسی که معتقد است: «عالم از آنچه ما درک می‌کنیم بسیار بزرگتر و عالم ماورای طبیعت به مراتب از جهان طبیعت وسیع‌تر است، نیروی سازنده این عالم، بی‌نهایت علم و قدرت دارد، همیشه بوده و همواره خواهد بود، جریان عالم بر طبق یک نقشه بسیار عمیق و دقیق است، انسان فاصله زیادی از حیوان دارد، مر به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل کمال بشر است، زیرا انسان پس از مر وارد عالم وسیع‌تر و پهناتری می‌شود»<sup>۱</sup>، چنین انسانی فاصله زیادی با یک فرد مادی دارد که می‌گوید: «عالم محقر (و محدود) است به آنچه ما می‌بینیم و یا آنچه علوم طبیعی برای ما ثابت کرده، و طبیعت محدود و قوانین جبری آن سازنده این جهان است، و هیچ‌گونه نقشه و فکری در ساختمان آن به کار نرفته است. نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد و بشر هم جزئی از طبیعت است و پس از مر اجزای بدن او از هم متلاشی شده و دیگر بار جزء همین مواد طبیعی می‌گردد و هیچ‌گونه بقایی برای او نیست، و میان انسان و حیوان چندان فاصله‌ای وجود ندارد»<sup>۲</sup>.

آری، این دو انسان هرگز با هم قابل مقایسه نیستند، اولی از نظر کمک، خدمت به خلق و زیان نرساندن به انسان‌ها درجات عالی را می‌پیماید، که دومی نمی‌تواند در آن حد باشد، و اگر باشد نادان است، زیرا چرا زیان نرساند؟ چرا به نفع استفاده نکند؟ چرا کمک کند؟ چرا به خلق خدمت نماید؟ هیچ دلیلی ندارد، زیرا از نظر او پاداشی در برابر این اعمال در کار نیست، برخلاف اعتقاد یک انسان مؤمن.

## ۲. ارتباط با خدا (اقامة نماز)

کسی که به جهان ماورای طبیعت راه یافته و به خداوند بزرگ ایمان دارد دیگر

۱. قرآن و آخرین پیامبر.

۲. همان.



نباید در برابر بت‌ها و انسان‌هایی همانند خویش، و جبّاران و ستمگران، سر خضوع و تعظیم فرود آورد. او تنها در برابر خداوند سر تعظیم خم می‌کند و تسلیم آفریننده جهان است.

او بالاتر رفته و احساس می‌کند که از مرتبه مخلوقاتِ دیگر گذشته و ارزش این معنی را پیدا کرده که با آفریننده بزرگ جهان، با خداوند ازلی و ابدی، ارتباط گیرد و با او سخن بگوید. در این حال می‌یابد که زندگی هدفی بالاتر از خورد و خواب و لذّت این جهان دارد. اقامه نماز، خود مهم‌ترین عامل تربیتی انسان است. کسی که شبانه‌روز لاف‌پنچ بار در برابر ذات مقدس حضرت حق قرار می‌گیرد و ارزش سخن گفتن با او را پیدا می‌کند، تصورات او، افکار او، کردار و رفتار او، همه خدایی می‌شود و چیزی برخلاف خواست خدا انجام نمی‌دهد، مشروط بر اینکه راز و نیاز و نماز او به درگاه پروردگار از جان و دل او سرچشمه بگیرد و با تمام قلب به درگاه پاک او روی آورد.

### ۳. ارتباط با انسان‌ها (انفاق)

چنین انسانی معترف است که آنچه به دست اوست مربوط به خداست (مما رزقناهم) رزق و روزی از خداست، این ثروت، مرهون نیروها و مواهب و استعدادهایی است که خدا به انسان داده است و فرآورده خود او نیست و با این اعتقاد، از بخشیدن و انفاق آن نه تنها ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال نیز می‌گردد، مال خدا را به بندگان خدا می‌دهد، به افراد ضعیف کمک می‌کند، بین بندگان خداوند تفاوت نمی‌گذارد، احساس می‌کند همه انسان‌ها برادرند، و همه مخلوق خدا و روزی‌خور او هستند. این عقیده روح انسان را از صفت رذیله بخل و حسد پاک می‌کند و او را از مرکب خودخواهی پایین می‌آورد. اکنون فکر کنید! اگر انسان‌ها همه به این حقیقت اعتقاد داشته باشند

و امکانات خود را مخصوص خود ندانند، بلکه آن را عطای خداوند بشمارند و همه انسان‌ها را برادر خود بدانند و میان افراد ضعیف و قوی تفاوت نگذارند، بی‌تردید جهان تنازع به جهان تعاون تبدیل می‌گردد و بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می‌شود و طمع و حسادت و بخل و زیان رساندن و تعدی و تجاوز به دیگران فوق‌العاده کاهش می‌یابد. چنین انسان‌هایی در دل و جان یکدیگر جای می‌گیرند، و همدیگر را با جان و دل دوست می‌دارند.

### دو نکته قابل توجه

یکی اینکه قرآن نمی‌گوید: «مِنْ أَمْوَالِهِمْ يُنْفِقُونَ»؛ «از اموال خود انفاق می‌کنند» بلکه می‌گوید: «مما رزقناهم...» (از آنچه به آن‌ها عطا کرده‌ایم)، بنابراین، مسئله انفاق را به تمام مواهب مادی و معنوی تعمیم داده است، یعنی مردم باایمان کسانی هستند که از علم و عقل و دانش و نیروهای جسمی و روحی و سایر مواهبی که خداوند به آن‌ها داده است، به سایر بندگان خدا سهمی می‌دهند.

نکته دیگر اینکه انفاق، یک قانون عمومی در جهان آفرینش و به‌ویژه در سازمان بدن هر موجود زنده است، قلب انسان تنها برای خود کار نمی‌کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول‌ها انفاق می‌کند، مغز و ریه و سایر دستگاه‌های بدن انسان، همه از نتیجه کار خود همواره انفاق می‌کنند، و اصولاً زندگی دسته‌جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

### ۴. ایمان به تمام پیامبران خدا

این یکی دیگر از صفات افراد متقی است. کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، این احساس خاص در وجود آن‌ها زنده می‌شود که انسان‌ها همه از یک پدر و مادرند، با هم تفاوتی ندارند، دینی که برای آن‌ها فرستاده شده یکی است،

و پیامبرانی که برای ترویج و تبلیغ دین آمده‌اند همه یک هدف را تعقیب می‌کرده و همه مردم را به سوی خداوند یکتا دعوت می‌نموده‌اند.

کسانی که واجد این صفت شوند روح خود را از تعصب بر ضد آن ادیان آسمانی خالی می‌سازند و به آنچه پیامبران الهی در گذشته برای هدایت و تکامل افراد بشر آورده‌اند، ایمان می‌آورند؛ اعتراف می‌کنند که خداوند در تمام دوران‌ها به انسان‌ها لطف داشته و هادی و راهنمایی برای آن‌ها فرستاده است، و این هادیان و راهنمایان، همه محترم و مورد تعظیم هستند.

البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از این نیست که فکر و عمل خود را با آیین آخرین پیامبر که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است، تطبیق دهند.

##### ۵. ایمان به رستاخیز

این صفتی است که بین این جهان و آن جهان ارتباط ایجاد می‌کند. فرد مؤمن مورد بحث، ایمان دارد که انسان، عبث و بی‌هدف آفریده نشده، اعتراف دارد که عدالت مطلق خدا در انتظار اوست. این اعتقاد به او آرامش می‌بخشد و او از ناراحتی‌های روزگار و فشارهایی که به وی وارد می‌شود، رنج نمی‌برد، بی‌عدالتی‌هایی که نسبت به او انجام می‌گردد او را به زانو در نمی‌آورد، می‌داند روزی به تمام آن‌ها رسیدگی خواهد شد، مطمئن است کوچک‌ترین عمل نیک پاداش دارد، می‌داند پس از مرگ به جهانی وسیع‌تر که خالی از هرگونه ظلم و ستم، و سراسر عدالت است، انتقال می‌یابد، پاداش اعمال خویش را می‌بیند، و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره‌مند می‌گردد. ایمان به آخرت یعنی شکافتن جدار ماده و وارد شدن در محیط عالی‌تر، زیرا این جهان محل پرورش و آمادگی برای زندگی آن جهان است، حیات و زندگی این دنیا نسبت به آن جهان جنبه مقدماتی دارد، هدف اصلی، آن جهان است.

زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است، که هرگز هدف آفرینش تنها آن نبوده، بلکه مقدمهٔ تکامل برای زندگی دیگری است، ولی تا این جنین سالم و دور از هرگونه عیب و ظلم و ستم متولد نشود در زندگانی بازپسین خوش بخت و سعادت‌مند نخواهد بود.

ایمان به رستخیز اثر عمیقی در تربیت انسان و کنترل او در برابر گناه دارد و از اینجاست که باید گفت: گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوسی دارند، یعنی هر قدر گناه زیادتر باشد دلیل بر ضعف ایمان است و به هر اندازه که ایمان زیادتر باشد، کمتر گناه می‌کنیم [و تقوا را رعایت می‌نماییم]. تقوا، حالت مخصوصی است که در ضمیر و وجدان انسان پدید می‌آید و در اعمال انسان اثر می‌گذارد، هماهنگی خاصی بین نیروهای درون و برون انسان ایجاد می‌کند، او را با خدا ارتباط می‌دهد و جدار بین عالم حسّ و جهان ماورای طبیعت را از بین می‌برد. ثمرهٔ از بین رفتن این جدار، ایمان به غیب است و با تقوا و ایمان به غیب، ارتباطی که بین خدا و بندگان لازم است، به وجود می‌آید. بر اثر ایمان به غیب صفت نیکوی انفاق و بخشش در انسان بارور می‌گردد و احساس برادری بین انسان‌ها زنده می‌شود، روح انسان وسیع می‌گردد، همهٔ پیامبران را دارای هدف واحدی می‌داند و سرانجام، خود را برای محکمهٔ عدل الهی حاضر می‌سازد.

مسلمانان صدر اسلام، نمونهٔ بارز این صفات بودند، و لذا آن برادری خاص و آن عظمت و شکوه شگفت‌انگیز را به وجود آوردند، چنین افرادی هدایت یافتگان‌اند.

### رابطهٔ تقوا و روشن‌بینی<sup>۱</sup>

قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جملهٔ آن‌ها برطرف شدن

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیهٔ ۲۹ سورهٔ انفال.

حجاب‌ها از فکر و قلب آدمی است. رابطه «ایمان و تقوا» با «روشن بینی» در آیات مختلف قرآن آمده است، از جمله در آیه ۲۹ انفال می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد».

و در آیه ۲۸۲ بقره آمده است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ»؛ «از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد» و در آیات مورد بحث نیز این معنی با صراحت آمده بود که «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می‌دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید!».

رابطه این دو، علاوه بر جنبه‌های معنوی که بعضی از آن‌ها برای ما ناشناخته است، از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است، چراکه بزرگ‌ترین مانع شناخت و مهم‌ترین حجاب قلب آدمی هوی و هوس‌های سرکش، و آمال و آرزوهای دور و دراز، و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیاست، که به انسان اجازه نمی‌دهد قضاوت صحیح کند و چهره حقایق را آن‌چنان‌که هست ببیند. هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گردوغبار فرو نشست و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می‌تابد و انسان حقایق را آن‌چنان‌که هست درمی‌یابد و لذتی توصیف‌ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می‌شود، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می‌گشاید و پیش می‌رود.

آری، تقواست که به انسان آگاهی می‌دهد، همان‌گونه که آگاهی‌ها به انسان تقوا می‌بخشد، یعنی این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، لذا در حدیث معروفی می‌خوانیم: «لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنْظَرُوا إِلَى

مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ؛ اگر شیاطین و خوی‌های شیطانی بر قلب‌های آدمیان مسلط نمی‌شدند می‌توانستند به ملکوت و باطن آسمان و جهان هستی بنگرند.<sup>۱</sup>

برای درک بهتر این سخن پای گفتار علی علیه السلام می‌نشینیم که فرمود: «لَا دِينَ مَعَ هَوَى... لَا عَقْلَ مَعَ هَوَى... مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَعْمَاهُ وَأَصَمَّهُ وَأَزَلَّهُ وَأَضَلَّهُ؛ دین با هوای نفس جمع نمی‌شود... همچنین عقل با هوس یک‌جا نخواهد بود... هر کس از هوای نفسش پیروی کند او را کور و کر می‌کند و ذلیل و گمراه می‌سازد».<sup>۲</sup>

### رابطه تقوا و عمران و آبادی<sup>۳</sup>

از آیات مختلف قرآن، این نکته به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادانی جامعه‌ها، و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است.

در آیه ۹۶ اعراف می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛» «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم».

در آیه ۴۱ سوره روم نیز می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ؛» «فساد، در صحرا و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند، آشکار شده است».

در آیه ۳۰ شوری آمده است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ؛» «و هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید».

و در آیه ۶۶ مائده آمده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ؛» «و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۶۳.

۲. غرر الحکم، ص ۷۷۰؛ تصنیف غرر الحکم، ص ۶۵.

۳. همان، ج ۲۵، ص ۷۱-۷۳.

سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [=قرآن] برپا می‌داشتند، از آسمان و زمین روزی می‌خورند». و آیات دیگری از این قبیل.

این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد: کفر و بی‌ایمانی سرچشمه عدم احساس مسئولیت، قانون شکنی، و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است.

بدیهی است، جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم شود، به سرعت عقب‌نشینی می‌کند و راه سقوط و نابودی را پیش خواهد گرفت.

و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود نداشتن ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و دانشمندان و علما در طول قرن‌هاست. علاوه بر آیات فوق، در روایات اسلامی نیز روی این معنی بسیار تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می‌شود، از جمله: در حدیثی از علی علیه السلام آمده که فرمود: «أَكْثَرُ الْإِسْتِغْفَارِ تَجَلُّبُ الرِّزْقِ؛ زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ تَعَالَى، وَمَنْ اسْتَبَطَّ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَمَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ کسی که خداوند نعمتی به او بخشیده شکر خدا را به جا آورد، و کسی که روزی‌اش تأخیر کرده از خدا طلب آمرزش کند، و کسی که بر اثر حادثه‌ای غمگین شده بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».<sup>۲</sup>

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۲۴.

۲. همان، ص ۴۲۴.

در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم: «وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً؛ خداوند سبحان، استغفار را سبب فزونی روزی و رحمت خلق قرار داده و فرموده است: از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است، باران پربرکت آسمان را بر شما می‌فرستد».<sup>۱</sup>

حقیقت این است که مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد خداوند این مجازات را از او برطرف می‌سازد.<sup>۲</sup>

### تقوا و نجات از مشکلات<sup>۳</sup>

در آیه دوم سوره طلاق می‌خوانیم: «... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً؛» و هر کس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزد، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند». این آیه از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می‌بخشد، پرده‌های یأس و نومیدی را می‌برد، شعاع‌های حیات‌بخش امید را به قلب می‌تاباند و به تمام افراد پرهیزکار باتقوا وعده نجات و حل مشکلات می‌دهد.

در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَّتْهُمْ؛ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً... فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا؛ من آیه‌ای را می‌شناسم که اگر تمام انسان‌ها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آن‌ها کافی است، پس آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد».<sup>۴</sup>

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

۲. برای توضیحات بیشتر ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۳۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۲ سوره طلاق.

۴. مجمع‌البیان ج ۱۰، ص ۳۰۶.



در حدیثی دیگری از رسول خدا ﷺ نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَشَدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ خداوند پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مر و سختی‌های روز قیامت رهایی می‌بخشد».<sup>۱</sup> این تعبیر، ثابت می‌کند که گشایش امور برای اهل تقوا منحصر به دنیا نیست، بلکه قیامت را نیز شامل می‌شود.

و در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ آمده است: «مَنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَمِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا؛ هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایشی، و از هر تنگنایی راه نجاتی قرار می‌دهد».<sup>۲</sup>

جمعی از مفسران گفته‌اند: آیه دوم سوره طلاق، درباره «عوف بن مالک» نازل شده که از یاران پیامبر ﷺ بود. دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند و او به محضر پیامبر ﷺ آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد. حضرت فرمود: تقوا پیشه کن و شکبیا باش و بسیار ذکر لا حول و لا قوه الا بالله را بگو! او این کار را انجام داد، ناگهان در حالی که در خانه‌اش نشسته بود فرزندش از در وارد شد. معلوم گردید که از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است (اینجا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد باتقوا و رسیدن روزی او از جایی که انتظارش را نداشت خبر داد).<sup>۳</sup>

ذکر این نکته نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد و بگوید: در خانه می‌نشینم

۱. نورالتقلین، ج ۵، ص ۳۵۶، ح ۴۴.

۲. همان، ص ۳۵۷، ح ۴۵.

۳. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

و تقوا پیشه می‌کنم و ذکر «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می‌گویم تا از آنجا که گمان ندارم به من روزی رسد! نه، هرگز مفهوم آیه این نیست، بلکه هدف، تقوا و پرهیزکاری همراه با تلاش و کوشش است، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد خداوند گشودن آن‌ها را تضمین فرموده است.

ولذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «عمر بن مسلم» مدتی خدمتش نیامد. حضرت جوایب حال او شد، عرض کردند: او تجارت را ترک گفته، و به عبادت روی آورده است. فرمود: وای بر او! «أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ؛ آیا نمی‌داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید دعایش مستجاب نمی‌شود؟!».

سپس افزود: «جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» نازل شد درها را به روی خود بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: «خداوند روزی ما را عهده‌دار شده است!». این جریان به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، کسی را نزد آن‌ها فرستاد و فرمود: «إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْهِمُ بِالطَّلَبِ!؛ هر کس چنین کند دعایش مستجاب نمی‌شود، بر شما لازم است که تلاش و طلب کنید».<sup>۱</sup>

### سیمای پرهیزکاران<sup>۲</sup>

در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران می‌خوانیم: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «از آنجا که در آیه قبل، وعده بهشت جاویدان به پرهیزکاران داده شده، در این آیه پرهیزکاران را معرفی و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی را برای آن‌ها ذکر نموده است:

۱. کافی (طبق نقل نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۳۵).

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران.

یک: آن‌ها در همه حال انفاق می‌کنند، چه زمانی که در راحتی و وسعت‌اند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیت هستند ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾. آن‌ها با این عمل ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری، در جان آن‌ها نفوذ کرده و به همین دلیل تحت هر شرایطی به این کار اقدام می‌کنند. روشن است که انفاق در حال وسعت، به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما کسانی که در همه حال کمک و بخشش می‌کنند نشان می‌دهند که این صفت در آن‌ها ریشه‌دار است.

ممکن است گفته شود: انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی خود می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند، و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست، بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود، چه مال و ثروت باشد چه علم و دانش و چه مواهب دیگر، و خداوند با این سخن می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذایل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند. کسانی که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌انگارند برای این است که هر یک از آن‌ها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، و گرنه اگر همین کمک‌های جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت، اعم از فقیر و غنی، هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی با آن می‌توانند انجام دهند، علاوه بر این، اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق‌کننده می‌شود.

جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در

آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند. به علاوه، گذشت از مال و ثروت، آن هم در حال خوشی و تنگدستی، روشن‌ترین نشانه مقام تقواست.

دو: آن‌ها بر خشم خود مسلط‌اند ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ﴾.

«کظم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و به کنایه در مورد کسانی به کار می‌رود که از خشم و غضب پر می‌شوند، اما از بیرون ریختن و بروز آن خودداری می‌نمایند. «غیظ» به معنی شدت غضب، برافروختگی و هیجان فوق‌العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملازمات به انسان دست می‌دهد.

حالت خشم و غضب، از خطرناک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن گرفته نشود، به شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می‌کند. بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود، و لذا خداوند در آیه فوق، دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِفْذِهِ مَلَأَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَإِيمَانًا؛ آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت اعمال آن را دارد، خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می‌کند» این حدیث می‌رساند که فرو بردن خشم، اثر فوق‌العاده‌ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

سه: آن‌ها از خطای مردم می‌گذرند ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾.

فرو بردن خشم بسیار خوب است، اما به تنهایی کافی نیست، زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه‌کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «کظم غیظ» با «عفو و بخشش» همراه شود، لذا به دنبال صفت عالی خویشنداری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان کرده

است. البته منظور، گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آن هستند، نه از دشمنان خون‌آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود.

چهار: آنها نیکوکارند ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.

در اینجا به مرحله عالی‌تر از عفو اشاره شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی، پشت سر هم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف مقابل نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان کند، به گونه‌ای که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود. به‌طور خلاصه، نخست دستور به خویشتن‌داری در برابر خشم می‌دهد، پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس شستن قلب طرف مقابل.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده، چنین می‌خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که آب روی دست آن حضرت می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام علیه السلام را مجروح ساخت. حضرت از روی خشم سر بلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ﴾ امام علیه السلام فرمود: خشم خود را فرو بردم. عرض کرد: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ فرمود: تو را بخشیدم، خدا تو را ببخشد! او ادامه داد: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ امام علیه السلام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.<sup>۱</sup>

این حدیث شاهد زنده‌ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله‌ای عالی‌تر از مرحله قبل است.

۱. ر.ک: تفسیرهای دُرِّ المُنْتَوَرِ و نورالتقلین، ذیل آیه مورد بحث.

پنج: آن‌ها اصرار بر گناه نمی‌کنند ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...﴾.

«فاحشه» از ماده «فحش» و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و به اعمال منافی عفت منحصر نیست، زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حد» است که هر گناهی را شامل می‌شود. در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آن‌ها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته، اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچ‌گاه بر گناه اصرار نمی‌ورزند».

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خداست مرتکب گناه نمی‌شود و زمانی مرتکب گناه می‌شود که خدا را به کلی فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند. آن‌ها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند ﴿وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ «جز خدا کیست که گناهان را ببخشد؟».

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده ﴿أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ و تفاوت میان این دو ممکن است این باشد که «فاحشه» اشاره به گناهان کبیره است و «ظلم بر خویشتن» اشاره به گناهان صغیره.

در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ «آن‌ها هرگز با علم و آگاهی، بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و گناه را تکرار نمی‌کنند». در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «الإصرارُ أن يُذنبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِالتَّوْبَةِ فَذَلِكَ الإصرارُ؛ اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و به دنبال آن استغفار ننماید و در ذکر توبه نباشد، این است اصرار بر گناه».<sup>۱</sup>

۱. تفسیر عیاشی، ذیل آیه.

در کتاب امالی صدوق از امام صادق علیه السلام حدیثی پرمعنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: «هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد، ابلیس سخت ناراحت شد و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد. آن‌ها علت این دعوت را پرسیدند و او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد. یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسان‌ها به این گناه و آن گناه تأثیر این آیه را خنثی می‌کنم. ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت. دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن هم پذیرفته نشد. در این میان، شیطانی که نه کار به نام «وسواس خناس» گفت: من مشکل را حل می‌کنم. ابلیس پرسید: از چه راهی؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوها به گناه آلوده می‌کنم و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آن‌ها می‌برم. ابلیس گفت: راه حل همین است، و این مأموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت».

روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل‌انگاری و وسوسه‌های شیطانی است، و فقط کسانی گرفتار آن می‌شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح، با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و باایمان کاملاً مراقب‌اند که هرگاه خطایی از آن‌ها سرزد در نخستین فرصت، آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه‌های قلب خود را به روی شیطان و لشکر او ببندند که آن‌ها از درهای بسته قلب وارد نمی‌شوند.

﴿أُولَئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفَرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّتْ تَجْرِي مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾؛ در این آیه پاداش پرهیزکارانی که صفات آن‌ها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده شده که عبارت است از: «آمرزش پروردگار و بهشتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه‌ای آب از آن‌ها قطع نمی‌شود) بهشتی که جاودان در آن خواهند بود».

در حقیقت در اینجا نخست به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی اشاره شده، سپس به مواهب مادی، و در پایان می‌گوید: «وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» این پاداشِ نیکی است برای کسانی که اهل عمل هستند و مرد میدان‌اند، نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسئولیت‌های خویش می‌گریزند.

### بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران<sup>۱</sup>

در آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره نبا می‌خوانیم: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا \* حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا \* وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا \* وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا \* جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا \* رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا»؛ در آیات پیشین سخن از سرنوشت طغیانگران و قسمتی از کیفرهای دردناک آن‌ها و علت این بدبختی بود و در آیات مورد بحث، به شرح نقطه مقابل آن‌ها پرداخته، از مؤمنان راستین، پرهیزکاران، و قسمتی از مواهب آن‌ها در قیامت سخن می‌گوید تا در یک مقایسه رویاروی میان این دو، حقایق روشن‌تر شود، همان‌گونه که این، سیره قرآن مجید در بسیاری از سوره‌هاست که اضداد را در مقابل هم قرار داده، و وضع آن‌ها را در این مقابله تبیین می‌کند.

نخست می‌فرماید: «برای پرهیزکاران پیروزی و نجات بزرگی است»؛ «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا». «مفاز» «اسم مکان» یا «مصدر میمی» از ماده «فوز» به معنی رسیدن به خیر و نیکی همراه با سلامت است، و به معنی نجات و پیروزی نیز که لازمه این معنی است آمده، و با توجه به اینکه «مفازاً» به صورت نکره ذکر شده، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات ۳۱-۳۷ سوره نبا.



سپس به شرح این فوز و سعادت پرداخته، می‌فرماید: «باغ‌هایی خرم و سرسبز و محفوظ با میوه‌هایی از انواع انگورها»؛ ﴿حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا﴾.

«حدائق» جمع «حدیقه» به معنی باغ و بستان خرم و سرسبز و پردرخت است که گرداگرد آن دیوار کشیده شده و از هر نظر محفوظ است. «راغب» در مفردات می‌گوید: «حدیقه» در اصل به زمینی می‌گویند که دارای آب است، همچون حدیقه چشم که همیشه آب در آن وجود دارد!

جالب اینکه از میان تمام میوه‌ها در اینجا روی انگور تکیه شده، به دلیل مزایای فوق‌العاده‌ای که این میوه در میان میوه‌ها دارد، زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس، انگور علاوه بر اینکه از نظر خواص، یک غذای کامل محسوب می‌شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است، دو برابر گوشت، در بدن انرژی و حرارت ایجاد می‌کند! گذشته از این، به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می‌توان گفت یک داروخانه طبیعی است! انگور، ضد سم، مفید برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس، و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است.

اضافه بر این‌ها اعصاب را تقویت کرده و تولید نشاط می‌کند و به سبب داشتن انواع ویتامین‌ها به انسان نیرو و توان می‌بخشد.

این‌ها گوشه‌ای از آثار و خواص انگور است، ولذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ؛ بهترین میوه‌های شما انگور است».<sup>۱</sup> سپس به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزکاران است اشاره می‌کند: «برای آن‌ها حوریانی است بسیار جوان که برآمدگی سینه آن‌ها تازه ظاهر شده، و هم‌سن و سال‌اند»؛ ﴿وَكَوَاعِبَ أُنْرَابًا﴾.

۱. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۲.

«کواعب» جمع «کاعب» به معنی دوشیزه‌ای است که برآمدگی سینۀ او تازه آشکار شده و اشاره به آغاز جوانی است. «اتراب» نیز جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی افراد هم‌سن و سال است و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می‌رود و به گفته بعضی: در اصل از «ترائب» به معنی دنده‌های قفسهٔ سینه گرفته شده که شباهت زیادی باهم دارند. این هم‌سن و سال بودن ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان، و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامت‌اند، و یا میان آن‌ها و همسرانشان، چراکه توافق سنی میان دو همسر سبب می‌شود که بهتر احساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

سپس چهارمین نعمت بهشتی را که در انتظار پرهیزکاران است چنین شرح می‌دهد: «و جام‌هایی پر و لبریز و پیایی از شراب طهور!» ﴿وَكَأْسًا دِهَاقًا﴾. اما نه شرابی همچون شراب‌های آلودهٔ دنیا که عقل را می‌زداید و انسان را تا سرحدّ یک حیوان تنزل می‌دهد، بلکه شرابی که عقل آور، نشاط‌آفرین، جان‌پرور و روح‌افزاست.

«کأس» (بر وزن رأس) به معنی جام مملوّ از نوشیدنی است و گاهی به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می‌شود.

«دهاق» را بسیاری از مفسران و اهل لغت به معنی «لبریز» تفسیر کرده‌اند، ولی «ابن منظور» در لسان العرب دو معنی دیگر نیز برای آن نقل نموده است: «پی‌درپی» و «صاف و زلال».

بنابراین اگر مجموع این معانی را در نظر بگیریم مفهوم آیه چنین می‌شود که برای بهشتیان جام‌های مملو از شراب طهور زلال و لبریز و پی‌درپی می‌آورند. و چون سخن از جام و شراب، معنی نامطلوب آن را در دنیا تداعی می‌کند، در حالی که شراب بهشتی درست نقطهٔ مقابل شراب‌های شیطانی دنیاست،

بلافاصله می‌افزاید: «بهشتیان در آنجا نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغ و تکذیبی را»؛ ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا﴾.

شراب دنیا عقل را می‌زداید و هوش را از سر می‌برد و انسان را به بیهوده‌گویی و سخنان ناموزون وامی‌دارد، اما شراب طهور بهشتی به انسان روح و عقل و نور و صفا می‌بخشد.

درباره اینکه مرجع ضمیر «فیها» چیست، مفسران دو احتمال داده‌اند: نخست اینکه به «بهشت» باز می‌گردد، و دیگر اینکه به «کأس» (جام).

بنابر تفسیر اول، مفهوم آیه چنین خواهد بود که در بهشت سخن لغو و دروغی نمی‌شنوند، مانند آنچه در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره غاشیه آمده است: ﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ \* لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِغِيَّةٍ﴾؛ «در بهشتی عالی جای دارند، که در آن سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند».

و بنابر تفسیر دوم مفهوم آیه این است که از نوشیدن آن جام شراب، لغو و بیهوده و دروغی حاصل نمی‌شود، مانند آنچه در آیه ۲۳ طور آمده است: ﴿يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾؛ «آنها در بهشت، جام‌های لبریز (از شراب طهور) را که نه بیهوده‌گویی در آن است و نه گناه، از یکدیگر می‌گیرند».

به هر حال، یکی از مواهب بزرگ معنوی بهشتیان این است که در آنجا اثری از دروغ‌پردازی‌ها، بیهوده‌گویی‌ها، تهمت‌ها و افتراها، تکذیب حق، و توجیه باطل، و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزکاران را در این دنیا آزار می‌دهد وجود نخواهد داشت و به‌راستی چه زیباست آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج‌آور در آن وجود ندارد! و طبق آیه ۶۲ مریم: «در آنجا هرگز گفتار لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند»؛ ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا﴾.

و در پایان ذکر این نعمت‌ها به نعمت دیگری اشاره می‌کند که از همه بالاتر

است؛ می‌فرماید: «این جزایی است از سوی پروردگارت، و عطیه‌ای است کافی»؛ ﴿جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا﴾. چه بشارت و نعمتی از این برتر و بالاتر که بنده ضعیف، مورد نوازش و الطاف و محبت‌های مولای کریم خود قرار گیرد، او را اکرام کند، بزر دارد و خلعت بخشد! این توجه و عنایت، و این لطف و محبت، چنان لذتی به مؤمنان می‌دهد که با هیچ نعمتی برابر نیست، و به گفته شاعر:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم؟ لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم!  
تعبیر به «رب» (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و همراه با کلمه «عطاء» همگی بیانگر لطف فوق‌العاده‌ای است که در این پاداش‌ها نهفته است.

واژه «حساباً» به عقیده بسیاری از مفسران، در اینجا به معنی «کافیاً» است، چنان‌که گاهی گفته می‌شود: «احسبت»، یعنی آن قدر به او بخشیدم که گفت: «حسبی» (کافی است). در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می‌کند و برای هر حسنه ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می‌کند، همان‌گونه که در قرآن فرموده است: ﴿جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا﴾.<sup>۱</sup>

از این روایت استفاده می‌شود که عطایای الهی با این‌که جنبه تفضل دارد، ولی روی حساب اعمال است، یعنی تفضلات و عطایای او، با اعمال صالحه انسان‌ها تناسب دارد، بر این اساس می‌توان «حساباً» را در آیه فوق به همان معنی معروف «محاسبه» تفسیر کرد، و جمع میان این معنی و معنی گذشته نیز مانعی ندارد.

سپس در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: «این عطایای بزر را همان کسی می‌بخشد که پروردگار آسمان و زمین است و آنچه میان آن دو قرار دارد؛ همان خداوند رحمان و بخشنده»؛ ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ﴾.

آری، آن کس که مالک این جهان با عظمت و مدبر و مربی آن است و رحمتش

۱. نورالتقلین، ج ۵، ص ۴۹۵، ح ۲۹.

همه جا و همه کس را فراگرفته، همو بخشنده آن همه عطایا در قیامت به نیاکان و پاکان است. درحقیقت، آیه فوق اشاره‌ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده‌هایی را به متقین می‌دهد گوشه‌ای از آن را در این دنیا، به صورت رحمت عامش، به اهل آسمان‌ها و زمین نشان داده است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و هیچ‌کس حق ندارد بی‌اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید، یا شفاعتی کند»؛ ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾.

ضمیر در «لا یملکون» ممکن است به همه اهل آسمان‌ها و زمین برگردد، یا تمام متقین و طاغیانی که در عرصه محشر برای حساب و جزا جمع می‌شوند، و در هر حال اشاره به این است که هیچ‌کس در آن روز حق اعتراض و چون و چرا ندارد، زیرا آن‌قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جایی برای «چون و چرا» باقی نمی‌ماند.

علاوه بر این، هیچ‌کس حق شفاعت نیز ندارد، جز به اذن و اجازه او ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup>.

#### نکته‌ها:

#### ۱. عطایای متقین و کفرهای طغیانگران

با مقایسه آیات فوق، که پیرامون مواهب پرهیزکاران سخن می‌گوید، با آیات گذشته که از کفرهای طغیانگران بحث می‌کند، مقابله جالبی دیده می‌شود: در اینجا سخن از «مفاز» (محل نجات) است و در آنجا سخن از «مرصاد» (کمین‌گاه). در اینجا سخن از باغ‌های پرمیوه و «حدائق و اعناب» است و در آنجا غوطه‌ور بودن در آتش به مدت نامحدود (احقاب).

۱. بقره، آیه ۲۵۵.

در اینجا سخن از جام‌های لبریز و دمام «شراب طهور» است و در آنجا سخن از آب سوزان و «حمیم و غساق».

در اینجا سخن از «عطایای» گسترده خداوند رحمان است و در آنجا سخن از کیفر عادلانه و «جزاء وفاق».

در اینجا سخن از افزایش «نعمت» الهی است و در آنجا سخن از افزایش «عذاب». خلاصه، این دو گروه از هر نظر در دو قطب مخالف قرار دارند، چراکه از نظر ایمان و عمل نیز دو قطب مخالف بودند.

## ۲. شراب‌های بهشتی

در آیات مختلف قرآن مجید، توصیف‌های زیادی از شراب‌های بهشتی شده است، که بررسی آن‌ها نشان می‌دهد، نوشندگان آن‌ها در چنان لذت روحانی‌ای فرو می‌روند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

در یک جا آن را «شراب طهور» توصیف می‌کند: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾.<sup>۱</sup> در جای دیگر تأکید می‌کند که این شراب زلال و بی‌غش و لذت‌بخش نه در دسر می‌آفریند، نه مستی و نه فساد عقل: ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ \* بَيْضَاءَ لَدَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ \* لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾.<sup>۲</sup>

در یک جا می‌فرماید: از جامی می‌نوشند که با «کافور» آمیخته شده است (خنک و آرام‌کننده است): ﴿إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِّنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾.<sup>۳</sup> و در جای دیگر می‌افزاید: از جامی به آن‌ها می‌نوشانند که آمیخته با «زنجبیل» است (گرم‌کننده و نشاط‌آفرین): ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا﴾.<sup>۴</sup> در آیات

۱. انسان، آیه ۲۱.

۲. صافات، آیات ۴۵-۴۷.

۳. انسان، آیه ۵.

۴. انسان، آیه ۱۷.

مورد بحث نیز خواندیم: جام‌هایی لبالب و زلال و دمام دارند ﴿وَكَأْسًا دِهَاقًا﴾. و از همه مهم‌تر اینکه «ساقی» این بزم روحانی، خداست! از دست قدرت او و از بساط لطف و مرحمتش برمی‌گیرند و می‌نوشند و مست جذبۀ عشق و معرفت او می‌شوند: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ﴾.<sup>۱</sup>

## نماز

### نماز و صبر<sup>۲</sup>

در آیات ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره هود می‌خوانیم: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ \* وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

در این آیات، روی دو دستور از مهم‌ترین دستورات اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه اسلام می‌باشد انگشت گذاشته شده است:

نخست، فرمان به اقامۀ نماز داده، می‌گوید: «نماز را در دو طرف روز، و در اوایل شب بر پا دار!»؛ ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ﴾.

ظاهر تعبیر «طرفی النهار» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می‌کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زلف» که جمع «زلفه» به معنی نزدیکی است، به قسمت‌های آغاز شب که به روز نزدیک است گفته می‌شود، بنابراین بر نماز عشا منطبق می‌گردد.

همین تفسیر در روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشا) است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا از میان نمازهای پنج‌گانه، در اینجا تنها

۱. انسان، آیه ۲۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیات ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره هود.

به سه نماز صبح و مغرب و عشا اشاره شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است؟

پیچیده بودن پاسخ این سؤال سبب شده که بعضی از مفسران «طرفی النهار» را آن چنان وسیع بگیرند که همه نمازهای صبح و ظهر و عصر و مغرب را شامل شود و با تعبیر «وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ» که اشاره به نماز عشا است تمام نمازهای پنج‌گانه را دربر گیرد. ولی انصاف این است که «طرفی النهار» تاب چنین تفسیری را ندارد، به‌ویژه با توجه به اینکه مسلمانان صدر اسلام مقید بودند که نماز ظهر را در اول وقت و نماز عصر را حدود نیمه وقت (میان ظهر و غروب آفتاب) به جا آورند.

تنها چیزی که می‌توان اینجا گفت این است که در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده، مانند «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ»<sup>۱</sup> و گاهی سه نماز، مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»<sup>۲</sup>. گاهی مناسبات ایجاب می‌کند که تنها روی نماز ظهر «الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ» به دلیل اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشا که گاهی به علت خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد.

سپس برای بیان اهمیت نماز روزانه، به طور ویژه و همه عبادات و طاعات و حسنات به طور عموم، چنین می‌گوید: «حسنات، سیئات را از میان می‌برند»؛ «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». (و این تذکر و یادآوری است برای کسانی که توجه دارند)؛ «ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ». آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن، تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می‌کند. در سوره نساء آیه

۱. اسراء، آیه ۷۸.

۲. بقره، آیه ۲۳۸.



۳۱ می خوانیم: ﴿إِن تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم». و در آیه ۷ عنکبوت می خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾؛ «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می پوشانیم». بنابراین، با این عبارات، اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند. از نظر روحی نیز شکی نیست که هر گناه و عمل زشت، نوعی تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند که اگر ادامه یابد اثرات آن ها مترکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند.

ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید و آن تیرگی ها را به روشنایی مبدل سازد.

از آنجا که جمله فوق ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده، یکی از مصداق های روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می بینیم در روایات، تنها به نمازهای روزانه تفسیر شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه - همان گونه که بارها گفته ایم - بیان یک مصداق روشن قطعی است.

### اهمیت فوق العاده نماز

در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده، تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی دارد.

ابوعثمان می گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام بر هایش فرو ریخت، سپس به من گفت: سؤال نکردی چرا این کار را کردم! گفتم: بگو بینم منظورت چه بود؟

گفت: این همان کاری بود که پیامبر ﷺ انجام داد. فرمود: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتُّ هَذَا الْوَرَقُ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ...؛ هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنج‌گانه را به‌جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همان‌گونه که بر های این شاخه فرو ریخت، سپس آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ» را تلاوت فرمود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر ﷺ به‌نام «ابی امامه» می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر ﷺ نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم است، آن حد را بر من اجرا فرما! فرمود: آیا با ما نماز خواندی؟ عرض کرد: آری. فرمود: خداوند گناه تو - یا حد تو - را بخشید.<sup>۲</sup>

و نیز از علی عليه السلام نقل شده که می‌فرماید: با رسول خدا در مسجد در انتظار وقت نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من گناهی کرده‌ام! پیامبر ﷺ از او روی برگرداند تا هنگامی که نماز برپا شد و تمام گردید. آن مرد دوباره برخاست و سخن اول را تکرار کرد. پیامبر ﷺ فرمود: آیا این نماز را با ما خواندی و برای آن به‌خوبی وضو گرفته بودی؟ عرض کرد: آری. فرمود: این کفاره گناه توست.<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از علی عليه السلام از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَنَزِلَةُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا ظَنُّ أَحَدِكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ كَانَ يَبْقَى يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي؛ نمازهای پنج‌گانه برای امت من همچون نهر آبی جاری

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه.

۲. همان.

۳. همان.

است که بر در خانه یکی از شما باشد. آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی بر بدن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر خود را بشوید آیا چیزی از آن کثافات بر بدن او خواهد ماند؟ (به یقین نه) به خدا سوگند! نمازهای پنج‌گانه چنین است برای امت من.<sup>۱</sup> به هر حال جای تردید نیست که هرگاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد و پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او می‌شوید. نماز، انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آئینه دل می‌زداید. نماز، جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند، و خلاصه، نماز، اگر به صورت جسم بی‌روح نباشد، مکتب عالی تربیت است.

### امیدبخش‌ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث، حدیث جالبی از علی علیه السلام به این مضمون نقل شده است که روزی رو به مردم کرد و فرمود: به نظر شما امیدبخش‌ترین آیه قرآن کدام آیه است؟ بعضی گفتند: آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ «(خداوند) هرگز شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد».

امام علیه السلام فرمود: خوب است، ولی آنچه من می‌خواهم نیست! بعضی گفتند: آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ «کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت». امام علیه السلام فرمود: خوب است، ولی آنچه منظور من می‌باشد نیست.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه.

بعضی دیگر گفتند: آیه ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ (پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند و از گناهان خویش آمرزش می طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامرزد؟). باز امام علیه السلام همان جواب را تکرار فرمود.

در این هنگام مردم عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم! امام علیه السلام فرمود: از حبیب رسول خدا شنیدم که فرمود: امیدبخش ترین آیه قرآن این آیه است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

البته - همان گونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم - در حدیث دیگری آمده است که امیدبخش ترین آیه قرآن، آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ می باشد، اما با توجه به اینکه هر یک از این آیات به زاویه ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می کند، تضادی باهم ندارند، در واقع آیه مورد بحث، از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی به جا می آورند، نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید، اما آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که چنین نمازی ندارند و تنها از در توبه وارد می شوند، پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امیدبخش ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هرگاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره گردد و پایش به گناه کشیده شود البته بدون اینکه اصرار بر گناه داشته باشد، هنگامی که وقت نماز فرارسید، وضو گرفت، در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست و احساس شرمساری - که از لوازم توجه به

۱. مجمع البیان، ذیل آیه.

خداست - نسبت به اعمال گذشته به او دست داد، گناه او بخشیده می‌شود و ظلمت و تاریکی آن گناه از قلب او برمی‌خیزد؟!

به دنبال برنامه انسان‌ساز نماز و بیان تأثیری که حسنات در زدودن سیئات دارد، در آیه بعد، فرمان به «صبر» می‌دهد؛ می‌گوید: «شکیبا باش که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند»؛ «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند معنی صبر را در اینجا محدود به مورد نماز و یا اذیت و آزارهای دشمنان در برابر پیامبر ﷺ کنند، ولی روشن است که هیچ‌گونه دلیلی بر این محدود ساختن نداریم، بلکه یک مفهوم کلی و جامع را دربر دارد که هرگونه شکیبایی را در برابر مشکلات، مخالفت‌ها، آزارها، هیجان‌ها، طغیان‌ها و مصائب گوناگون شامل می‌شود و ایستادگی در برابر تمام این حوادث در مفهوم جامع صبر مندرج است. «صبر» یک اصل کلی و اساسی اسلامی است که در یک مورد در قرآن همراه با نماز ذکر شده است، شاید به این دلیل که نماز در انسان «حرکت» می‌آفریند و دستور صبر، «مقاومت» ایجاد می‌کند و این دو، یعنی «حرکت» و «مقاومت»، هنگامی که دست به دست هم دهند عامل اصلی هرگونه پیروزی خواهند شد. اصولاً هیچ‌گونه نیکی‌ای بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست، چون به پایان رساندن کارهای نیک حتماً استقامت لازم دارد، به همین علت در آیه فوق به دنبال امر به صبر می‌فرماید: خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می‌شوند:

الف) گروهی به سرعت دست و پای خود را گم می‌کنند و به گفته قرآن: بنابر جزع و فزع می‌نمایند: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»<sup>۱</sup>.

۱. معارج، آیه ۲۰.

ب) گروه دیگری دست و پای خود را گم نمی‌کنند و با تحمل و بردباری در برابر حادثه می‌ایستند.

ج) گروه دیگری هستند که علاوه بر تحمل و بردباری، شکرگزاری نیز می‌کنند.

د) و گروه دیگری هستند که در برابر این‌گونه حوادث، عاشقانه به تلاش و کوشش برمی‌خیزند و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه، طرح‌ریزی می‌کنند، جهاد و پیکار خستگی‌ناپذیر به خرج می‌دهند و تا مشکل را از پیش پا برندارند آرام نمی‌گیرند. خداوند به چنین صابران و عده پیروزی داده:

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ﴾<sup>۱</sup> و نعمت‌های بهشتی را پاداش سرای دیگر آن‌ها قرار داده است ﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾<sup>۲</sup>.

### نماز، بهترین وسیله یاد خدا<sup>۳</sup>

در آیه ۱۴ سوره طه می‌خوانیم: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛ «منم خداوند یگانه؛ معبودی جز من نیست! مرا پرستش کن، و نماز را برای یاد من به‌پادار!».

در آیه مذکور به یکی از فلسفه‌های مهم نماز اشاره شده و آن اینکه انسان در زندگی این جهان با توجه به «عوامل غافل‌کننده»، به تذکر و یادآوری نیاز دارد، به وسیله‌ای که در فاصله‌های مختلف زمانی، خدا ورستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی‌خبری حفظ کند. نماز این وظیفه مهم را برعهده دارد.

۱. انفال، آیه ۶۵.

۲. انسان، آیه ۱۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیه ۱۴ سوره طه.

انسان صبحگاهان از خواب برمی خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده است؛ می خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می دهد، از او نیرو و مدد می گیرد، و آماده سعی و تلاش همراه با پاکی و صداقت می شود.

باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد و چند ساعتی گذشت و شاید میان او و یاد خدا جدایی افتاد، ناگاه ظهر می شود و صدای مؤذن را می شنود: الله اکبر... حی علی الصلوة: «خدا از همه چیز برتر است، برتر از این که توصیف شود... بشتاب به سوی نماز!». به سراغ نماز می رود، در برابر معبود خود به راز و نیاز می پردازد و اگر گردوغبار غفلتی بر قلب او نشسته، آن را شستشو می دهد. اینجاست که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی علیه السلام می گوید: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی!

جالب اینکه این آیه می گوید: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی، اما در آیه ۲۸ سوره رعد می گوید: ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دل هاست ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ و در آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾؛ «تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگان (خالص) من درآی، و در بهشت وارد شو».

از قرار دادن این شش آیه در کنار هم به خوبی می فهمیم که نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند.

### خشوع، روح نماز است<sup>۱</sup>

در آیات آغازین سوره مؤمنون آمده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیات ۱ و ۲ سوره مؤمنون.

صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»؛ «به یقین مؤمنان رستگار شدند؛ آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند».

«خاشعون» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد.

در اینجا قرآن «اقامه صلوة» (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان بیان نمی‌کند، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی‌های آنان می‌شمرد، اشاره به اینکه نماز آن‌ها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنی نیست، بلکه هنگام نماز آن‌چنان حالت توجه به پروردگار در آن‌ها پیدا می‌شود که از غیر او جدا می‌گردند و به او می‌پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شوند که بر تمام ذات وجودشان اثر می‌گذارد؛ خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجود بی‌پایان، و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. برای آن‌ها لحظات این نماز هر کدام درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله‌ای است برای تهذیب روح و جان. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر ﷺ مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند، فرمود: «أَمَا أَنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ؛ اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد».<sup>۱</sup> اشاره به اینکه خشوع، حالتی درونی است که در برون اثر می‌گذارد.

پیشوایان بزرگ اسلام آن‌چنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از غیر الله بیگانه می‌شدند، تا آنجا که در حدیثی می‌خوانیم: «پیامبر اسلام ﷺ گاهی هنگام نماز به آسمان نظر می‌کرد، اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بلند نمی‌کرد و همیشه به زمین نگاه می‌نمود».<sup>۲</sup>

۱. تفسیر صافی و تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر فخر رازی، ذیل آیه مورد بحث.



اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می‌کنیم روح نماز است. خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب همراه با تواضع و ادب و احترام نیست و بر این اساس روشن می‌شود که مؤمنان به نماز فقط به عنوان یک کالبد بی‌روح نمی‌نگرند، بلکه تمام توجه آن‌ها به باطن و حقیقت نماز است. بسیاری کسانانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند، اما هرچه می‌کوشند توفیق آن را نمی‌یابند. برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، این امور را توصیه می‌کنیم:

۱. به دست آوردن چنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند هنگام راز و نیاز با معبود، نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

۲. توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان توفیق پیدا کند که مشغله‌های مشوش و پراکنده را کم نماید به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

۳. انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیا و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد مکروه است، همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آینه و عکس و مانند این‌ها. به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده‌تر و از زرق و برق و تشریفات خالی‌تر باشد بهتر است، چراکه به حضور قلب کمک می‌کند.

۴. پرهیز از گناه، زیرا گناه قلب را از خدا دور می‌سازد و از حضور قلب می‌کاهد.

۵. آشنایی با معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن.  
 ۶. انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن، چه در مقدمات و چه در اصل نماز.

۷. از همه این‌ها گذشته، این کار، مانند هر کار دیگری به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری نیاز دارد. بسیار می‌شود که در آغاز، انسان در تمام مدت نماز، زمان کوتاهی قدرت تمرکز فکر پیدا می‌کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم، آن چنان قدرت نفس پیدا می‌کند که می‌تواند هنگام نماز در یچه‌های فکر خود را به‌طور کامل بر غیر معبود ببندد!

#### نماز، بازدارنده از زشتی‌ها و بدی‌ها<sup>۱</sup>

در آیه ۴۵ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»؛ «آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن و نماز را برپا دار! که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و اعمال ناپسند بازمی‌دارد، و یاد خدا بزرگتر (و برتر) است؛ و خداوند آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند».

#### تفسیر

بعد از پایان بخش‌های مختلفی از سرگذشت پیامبران بزرگ و اقوام پیشین و برخورد نامطلوب آن‌ها با این رهبران الهی، و پایان غم‌انگیز زندگی آن‌ها، روی سخن را - برای دل‌داری و تسلی خاطر و تقویت روحیه و ارائه خط مشی کلی و جامع - به پیامبر ﷺ کرده، دو دستور به او می‌دهد:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت.

نخست می‌گوید: «آنچه را از کتاب آسمانی (قرآن) به تو وحی شده تلاوت کن!» این آیات را بخوان که هرچه می‌خواهی در آن است: علم و حکمت، نصیحت و اندرز، معیار شناخت حق و باطل، وسیله نورانیت قلب و جان، و مسیر حرکت هر گروه و جمعیت.

بخوان و در زندگی‌ات به کار بند، بخوان و از آن الهام بگیر، بخوان و قلبت را به نور تلاوتش روشن کن.

بعد از بیان این دستور که درحقیقت جنبه آموزش دارد، به بیان دستور دوم می‌پردازد که شاخه اصلی پرورش است، می‌گوید: «و نماز را بر پا دار!»؛ «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ». سپس به فلسفه بزرگ نماز پرداخته، می‌گوید: «زیرا نماز انسان را از زشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد»؛ «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».

طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است.

انسانی که به نماز می‌ایستد، تکبیر می‌گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می‌شمرد، به یاد نعمت‌های او می‌افتد، حمد و سپاس او می‌گوید، او را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستاید، به یاد روز جزای او می‌افتد، به بندگی او اعتراف می‌کند، از او یاری می‌جوید، از او صراط مستقیم می‌طلبد، و از راه کسانی که بر آن‌ها غضب شده و نیز گمراهان، به خدا پناه می‌برد (مضمون سوره حمد)، بدون شک در قلب و روح چنین انسانی جنبشی به سوی حق، به سوی پاکی و به سوی تقوا پیدا می‌شود.

برای خدا «رکوع» می‌کند و سپس در پیشگاه او پیشانی بر خاک می‌نهد، غرق در عظمت او می‌شود و خودخواهی‌ها و خود برتر بینی‌ها را فراموش می‌کند.

به یگانگی او شهادت می‌دهد، به رسالت پیامبر ﷺ شهادت می‌دهد، بر پیامبرش درود می‌فرستد و دست به درگاه خدای برمی‌دارد که در زمره بندگان صالح او قرار گیرد (تشهد و سلام).

همه این امور موجی از معنویت در وجود او ایجاد می‌کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه محسوب می‌شود.

این عمل چند بار در شبانه‌روز تکرار می‌گردد: هنگامی که صبح از خواب برمی‌خیزد در یاد او غرق می‌شود، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می‌شنود، کارهای خود را متوقف کرده، به درگاه او می‌شتابد، و حتی در پایان روز و آغاز شب، پیش از آنکه به بستر استراحت رود با او راز و نیاز می‌کند و دل را مرکز انوار او می‌سازد.

از این گذشته، هنگامی که آماده مقدمات نماز می‌شود خود را شستشو می‌دهد، پاک می‌کند، حرام و غضب را از خود دور می‌سازد و به بارگاه دوست می‌رود. همه این امور در برابر خطر فحشا و منکرات تأثیر بازدارنده دارد.

ولی هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، از فحشا و منکر نهی می‌کند، گاهی نهی کلی و جامع و گاهی نهی جزئی و محدود. ممکن نیست کسی نماز بخواند و نماز هیچ‌گونه اثری در او نبخشد، هرچند نمازش صوری باشد، هرچند آلوده گناه باشد، البته این‌گونه نماز تأثیرش کم است، ولی این‌گونه افراد اگر همان نماز را نمی‌خواندند از این هم آلوده‌تر بودند.

روشن‌تر بگوییم: نهی از فحشا و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که سرگردانی جمعی از مفسران در تفسیر این آیه و انتخاب تفسیرهای نامناسب، بی‌دلیل است، شاید آن‌ها به همین علت که دیده‌اند بعضی نماز می‌خوانند و مرتکب گناه می‌شوند، و آیه را در معنی مطلق آن بدون سلسله مراتب دیده‌اند، گرفتار شک و تردید شده و راه‌های دیگری را در تفسیر آیه برگزیده‌اند.

از جمله بعضی گفته‌اند: نماز انسان را از فحشا و منکر بازمی‌دارد، مادام که مشغول نماز است! چه حرف عجیبی! این مزیتی برای نماز نیست، بسیاری از اعمال چنین است. بعضی دیگر گفته‌اند: اعمال و اذکار نماز به منزله جمله‌هایی است که هر یک انسان را از فحشا و منکر نهی می‌کند، مثلاً تکبیر و تسبیح و تهلیل، هر کدام به انسان می‌گوید: گناه مکن! اما این که انسان به این نهی گوش می‌دهد یا نه، مطلب دیگری است. کسانی که آیه فوق را چنین تفسیر کرده‌اند از این حقیقت غافل شده‌اند که نهی در اینجا فقط «نهی تشریحی» نیست، بلکه «نهی تکوینی» است، ظاهر آیه این است که نماز اثر بازدارنده دارد و تفسیر اصلی همان است که در بالا گفتیم، البته مانعی ندارد که بگوییم نماز از فحشا و منکر هم نهی تکوینی می‌کند و هم نهی تشریحی.

به چند حدیث توجه کنید:

۱. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛ کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد هیچ بهره‌ای از نماز نبرده جز دوری از خدا».<sup>۱</sup>

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت چنین آمده است: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ، وَطَاعَةَ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ کسی که فرمان نماز را اطاعت نکند نمازش نماز نیست و اطاعت نماز این است که نهی آن را از فحشا و منکر به کار بندد».<sup>۲</sup>

۳. و در حدیث سومی از همان بزرگوار چنین می‌خوانیم: جوانی از انصار نماز را با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادا می‌کرد، اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا؛ سرانجام نمازش روزی او را از این اعمال پاک می‌کند».<sup>۳</sup>

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. همان.

۳. همان.

۴. این اثر نماز به قدری اهمیت دارد که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان معیار سنجش نماز مقبول و غیرمقبول از آن یاد شده، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تَقْبَلْ؟ فَلْيَنْظُرْ: هَلْ مَنَعَتْ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؟ فَيَقْدِرُ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ؛ کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه، باید ببیند آیا این نماز او را از زشتی‌ها و منکرات بازداشته یا نه؟ به همان مقدار که بازداشته نمازش قبول است»<sup>۱</sup>.

و در دنباله آیه اضافه می فرماید: «ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است» (و لذكر الله اكبر). ظاهر جمله فوق، بیان فلسفه مهم تری برای نماز می باشد، یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشا و منکر نیز مهم تر است این است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت است، و حتی عامل اصلی نهی از فحشا و منکر نیز همین «ذکر الله» می باشد، در واقع برتری آن به این دلیل است که علت و ریشه محسوب می شود. اصولاً یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل هاست و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ «آگاه باشید که یاد خدا مایه اطمینان دل هاست»<sup>۲</sup>.

اصولاً روح همه عبادات - چه نماز و چه غیر آن - ذکر خداست، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

قابل توجه اینکه در آیه ۱۴ سوره طه به این فلسفه اساسی نماز اشاره شده است؛ خداوند خطاب به موسی علیه السلام می گوید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ «نماز را

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. رعد، آیه ۲۸.

بر پادار تا به یاد من باشی!». ولی مفسران بزرگ برای جمله بالا تفسیرهای دیگری ذکر کرده‌اند که در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاراتی به آن تفسیرها شده، از جمله اینکه منظور از جمله فوق این است: «یاد خدا از شما به وسیلهٔ «رحمت»، برتر از یاد شما از او به وسیلهٔ طاعت است».

دیگر اینکه ذکر خدا از نماز برتر و بالاتر است، چرا که روح هر عبادتی ذکر خداست. این تفسیرها که بعضاً در روایات اسلامی نیز آمده، ممکن است اشاره به بطون آیه باشد، وگرنه ظاهر آن با معنی اول هماهنگ‌تر است، زیرا در اکثر مواردی که ذکر الله به کار رفته، منظور، یاد کردن مردم از خداست، و آیه فوق نیز همین معنی را تداعی می‌کند، ولی البته یاد کردن خدا از بندگان می‌تواند به عنوان یک نتیجهٔ مستقیم برای یاد بندگان از خدا باشد. به این صورت، تضاد میان دو معنی برطرف می‌شود.

در حدیثی از «معاذ بن جبل» چنین آمده است: «هیچ یک از اعمال آدمی برای نجات او از عذاب الهی برتر از ذکر الله نیست» از او پرسیدند: حتی جهاد در راه خدا؟ گفت: «آری، زیرا خداوند می‌فرماید: «و لذكر الله اکبر».

ظاهر این است که معاذ بن جبل این سخن را از کلام پیامبر ﷺ استفاده کرده، زیرا خود او نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: کدام عمل از همهٔ اعمال برتر است؟ فرمود: ان تموت و لسانک رطب من ذکر الله عزوجل: «اینکه هنگام مردن، زبان تو به ذکر خداوند بزرگ مشغول باشد».

و از آنجا که نیت انسان‌ها و میزان حضور قلب آن‌ها در نماز و سایر عبادات بسیار متفاوت است، در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا می‌داند چه کارهایی را انجام می‌دهید»؛ ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾. چه اعمالی را که در پنهان انجام می‌دهید چه در آشکار، چه نیاتی را که در دل دارید و چه سخنانی را که بر زبان جاری می‌کنید.

### نکته: تأثیر نماز در تربیت فرد و جامعه

گرچه نماز چیزی نیست که فلسفه‌اش بر کسی مخفی باشد، ولی با دقت در متون آیات و روایات اسلامی، ریزه‌کاری‌های بیشتری در این زمینه به دست می‌آید:

۱. روح، اساس، هدف، پایه، مقدمه، نتیجه و فلسفه نماز، همان یاد خداست، همان «ذکر الله» است که در آیه فوق به عنوان برترین نتیجه بیان شده است. البته ذکر که مقدمه فکر، و فکری که انگیزه عمل باشد، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر جمله «و لذكر الله اکبر» فرمود: «ذکر الله عندما احل و حرم»: «یاد خدا کردن هنگام انجام حلال و حرام» (یعنی به یاد خدا بیفتد، به سراغ حلال برود و از حرام چشم بپوشد).<sup>۱</sup>

۲. نماز وسیله شستشو از گناهان، و مغفرت و آمرزش الهی است، چراکه خواهناخواه نماز انسان را به توبه و اصلاح گذشته دعوت می‌کند، لذا در حدیثی می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران خود سؤال کرد: «لَوْ كَانَ عَلَيَّ بَابٌ دَارِ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ وَ اغْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَكَانَ يَنْتَقِي فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ؟ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجَارِي كُلَّمَا صَلَّى كَفَّرْتُ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ؛ اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می‌ماند؟». در پاسخ عرض کردند: نه. فرمود: «نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می‌خواند گناهایی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می‌رود».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۷، باب ۲ از ابواب اعداد الفرائض، ح ۳.



بنابراین، جراحاتی که از گناه بر روح و جان انسان می‌نشیند، با مرهم نماز التیام می‌یابد و زنگارهایی که بر قلب می‌نشیند زدوده می‌شود.

۳. نماز سدی در برابر گناهان آینده است، چراکه روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا را در دل پرورش می‌دهد، و می‌دانیم که «ایمان» و «تقوا» نیرومندترین سدّ در برابر گناه هستند و این همان چیزی است که در آیه فوق به‌عنوان نهی از فحشا و منکر بیان شده است، و همان است که در احادیث متعددی می‌خوانیم: افراد گناهکاری بودند که شرح حال آن‌ها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند، آن‌ها فرمودند: «غم مخورید، نماز آن‌ها را اصلاح می‌کند» و کرد.

۴. نماز، غفلت‌زداست. بزرگ‌ترین مصیبت برای رهروان راه حق این است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذا یزداد گذر شوند، اما نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف، و در هر شبانه‌روز پنج بار انجام می‌شود، پی‌درپی به انسان اخطار و هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد و موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند. این نعمت بزرگی است که انسان وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه‌روز چند مرتبه به او بیدارباش گوید.

۵. نماز خودبینی و کبر را درهم می‌شکند، چراکه انسان در هر شبانه‌روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار در برابر خدا پیشانی بر خاک می‌گذارد، خود را ذره کوچکی در برابر عظمت او می‌بیند، بلکه صفری در برابر بی‌نهایت. پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تکبر و برتری‌جویی را درهم می‌کوبد. به همین دلیل علی علیه السلام در آن حدیث معروفی که فلسفه‌های عبادات اسلامی در آن منعکس شده است، بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می‌کند، می‌فرماید: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ

الْكَبِيرِ...؛ خداوند ایمان را برای پاک‌سازی انسان‌ها از شرک، واجب کرده است و نماز را برای پاک‌سازی از کبر»<sup>۱</sup>.

۶. نماز وسیله پرورش فضایل اخلاق و تکامل معنوی انسان است، چراکه انسان را از جهان محدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می‌برد، به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم‌صدا و هم‌راز می‌سازد. شخص نمازگزار خود را بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

تکرار این عمل در شبانه‌روز، آن هم با تکیه بر صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او، به‌ویژه با کمک گرفتن از سوره‌های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت‌کننده به سوی نیکی‌ها و پاکی‌هاست، اثر قابل ملاحظه‌ای در پرورش فضایل اخلاقی در وجود انسان دارد.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که درباره فلسفه نماز فرمود: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ؛ نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری به خداست»<sup>۲</sup>.

۷. نماز به سایر اعمال انسان ارزش و روح می‌دهد، چراکه روح اخلاص را زنده می‌کند، زیرا مجموعه‌ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه. تکرار این مجموعه در شبانه‌روز، بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می‌پاشد و روح اخلاص را تقویت می‌کند. لذا در حدیثی معروف می‌خوانیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام بعد از این‌که فرق مبارکش با شمشیر ابن‌ملجم جنایتکار شکافته شد، در وصایای خود فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ؛ خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) درباره نماز، چراکه ستون دین شماست»<sup>۳</sup>.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۲. همان، حکمت ۱۳۶.

۳. همان، نامه‌ها (وصیت ۴۷).

می‌دانیم که وقتی عمود خیمه درهم بشکند یا سقوط کند، هر قدر طناب‌ها و میخ‌های اطراف محکم باشد اثری ندارد، همچنین هنگامی که ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قَبِلَ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ؛ نخستین چیزی که در قیامت از بندگان محاسبه می‌شود نماز است، اگر مقبول افتاد سایر اعمالشان قبول می‌شود، و اگر مردود شد سایر اعمال نیز مردود می‌شود».<sup>۱</sup>

شاید دلیل این سخن این باشد که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است، اگر صحیح انجام شود قصد قربت و اخلاص که سبب قبولی سایر اعمال است در او زنده می‌گردد، وگرنه بقیه اعمال او مشوب و آلوده شده و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد.

۸. نماز، قطع نظر از محتوای خود، با توجه به شرایط صحت، به پاک‌سازی زندگی دعوت می‌کند، چراکه می‌دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می‌خواند، آبی که با آن وضو می‌گیرد و غسل می‌کند، و محلی که در آن غسل و وضو انجام می‌شود، باید از هرگونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد. کسی که به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم‌فروشی رشوه‌خواری و کسب اموال حرام آلوده باشد چگونه می‌تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟ بنابراین، تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه‌روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

۹. نماز علاوه بر شرایط صحت، شرایط قبول، یا به تعبیر دیگر: شرایط کمال نیز دارد که رعایت آن‌ها نیز عامل مؤثر دیگری برای ترک بسیاری از گناهان است.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.

در کتب فقهی و منابع حدیث، امور زیادی به عنوان موانع قبول شدن نماز ذکر گردیده است، از جمله شرب خمر؛ در روایات آمده است: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ شَارِبِ الْخَمْرِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ»؛ نماز شراب‌خوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند.<sup>۱</sup>

و در روایات متعددی می‌خوانیم: از جمله کسانی که نماز آن‌ها قبول نخواهد شد پیشوای ستمگر است.<sup>۲</sup>

و در بعضی از روایات دیگر تصریح شده که نماز کسی که زکات نمی‌پردازد قبول نخواهد شد، و همچنین روایات دیگری می‌گوید: خوردن غذای حرام یا عجب و خودبینی از موانع قبول نماز است. پیداست که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حدّ سازنده است.

۱۰. نماز، روح انضباط را در انسان تقویت می‌کند، چراکه دقیقاً باید در اوقات معینی برپا شود و تأخیر و تقدیم آن، هر دو موجب بطلان نماز است. همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن، که رعایت آن‌ها پذیرش انضباط را در برنامه‌های زندگی کاملاً آسان می‌سازد. همه این‌ها فوایدی است که در نماز، قطع نظر از مسأله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیفزاییم - که روح نماز همان جماعت است - برکات بی‌شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست، به علاوه که همه از آن کم‌وبیش آگاهیم.

گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده پایان می‌دهیم:

آن حضرت در پاسخ نامه‌ای که در آن درباره فلسفه نماز سؤال شده بود چنین

۱. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۱۷ و ۳۲۰.

۲. همان، ص ۳۱۸.

فرمود: علت تشریح نماز این است که توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است و مبارزه با شرک و بت پرستی، و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و تواضع، و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته، و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم پروردگار.

و نیز هدف این است که انسان همواره هشیار و متذکر باشد، گردوغبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، و طالب و علاقه‌مند افزایش مواهب دین و دنیا شود.

علاوه بر اینکه مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز حاصل می‌گردد، سبب می‌شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند و روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید. همین توجه به خداوند و قیام در برابر او، انسان را از معاصی بازمی‌دارد و از انواع فساد جلوگیری می‌کند.<sup>۱</sup>

### پیوندی با خالق و پیوندی با خلق<sup>۲</sup>

در آیه ۳۱ سوره ابراهیم می‌خوانیم: ﴿قُلْ لِّعِبَادِي الدِّينَ آمَنُوا يَتَّبِعُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ﴾؛ «به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو: نماز را برپا دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار، انفاق کنند؛ پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن دادوستدی است، و نه دوستی! (نه با مال می‌توانند از کیفر خدا رهایی یابند و نه با پیوندهای مادی)».

#### نکته‌ها:

#### ۱. پیوندی با خالق و پیوندی با خلق

بار دیگر در این آیات در تنظیم برنامه مؤمنان راستین، به مسأله «صلوة»

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۳۱ سوره ابراهیم.

(نماز) و «انفاق» برخورد می‌کنیم که در نظر ابتدایی ممکن است این سؤال را ایجاد کند که چگونه از میان آن همه برنامه‌های عملی اسلام، تنها روی این دو انگشت گذاشته شده است؟

علتش این است که اسلام ابعاد مختلفی دارد که می‌توان آن‌ها را در سه قسمت خلاصه کرد: رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خلق خدا، و رابطه انسان با خودش، که قسمت سوم درحقیقت نتیجه‌ای است برای قسمت اول و دوم، و دو برنامه فوق (صلوة و انفاق) هر کدام رمزی است برای ورود به یکی از دو بعد اول و دوم.

نماز مظهري است برای هرگونه رابطه با خدا، چراکه این رابطه در نماز از هر عمل دیگری بهتر مشخص می‌شود، و انفاق از آنچه خدا روزی داده با توجه به مفهوم وسیعش که هرگونه نعمت مادی و معنوی را شامل می‌شود رمزی است برای پیوند با خلق. البته با توجه به اینکه سوره‌ای که درباره آن بحث می‌کنیم «مکی» است و هنگام نزول آن هنوز حکم زکات نازل نشده بود، این انفاق را نمی‌توان مربوط به زکات دانست، بلکه معنی وسیعی دارد که حتی زکات را بعد از نزولش در خود جای می‌دهد. به هر حال، ایمان در صورتی ریشه‌دار است که در عمل متجلی شود و انسان را، هم به خدا نزدیک کند و هم به بندگانش.

## ۲. چرا پنهان و آشکار؟

بارها در آیات قرآن می‌خوانیم که مؤمنان راستین انفاق یا صدقاتشان در سرّ و علن، یعنی پنهان و آشکار است، بنابراین علاوه بر بیان انفاق به معنی وسیعش به کیفیت آن نیز توجه داده شده، چراکه گاهی انفاق پنهانی مؤثرتر و آبرومندانه‌تر است و گاهی اگر آشکارا باشد سبب تشویق دیگران و الگویی برای نشان دادن برنامه‌های اسلامی و بزرگداشتی برای شعائر دین محسوب می‌شود. به علاوه مواردی پیش می‌آید که طرف، از گرفتن انفاق ناراحت می‌گردد.

بعضی از مفسران درباره تفاوت میان این دو گفته‌اند: انفاق علنی مربوط به واجبات است، که معمولاً جنبه تظاهر در آن نیست، زیرا انجام وظیفه کردن بر همه لازم است و چیز مخفیانه‌ای نمی‌تواند باشد، ولی انفاق‌های مستحبی چون چیزی افزون بر وظیفه واجب است ممکن است با تظاهر و ریا همراه شود، و لذا مخفی بودنش بهتر است.

به نظر می‌رسد که این تفسیر جنبه کلی ندارد، بلکه در واقع شاخه‌ای است از تفسیر اول.

### قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش<sup>۱</sup>

در قرآن کریم (سوره مزمل، آیات یکم تا سوم) می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ \* قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا»؛ «ای جامه به خود بیچیده! شب را جز کمی به پاخیز! نیمی از (شب) را، یا کمی از آن کم کن».

«قیام» در جمله «قم اللیل» به معنی برخاستن، در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب‌زنده‌داری» در این آیات آمده، در حقیقت برای بیان «تخیر» است و پیامبر ﷺ را مخیر می‌کند که نیمی از شب، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و قرآن تلاوت کند. در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی ذکر می‌کند، و سپس تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می‌رساند و بعد کمتر از نیم. بعضی گفته‌اند: منظور تخیر میان «دوسوم» و «نصف» و «یک‌سوم» شب است، به قرینه آیه‌ای که در آخر همین سوره خواهد آمد که می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیه ۱-۳ سوره مزمل.

همچنین از همین آیه آخر به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در این قیام شبانه، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنامه خودسازی و تربیتی و آمادگی، همگام و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پذیرفته بودند.

اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله، بر همگان واجب بوده است یا نه؟

بعضی از مفسران معتقدند که این امر واجب بوده، اما مدتی بعد آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده، و فاصله آن حدود یک سال بوده است. حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریح نمازهای پنج گانه بوده، و پس از تشریح آنها، این حکم نسخ شد.

ولی همان طور که مرحوم «طبرسی» نیز در مجمع البیان آورده، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر «نسخ» باشد به چشم نمی خورد، و بهتر این است که گفته شود: این قیام و عبادت، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه واجب نداشته است، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن، نماز شب بر او واجب بود، و بر مسلمین مستحب. از این گذشته، آنچه در آیات فوق آمده منحصر به «نماز شب» نیست، چرا که نماز شب نیمی از شب، یا دوثلث از شب و یا حتی یکثلث از شب را اشغال نمی کند؛ آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنابراین در اوایل، این حکم به صورت مستحب مؤکد بوده، و بعد تخفیف داده شده است، و با توجه به اینکه در آغاز هر کاری، به ویژه در اوایل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که چنین دستور فوق العاده ای به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و با محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا شوند و علاوه بر آگاهی، خود را از نظر روحی برای پیاده کردن آن بسازند.



### فضیلت نماز شب

این آیات بار دیگر اهمیت شب‌زنده‌داری و نماز شب و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خواب‌اند گوشزد می‌کند و عبادت در شب، به‌ویژه در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق‌العاده‌ای در صفای روح، تهذیب نفوس، تربیت معنوی انسان، پاکی قلب و بیداری دل، تقویت ایمان و اراده، و تحکیم پایه‌های تقوا در دل و جان انسان دارد که حتی با یک مرتبه آزمایش، انسان آثار آن را به‌روشنی در خود احساس می‌کند.

و به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن، در روایات اسلامی نیز تأکید فراوانی روی آن شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةٌ: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَإِفْطَارُ الصَّائِمِ، وَلِقَاءُ الْإِخْوَانِ؛ سه چیز، از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه (نماز شب) و افطار دادن به روزه‌داران، و ملاقات برادران مسلمان».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در تفسیر آیه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ (کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می‌برد) فرمود: «صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ؛ نماز شب گناهان روز را از بین می‌برد».<sup>۲</sup>

### نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی<sup>۳</sup>

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر او را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند، به‌طوری که جمع کردن حواس و حضور قلب کامل، در روز بسیار مشکل است، اما در دل شب و هنگام سحر

۱. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۳.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۷۸-۸۱ سوره اسراء.

و فرونشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که بی‌نظیر است. آری، در این محیط آرام و دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و همراه با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح‌پرور و تکامل‌آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت‌های آخر شب، برای تصفیة روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می‌گرفته‌اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر ﷺ با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آن‌ها را آن‌قدر بالا برد که گویا آن انسان سابق نیستند، یعنی از آن‌ها انسان‌های تازه‌ای آفرید، مصمم، شجاع، باایمان، و بااخلاص و شاید «مقام محمود» که در آیات فوق به‌عنوان نتیجه نافلة شب آمده است، اشاره به همین حقیقت نیز باشد.

بررسی روایاتی که در منابع اسلامی درباره فضیلت نماز شب وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است، به‌عنوان نمونه:

۱. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُكُمْ مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَأَطَعَمَ الطَّعَامَ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ؛ بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤدب‌اند، گرسنگان را سیر می‌کنند و شب در آن هنگام که مردم خواب‌اند نماز می‌خوانند».<sup>۱</sup>

۲. امیرمؤمنان علیؑ می‌فرماید: «قِيَامُ اللَّيْلِ مَصْحَةٌ لِلْبَدَنِ وَمَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ: عَزَّ وَجَلَّ وَتَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَتَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ؛ قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و قرار گرفتن در معرض رحمت او و تمسک به اخلاق پیامبران است».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۲-۱۴۸.

۲. همان.

۳. امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «لَا تَدَعِ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُونَ مَنْ حُرِمَ قِيَامَ اللَّيْلِ؛ دست از قیام شب برمدار! مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم شود».<sup>۱</sup>

۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنًا وَجَهًا بِالنَّهَارِ؛ کسی که نماز شب بخواند صورتش (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود».<sup>۲</sup>  
حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت به قدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به انجام آن نمی شوند!

۵. مردی نزد علی امیرمؤمنان علیه السلام رفت و عرض کرد: من از نماز شب محروم شدم. علی علیه السلام فرمود: «أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ؛ تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است».<sup>۳</sup>

۶. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ وَيُحْرِمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ فَإِذَا حُرِمَ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقُ؛ انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می گردد».<sup>۴</sup>

۷. با اینکه می دانیم کسی همچون علی علیه السلام هرگز نماز شب را ترک نمی کرد، اما اهمیت موضوع به حدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصایایش به او فرمود: «أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ - فَاحْفَظْهَا - ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنَهُ... وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ؛ تو را به اموری سفارش می کنم، همه را حفظ کن!

۱. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۲-۱۴۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۸-۱۴۲.

۴. همان.

سپس فرمود: خداوند! او را بر انجام این وظایف یاری فرما!... تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب بر تو باد به نماز شب!». <sup>۱</sup>

۸. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جبرئیل فرمود: مرا پنده ده! جبرئیل گفت: «يا مُحَمَّدُ عَشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحِبِّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ كَفُّهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ؛ ای محمد! هر چه می خواهی عمر کن، اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه می خواهی دل ببند، اما بدان که سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده، ولی بدان سرانجام، عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب اوست، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است». <sup>۲</sup>

این اندرزهای ملکوتی جبرئیل که همه حساب شده است نشان می دهد که نماز شب آن چنان شخصیت و تربیت و روحانیت و ایمانی به انسان می دهد که مایه شرف و آبروی اوست همان گونه که ترک مزاحمت نسبت به مردم، سبب عزت خواهد شد.

۹. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «ثَلَاثَةٌ هُنَّ فَخْرُ الْمُؤْمِنِ وَزِينَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَيَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَوَلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ سه چیز است که افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است: نماز در آخر شب، بی اعتنایی به آنچه در دست مردم است، و ولایت امام از اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». <sup>۳</sup>

۱۰. از همان امام عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می دهد پاداشش در قرآن باصراحت آمده، جز نماز شب که خداوند به سبب اهمیت فوق العاده اش آن را با صراحت بیان نفرموده، همین قدر فرموده است که

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۲۶۹.

۳. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۰.

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ \* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آن‌ها شب‌هنگام از بسترها برمی‌خیزند و پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند، اما هیچ‌کس نمی‌داند خداوند چه پاداش‌هایی که موجب روشنی چشم‌ها می‌شود در برابر اعمالشان قرار داده است!»<sup>۱</sup>

البته نماز شب آداب فراوانی دارد، ولی بد نیست ساده‌ترین صورت آن را در اینجا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند: نماز شب به صورت کاملاً ساده یازده رکعت است که به ترتیب زیر به سه بخش تقسیم می‌شود:

الف) چهار نماز دو رکعتی که نامش نافله شب است؛

ب) یک نماز دو رکعتی که نامش نافله «شفع» است؛

ج) یک نماز یک رکعتی که نامش نافله «وتر» است. روش خواندن این نمازها درست همانند نماز صبح می‌باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر هرچه طولانی‌تر شود بهتر است.

### نماز و اصلاح جامعه انسانی<sup>۲</sup>

در آیه ۱۷۰ سوره اعراف آمده است: «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»؛ «و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت؛ زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد».

۱. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیه ۱۷۰ سوره اعراف.

این‌گونه آیات به‌خوبی نشان می‌دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان‌های الهی امکان‌پذیر نیست، و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأیید می‌کند که دین و مذهب فقط برنامه‌ای مربوط به جهان ماورای طبیعت و یا سرای آخرت نیست، بلکه آیینی است در متن زندگی انسان‌ها، و در راه حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش، و هر مفهوم دیگری که در معنی وسیع اصلاح جمع است. و اینکه می‌بینیم از میان فرمان‌های خدا، روی «نماز» تکیه شده به این دلیل است که نماز واقعی پیوند انسان را با خدا چنان محکم می‌کند که انسان او را در برابر هر کار و هر برنامه‌ای حاضر و ناظر می‌بیند و مراقب اعمال خویش، و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است، و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشن‌تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

### اثر فوق‌العاده نماز در تقویت روحی مجاهدان<sup>۱</sup>

در آیات ۲۳۸ و ۲۳۹ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ \* فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛ «در انجام (به‌موقع و کامل) همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی [نماز ظهر] کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به‌پاخیزید! و اگر (به‌خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید! [نماز را به‌صورت معمول بخوانید] همان‌گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما تعلیم داد.».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیات ۲۳۸ و ۲۳۹ سوره بقره.

در این آیه تأکید شده است که حتی در سخت‌ترین شرایط، مانند صحنه جنگ نباید نماز را ترک کنید با این تفاوت که اگر در معرض خطر قرار گرفته باشید، بسیاری از شرایط نماز، همچون رو به قبله بودن، و انجام رکوع و سجود به طور متعارف، و امثال آن ساقط می‌شود، و می‌توانید رکوع و سجود را با اشاره به جا آورید. چنان‌که نقل شده است که امیرمؤمنان علیه السلام در بعضی از جنگ‌ها دستور می‌داد که هنگام جنگ با اشاره نماز بخوانند<sup>۱</sup> و نیز در حدیث دیگری وارد شده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى يَوْمَ الْأَحْزَابِ إِيْمَاءً؛ بِيَغْمَبِرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جَنْجِ أَحْزَابٍ بِإِشَارَةٍ نَمَازٍ خَوَانَد.».

و نیز امام کاظم علیه السلام در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده‌ای شود و نتواند کوچک‌ترین حرکتی به خود دهد و وقت نماز نیز تنگ شده باشد، چه وظیفه‌ای دارد؟ فرمود: «با همان وضعی که دارد باید نماز بخواند، گرچه پشت به قبله باشد».<sup>۲</sup>

این نماز همان نماز خوف است که فقها در کتاب‌های فقهی، پیرامون آن به‌طور مفصل بحث کرده‌اند. بنابراین آیه می‌گوید: باید برنامه نماز و پیوند کانون دل با آفریدگار جهان در همه حالات برقرار باشد تا در همه حال با دل بستن به خالق یکتا نقطه اتکا و امیدی برای انسان به وجود آید، و در میدان جنگ نیز نماز و توجه به خدا فراموش نشود.

ممکن است کسانی تصور کنند که اصرار و تأکید درباره نماز تا این حد، یک نوع سخت‌گیری محسوب می‌شود و شاید انسان را از وظایف خطیری که در چنین لحظاتی برای دفاع از خود دارد غافل سازد.

در حالی که این یک اشتباه بزرگ است! معمولاً انسان در این حالات بیش از

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۹۴۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب صلوة الخوف.

هر چیز به تقویت روحیه نیاز دارد و اگر ترس و وحشت و ضعف روحیه بر او غلبه کند شکست او تقریباً قطعی خواهد بود. چه عملی بهتر از نماز و پیوند با خدایی که فرمانش در تمام جهان هستی نافذ و همه چیز در برابر اراده او سهل و آسان است، می تواند روحیه سربازان مجاهد یا کسانی را که با خطری مواجه شده اند، تقویت کند؟ گذشته از شواهد فراوانی که در مجاهدات مسلمین صدر اسلام دیده می شود، در اخبار مربوط به جنگ چهارم مسلمانان با صهیونیست ها نیز که در رمضان سال ۱۳۹۳ هجری قمری روی داد می خوانیم که توجه سربازان اسلام به نماز و مبانی اسلام، اثر فوق العاده ای در تقویت روحیه آن ها و پیروزی بر دشمن داشت.

﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾. این قسمت از آیه خاطر نشان می سازد که خواندن نماز به صورت نماز خوف و در حال راه رفتن و سواره، مخصوص حالت ترس و خوف است، اما هنگامی که امنیت بازگردد و آرامش حاصل شود باید نماز را به همان صورت عادی خواند.

سپس اضافه می کند که خداوند، بسیاری از چیزهایی را که نمی دانستید به شما تعلیم کرد، از جمله چگونگی اقامه نماز در حالت امن و خوف. روشن است که شکرانه این تعلیم این است که بر طبق آن عمل شود. و هر دستوری در جای خود انجام گردد ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾.

### نمازگزاران، انسان هایی شایسته اند<sup>۱</sup>

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾؛ «کسانی که نمازهایشان را دائماً به جا می آورند».<sup>۲</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۲۲ و ۲۳ سوره معارج.

۲. معارج، آیات ۲۲ و ۲۳.



نخستین ویژگی نمازگزاران این است که با درگاه پروردگار متعال ارتباط مستمر دارند و این ارتباط به وسیله نماز تأمین می‌شود، نمازی که انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می‌دهد و او را همواره به یاد خدا می‌دارد، و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرورفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود.

بدیهی است که منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را به جا می‌آورند.

اصولاً هر کار خیری زمانی در انسان اثر مثبت می‌گذارد که تداوم داشته باشد، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَإِنْ قَلَّ؛ محبوب‌ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هرچند کم باشد»<sup>۱</sup>.

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «منظور این است که هرگاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می‌کند همواره به آن ادامه دهد»<sup>۲</sup>.

و در حدیث دیگری از همان امام عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به نافله است، و آیه ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ اشاره به نماز فریضه»<sup>۳</sup>.

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر «محافظة»، مناسب نمازهای واجب است که آن‌ها را باید به طور دقیق در وقت‌های معین انجام داد، اما تعبیر «تداوم» مناسب نمازهای مستحب است، چراکه انسان می‌تواند گاهی آن‌ها را انجام دهد و گاهی ترک کند.

۱. المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث، ج ۲، ص ۱۶۰ (ماده دوام).

۲. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۵.

۳. همان، ص ۴۱۶.

روزه<sup>۱</sup>

## «روزه» در امت‌های پیشین

خداوند در آیه ۱۸۳ سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند مقرر شد؛ تا پرهیزکار شوید».

همان‌طور که از این آیه استفاده می‌شود، روزه در ردیف عبادات دیگر در ادیان بزرگ الهی بوده، چنان‌که در آیه فوق می‌خوانیم: روزه بر شما واجب است همان‌گونه که بر امت‌های پیشین واجب بوده است، و این به خاطر آن است که با روزه سلاح تقوا را به دست آورید.

از آنجا که روزه برای افراد مشکل می‌نماید، خداوند از یک طرف با خطاب «یا ایها الذین امنوا» (ای مؤمنان!) و از طرف دیگر با توجه دادن به اینکه روزه اختصاصی به شما ندارد، بلکه بر پیشینیان نیز لازم بوده، مسلمانان را آماده انجام آن ساخته است.

از امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید: «لَذَّةُ مَا فِي النَّدَاءِ أَزَالَ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعَنَاءِ؛ لذت خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» سختی و مشقت عبادت را از بین می‌برد!».

در اینجا لازم است چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

## ۱. پیشینه روزه

از تورات و انجیل فعلی نیز برمی‌آید که روزه در میان یهود و نصارا بوده

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۸۳ سوره بقره.

واقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می‌گرفته‌اند، چنان‌که در «قاموس کتاب مقدس» آمده است:

«روزه به‌طور کلی در تمام اوقات در میان هر طایفه و هر ملت و مذهب هنگام ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است».<sup>۱</sup>

و نیز از تورات برمی‌آید که موسی عليه السلام چهل روز روزه داشته است چنان‌که می‌خوانیم: «هنگام برآمدنم به کوه که لوح‌های سنگی، یعنی لوح‌های عهدی که خداوند با شما بست را بگیرم آن‌گاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم».<sup>۲</sup>

و همچنین یهودیان هنگام توبه و طلب رضایت خداوند روزه می‌داشته‌اند: «قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته، می‌خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند، روزه می‌داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده، به واسطه روزه و توبه، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند».<sup>۳</sup>

«روزه اعظم با کفاره، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوصی بود که در میان طایفه یهود مرسوم بود، البته روزه‌های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می‌داشتند».<sup>۴</sup>

حضرت مسیح عليه السلام نیز - چنان‌که از «انجیل» استفاده می‌شود - چهل روز روزه گرفته است: «آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید... پس چهل شبانه‌روز روزه داشته عاقبه الامر گرسنه گردید».<sup>۵</sup>

۱. قاموس کتاب مقدس، ص ۴۲۷.

۲. تورات، سفر تثنیه، فصل ۹، شماره ۹.

۳. قاموس کتاب مقدس، ص ۴۲۸.

۴. همان.

۵. انجیل متی، باب چهار، شماره‌های ۱ و ۲.

و نیز برمی آید که حواریون پس از عیسی علیه السلام روزه می داشته‌اند، چنان‌که در انجیل آمده است: «آن‌ها گفتندش که چونست تلامیذ یحیی دائم روزه دارند و دعا نمایند، اما شاگردان تو دائم می خورند و می آشامند؟.. ولی ایامی می آید که داماد از پیش آن‌ها برداشته خواهد شد و در آن ایام روزه خواهند داشت».<sup>۱</sup>

باز در قاموس کتاب مقدس آمده است: «بنابراین حیات حواریان و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بی‌شمار و روزه‌داری بود».<sup>۲</sup>

## ۲. اثر اجتماعی روزه

روزه درس مساوات و برابری میان افراد اجتماع است، زیرا با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن، هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به‌طور محسوس درک می‌کنند، و هم با صرفه‌جویی در غذای شبانه‌روزی خود می‌توانند به کمک آن‌ها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، بتوان مردم متمکن را متوجه حال آن‌ها ساخت، ولی اگر مسأله جنبه حسّی و عینی به خود بگیرد، اثر دیگری دارد. روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسّی می‌دهد و در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام نقل شده که «هشام بن حکم» علت روزه را پرسید: امام علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ؛ روزه در اسلام واجب شد تا فقرا و اغنیا یکسان و برابر گردند».<sup>۳</sup>

## ۳. اثر بهداشتی و درمانی روزه

در طب امروز و همچنین در طب قدیم، اثر معجزه‌آسای «امساک» در درمان

۱. انجیل لوقا، باب ۵، شماره‌های ۳۳-۳۵.

۲. قاموس، کتاب مقدس، ص ۴۲۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۱، کتاب صوم.

انواع بیماری‌ها به هیچ‌وجه قابل انکار نیست و کمتر طبیعی است که در نوشته‌های مشروح خود به این حقیقت اشاره‌ای نکرده باشد، زیرا می‌دانیم که عامل بسیاری از بیماری‌ها زیاده‌روی در خوردن غذاهای مختلف است، چون مواد اضافی، جذب نشده و به‌صورت چربی‌های مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند. این مواد اضافی در لابه‌لای عضلات بدن در واقع لجن‌زارهای متعفن برای پرورش انواع میکروب‌های بیماری‌های عفونی است و در این حال، بهترین راه مبارزه با این بیماری‌ها نابود کردن این لجن‌زارها از راه امساک و روزه است.

روزه زباله‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند و در واقع بدن را «خانه تکانی» می‌کند.

به علاوه، یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه‌های گوارشی و سرویس کردن آن‌ها فراهم می‌سازد، و با توجه به اینکه این دستگاه‌ها حساس‌ترین دستگاه‌های بدن هستند و در تمام سال به‌طور دائم مشغول کارند این استراحت برای آن‌ها نهایت لزوم را دارد. بدیهی است که شخص روزه‌دار طبق دستور اسلام هنگام افطار و سحر نباید در غذا افراط و زیاده‌روی کند، تا بتواند از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد.

«الکسی سوفورین» دانشمند روسی می‌نویسد:

«درمان از طریق روزه فایده ویژه‌ای برای درمان کم‌خونی، ضعف روده‌ها، التهاب بسیط و مزمن، دمل‌های خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقاء، نوراستنی، عرق النساء خراز (ریختگی پوست)، بیماری‌های چشم، دیابت، بیماری‌های جلدی، بیماری‌های کلیه، کبد و بیماری‌های دیگر دارد. معالجه از راه امساک به بیماری‌های فوق اختصاص ندارد، بلکه بیماری‌هایی را نیز که مربوط به اصول جسم انسان است و با

سلول‌های جسم آمیخته شده، همانند: سرطان، سفلیس، سل و طاعون شفا می‌بخشد!»<sup>۱</sup>.

پیغمبر اسلام ﷺ در حدیث معروفی می‌فرماید: «صوموا تصحوا»: «روزه بگیرید تا سالم شوید».

و در حدیث معروف دیگری می‌فرماید: «المعدة بيت كل داءٍ والحمة رأس كل دواءٍ؛ معده خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروها».<sup>۲</sup>

#### ۴. اثر تربیتی روزه

یکی از فواید بزرگ روزه، تربیت روح و تقویت اراده و تعدیل غرایز انسانی است. روزه‌دار با گرسنگی و تشنگی و خودداری از سایر لذایذی که باید از آن چشم‌پوشد، روح و اراده خویشتن را تقویت می‌کند، بر این اساس، مقصود از روزه، به دست گرفتن زمام نفس سرکش و تسلط بر شهوات و هوس‌هاست. درحقیقت مهم‌ترین فلسفه روزه همین اثر اخلاقی و تربیتی است. انسانی که هر لحظه تشنه و گرسنه شد آب و غذا در اختیار اوست، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می‌رویند، که یک روز قطع شدن آب ممکن است باعث پژمردگی یا خشکیدن آن‌ها شود. این درختان نازپرورده، کم‌مقاومت، کم‌دوام، و بسیار ناپایدارند، اما درختانی که از لابه‌لای صخره‌های سخت می‌رویند و نوازشگر شاخه‌های آن‌ها از همان طفولیت طوفان‌های سخت کوهستان، و محرومیت‌های گوناگون است، محکم، بادوام، پرمقاومت و سخت‌کوش و سخت‌جان‌اند. روزه نیز با محدودیت‌ها و محرومیت‌های موقت خود به روح و جسم انسان توان و قدرت و مقاومت و به دنبال آن نور و صفا می‌بخشد.

۱. روزه، روش نوین برای درمان بیماری‌ها، ص ۶۵.

۲. بحارالانوار، ج ۱۴.

جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ «باشد که پرهیزکار شوید» نیز اشاره به همین حقیقت است.

### «سیاحت» به معنای روزه است<sup>۱</sup>

در آیه ۱۱۲ سوره توبه می‌خوانیم: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ...»؛ «توبه‌کنندگان و عبادت‌کنندگان، و سپاس‌گویان و جهادگران...». (السائِحون) یعنی آن‌ها از یک کانون عبادت و پرستش به کانون دیگری رفت و آمد دارند. بنابراین، برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه‌جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آن‌هاست، و هر کجا درسی در این زمینه باشد طالب آن‌اند.

«سائح» در اصل از ماده «سیح» و «سیاحت» به معنی جریان و استمرار گرفته شده و درباره این‌که منظور از «سائح» در آیه فوق چه نوع سیاحت و جریان و استمراری است، میان مفسران گفتگوست؛ بعضی - همان‌گونه که در بالا گفتیم - آن را به معنی سیر میان کانون‌های عبادت گرفته‌اند. در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «سیاحه امتی فی المساجد»: «سیاحت امت من در مساجد است»<sup>۲</sup>. بعضی دیگر «سائح» را به معنی «صائم» (روزه‌دار) گرفته‌اند، زیرا روزه، کاری مستمر در سراسر روز است. در حدیث دیگری می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ السَّائِحِينَ هُمُ الصَّائِمُونَ؛ سائحان روزه‌داران‌اند»<sup>۳</sup>.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۱۲ سوره توبه.

۲. تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث.

۳. تفسیر نورالثقلین و بسیاری از تفاسیر دیگر.

بعضی دیگر از مفسران، سیاحت را به معنی سیر و گردش در روی زمین و مشاهده آثار عظمت خدا و شناخت جوامع بشری و آشنایی با عادات و رسوم و علوم و دانش‌های اقوام گوناگون که اندیشه انسان را زنده و فکر او را پخته می‌سازد، دانسته‌اند. بعضی دیگر از مفسران، سیاحت را به معنی سیر و حرکت به سوی میدان جهاد و مبارزه با دشمن می‌دانند و حدیث نبوی معروف را: «إِنَّ سِيَاحَةَ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ سیاحت امت من جهاد در راه خداست»<sup>۱</sup> شاهد آن گرفته‌اند.

و سرانجام بعضی آن را به معنی سیر عقل و فکر در مسائل مختلف مربوط به جهان هستی، و عوامل سعادت و پیروزی، و اسباب شکست و ناکامی دانسته‌اند. ولی باتوجه به اوصافی که قبل و بعد از آن شمرده شده، معنی اول مناسب‌تر از همه به نظر می‌رسد، هرچند اراده تمام این معانی از این کلمه نیز کاملاً ممکن است، زیرا همه این مفاهیم در مفهوم سیر و سیاحت جمع است.

### امتیاز ماه رمضان<sup>۲</sup>

علت اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده این است که این ماه بر سایر ماه‌ها برتری دارد و در آیه ۱۸۵ سوره بقره: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ...» علت برتری آن چنین بیان شده است که قرآن، کتاب هدایت و راهنمای بشر، که با دستورات و قوانین خود، روش‌های صحیح را از ناصحیح جدا کرده و دستور سعادت انسان‌ها را آورده است در این ماه نازل شده، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتاب‌های بزرگ آسمانی (تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن) در این ماه نازل شده‌اند.

۱. تفسیر المیزان و تفسیر المنار، ذیل آیه‌ی مورد بحث.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره.



امام صادق علیه السلام می فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان و «انجیل» در دوازدهم و «زبور» در هجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل شده است.<sup>۱</sup> بنابراین، ماه رمضان ماه نزول کتاب‌های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و آموزش بوده است، چراکه تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست. برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هرچه بیشتر و عمیق‌تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ شود تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد. در آخرین جمعه ماه شعبان، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از این ماه، خطبه‌ای خواند و اهمیت این ماه را به آن‌ها چنین گوشزد نمود:

«ای مردم! ماه خدا با برکت، آمرزش و رحمت به سوی شما روی می آورد، این ماه برترین ماه‌هاست، روزهای آن برتر از روزهای دیگر و شب‌های آن بهترین شب‌هاست و لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است. ماهی است که به مهمانی خدا دعوت شده‌اید و جزء کسانی قرار گرفته‌اید که مورد اکرام خداوندند. نفس‌های شما همچون تسبیح، خوابتان چون عبادت، اعمالتان مقبول، و دعایتان مستجاب است، بنابراین با نیت‌های خالص و دل‌های پاک از خداوند بخواهید که به شما برای روزه داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد، زیرا بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم شود.

با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز افتید، به فقرا و بینوایان خود بخشش کنید، پیران خویش را گرمی دارید و به خردسالان خود رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید، زبان‌هایتان

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، ح ۱۶.

را از گناه بازدارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بپوشید، گوش‌های خویش را از آنچه شنیدنش حرام است برگزید. به یتیمان مردم شفقت و محبت کنید تا با یتیمان شما چنین کنند...»<sup>۱</sup>.

### روزه سکوت<sup>۲</sup>

در آیه ۲۶ سوره مریم می‌خوانیم: ﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾؛ «(از این غذای لذیذ) بخور و بنوش و چشمت (به فرزندان) روشن دار! و هرگاه کسی از انسان‌ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخنی نمی‌گویم! (و بدان که این نوزاد، از تو دفاع خواهد کرد!)».

ظاهر آیه فوق نشان می‌دهد که مریم علیها السلام به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می‌کرد تا نوزادش عیسی علیه السلام لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه چنین برمی‌آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده‌ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

ولی این نوع روزه در اسلام، مشروع نیست.

از امام علی بن الحسین علیه السلام در حدیثی چنین نقل شده است: «وَصَوْمُ الصَّمْتِ

حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است».<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، ح ۲۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیه ۲۶ سوره مریم.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰.

ولی البته یکی از آداب روزه کامل در اسلام این است که انسان روزه‌دار زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و همچنین چشم خود را از هرگونه آلودگی برگیرد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنْ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَدَهُ، إِنَّ مَرِيْمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِرَحْمَنِ صَوْمًا، أَي صَمْتًا، فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَازَعُوا؛ روزه فقط درباره خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام، یعنی سکوت را، بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است ببندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید»<sup>۱</sup>.

## دعا و نیایش

### دعا و نیایش و اثرات آن<sup>۲</sup>

بعضی می‌پرسند: دعا و نیایش برای چیست؟ آیا دعا اثر تخدیری ندارد؟ و آیا مردم به جای اینکه به سراغ فعالیت و کوشش و استفاده از وسایل جهان هستی بروند تنها باید به دعا قناعت کنند؟ وانگهی آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟ خدا هرچه مصلحت بداند انجام می‌دهد، پس چرا ما طبق دلخواه خود هر ساعت از او چیزی درخواست کنیم؟ از همه این‌ها گذشته، آیا دعا با مقام رضا و تسلیم بودن در برابر خواست‌های خداوند منافات ندارد؟

کسانی که چنین ایرادهایی را بیان می‌کنند از آثار روانی و اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافل‌اند، زیرا انسان برای تقویت اراده و برطرف کردن ناراحتی‌ها به تکیه‌گاهی احتیاج دارد. دعا چراغ امید را در انسان روشن می‌سازد.

۱. من لا یحضره الفقیه (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۲).

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند با عکس‌العمل‌های نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد، و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف: «نبود نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است. اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که نیایش کردن فقط در هنگام صبح، و همچون یک وحشی رفتار کردن در بقیه روز بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود، تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد.<sup>۱</sup>

آن‌ان که برای دعا اثر تخیلی قائل اند معنی دعا را بد فهمیده‌اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسایل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است که بعد از به کار بستن نهایت کوشش خود در استفاده از همه وسایل موجود، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم به سراغ دعا برویم و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم و از کمک‌های بی دریغ آن مبدأ بزرگ مدد بگیریم.

«بنابراین، دعا مخصوص نارسایی‌ها و بن‌بست‌هاست، نه عاملی به جای عوامل طبیعی. نیایش در همان حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت‌های مغزی انسان یک نوع شگفتی و انبساط باطنی و گاهی روح‌قهرمانی و دلآوری را تحریک می‌کند. نیایش، خصایل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می‌دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، این‌هاست که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت

۱. نیایش الکسیس کارل.

می‌کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب‌مانده و کم‌استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقی‌اش بشناسند بسیار کم‌اند.<sup>۱</sup>

از آنچه گفتیم، پاسخ این ایراد نیز که می‌گویند: دعا برخلاف «رضا و تسلیم» است روشن شد، زیرا دعا همان‌طور که در بالا شرح داده شد - نوعی کسب قابلیت برای تحصیل سهم بیشتر از فیض بی‌پایان پروردگار است و به عبارت دیگر: انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند. بدیهی است که کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر، عین تسلیم بودن در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی برخلاف آن. از همه این‌ها گذشته، یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است و انسان به وسیله دعا توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند، و همان‌طور که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا نیز دارای چنین اثری خواهد بود، چه به اجابت برسد، چه نرسد.

و اینکه می‌گویند: دعا فضولی در کار خداست و خدا هرچه مصلحت باشد می‌دهد! توجه ندارند که مواهب الهی برحسب استعدادها و لیاقت‌ها تقسیم می‌شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌شود، لذا می‌بینیم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا به کسی نمی‌دهند»؛ (إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنَزِلَةً لَا تَنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ).<sup>۲</sup>

دانشمندی می‌گوید: «هنگامی که ما نیایش می‌کنیم خود را به نیروی پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌کنیم».<sup>۳</sup>

۱. نیایش الکسیس کارل.

۲. اصول کافی، ج ۲.

۳. آئین زندگی، ص ۱۵۶.

و نیز می‌گوید: «امروز جدیدترین علم، یعنی روانپزشکی همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به این علت که پزشکان روانی (روان‌پزشکان) دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتی‌های ماست برطرف می‌سازد».<sup>۱</sup>

بسیاری، از خود می‌پرسند: با این همه تأکیداتی که در مورد دعا شده، چرا ما دعا می‌کنیم، ولی گاهی به اجابت نمی‌رسد؟

باید گفت: اتفاقاً این سؤال که درحقیقت سؤال مهمی است از پیشوایان بزرگ اسلام نیز شده است و جواب‌های فشرده و کوتاهی داده‌اند که هر کدام از حقیقت خاصی حکایت می‌کند. با استفاده از این احادیث می‌توان گفت: اجابت دعا شرایطی دارد که اگر آن‌ها دست به دست هم دهند، اجابت مسلم خواهد بود:

### ۱. حالات دعاکننده

آمدگی روح و فکر و بی‌آلایشی قلب، اثر عمیقی در این موضوع دارد، همچنین اوقات خاصی که شرایط روحی را برای توجه مخصوص به پروردگار آماده‌تر می‌کند، همچون نیمه‌های شب و سحرگاهان، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَمِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَادْعُنِي فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيباً مُجِيباً؛ در تاریکی شب، با قلبی خاشع، و جسمی متواضع، و چشمی اشکبار مرا بخوان که مرا نزدیک خواهی یافت و دعای تو را به اجابت می‌رسانم».<sup>۲</sup>

و نیز «نوف بکالی» می‌گوید: «شبی در خدمت علی علیه السلام بودم و پاسی از شب

۱. آیین زندگی، ص ۱۵۲ (به نقل از ایدئولوژی الهی).

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، باب ۳۰ از ابواب استحباب الدعاء فی اللیل، ح ۲.

گذشته بود. علی علیه السلام بیدار شد، وضو گرفت و مشغول راز و نیاز با پروردگار شد، در حالی که همچون ابر بهار اشک می ریخت. سپس رو به من کرد و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ گفتم:

چگونه ممکن است حال شما مرا خواب بگذارد؟ فرمود: داود پیغمبر علیه السلام در چنین موقعی از شب به پاخواست و گفت: «إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ؛ این ساعت ساعتی است که هیچ بنده باایمانی خدا را نمی خواند مگر اینکه دعای او به اجابت می رسد (جز جمعی از گناهکاران)».<sup>۱</sup>

## ۲. پاکی غذا از حرام

می دانیم که دعا و همه دیگر اعمال انسان خواه ناخواه نوعی نیروست که از مواد غذایی سرچشمه می گیرد، اگر مواد غذایی از حرام باشد دعا را به رنگ خود درمی آورد و چنین دعایی شایسته قرب پروردگار و اجابت او نخواهد بود، مخصوصاً در این باره در احادیث اسلامی تأکید ویژه ای شده است، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب کسی که گفت: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: «طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تَدْخُلْ بَطْنِكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن و از غذای حرام پرهیز».<sup>۲</sup>

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ فَلْيُطَيِّبْ مَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست می دارد دعایش مستجاب شود باید کسب و کارش را از حرام پاک کند».<sup>۳</sup>

و در حدیث قدسی وارد شده است: «لَا يَحْجُبُ عَنِّي دَعْوَةٌ إِلَّا دَعْوَةُ آكِلِ الْحَرَامِ؛ هیچ دعایی از درگاه من محجوب نمی شود جز دعای حرام خواران».<sup>۴</sup>

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، باب ۳۰ از ابواب استحباب الدعاء فی اللیل، ح ۳؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۰۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب دعاء، باب ۶۷، ح ۴.

۳. همان، باب ۳۲، ح ۲.

۴. همان، ج ۷، ص ۱۴۵.

### ۳. نیاز واقعی

بسیار می‌شود که انسان چیزی را با اصرار از خداوند می‌خواهد و با تمام ذرات وجودش آن را می‌طلبد در حالی که به سود او نیست و نیاز واقعی او را تشکیل نمی‌دهد. خداوند با لطف و محبتی که به بندگان دارد به نیازهای واقعی آنها پاسخ می‌دهد نه به نیازهای کاذب. بسیار دیده شده که انسان چیزی را با اصرار می‌طلبد، اما به آن نمی‌رسد، سپس خودش می‌فهمد که اگر انجام می‌شد چه در دسر بزرگی برای او می‌شد!

در آیه ۶۰ سوره مؤمن می‌خوانیم: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ «پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم. به یقین کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».<sup>۱</sup>

از آنجا که در آیات گذشته تهدیداتی نسبت به افراد بی‌ایمان و متکبر و مغرور آمده بود، در این آیات آن را با لطف و مهربانی می‌آمیزد و آغوش رحمتش را به روی توبه‌کنندگان می‌گشاید، نخست می‌گوید: «پروردگار شما گفته است که مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم».

بسیاری از مفسران دعا و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده‌اند. جمله «استجب لکم» و همچنین روایات متعددی نیز که در ذیل این آیه در زمینه دعا و ثواب‌های آن آمده است، شاهد همین معنی است.

در حالی که بعضی دیگر به پیروی از «ابن عباس»، مفسر معروف، احتمال داده‌اند که «دعا» در اینجا به معنی توحید و عبادت پروردگار است، یعنی «مرا بپرستید و به وحدانیتم اقرار کنید»، ولی ظاهر، همان تفسیر اول است. به هر حال از آیه فوق چند نکته استفاده می‌شود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۶۰ سوره مؤمن.



یک: دعا کردن، محبوب الهی و خواست خود اوست.

دو: بعد از دعا وعده اجابت داده شده، ولی می دانیم که این وعده وعده‌ای است مشروط، نه مطلق! دعایی به هدف اجابت می رسد که شرایط لازم در «دعا» و «دعاکننده» و «مطلبی که مورد تقاضا» است جمع باشد، و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه «نیایش و دعا» و «مفهوم واقعی آن» در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره به طور مشروح بیان کرده ایم و نیازی به تکرار نیست.<sup>۱</sup>

سه: دعا خود نوعی عبادت است، چراکه در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده و در ادامه آیه نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند تهدید شدیدی آمده است؛ می گوید: «کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند».

### اهمیت دعا و شرایط استجاب

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ و سایر پیشوایان بزرگ نقل شده، اهمیت دعا را کاملاً روشن می سازد:

۱. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ؛ دعا عبادت است».<sup>۲</sup>

۲. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد: «ما تقولُ فی رَجَلینِ دخلا المسجدَ جَمیعاً کانَ أَحَدُهُما أَكثَرَ صَلَاةً، وَالآخَرَ دُعَاءً فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ كُلُّ حَسَنٌ؛ چه می فرمایی درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند، یکی نماز بیشتری به جا آورد، و دیگری دعای بیشتری، کدام یک از این دو افضل اند؟ فرمود: هر دو خوب اند. سؤال کننده دوباره عرض کرد: «قَدْ عَلِمْتُ،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۸.

ولكن أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟؛ می دانم هر دو خوب اند، ولی کدام یک افضل است؟» امام علیه السلام فرمود: «أَكْثَرُهُمَا دُعَاءً، أَمَّا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾؛ آن که بیشتر دعا می کند افضل است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...».

سپس افزود: «هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى؛ دعا عبادت بزرگ است».<sup>۱</sup>

۳. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است: در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است، فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَيُطَلَّبَ مِمَّا عِنْدَهُ، وَمَا أَحَدٌ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَلَا يُسْأَلُ مَا عِنْدَهُ؛ چیزی نزد خدا برتر از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچ کس نزد خداوند مبعوض تر و منفورتر از کسانی نیست که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند».<sup>۲</sup>

۴. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعا است: «إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ، وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَلَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا، فَاسْأَلْ تُعْطَ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يَفْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فروبندد و چیزی تقاضا نکند چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چراکه هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد».<sup>۳</sup>

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۹.

۲. کافی، ج ۲، باب فضل الدعاء والحث علیه، ص ۳۳۸.

۳. همان.

۵. در بعضی از روایات، دعا کردن حتی از تلاوت قرآن نیز افضل شمرده شده، چنان‌که از پیامبر ﷺ و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»<sup>۱</sup>.

در یک تحلیل کوتاه می‌توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا: یک: انسان را به شناخت پروردگار (معرفه الله) که برتری سرمایه هر انسان است دعوت می‌کند. دو: سبب می‌شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند، و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی‌ها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او موجودی قائل نشود.

سه: دعا سبب می‌شود که انسان نعمت‌ها را از او ببیند و به او عشق ورزد و از این راه، رابطه عاطفی او با ساحت مقدسش محکم شود.

چهارم: چون خود را نیازمند و مرهون نعمت‌های خدا می‌بیند موظف به اطاعت فرمانش می‌شود. پنجم: چون می‌داند استجاب این دعا بی‌قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است، خودسازی می‌کند و در مسیر تربیت خویشتن گام برمی‌دارد. و از سوی ششم، دعا به او اعتماد به نفس می‌دهد و از یأس و نومیدی بازمی‌دارد و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می‌کند.

نکته مهمی که در پایان این بحث فشرده لازم است یادآوری شود این است که طبق روایات اسلامی، دعا مخصوص مواردی است که تلاش‌ها و کوشش‌های انسان اثر نبخشد، یا به تعبیر دیگر: آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.

بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند به یقین مستجاب نخواهد شد، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ

۱. مکارم الاخلاق، طبق نقل المیزان، ج ۲، ص ۳۴ (ذیل آیه ۱۸۶ بقره).

دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ، فَيَقَالُ لَهُ اَلَمْ اَمُرْكَ بِالطَّلَبِ؟ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَاَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا، فَيَقَالُ لَهُ: اَلَمْ اَجْعَلْ اَمْرَهَا اِلَيْكَ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَافْسَدَهُ، فَيَقُولُ: اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ، فَيَقَالُ لَهُ: اَلَمْ اَمُرْكَ بِالْاِقْتِصَادِ؟ اَلَمْ اَمُرْكَ بِالْاِصْلَاحِ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَادَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، فَيَقَالُ لَهُ: اَلَمْ اَمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؟!؛ چهار گروه اند که دعای آنها مستجاب نمی شود:

کسی که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده! به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟

و کسی که همسری دارد (که همواره او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟ و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده، سپس می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن! به او گفته می شود: مگر دستور اقتصاد و میانه روی به تو ندادم؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم؟ و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده، (اما وام گیرنده منکر شده است؛ او دعا می کند: خداوندا قلبش را نرم کن و وادار به ادای دین فرما) به او گفته می شود: مگر به تو دستور ندادم هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر؟<sup>۱</sup>

روشن است که در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده، و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش، دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود، چراکه گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم بردارند و به دعا پناه برند! چنین دعاهایی مستجاب نمی شود، این یک سنت الهی است.

۱. اصول کافی، ج ۲، باب من لا یتستجاب له دعوة، ح ۲.

البته مستجاب نشدن بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد، گاه با تمام وجودش چیزی را از خدا می خواهد که به هیچ وجه صلاح او نیست، حتی ممکن است خود او بعداً به چنین امری واقف شود. این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک، غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبد که اگر به خواسته او عمل کنند بیماری اش افزون می شود و یا حتی جان او به خطر می افتد، در این گونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.

به علاوه، استجاب دعا شرایطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است و در جلد اول همین تفسیر (تفسیر نمونه) به طور مشروح درباره آن بحث کرده ایم (سوره بقره، آیه ۱۸۶).

### موانع استجاب دعا

در بعضی از روایات، گناهان متعددی به عنوان موانع استجاب دعا ذکر شده، از جمله: سوء نیت، نفاق، تأخیر نماز از وقت، بدزبانی، غذای حرام، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا.<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیثی پرمعنی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: مرحوم «طبرسی» در احتجاج از آن حضرت چنین نقل می کند: «إِنَّهُ سُئِلَ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ وَقَدْ نَرَى الْمُضْطَرَّ يَدْعُوهُ وَلَا يُجَابُ لَهُ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ، قَالَ وَيَحْكِي! مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ، أَمَّا الظَّالِمُ فِدَعَائِهِ مَرْدُودٌ إِلَيَّ أَنْ يَتُوبَ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِذَا دَعَا اسْتَجَابَ لَهُ وَصَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ، أَوْ ادَّخَرَ لَهُ ثَوَاباً جَزِيلاً لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ

۱. معانی الاخبار (طبق نقل تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۳۴ و اصول کافی).

خَيْرًا لَهُ إِنْ أَعْطَاهُ أَمْسَكَ عَنْهُ؛ از آن حضرت سؤال کردند: آیا خداوند نمی‌فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می‌بینیم که دعا می‌کنند و به اجابت نمی‌رسد و مظلومانی را می‌بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می‌طلبند ولی آن‌ها را یاری نمی‌کند! امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! هیچ‌کس او را نمی‌خواند مگر اینکه اجابت می‌کند، اما دعای ظالم مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می‌فرماید و بلا را از او برطرف می‌سازد، به طوری که گاهی خود او نمی‌داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می‌کند، و از اجابت چیزی که بندگان تقاضا کنند، ولی مصلحت آن‌ها نباشد خودداری می‌فرماید.<sup>۱</sup>

و از آنجا که دعا و تقاضا از خدا فرع بر معرفت خداوند است در آیه بعد، از حقایقی سخن می‌گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می‌برد، و یکی از شرایط دعا را که امید به اجابت است افزایش می‌دهد؛ می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الَّيْلَ لِيَتَسَكَّنُوا فِيهِ﴾؛ «خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسایید». چراکه تاریکی شب، از یک‌سو سبب تعطیل شدن اجباری کارهای روزانه است، و از سوی دیگر، خود تاریکی آرام‌بخش و سبب استراحت جسم و روح و اعصاب است و نور، مایه جنبش و حرکت. لذا به دنبال آن می‌افزاید: ﴿وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا﴾؛ «و روز را بینا و روشنی بخش قرار داد» تا محیط زندگی انسان‌ها را روشن کند و برای هر گونه فعالیتی آماده سازد.

### اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید<sup>۲</sup>

خداوند در آیه ۷۷ سوره فرقان می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا يَعْْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ

۱. تفسیر صافی، ذیل آیات مورد بحث.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیه ۷۷ سوره فرقان.

كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»؛ «بگو: پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد؛ شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید، و (این عمل دامان شما را خواهد گرفت و) از شما جدا نخواهد شد».

این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است درحقیقت نتیجه‌ای است برای تمام سوره، و هم برای بحث‌هایی که در زمینه اوصاف «عباد الرحمن» در آیات گذشته آمده است. روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «بگو: پروردگار من برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد»؛ «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ». «یعبأ» از ماده «عبأ» (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است، بنابراین جمله «لا يعبأ» یعنی وزنی قائل نیست، و به تعبیر دیگر: اعتنایی نمی‌کند.

گرچه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده، ولی ریشه همه تقریباً به یک اصل بازمی‌گردد. بعضی گفته‌اند: دعا به همان معنی دعا کردن معروف است.

بعضی دیگر آن را به معنی ایمان، و بعضی به معنی عبادت و توحید، و بعضی به معنی شکر، و بعضی به معنی خواندن خدا در سختی‌ها و شداید، تفسیر کرده‌اند، اما ریشه همه این‌ها همان ایمان و توجه به پروردگار است.

بنابراین، مفهوم آیه چنین می‌شود: آنچه به شما در پیشگاه خدا وزن و ارزش و قیمت می‌دهد ایمان و توجه به پروردگار و بندگی اوست.

سپس می‌افزاید: «شما آیات پروردگار و پیامبران خدا را تکذیب کردید و این تکذیب دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد».

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی‌شود، ولی با کمی دقت روشن می‌شود که منظور اصلی این است که شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید، اگر به سوی خدا نیایید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش

و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیب‌تان بدون شک دامانتان را خواهد گرفت.

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می‌کند حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده است: از آن حضرت سؤال کردند: «كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَفْضَلُ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟» آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است، یا بسیار دعا کردن؟<sup>۱</sup> امام در پاسخ فرمود: «كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ؛ بسیار دعا کردن برتر است» و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.<sup>۱</sup>

### نکته: دعا راه خودسازی و خدانشناسی

می‌دانیم که در آیات قرآن و روایات اسلامی اهمیت زیادی به دعا داده شده که نمونه آن آیه فوق بود، ولی ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس ساخته است، و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند: «دعا کار افراد بیچاره است! این که اهمیتی ندارد!» ولی اشتباه از اینجا ناشی می‌شود که دعا را خالی و برهنه از شرایطش می‌نگرند، در حالی که اگر شرایط خاص دعا در نظر گرفته شود این حقیقت به وضوح ثابت می‌گردد که دعا وسیله مؤثری است برای خودسازی، و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا. نخستین شرط دعا، شناخت کسی است که انسان او را می‌خواند. شرط دیگر شستشوی قلب و دل، و آماده ساختن روح برای تقاضا از اوست، چراکه انسان هنگامی که به سراغ کسی می‌رود باید آمادگی لقای او را داشته باشد. شرط سوم دعا، جلب رضا و خشنودی کسی است که انسان از او تقاضایی دارد، چراکه بدون آن احتمال تأثیر بسیار ناچیز است.

۱. تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.



و بالاخره چهارمین شرط استجاب دعا این است که انسان تمام قدرت و نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حداکثر تلاش و کوشش را انجام دهد و آنگاه دربارهٔ ماورای آن دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند، زیرا در روایات اسلامی با صراحت آمده است: کاری که انسان خود می‌تواند انجام دهد، اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود دعایش مستجاب نیست!

در نتیجه دعا وسیله‌ای است هم برای شناخت پروردگار و صفات جمال و جلال او، هم برای توبه از گناه و پاک‌سازی روح، هم عاملی است برای انجام نیکی‌ها، و هم سببی است برای جهاد و تلاش و کوشش بیشتر تا آخرین حد توان. به همین دلیل تعبیرات مهمی دربارهٔ دعا دیده می‌شود که جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست، مثلاً در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعَمُودُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ دعا اسلحهٔ مؤمن، و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیؑ می‌خوانیم: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ، وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَخَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنِ صَدْرِ تَقِيٍّ وَقَلْبِ تَقِيٍّ؛ دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینهٔ پاک و قلب پرهیزکار برخیزد».<sup>۲</sup>

و در حدیثی از امام صادقؑ می‌خوانیم: «الدُّعَاءُ أَنْفَعُ مِنَ السِّنَانِ؛ دعا نافذتر از نوک نیزه است».<sup>۳</sup>

گذشته از همهٔ این‌ها اصولاً در زندگی انسان حوادثی رخ می‌دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یأس فرو می‌برد. دعا می‌تواند دریچه‌ای باشد به سوی امید پیروزی، و وسیلهٔ مؤثری برای مبارزه با یأس و نومیدی.

۱. اصول کافی، ج ۲، ابواب الدعاء، باب ان الدعاء سلاح المؤمن.

۲. همان.

۳. همان.

به همین دلیل دعا هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت و نیرو و امیدواری و آرامش می‌بخشد و از نظر روانی اثر غیرقابل انکاری دارد.

### آداب دعا کردن<sup>۱</sup>

در آیه هفتم سوره مؤمن می‌خوانیم: «... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ (فرشتگان حامل عرش می‌گویند: «پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرزش و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار!»). در این آیات، حاملان عرش الهی راه و رسم دعا را به مؤمنان می‌آموزند. نخست: تمسک به ذیل نام پروردگار (ربنا).

سپس ستودن او به صفات جمال و جلالش و مدد خواستن از مقام رحمت و علم بی‌پایانش «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا».

بعد وارد شدن در دعا، خواستن و سایل به ترتیب اهمیت، و قرین کردن با شرایطی که زمینه استجاب را فراهم می‌سازد «وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ». و سرانجام، پایان دادن دعا با ذکر اوصاف جمال و جلال او و توسل مجدد به ذیل رحمتش. جالب توجه اینکه حاملان عرش در این دعا روی پنج وصف از مهم‌ترین اوصاف الهی تکیه می‌کنند: ربوبیت، رحمت، قدرت، علم و حکمت او.

### چرا دعاها با «رَبَّنَا» شروع می‌شود؟

مطالعه آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که «اولیاء الله» اعم از پیامبران

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۷ سوره مؤمن.

و فرشتگان و بندگان صالح، هنگام دعا سخن خود را با «ربنا» یا «ربی» شروع می‌کردند.

آدم علیه السلام می‌گوید: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»؛ «پروردگارا! من و همسرم به خود ستم کردیم!». نوح علیه السلام عرض می‌کند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ»؛ «پروردگارا! من و پدر و مادرم را بیامرز!». ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»؛ «پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می‌شود ببخش!».

یوسف علیه السلام می‌گوید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ»؛ «پروردگارا! بهره‌ای از حکومت به من رحمت فرموده‌ای».

موسی علیه السلام می‌گوید: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ»؛ «پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود». سلیمان علیه السلام می‌گوید: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»؛ «پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ‌کس نباشد!».

عیسی علیه السلام عرض می‌کند: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»؛ «ای پروردگار ما! از آسمان مائده‌ای بر ما نازل کن».<sup>۱</sup>

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله عرضه می‌دارد: «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»؛ «پروردگارا! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم».<sup>۲</sup>

و مؤمنان - طبق آیات آخر سوره آل عمران - چندین بار این تعبیر را تکرار می‌کنند، از جمله می‌گویند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»؛ «پروردگارا! این آسمان‌ها و زمین پهناور را بیهوده نیافریده‌ای».

۱. مائده، آیه ۱۱۴.

۲. مؤمنون، آیه ۹۷.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که بهترین دعا این است که از مسأله ربوبیت پروردگار آغاز شود. درست است که نام مبارک «الله» جامع‌ترین نام خداست، ولی از آنجا که تقاضا از محضر پرلطف او با مسأله ربوبیت تناسب دارد، ربوبیتی که از ناحیه خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز می‌شود و تا آخر عمر او و بعد از آن ادامه دارد، و انسان را غرق الطاف الهی می‌کند، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسب‌تر و شایسته‌تر است.<sup>۱</sup>

### تلاش برای معاش، هم‌ردیف جهاد<sup>۲</sup>

در آیه بیستم سوره مزمل آمده است: «... وَآخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»؛ «و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند...».

در آیه فوق، تلاش برای زندگی در کنار «جهاد فی سبیل الله» قرار داده شده و این نشان می‌دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است. چرا چنین نباشد در حالی که یک ملت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت، و اصولاً «جهاد اقتصادی» بخشی از «جهاد با دشمن» است.

در این زمینه جمله‌ای از عبدالله بن مسعود، صحابی معروف نقل شده است که می‌گوید: «أَيُّمَا رَجُلٍ جَلَبَ شَيْئًا إِلَى مَدِينَةِ مِنَ الْمَدَائِنِ الْمُسْلِمِينَ، ضَابِرًا مُحْتَسِبًا، فَبَاعَهُ بِسَعْرِ يَوْمِهِ، كَانَ عِنْدَ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ، ثُمَّ قَرَأَ: وَآخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ...؛ هر کس متاعی را به یکی از شهرهای مسلمانان ببرد و زحمات خود را

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیات مورد بحث.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیه ۲۰ سوره مزمل.



شهوآت غرق می‌شوند و آنچه ناگفتنی است آن می‌کنند و هرگونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می‌دهند.

در تفسیر دیگری از «ابن عباس» در مورد این آیه می‌خوانیم که منظور از «بغی» در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست، بلکه بغی به معنی طلب است، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می‌کنند و هرگز سیر نخواهند شد! ولی تفسیر اول که بسیاری از مفسران انتخاب کرده‌اند صحیح‌تر به نظر می‌رسد، چراکه تعبیر «وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ» بارها در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است، مانند «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»<sup>۱</sup> و «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»<sup>۲</sup>. درست است که «بغی» به معنی «طلب» نیز آمده، اما هنگامی که با «فی الارض» همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

پرسش مهم: آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است نباید برای وسعت روزی تلاش کند، به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است؟ در پاسخ این سؤال باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به دلیل سستی و تنبلی خود انسان است، این کمبودها و محرومیت‌ها خواست حتمی خداوند نیست، بلکه نتیجه اعمال انسان است که دامن‌گیرش شده، و اسلام براساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام همه را به تلاش و جهاد دعوت کرده است، ولی هرگاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت و باز هم درها به روی او بسته شد، باید بداند که در این امر مصلحتی بوده، بی‌تابی نکنند، مأیوس نشود، زبان به کفران نکشاید، به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

۱. یونس، آیه ۲۳.

۲. شوری، آیه ۴۲.

این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر «عباده» (بندگان) هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی ندارد، چراکه این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال، همه به کار می‌رود، مانند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید شوید».

درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می‌کند تا بندگان طغیان نکنند، اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد، لذا در آیه بعد می‌افزاید: «او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم مأیوس شدند نازل می‌کند و دامنه رحمت خویش را می‌گستراند»؛ «وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ». و باید هم چنین باشد «چراکه او ولی و سرپرستی است شایسته ستایش»؛ «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ».

## نکاتی درباره شرایط و عوامل رزق و روزی

### ۱. اسباب و سرچشمه‌های روزی<sup>۱</sup>

بدون شک، انسان‌ها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوت‌اند، ولی با این حال آنچه پایه اصلی پیروزی‌ها را تشکیل می‌دهد تلاش و سعی و کوشش آدمی است. کسانی که سخت‌کوش‌ترند، پیروز‌ترند، و کسانی که تنبل‌تر و کم‌تلاش‌ترند، محروم‌ترند. به همین دلیل، قرآن بهره انسان را متناسب با سعی او می‌شمرد و با صراحت می‌گوید: «وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۲</sup>.

و در این میان به کار بستن اصول تقوا و درستکاری و امانت و نظامات و قوانین الهی، و اجرای اصول عدل و داد، اثر فوق‌العاده عمیقی دارد، چنان‌که

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیه ۳۹ سوره نجم.

۲. نجم، آیه ۳۹.

قرآن می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ «اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم».<sup>۱</sup>

و نیز می‌گوید: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ «وهرکس از (مخالفت خدا) بپرهیزد خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».<sup>۲</sup>

و نیز به همین دلیل، نقش انفاق را در وسعت روزی یادآور شده و می‌گوید: «إِن تَقْرِبُوا اللَّهَ قَرَّبًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ»؛ «اگر به خدا قرض الحسنه دهید (و در راه او انفاق کنید) آن را برای شما مضاعف می‌گرداند».<sup>۳</sup>

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در زندگی اجتماعی، از میان رفتن یک فرد یا یک گروه، زیانش متوجه همهٔ اجتماع می‌شود، و به همین دلیل نگهداری افراد و کمک به آن‌ها برای کل اجتماع بازده دارد (گذشته از جنبه‌های معنوی و انسانی).

خلاصه اینکه اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه، نظام تقوا و درستی و پاکی و تعاون و همکاری و انفاق باشد بدون شک چنین جامعه‌ای نیرومند و سربلند خواهد شد. اما اگر به عکس، نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن دیگران باشد چنین جامعه‌ای از نظر اقتصادی نیز عقب‌مانده خواهد بود و رشتهٔ زندگی مادی آن‌ها نیز متلاشی می‌شود.

لذا در روایات اسلامی، به تلاش و کوشش همراه با تقوا برای کسب روزی

۱. اعراف، آیهٔ ۹۶.

۲. طلاق، آیات ۲ و ۳.

۳. تغابن، آیهٔ ۱۷.



اهمیت فوق‌العاده‌ای داده شده است، تا آنجا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا؛ در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند»<sup>۱</sup> و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای خانواده خود تلاش می‌کند، مانند مجاهدان راه خداست».<sup>۲</sup> حتی دستور داده شده که مسلمانان صبح هرچه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند.<sup>۳</sup> و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی‌رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند، ولی گوشه‌خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می‌کنند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که پس چرا در آیات و روایات بسیاری، روزی به دست خدا معرفی شده و تلاش در راه آن مذموم است؟! در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱. دقت در منابع اسلامی نشان می‌دهد که آیات و یا روایاتی که در نگاه سطحی و ابتدایی - چه در این بحث و چه در بحث‌های دیگر - متضاد به نظر می‌رسند، هر کدام به یکی از ابعاد مسأله‌ای که دارای بُعدهای مختلفی است نظر دارند، که غفلت از این ابعاد موجب توهم تناقض شده است.

آنجا که مردم با ولع و حرص هرچه شدیدتر به دنبال دنیا و زرق و برق جهان ماده می‌روند و برای نیل به آن از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کنند، دستورات مؤکد و پشت‌سرهم وارد می‌شود و آن‌ها را به ناپایداری دنیا و بی‌ارزش بودن مال و جاه توجه می‌دهد، و در مقابل، آنجا که گروهی به بهانه زهد، دست از کار

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۵۰.

و کوشش و تلاش می‌کشند، اهمیت کار و کوشش به آن‌ها گوشزد می‌شود. درحقیقت برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلوی افراط و تفریط‌ها را به طرز شایسته‌ای بگیرند.

آیات و روایاتی که تأکید می‌کند روزی دست خداست و سهم و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده، درحقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیاپرستی، و فعالیت بی‌قید و شرط و بی‌حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است، نه اینکه هدف آن خاموش کردن شعله‌های گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خودکفا باشد.

و با توجه به این واقعیت، تفسیر روایاتی روشن می‌شود که می‌گوید: بسیاری از روزی‌ها هست که اگر شما نیز به دنبال آن نروید، به دنبال شما می‌آید.

۲. از نظر جهان‌بینی توحیدی همه‌چیز به خدا منتهی می‌شود و یک خداپرست موحد راستین چیزی را از خود نمی‌داند، بلکه هر موهبتی به او می‌رسد، سرچشمه آن را خدا می‌بیند و می‌گوید: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «همه خوبی‌ها و نیکی‌ها به دست توست و تو به هر چیزی قادر و توانایی».<sup>۱</sup> بر این اساس او باید در هر مورد، به این حقیقت توجه داشته باشد که حتی فرآورده‌های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز اگر درست بنگرد، از طرف خداست و اگر یک لحظه نظر لطف او برگرفته شود همه این‌ها خاموش می‌گردد. چنین انسانی هنگامی که بر مرکب سوار می‌شود «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» می‌گوید (منزه است خداوندی که این را مسخر ما ساخت)، هنگامی که به نعمتی برسد، سرود توحید را سر می‌دهد و می‌گوید: «وَمَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَكَ»؛ هر نعمتی داریم از توست ای خدا!<sup>۲</sup> و حتی هنگامی که یک گام مهم اصلاحی همچون

۱. آل عمران، آیه ۲۶.

۲. این جمله در تعقیبات نماز عصر در کتب دعا وارد شده است.

پیامبران در مسیر نجات انسان‌ها برمی‌دارد، می‌گوید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ «موفقیت من تنها از ناحیه خداست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم».<sup>۱</sup>

ولی آنچه مسلم است این است که در کنار همه این بحث‌ها، اساس و پایه کسب روزی، تلاش و فعالیت صحیح و مثبت و سازنده و دور از هرگونه افراط و تفریط است، و روزی‌هایی که بدون تلاش به انسان می‌رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی، و شاید به همین دلیل، علی علیه السلام در کلمات قصارش در درجه اول، روزی‌هایی را ذکر می‌کند که انسان به دنبال آن می‌رود، سپس روزی‌هایی که به دنبال انسان می‌آید: «يَابْنَ آدَمَ، الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ؛ ای فرزند آدم! روزی دو گونه است: یکی آن روزی‌ای که تو به دنبال آن می‌روی، و دیگری روزی‌ای که به دنبال تو می‌آید».<sup>۲</sup>

### مواسات با دیگران

در آیات ۷۰ تا ۷۲ سوره نحل، به تنگ‌نظری و بخل بسیاری از انسان‌ها اشاره شده که حاضر نیستند از مواهب بیشتری که در اختیار دارند به زیردستان خود ببخشند (مگر کسانی که در مکتب تربیتی انبیا و رهبران الهی پرورش یافته‌اند). در ذیل همین آیات در روایاتی بر «مساوات و مواسات» تأکید شده است، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیات فوق می‌خوانیم: «لَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَخُصَّ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَأْكُولِ دُونَ عِيَالِهِ؛ برای انسان سزاوار نیست که در خانه غذای اختصاصی داشته باشد و از چیزی بخورد که خانواده او نمی‌خورد».<sup>۳</sup>

۱. هود، آیه ۸۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۶۸.

و نیز از ابوذر نقل شده که می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّمَا هُمْ إِخْوَانُكُمْ فَكَسَوْهُمْ مِمَّا تَكْسُونَ، وَأَطْعَمُوهُمْ مِمَّا تَطْعَمُونَ، فَمَا رُؤِيَ عَبْدُهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا وَرِدَائُهُ رِدَائُهُ، وَإِزَارُهُ إِزَارُهُ، مِنْ غَيْرِ تَفَاوُتٍ؛ زبردستان شما برادران شما هستند، از آنچه می‌پوشید به آن‌ها بپوشانید و از آنچه می‌خورید به آن‌ها اطعام کنید». ابوذر بعد از این توصیه پیامبر ﷺ کاری می‌کرد که ردا و لباس زبردستانش با خودش کمترین تفاوتی نداشته باشد.<sup>۱</sup>

از روایات فوق و همچنین از خود آیه که می‌گوید: «فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» استفاده می‌شود که اسلام توصیه می‌کند همه مسلمانان به‌عنوان یک برنامه اخلاق اسلامی درباره همه اعضای خانواده خود و کسانی که در زبردست آن‌ها قرار دارند، تا جای ممکن مساوات را رعایت کنند و در محیط خانواده و درباره زبردستان هیچ‌گونه فضیلت و امتیازی برای خود قائل نشوند.

### تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی<sup>۲</sup>

در آیه ششم سوره هود می‌خوانیم: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همه اینها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است».

در مورد «رزق» بحث‌های مهمی وجود دارد که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم:

۱. «رزق» در لغت به معنی بخشش مستمر و مداوم است، اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره‌ای که خداوند نصیب بندگان می‌کند، مانند

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۶ سوره هود.

مواد غذایی و مسکن و پوشاک، و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص، به همه این‌ها رزق گفته می‌شود. کسانی که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادی می‌کنند، به موارد استعمال آن توجه دقیقی ندارند. قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ «آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند»<sup>۱</sup> روشن است که روزی شهیدان، آن‌هم در جهان برزخ، نعمت‌های مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مادی مشکل است.

۲. تأمین نیازمندی‌های موجودات زنده - و به تعبیر دیگر: رزق و روزی آن‌ها - از جالب‌ترین مسائلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. در گذشته همه دانشمندان در فکر بودند که اگر در اعماق دریاها موجودات زنده‌ای وجود داشته باشد غذای آن‌ها از چه راهی تأمین می‌شود؟ زیرا ریشه اصلی غذاها به نباتات و گیاهان بازمی‌گردد که آن‌ها نیز نیازمند نور آفتاب هستند، و در اعماق بیش از ۷۰۰ متر هیچ نوری وجود ندارد و یک شب تاریک ابدی بر آن سایه افکنده است. ولی به زودی روشن شد که نور آفتاب، گیاهان ذره‌بینی را در سطح آب، و در بستر امواج پرورش می‌دهد و آن گیاهان هنگامی که مرحله تکاملی خود را پیمودند، همچون میوه رسیده‌ای، به اعماق دریا فرو می‌روند، و سفره نعمت را برای موجودات زنده ژرفای آب فراهم می‌سازند.

از سوی دیگر، بسیاری پرندگانی که از ماهیان دریا تغذیه می‌کنند، حتی نوعی شب‌پره وجود دارد که در ظلمت شب همچون یک غواص ماهر به اعماق آب فرو می‌رود و صید خود را که با امواج مخصوص رادارمانندی که از بینی خود بیرون می‌فرستند شناسایی و نشانه‌گیری کرده، بیرون می‌آورد.

۱. آل‌عمران، آیه ۱۶۹.

روزی بعضی از انواع پرندگان در لابه‌لای دندان‌های برخی از حیوانات عظیم‌الجثه دریا نهفته شده است! این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریایی دندان‌هایشان به یک «خلال طبیعی» نیاز دارد به ساحل می‌آیند و دهانشان را که بی‌شبهت به غار نیست باز نگه می‌دارند. آن گروه از پرندگان مذکور که روزی‌شان در اینجا حواله شده، بدون هیچ‌گونه وحشت و اضطراب وارد این «غار» می‌شوند و به جستجوی روزی خویش در لابه‌لای دندان‌های حیوان غول‌پیکر می‌پردازند؛ هم از این غذای آماده شکمی از عزا درمی‌آورند و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می‌سازند، و هنگامی که برنامه هر دو پایان پذیرفت و آن‌ها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهان خود را می‌بندد و به اعماق آب فرو می‌رود!

راه و روش روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است! از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچ‌کس به هیچ‌وجه در آن ظلمت‌کده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابه‌لای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگان علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید: خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آن‌ها را می‌داند و هم محل سیار آنان را، و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند.

جالب اینکه در آیات فوق، هنگام بحث از روزی خواران، تعبیر به «دابه و جنبه» شده است و این اشاره لطیفی به مسئله رابطه «انرژی» و «حرکت» است. می‌دانیم که هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند ماده انرژی‌زاست یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت شود، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید: خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد!

و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آن‌ها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در هنگام «رشد» دارند.

۳. آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ یا باید به دنبال آن برود و به گفته شاعر: «شرط عقل است جستن از درها»؟! بعضی از افراد سست و بی‌حال با تکیه بر تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چراکه روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد، و هیچ دهان‌بازی بدون روزی نمی‌ماند!

این چنین افراد نادان که شناخت‌شان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت‌های مثبت زندگی، و تن دادن به انواع محرومیت‌ها، با این بهانه که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتماً روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید! و این فرصت خوبی به استثماریان می‌دهد که هرچه بیشتر حلق‌های محروم را بدوشند و آن‌ها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند.

در حالی که مختصر آشنایی با قرآن و احادیث اسلامی برای پی‌بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای اینکه سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند، کارهایی سخت و توان‌فرسا. پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنا نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، پیامبران

و امامان، که با مفاهیم دینی از همه آشناتر بودند نباید این همه برای روزی تلاش می‌کردند. بنابراین ما نیز می‌گوییم که روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد، و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم «هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر». به یقین مفهوم این سخن این نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقا تا یک مدت قابل ملاحظه‌ای دارد اما مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آنچه را که سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند.

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است برای افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر دری می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگی‌شان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به این‌گونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نزنند و از راه نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آن‌ها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند، مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آن‌ها را تأمین می‌کند. خدایی که آن‌ها را در ظلمت‌کده رحم فراموش نکرد، خدایی که هنگام طفولیت آن‌ها که توانایی تغذیه از مواد غذایی این جهان را نداشتند روزی‌شان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد. خدایی که هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند، روزی‌شان را به دست پدر پرمهری داد که صبح تا شام تلاش کند و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانش زحمت می‌کشد.

آری، این خدا چگونه ممکن است هنگامی که انسان بزرگ می‌شود و توانایی



و قدرت هرگونه کار و فعالیتی پیدا می‌کند او را فراموش نمایید؟ آیا عقل و ایمان اجازه می‌دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزی اش فراهم نشود در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد؟

البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌ها چه انسان به دنبال آن برود، چه نرود، به سراغ او می‌آیند. آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می‌شتابند؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟!

ولی اگر از این‌گونه مواهب به اصطلاح بادآورده و یا به تعبیر صحیح‌تر: مواهبی که بدون تلاش، به لطف خدا، به ما رسیده، با تلاش و کوشش خود به‌طور صحیحی نگهداری نکنیم آن‌ها نیز از دست ما خواهد رفت، و یا بی‌اثر می‌ماند. ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید: برای تأمین زندگی بهتر، چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.

### فایده تلاش و کوشش<sup>۱</sup>

کاملاً روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر اینکه تنبلی و سستی و دل‌مردگی را از انسان‌ها دور می‌سازد و حرکت و نشاط می‌آفریند، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آن‌هاست و اگر چنین نبود و همه چیز بی‌حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره‌ای پیدا می‌کرد؟ یک مشت انسان‌های بیکار، با شکم‌های سیر، و بدون هیچ‌گونه

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۱۹-۲۱ سوره حجر.

کنترل، غوغائی به پا می‌کردند، چراکه می‌دانیم مردم این جهان همچون انسان‌های بهشتی نیستند که هرگونه شهوت و خودخواهی و غرور و انحراف از دل و جان‌شان شسته شده باشد، بلکه انسان‌هایی هستند با همه صفات نیک و بد که باید در کورهٔ این جهان قرار گیرند و آب‌دیده شوند، و چه چیز بهتر از تلاش و حرکت و اشتغال سالم می‌تواند آنان را آب‌دیده کند؟

بنابراین، همان‌گونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می‌کشاند بی‌نیازی بیش از حد نیز منشأ فساد و تباهی است.

### کیفیت کار مهم است نه کمیت<sup>۱</sup>

از آیات قرآن این حقیقت به‌خوبی به دست می‌آید که اسلام در هیچ موردی روی «زیادی مقدار عمل» تکیه نکرده، بلکه همه‌جا به «کیفیت عمل» اهمیت داده است و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق‌العاده‌ای قائل شده که آیهٔ ۷۹ سورهٔ توبه ﴿الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ...﴾ نمونه‌ای از این منطوق قرآن است.

قرآن برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخوابیده و با قلبی پر از عشق به خدا، و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشکلات جامعهٔ اسلامی، کار کرده و توانسته است با این بیدار ماندن یک من خرما به سپاه اسلام در لحظات حساس کمک کند، فوق‌العاده اهمیت قائل شده و کسانی را که این‌گونه اعمال به‌ظاهر کوچک و واقعاً بزرگ را تحقیر می‌کنند، به شدت توبیخ و تهدید می‌کند و می‌گوید که مجازات دردناک در انتظار آن‌هاست.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می‌شود که در یک جامعهٔ سالم اسلامی

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیهٔ ۷۹ سورهٔ توبه.

هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشم‌ها تنها به متمکنان دوخته شود، چراکه اسلام متعلق به همه است و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هر کس، از مقدار توانایی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار و کم نیست، سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است.

قابل توجه اینکه در حدیثی می‌خوانیم که از پیامبر ﷺ سؤال شد: «ای الصدقة افضل؟» «کدام صدقه و کمک از همه برتر است؟» پیامبر ﷺ فرمود: «جهد المقل» «مقدار توانایی افراد کم‌درآمد (صدقه‌ای که افراد فقیر می‌دهند)».

### هنگامی که از کار مهمی فراغت می‌یابی به مهم دیگری پرداز<sup>۱</sup>

در آیات هفتم و هشتم سوره «الْمَنْشُرُ» می‌خوانیم: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ \* وَالْيَ رَبِّكَ فَارْغَبْ»؛ «پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی به مهم دیگری پرداز، و به سوی پروردگارت توجه کن!».

هرگز بیکار نمان، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان کار مهمی را آغاز کار مهم دیگر قرار ده و در تمام این احوال به خدا تکیه کن «و به سوی پروردگارت توجه نما». رضایت او را بطلب، خشنودی او را جستجو کن، و به سوی قرب جوارش بشتاب.

مطابق آنچه که گفته شد، آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که فراغت از هر کار مهمی، و پرداختن به کار مهم دیگر را شامل می‌شود، و جهت‌گیری تمام تلاش‌ها را به سوی پروردگار توصیه می‌کند، ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده‌اند که می‌توان هر یک از آن‌ها را به‌عنوان مصداقی پذیرفت:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات ۷ و ۸ سوره شرح.

جمعی گفته‌اند: منظور این است که وقتی از نماز واجب فراغت یافتی به دعا پرداز و از خدا تمنا کن تا هرچه می‌خواهی به تو بدهد؛  
یا هنگامی که از فرائض فارغ شدی برای نافله شب برخیز؛  
یا هنگامی که از امور دنیا فارغ شدی به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت پرداز؛  
یا هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی به مستحباتی که خدا دستور داده توجه کن؛

یا هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به عبادت برخیز؛  
یا هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به جهاد نفس پرداز؛  
یا هنگامی که از ادای رسالت فارغ شدی به تقاضاهای شفاعت برخیز.  
در روایات متعددی که دانشمند معروف اهل سنت «حاکم حسکانی» در کتاب شواهد التنزیل نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه یعنی «هنگامی که فراغت یافتی، علی را به ولایت نصب کن».<sup>۱</sup>  
قرطبی نیز در تفسیر خود از بعضی نقل کرده که معنای آیه این است: «هنگامی که فراغت یافتی امامی را که جانشین توست نصب کن».<sup>۲</sup> البته نام‌برده خود این معنی را نپذیرفته است.

با توجه به اینکه در آیه شریفه موضوع «فراغت» معنی نشده و «فانصب» از ماده «نصب» (بر وزن نسب) به معنی تعب و زحمت است، آیه بیانگر یک اصل کلی و فراگیر است و هدف این است که پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان یک الگو و سرمشق، از اشتغال به استراحت بعد از پایان یک امر مهم بازدارد و تلاش مستمر و پیگیر را در زندگی به او گوشزد کند. با توجه به این معنی روشن می‌شود

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۴۹، (احادیث ۱۱۱۶-۱۱۱۹).

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۷۱۹۹.

که تمام تفاسیر فوق صحیح است، ولی هر کدام به عنوان مصداقی از این معنی فراگیر و عام است. وجه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است! اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی، کم شدن نشاط، تنبلی و فرسودگی، و در بسیاری از مواقع، مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است.

### مذمت بیکاری در احادیث اسلامی<sup>۱</sup>

در کتاب وسائل الشیعه، ابوابی در مذمت «بیکاری»، «پرخوابی» و «تنبلی» در مسیر تحصیل نیازمندی‌های زندگی باز شده است، از جمله در حدیثی که از امیر مؤمنان علیه السلام در این ابواب نقل شده، می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا اِزْدَوَجَتْ اِزْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَنَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که موجودات در آغاز باهم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی باهم پیمان زوجیت بستند و از آن‌ها فرزندی به نام «فقر» متولد شد».<sup>۲</sup>

و در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا؛ در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید، چرا که پدران و نیاکان ما به دنبال آن می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنِّي لِأَبْغِضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنِ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَسَلَ عَنِ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنِ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ؛ من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مبعوض می‌دارم، کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با اینکه ثمره‌اش به زودی نصیب او می‌شود) در کار آخرتش تنبل تر است».<sup>۴</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیات ۲۵ و ۲۶ سوره رعد.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۸.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۷.

و نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيُبْغِضَ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنَّ اللَّهَ لِيُبْغِضَ الْعَبْدَ الْفَارِعَ؛ خداوند بنده پرخواب را مبغوض می‌شمرد، خداوند انسان بی‌کار را دشمن می‌دارد».<sup>۱</sup>

### اهمیت صله رحم در اسلام<sup>۲</sup>

در آیه ۲۷ سوره بقره می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ «همان کسانی که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می‌شکنند؛ و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند؛ آن‌ها زیان‌کاران (واقعی) هستند».

فاسقان از دستور مخصوص خداوند درباره صله رحم (ارتباط با خویشاوندان و انجام وظایف پیوند خویشاوندی) و رسیدگی به خویشاوندان خود سر می‌پیچند، اصلاً برای آن‌ها دستگیری و کمک به خویشاوند خود مفهومی ندارد و شاید گاهی بگویند: معنی ندارد که ما زحمت بکشیم و بستگان ما استفاده کنند! آن‌ها از اسرار این دستور الهی (صله رحم) بی‌خبرند.

اسلام درباره صله رحم سفارش فراوان کرده و از قطع رحم (بریدن پیوند خویشاوندی) و دوری نمودن از خویشاوندان و بستگان، به شدت نهی کرده است.

اهمیت صله رحم تا آنجاست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صِلَّةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ؛ پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید، گرچه انجام‌دهندگان آن از نیکان نباشند».

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۲۷ سوره بقره.

و از طرفی درمی یابیم که در صلۀ رحم لازم نیست کمک های فراوان باشد، که افراد از عهدۀ انجام آن برنیایند، بلکه در سخنان پیامبر اسلام ﷺ می خوانیم: «صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ وَأَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا؛ پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند».

و از طرف دیگر در می یابیم که اسلام از قطع پیوند خویشاوندی به شدت نهی کرده است. زشتی و بدی قطع رحم از اینجا به دست می آید که امام سجاد علیه السلام به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند: «... وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مُلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن می گوید: او از رحمت خدا دور است». خداوند در سوره محمد صلوات الله علیه آیه ۲۲ می فرماید: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ؟» «... شما که فساد می کنید و قطع رحم می نمایید جزء کسانی هستید که از رحمت خدا دورند».

و در سوره رعد آیه ۲۵ مضمون آیه مورد بحث تکرار شده، در آغاز نیز تعبیر «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ...»؛ «آن ها از رحمت خدا دورند» آمده است.

و در پایان آیه مورد بحث، «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» گفته شده است. کوتاه سخن اینکه قرآن درباره قاطعان رحم و برهم زندگان پیوند خویشاوندی چنین تعبیرات شدیدی دارد.

در جای دیگر می خوانیم که از پیامبر اسلام ﷺ می پرسند: مبعوض ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟

در پاسخ می فرماید: «شُرک به خدا، می پرسند: در درجۀ بعد؟ می فرماید: «قطع رحم». <sup>۱</sup> شاید علت اینکه اسلام بر نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی پافشاری

۱. روایات مربوط به صلۀ رحم از «سفینة البحار» مادة «رحم» است.

زیاد کرده، این باشد که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت، تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع عظیم، از هر نظر که باشد (اقتصادی، نظامی و یا جنبه‌های معنوی و اخلاقی) از واحدهای کوچک آن شروع می‌کنند. با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح و دارای عظمت خواهد شد. اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کامل‌تری بهره‌برداری نموده، دستور به تقویت و اصلاح واحدهایی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آنان روی گردان نیستند.

زیرا بنیۀ افرادی را تقویت می‌کنند که خونشان در وجود یکدیگر در گردش است، از هم فاصله‌ای ندارند، اعضای یک خانواده‌اند، و پیداست که وقتی اجتماعات کوچک خویشاوندان و بستگان از نظر اقتصادی و جنبه‌های دیگر، آن هم با استقبال خوب، قوی و نیرومند شد، اجتماع عظیم آن‌ها نیز عظمت می‌یابد و از نظر اقتصادی قوی خواهد شد. شاید حدیثی که می‌گوید: «صلۀ رحم باعث آبادی شهرها می‌شود» به همین معنی اشاره داشته باشد.

قرآن قطع رحم را نیز از نشانه‌های افراد فاسق می‌داند، زیرا آن‌ها با داشتن روح نفاق و دورویی، با بستگان و خویشاوندان خود نیز نمی‌توانند یک‌دل و یک‌جان باشند و در عین اینکه دم از دوستی با آن‌ها و علاقه به آنان می‌زنند، به آن‌ها خیانت کرده و پیوند خود را با آنان قطع می‌نمایند.

### نقش صلۀ رحم در ازدیاد عمر در سخن پیامبر گرامی ﷺ<sup>۱</sup>

یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر دخالت دارند که بسیاری از آن‌ها برای بشر تاکنون شناخته شده است، همانند تغذیه صحیح دور از افراط

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره فاطر.



و تفریط، کار و حرکت مداوم، پرهیز از هرگونه مواد مخدر و اعتیادهای خطرناک و مشروبات الکلی، دوری از هیجان‌ات مداوم، داشتن ایمان قوی که بتواند انسان را در ناملايمات زندگی آرامش و قدرت بخشد.

ولی علاوه بر اینها عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن با طول عمر برای ما چندان روشن نیست، اما در روایات اسلامی روی آن تأکید شده است. به عنوان نمونه به چند روایت زیر توجه فرماید:

(الف) پیغمبر گرامی ﷺ می فرماید: «إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَتَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه‌ها را آباد، و عمرها را طولانی می‌کند»<sup>۱</sup>.

(ب) در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَطِقَ فِي رِزْقِهِ وَيُتْسَى لَهُ فِي أَجَلِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛ کسی که دوست دارد رزقش افزون شود و اجلس به تأخیر افتد صله رحم به جا آورد»<sup>۲</sup>.

(ج) در مورد بعضی از معاصی، مانند زنا روایاتی وارد شده که می‌گوید از عمر انسان می‌کاهد، از جمله در حدیثی معروف، پیامبر ﷺ می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ وَالزَّيْنَاءُ فَإِنَّ فِيهِ سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا، وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَيُورِثُ الْفَقْرَ، وَيَنْقُصُ الْعُمَرَ؛ ای مسلمانان! از زنا پرهیزید که شش پیامد سوء دارد، سه چیز در دنیا، و سه چیز در آخرت: آن سه چیز که در دنیاست: بها و نورانیت را از انسان می‌برد، فقر و تنگدستی به بار می‌آورد، و از عمر انسان می‌کاهد»<sup>۳</sup>.

(د) امام باقر علیه السلام می فرماید: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ السِّرِّيَّةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

۲. همان.

۳. همان.

وَيَدْفَعَانِ سَبْعِينَ مِائَةَ السَّوِّءِ؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را افزون می‌کند و از هفتادگونه مر و میر بد جلوگیری به عمل می‌آورد.<sup>۱</sup>

درباره بعضی از گناهان دیگر، مانند ظلم، بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث اشاراتی آمده است. بعضی از مفسران که نتوانسته‌اند میان «اجل حتمی» و «اجل معلق» تفاوتی بگذارند به این‌گونه احادیث حمله کرده و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته‌اند که حد عمر انسان را ثابت و لایتنغیر می‌داند.<sup>۲</sup>

### توضیح

بدون شک، انسان دو نوع سرآمد و اجل دارد:

یکی سرآمد و اجل حتمی که پایان استعداد جسم انسان برای بقاست، و با فرارسیدن آن هر چیز به فرمان الهی پایان می‌گیرد.

دوم سرآمد و اجل معلق که با دگرگونی شرایط دگرگون می‌شود، برای نمونه: انسانی دست به انتحار و خودکشی می‌زند در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی‌داد سال‌ها زنده می‌ماند، یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوت‌رانی بی‌حد و حساب توانایی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می‌دهد، در حالی که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می‌توانست عمر کند.

این‌ها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است و احدی نمی‌تواند آن را انکار کند. در زمینه حوادث ناخواسته نیز اموری وجود دارد که مربوط به اجل معلق است که آن نیز قابل انکار نمی‌باشد.

بنابراین اگر در روایات فراوانی آمده است که انفاق در راه خدا یا صلح‌ی‌رحم عمر را طولانی و بلاها را برطرف می‌سازد درحقیقت ناظر به همین عوامل است،

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳، ماده «صدق».

۲. تفسیر آلوسی، ج ۲۲، ص ۱۶۴.

و اگر ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم درک بسیاری از مسائل درباره «قضا و قدر» و «تأثیر جهاد و تلاش و کوشش در زندگی انسان‌ها» ناممکن خواهد شد.

این بحث را ضمن یک مثال ساده می‌توان روشن ساخت: یک اتومبیل نو طبق پیش‌بینی‌های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته می‌تواند مثلاً بیست سال عمر کند، اما مشروط به اینکه به آن با دقت رسیدگی کنند و مراقبت‌های لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی‌رود.

ولی اگر مراقبت‌های لازم را انجام ندهند یا به دست افراد ناآگاه و لابلایی بسپارند یا بیش از قدرت و ظرفیت از آن کار بکشند و یا هر شرایط نامناسب دیگر، ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف یا کمتر تنزل پیدا کند. این همان «اجل معلق» آن است.

### آنجا که پیوندها گسسته می‌شود<sup>۱</sup>

در آیه ۴۶ سوره هود آمده است: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتَسَاءَلُنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾؛ «فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته‌ای است] پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی!».

آیه فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح عليه السلام منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی هرگز مفهومی ندارد، اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است.

پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۴۶ سوره هود.

آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است. در این مکتب‌ها، نورچشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه، بلکه اصلاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْيَمَنِ؛ سلمان از خانواده ماست» جزء خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح عَلَيْهِ السَّلَام بر اثر گسستن پیوند مکتبی اش با پدر، آن‌چنان طرد می‌شود که با «أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» روبه‌رو می‌گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای کسانی که مادی می‌اندیشند گران آید، اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد.

به همین دلیل در احادیث اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند، ولی اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در زندگانی آن‌ها دیده نمی‌شود، جمله‌های صریح و تکان‌دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.

از امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند: «أَنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؟ یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح عَلَيْهِ السَّلَام (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَلَكِنْ لَّمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنِ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ نه، چنین نیست، او به‌راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت، خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند، ولی خدا را اطاعت نکنند، از ما نیستند»<sup>۱</sup>.

۱. تفسیر صافی، ذیل آیات فوق.

## اسلام و رهبانیت

در آیه ۲۷ سوره حدید می خوانیم: «... وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...»؛ «... و رهبانیتی که ابداع کرده بودند و ما بر آنان مقرر نداشتیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند...»<sup>۱</sup>.

آیه فوق را هرگونه تفسیری کنیم نشان می دهد که نوعی رهبانیت مطلوب در میان مسیحیان وجود داشت، هرچند در آیین مسیح ﷺ چنین دستور الزامی ای به آنها داده نشده بود، ولی پیروان مسیح ﷺ آن رهبانیت را از حد و مرز آن بیرون برده و به انحراف و تحریف کشاندند. به همین دلیل اسلام به شدت آن را محکوم کرده و حدیث معروف «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ؛ در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در بسیاری از منابع اسلامی دیده می شود.<sup>۲</sup>

از جمله بدعت های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا بود، و دیگری «انزوای اجتماعی» و پشت پا زدن به وظایف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع، سپس مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبان ها به وجود آمد. درست است که زنان و مردان تارک دنیا (راهب ها و راهبه ها) خدمات مثبتی نیز انجام می دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب العلاج و خطرناک، همچون جذامیان، و تبلیغ در نقاط بسیار دور دست و در میان اقوام وحشی، و مانند این ها، همچنین برنامه های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی این امور در برابر کل این برنامه مسأله ناچیز و کم اهمیتی بود و در مجموع مفاسد آن به مراتب برتری داشت. اصولاً انسان موجودی است که برای زندگی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیه ۲۷ سوره حدید.

۲. در «مجمع البحرین» در ماده «رهب» این حدیث آمده است، و در «نهایه» ابن اثیر نیز ذکر شده است.

در اجتماع ساخته شده و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد، ولذا هیچ یک از مذاهب آسمانی این معنی را از انسان نفی نمی‌کند، بلکه پایه‌های آن را محکم‌تر می‌سازد. خداوند در انسان «غریزه جنسی» برای حفظ نسل آفریده، و هر چیزی که آن را به‌طور مطلق نفی کند به یقین باطل است.

زهد اسلامی که به معنی سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است هیچ ارتباطی با مسأله رهبانیت ندارد، زیرا رهبانیت به معنی جدایی و بیگانگی از اجتماع است و زهد به معنی آزادگی و وارستگی برای اجتماعی‌تر زیستن. در حدیث معروفی می‌خوانیم: فرزند «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت و او بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه‌اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کاری را جز عبادت ترک گفت). این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، او را احضار کرده و فرمود: «یا عُثْمَانُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ!...؛ ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست»<sup>۱</sup>.

اشاره به اینکه اگر می‌خواهی به زندگی مادی پشت‌پا بزنی این عمل را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام مده، بلکه در یک مسیر مثبت، یعنی جهاد در راه خدا، آن را جستجو کن. سپس پیامبر ﷺ بحث مشروحات درباره فضیلت نماز جماعت برای او بیان فرمود که تأییدی است بر نفی رهبانیت و انزوا.

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم که برادرش «علی بن جعفر» از محضرش پرسید: «الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ هَلْ يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَسِيحَ فِي الْأَرْضِ أَوْ

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۴ (باب نهی از رهبانیت، ح ۱).

يَتْرَهُبُ فِي بَيْتٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ؟ قَالَ ﷺ: لا؛ آیا برای مرد مسلمان سزاوار است دست به سیاحت بزند، یا رهبانیت اختیار کند و در خانه‌ای بنشیند و از آن خارج نشود؟ امام ﷺ در پاسخ فرمود: نه.<sup>۱</sup>

توضیح: سیاحتی که در این روایت از آن نهی شده، نوعی رهبانیت سیار بوده است، به این معنی که بعضی از افراد بی‌آنکه خانه و زندگی برای خود تهیه کنند، یا کسب و کاری داشته باشند، به صورت جهانگردی بدون زاد و توشه، به طور دائم از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رفتند و با گرفتن کمک از مردم و گدایی زندگی می‌کردند و آن را نوعی زهد و ترک دنیا می‌پنداشتند، ولی اسلام، هم رهبانیت ثابت را نفی کرده و هم رهبانیت سیار را آری، از نظر تعلیمات اسلام مهم این است که انسان در دل اجتماع، وارسته و زاهد باشد، نه در انزوا و بیگانگی از اجتماع!

### سرچشمه تاریخی رهبانیت<sup>۲</sup>

تواریخ موجود مسیحیت نشان می‌دهد که رهبانیت به صورت فعلی، در قرون اول مسیحیت وجود نداشته و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور یکی از امپراطورهای روم به نام «دسیوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح ﷺ می‌دانند. آن‌ها پس از شکست خوردن از این امپراطور (خون‌خوار) به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه بردند.<sup>۳</sup> در روایات اسلامی نیز همین معنی به صورت دقیق‌تری از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده که روزی به «ابن مسعود» فرمود: «می‌دانی رهبانیت از کجا پیدا شد؟» عرض کرد: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند. فرمود: «بعد از عیسی ﷺ جمعی از جباران ظهور کردند و مؤمنان سه مرتبه با آن‌ها پیکار

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۲۶ و ۲۷ سوره حدید.

۳. دائرة المعارف قرن بیستم، ماده «رهب».

نموده و شکست خوردند، لذا به بیابانها متواری شدند و به انتظار ظهور پیامبری که عیسی وعده داده بود (حضرت محمد ﷺ) در غارهای کوهها به عبادت مشغول شدند. بعضی از آنها بر دین خود باقی ماندند و بعضی راه کفر پیش گرفتند. سپس فرمود: «آیا می دانی رهبانیت امت من چیست؟» عرض کرد: خدا و رسولش آگاه ترند. فرمود: «الْهَجْرَةُ، وَالْجِهَادُ، وَالصَّلَاةُ، وَالصَّوْمُ، وَالْحَجُّ، وَالْعُمْرَةُ؛ رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است».<sup>۱</sup>

مورخ مشهور مسیحی «ویل دورانت» در تاریخ معروف خود در جلد ۱۳ بحث مشروحی درباره رهبانان نقل می کند. او معتقد است که پیوستن «راهبه‌ها» (زنان تارک دنیا) به «راهبان» از قرن چهارم میلادی شروع شد و روزه‌روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید.<sup>۲</sup>

بدون شک، این پدیده اجتماعی، مانند هر پدیده دیگر، علاوه بر ریشه‌های تاریخی ریشه‌های روانی نیز دارد که از جمله می توان به این واقعیت اشاره کرد که اصولاً عکس‌العمل روانی افراد و اقوام مختلف در برابر شکست‌ها و ناکامی‌ها کاملاً متفاوت است، بعضی به انزوا و درون‌گرایی تمایل پیدا می کنند و خود را کاملاً از اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی دور می سازند، در حالی که گروه دیگری از شکست درس استقامت می آموزند و صلابت و مقاومت بیشتری پیدا می کنند، گروه اول به رهبانیت یا چیزی شبیه به آن رو می آورند و گروه دوم به عکس، اجتماعی تر می شوند.

### مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت<sup>۳</sup>

انحراف از قوانین آفرینش همیشه واکنش‌های منفی به دنبال دارد، بنابراین

۱. تفسیر «مجمع البیان»، ج ۹، ص ۲۴۳ (با کمی تلخیص).

۲. تاریخ «ویل دورانت»، ج ۱۳، ص ۴۴۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۲۶ و ۲۷ سوره حدید.



جای تعجب نیست که وقتی انسان از زندگی اجتماعی که در نهاد و فطرت اوست فاصله بگیرد گرفتار عکس‌العمل‌های منفی شدید می‌شود، لذا رهبانیت به حکم اینکه برخلاف اصول فطرت و طبیعت انسان است مفاصد زیادی به بار می‌آورد، از جمله:

۱. رهبانیت با روح مدنی بالطبع بودن آدمی می‌جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط و عقب‌گرد می‌کشانند.

۲. رهبانیت نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست، بلکه منجر به انحرافات اخلاقی، تنبلی، بدبینی، غرور، عجب و خودبرتربینی و مانند آن می‌شود، و به فرض که انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد، فضیلت محسوب نمی‌شود، فضیلت این است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگی‌های اخلاقی برهاند.

۳. ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی‌آفریند، بلکه موجب پیدایش عقده‌ها و بیماری‌های روانی می‌شود.

در دائرة المعارف قرن بیستم می‌خوانیم: «بعضی از رهبان‌ها توجه به جنس زن را به قدری عمل شیطانی می‌دانستند که حاضر نبودند حیوان ماده‌ای را به خانه ببرند! مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آن‌ها صدمه بزند!» با این حال تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به خاطر دارد، تا آنجا که به گفته ویل دورانت، «پاپ انیوسان سوم» یکی از دیرها را فاحشه‌خانه توصیف کرد!<sup>۱</sup>

و بعضی از دیرها مرکزی برای اجتماع شکم‌پرستان و دنیاطلبان و خوش‌گذران‌ها شده بود، تا جایی که بهترین شراب‌ها در دیرها پیدا می‌شد. البته طبق گواهی تاریخ، حضرت مسیح صلی الله علیه و آله هرگز ازدواج نکرد، اما این هرگز

۱. ویل دورانت، ج ۱۳، ص ۴۴۳.

به دلیل مخالفت او با این امر نبود، بلکه عمر کوتاه وی به اضافه اشتغال مداوم او به سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف جهان به او اجازه این امر را نداد.

بحث درباره رهبانیت درخور کتاب مستقلی است که اگر بخواهیم به آن پردازیم از بحث تفسیری بیرون می‌رویم. این بحث را با حدیثی از علی علیه السلام پایان می‌دهیم که در تفسیر آیه **﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾**؛ «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ در حالی که، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند»؛<sup>۱</sup> فرمود: **«هُمُ الرَّهْبَانُ الَّذِينَ حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ فِي السَّوَارِي؛** یکی از مصادیق بارز آن رهبان‌ها هستند که خود را در ارتفاعات کوه‌ها و بیابان‌ها محبوس داشتند و گمان کردند کار خوبی انجام می‌دهند».<sup>۲</sup>

### امر به معروف و نهی از منکر<sup>۳</sup>

در آیه ۱۰۴ سوره آل عمران می‌خوانیم: **﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾**؛ «(و برای رسیدن به وحدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و رستگاران آن‌ها هستند».

### دعوت به حق و مبارزه با فساد

«امت» در اصل از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیای دیگری به آن

۱. کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. کنز العمال، ج ۲، ح ۴۴۹۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران.

ضمیمه شود و به همین مناسبت، «امت» به جماعتی گفته می‌شود که جنبه وحدتی در میان آن‌ها باشد، چه وحدت از نظر زمان، چه از نظر مکان و چه از نظر هدف و مرام، بنابراین به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی‌شود. به دنبال آیات پیشین که مسئله اخوت و اتحاد را توصیف می‌کرد، در این آیه به مسئله «امر به معروف» و «نهی از منکر» اشاره شده که درحقیقت به منزله یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر امر به معروف و نهی از منکر نباشد، عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، همچون موریانه از درون، ریشه‌های اجتماع را می‌خورند و آن را از هم متلاشی می‌سازند، بنابراین حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست! در آیه فوق، دستور داده شده که همواره باید میان مسلمانان امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی‌ها دعوت کنند و از بدی‌ها بازدارند. و در پایان آیه تصریح می‌کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است.

### سؤال

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ظاهر «منکم امة» این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهد، نه همه آن‌ها را، و بر این اساس، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگرچه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است. به عبارت دیگر: این دو وظیفه واجب کفایی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن برمی‌آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد و به عبارت دیگر: واجب عینی است نه واجب کفایی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می‌خوانیم: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ «شما بهترین

امتی بودید که به سود مردم مبعوث شدید، چراکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید». و در سورهٔ عصر می‌فرماید: «همهٔ مردم در زیان‌اند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می‌کنند». طبق این آیات و مانند آن‌ها این دو وظیفه به دستهٔ معینی اختصاص ندارد.

### پاسخ

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می‌سازد، زیرا چنین استفاده می‌شود که «امر به معروف و نهی از منکر» دو مرحله دارد: یکی «مرحلهٔ فردی» که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری «مرحلهٔ دسته‌جمعی» که امتی موظف‌اند برای پایان دادن به نابسامانی‌های اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند. قسمت اول وظیفهٔ عموم مردم است و چون جنبهٔ فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می‌گیرد و چون جنبهٔ دسته‌جمعی دارد، شعاع قدرت آن وسیع است و طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می‌شود، و مسئلهٔ تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمان‌های حکومت را مشخص می‌سازد.

در گذشته، در ممالک اسلامی (و امروز در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیهٔ فوق، تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیت‌های اجتماعی، به نام «ادارهٔ حسبه» و مأموران آن به نام «محتسب» و یا «آمرین به معروف» وجود داشته که مأمور بودند با همکاری یکدیگر با هرگونه فساد و زشت‌کاری در میان مردم، و یا هرگونه ظلم و ستم در دستگاه حکومت

مبارزه کنند، و همچنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند. بنابراین، وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع، با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود هیچ‌گونه منافاتی ندارد. از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

### ۱. «معروف» و «منکر» چیست؟

«معروف» در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و «منکر» به معنی «ناشناس» (از ماده انکار) است، بنابراین، کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده‌اند، چراکه فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشناست.

### ۲. آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که «وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده و عقل فرمان نمی‌دهد که انسانی انسان دیگر را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود اوست بازدارد». ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هرچه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می‌شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک «زیان اجتماعی» درآید، به همین دلیل، منطلق و عقل به افراد اجتماع فرمان می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هیچ تلاش و کوششی خودداری نکنند.

اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است: از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل شده که فرمود: «یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و هنگامی که در وسط دریا قرار گرفت به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید: من در سهم خود تصرف می‌کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکبارہ همگی در دریا غرق می‌شوند». پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این مثال جالب، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی می‌داند که ناشی از پیوند سرنوشت‌هاست.

### ۳. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید، احادیث زیادی نیز در منابع معتبر اسلامی درباره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده که در آن‌ها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه به وجود می‌آید اشاره گردیده است، به عنوان نمونه:

الف) امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَاجُ الصَّالِحِينَ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آن‌ها برپا می‌شوند و به وسیله این دو، راه‌ها امن می‌گردد، کسب و کار مردم حلال می‌شود، حقوق افراد تأمین می‌گردد و در سایه آن زمین‌ها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و در پرتو آن همه کارها روبه‌راه می‌گردد».<sup>۱</sup>

۱. وسائل الشیعه، ص ۳۵۹، ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۱، ح ۶.

ب) پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَةُ كِتَابِهِ؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب اوست».<sup>۱</sup>

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

ج) مردی خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد، در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود. پرسید: «مَنْ خَيْرُ النَّاسِ؛ چه کسی از همه مردم بهتر است؟»

پیامبر فرمود: «أَمْرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَتْقَاهُمْ لِلَّهِ وَأَرْضَاهُمْ مِنَ خَيْرِ النَّاسِ؟؛ کسی که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و کسی که از همه پرهیزکارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد».<sup>۲</sup>

د) در حدیث دیگری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد و نه به خردسالان رحم می کند، نیکان و صالحان شما دعا می کنند، ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند، اما خدا به آنها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان نمی گذرد».<sup>۳</sup>

اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند، زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می شود و بدان، میدان اجتماع را تسخیر می کنند، و اینکه در حدیث فوق می فرماید: حتی توبه آنها قبول نمی شود، به این دلیل است که توبه با ادامه

۱. مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه.

۲. همان.

۳. همان.

سکوت آن‌ها در برابر مفسد، مفهوم صحیحی ندارد، مگر اینکه در برنامه خود تجدیدنظر کنند.

ه) علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور»<sup>۱</sup>.

این همه تأکیدات برای آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظایف فردی و اجتماعی است و در حکم روح و جان آن‌هاست و با تعطیل شدن آن‌ها تمام احکام و اصول اخلاقی، ارزش خود را از دست خواهد داد.

#### ۴. آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: با اینکه بدون شک، زندگانی دسته‌جمعی برای افراد بشر فواید و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را به زندگانی اجتماعی وادار کرده است، ولی در مقابل آن محدودیت‌هایی نیز برای او به بار می‌آورد، و چون در برابر فواید بی‌شمار زندگی دسته‌جمعی ضرر این نوع محدودیت‌ها جزئی و ناچیز است، بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت‌ها را پذیرفته و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط و در یکدیگر اثرگذار است، نظارت بر اعمال دیگران، حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته‌جمعی است، همان‌گونه که این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که پیش‌تر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم آمده است. بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادی‌های فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.



### ۵. آیا امر به معروف و نهی از منکر هرچ و مرج ایجاد نمی‌کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر بنا شود همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، هرچ و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه ایجاد می‌شود، و با مسئله تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها در اجتماع مخالف است. در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث‌های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی‌کند، به یقین یک اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفسد چنین مسئولیتی داشته باشند. ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود نیاز باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنابراین با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرچ و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از شکل یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده، به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.

### ۶. امر به معروف و نهی از منکر از خشونت جداست

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، نباید دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش کرد، و جز در موارد ضرورت باید از راه‌های مسالمت‌آمیز وارد شد و نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت.

ولی متأسفانه بعضی افراد هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می‌شوند و گاهی به الفاظ زشت و زننده متوسل می‌گردند، ولذا می‌بینیم این نوع امر به معروف‌ها نه تنها اثر خوبی نمی‌گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس نیز می‌دهد، در حالی که روش پیامبر ﷺ و سیره ائمه هدی ﷺ نشان می‌دهد که آن‌ها هنگام اجرای این دو وظیفه آن‌ها را با نهایت لطف و محبت می‌آمیختند و به همین دلیل سرسخت‌ترین افراد به زودی در برابر آن‌ها تسلیم می‌شدند.

در تفسیر المنار در ذیل آیه چنین می‌خوانیم: جوانی خدمت پیامبر ﷺ رفت و عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می‌دهی زنا کنم؟! فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر ﷺ با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا. جوان نزدیک رفت و در برابر پیامبر ﷺ نشست. حضرت با محبت از او پرسید: آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همین‌طور مردم راضی نیستند با مادرشان چنین شود. آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همین‌طور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند. بگو ببینم آیا برای خواهرت می‌پسندی؟ آن جوان باز هم انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد). سپس پیامبر ﷺ دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: «خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی‌عفتی نگاه دار!». از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر.

### نتیجه تشویق کار نیک یا بد<sup>۱</sup>

در آیه ۸۵ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ذیل آیه ۸۵ سوره نساء.

وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿۱۰۰﴾. قرآن می‌گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران، اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود در این آیه می‌گوید: «درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می‌باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی (نیز) دیگری را به کار بدی دعوت کند بهره‌ای از آن خواهد داشت».

بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به این معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود.

کلمه «شفاعت» در اصل از ماده «شفع» (بر وزن نفع) به معنی جفت است، بنابراین ضمیمه شدن هر چیزی به چیز دیگر «شفاعت» نامیده می‌شود، منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسئله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است)، ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارند.

به عبارت دیگر: شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

همچنین باید توجه داشت که آیه اگرچه مفهومی کلی را دربردارد و هرگونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می‌شود، اما چون در زمینه آیات جهاد وارد شده، «شفاعت حسنه» اشاره به تشویق پیامبر ﷺ به جهاد و «شفاعت سیئه» اشاره به تشویق منافقان به جهاد نکردن است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند

برد. در ضمن، تعبیر «شفاعت» در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکی‌ها یا بدی‌ها) در میان است ممکن است اشاره به این نکته باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی در دیگران نفوذ خواهد کرد که آن‌ها برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشند، بلکه خود را هم‌دوش و هم‌ردیف و جفت آن‌ها قرار دهند و این مسأله‌ای است که در پیشبرد هدف‌های اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است. و اگر در بعضی از آیات قرآن در سوره‌های شعراء، اعراف، هود، نمل و عنکبوت می‌بینیم که از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امت‌ها فرستاده شدند تعبیر به «اخوانم» یا «اخوانم» (برادر آن جمعیت) شده، اشاره به همین نکته است. نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می‌گوید: «نصیبی» از آن به تشویق‌کننده می‌رسد، در حالی که در مورد «شفاعت سیئه» می‌گوید: «کفلی» از آن به آن‌ها می‌رسد. این اختلاف تعبیر برای این است که «نصیب» به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و «کفل» به معنی سهم از چیزهای پست و بد.

آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریک‌اند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق‌کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت، بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین نقل شده است: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسَوْءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ هر کس به کار نیکی امر یا از منکری نهی کند، یا مردم را به عمل خیر راهنمایی نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آن‌ها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است، همچنین هر کس به کار بد دعوت یا راهنمایی و تشویق کند او نیز شریک است».

در این حدیث سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده است: مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب، مرحله قوی و متوسط و ضعیف است، بنابراین هرگونه دخالت کسی در وادار کردن دیگری به کار نیک و بد سبب می شود که به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهم باشد.

مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند، بلکه تمام کسانی که با استفاده از وسایل مختلف تبلیغاتی، و یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهم اند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی ها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده چنین برمی آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعای نیک یا بد کردن در حق کسی است، که نوعی شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ فَلَكَ مِثْلَهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ؛ کسی که برای برادر مسلمانش پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید: «دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود» و منظور از «نصیب» در آیه همین است»<sup>۱</sup>.

و این تفسیر، با تفسیر سابق منافاتی ندارد، بلکه توسعه ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی هر نوع کمکی به دیگری کند، چه از طریق دعوت و تشویق به نیکی باشد چه دعا در پیشگاه خدا و چه به هر شکل دیگری باشد در نتیجه آن سهم خواهد بود. این برنامه اسلامی روح اجتماعی بودن و توقف نکردن در مرحله فردیت را در مسلمانان زنده نگه می دارد و این حقیقت را اثبات می کند که انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی ماند و منافع فردی او به خطر نخواهد افتاد، بلکه در نتایج آن ها سهم خواهد بود.

۱. تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

### امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی<sup>۱</sup>

در تفسیر آیه ۷۹ سوره مائده: ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾؛ «آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بد کاری انجام می دادند!»، روایاتی از پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که بسیار آموزنده است: در حدیثی از پیامبر ﷺ می خوانیم: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَيَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَتَأَخَذَنَّ عَلَى يَدِ السَّفِيهِ وَتَتَأَطَّرْتَهُ عَلَى الْحَقِّ إِطْرًا، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَيَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ؛ حتماً باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست افراد را بگیرید و به سوی حق دعوت نمایید، و الاً خداوند قلوب شما را همانند یکدیگر می کند و شما را از رحمت خود دور می سازد، همان طور که آنها را از رحمت خویش دور ساخت».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیهما السلام در تفسیر ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ﴾ چنین نقل شده است: «أَمَّا إِنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَدْخُلُونَ مَدَاحِلَهُمْ وَلَا يَجْلِسُونَ مَجَالِسَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا لَقَوْهُمْ ضَحِكُوا فِي وُجُوهِهِمْ وَأَنْسُوا بِهِمْ؛ این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند، بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می کردند، به روی آنان می خندیدند و با آنها مأنوس بودند».<sup>۳</sup>

### پاسخ به یک ایراد در باب امر به معروف<sup>۴</sup>

در آیه ۱۰۵ سوره مائده می خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیه ۷۹ سوره مائده.

۲. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه؛ در تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۲۵۰، نیز حدیثی به همین مضمون از ترمذی نقل شده است.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۹۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۶۱.

۴. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده.

مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌سازد».

درباره این آیه سروصدای زیادی به راه انداخته‌اند و بعضی چنین پنداشته‌اند که میان این آیه و دستور «امر به معروف» و «نهی از منکر» که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است تضادی وجود دارد، زیرا این آیه می‌گوید: شما مراقب حال خویشتن باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی‌گذارد.

اتفاقاً از روایات چنین برمی‌آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم‌اطلاع وجود داشته است. جبیر بن نفیل می‌گوید: در حلقه جمعی از یاران پیامبر ﷺ نشسته بودم و از همه کم‌سن‌تر بودم. آن‌ها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آن‌ها پریدم و گفتم: مگر خداوند در قرآن نمی‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنِ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی می‌دارد؟! ناگاه همگی یک‌زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند: آیه‌ای از قرآن را جدا می‌کنی، بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم و آن‌ها به مباحثه میان خود ادامه دادند. هنگامی که می‌خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، به من گفتند: تو جوان کم‌سن و سالی هستی و آیه‌ای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده‌ای، ولی شاید به چنین زمانی که می‌گوییم بررسی که بینی بخل مردم را فراگرفته و بر آن‌ها حکومت می‌کند، هوی و هوس پیشوای مردم است و هر کس تنها رأی خود را می‌پسندد. در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زبانی نمی‌رساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است). بعضی از

راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می‌آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت، به این آیه می‌چسبند و معنی آن را تحریف می‌کنند، در حالی که با کمی دقت می‌توان دریافت که تضادی میان این دو دستور نیست، زیرا:

اولاً آیه مورد بحث می‌گوید: حساب هر کس جداست و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیرنیاکان لطمه‌ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی‌زند، حتی اگر برادر باشند و یا پدر و فرزند، بنابراین شما از آن‌ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید.

ثانیاً این آیه اشاره به زمانی است که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی‌شود و یا شرایط تأثیر آن جمع نیست؛ گاهی بعضی از افراد در چنین مواقعی ناراحت می‌شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آن‌ها پاسخ می‌دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد، زیرا وظیفه خود را انجام داده‌اید، و آن‌ها نپذیرفته‌اند و یا زمینه پذیرشی در آن‌ها وجود نداشته است، بنابراین زبانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید. این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر ﷺ درباره این آیه سؤال کردند، فرمود:

«إِيْتَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنَاهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا رَأَيْتَ دُنْيَا مُؤْتِرَةً وَشَحًّا مُطَاعاً وَهَوًى مُتَّبِعاً وَإِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِخُويَصَةِ نَفْسِكَ وَذَرِّ عَوَامَهُمْ!»؛ امر به معروف و نهی از منکر کنید، اما هنگامی که دیدید مردم، دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آن‌ها حکومت می‌کند و هر کس تنها رأی خود را می‌پسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به خویشتن پردازید و عوام را رها کنید.<sup>۱</sup>

روایات دیگری نیز به این مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۶۸۴.



تعقیب می‌کند. فخر رازی - چنان‌که عادت اوست - برای پاسخ به سؤال فوق چندین وجه ذکر می‌کند که تقریباً همه به یک چیز (که در بالا آوردیم) باز می‌گردد و گویا او برای تکثیر عدد، آن‌ها را از هم جدا کرده است.

در هر حال شکی نیست که امر به معروف و نهی از منکر، از مهم‌ترین ارکان اسلام است که به هیچ‌وجه نمی‌توان از زیر بار مسئولیت آن شانه خالی کرد، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می‌شود که امیدی به تأثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد.



# فصل هشتم:

## آداب اسلامی

آداب تلاوت قرآن

آداب معاشرت اسلامی

سرمايه ادب

آداب میهمان

خانه‌هایی که غذا خوردن در آنها مجاز است

آداب مجلس

آداب حضور پیامبر ﷺ

آیین دوستی



## آداب تلاوت قرآن<sup>۱</sup>

همه چیز به برنامه نیاز دارد، به ویژه بهره گیری از کتاب بزرگی همچون قرآن، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از آیات آن، آداب و شرایطی بیان شده است:

۱. نخست می گوید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛ «قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند» این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس با خطوط قرآن باید با طهارت و وضو باشد، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسر است که از رذایل اخلاقی پاک باشند، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند، آن ها را از مشاهده جمال حق محروم نکند.

۲. هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده درگاه حق، به خدا پناه برد، چنان که در آیه ۹۸ سوره نحل آمده است: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم و چه بگوییم؟ فرمود: «بگو: أَسْتَعِذُّ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و در روایت دیگری می خوانیم که امام علیه السلام هنگام تلاوت سوره حمد فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ»؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۹۸-۱۰۰ سوره نحل.

به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می‌برم، و هم به او پناه می‌برم از اینکه نزد من حضور یابند».

البته این پناه بردن نباید به لفظ و سخن محدود باشد، بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند، به گونه‌ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از صفات شیطانی جدا گردد و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و او جمال دلارای حقیقت را به درستی ببیند. بنابراین پناه بردن به خدا از شیطان، هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت، هرچند به زبان نباشد.

۳. قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و همراه با تفکر: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً»<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً، وَلَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِیلاً، إِذَا مَرَرْتَ بِآیَةٍ فِیْهَا ذِکْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا، وَتَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه‌ای می‌رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می‌کنی (و می‌اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه می‌بری».

۴. علاوه بر ترتیل، دستور به «تدبر و تفکر» در آیات قرآن آمده است، آنجا که می‌گوید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟» «آیا آن‌ها در قرآن نمی‌اندیشند؟»<sup>۲</sup> در حدیثی می‌خوانیم که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی‌گرفتند مگر اینکه آنچه را از علم و عمل در آیات نخستین بود بدانند.<sup>۳</sup> و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُوا غَرَائِبَهُ؛ قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتی‌های مفاهیم آن بهره‌گیرید».<sup>۴</sup>

۱. مزمل، آیه ۴.

۲. نساء، آیه ۸۲.

۳. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶.

۴. همان.

و نیز در حدیث دیگری از امام صادق نقل شده است: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛ خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی بینند»<sup>۱</sup> تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان باایمان، جمال او را در سخنش مشاهده می کنند.

۵. کسانی که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند، وظیفه شان سکوت کردن، همراه با اندیشه و تفکر است: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ «وهنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید».<sup>۲</sup>

۶. تلاوت قرآن با صوت زیبا؛ در قرآن می خوانیم: «... يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...»؛ «او هرچه بنخواهد در آفرینش می افزاید»<sup>۳</sup> آیا جمله «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است، آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند؟ و یا معنای وسیعی دارد که هم آن را شامل می شود و هم سایر افزایش هایی را که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟ مطلق بودن جمله از یک سو، و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیه وارد شده، از سوی دیگر، نشان می دهد که معنای دوم مناسب تر است.

از جمله در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: «هُوَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ، وَالشَّعْرُ الْحَسَنُ، وَالصَّوْتُ الْحَسَنُ؛ منظور، صورت زیبا، و صدای زیبا، و موی زیباست».<sup>۴</sup>

در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می خوانیم: «حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

۲. اعراف، آیه ۲۰۴.

۳. فاطر، آیه ۱.

۴. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

الصَّوْتِ الْحَسَنِ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا وَقَرَأَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ؛ قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید، چراکه صدای خوب بر زیبای قرآن می‌افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»<sup>۱</sup>.

۷. اشک ریختن و تأثر روحی از تلاوت قرآن؛ در سوره زمر در این زمینه می‌خوانیم: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگارشان می‌ترسند؛ سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود...»<sup>۲</sup>.

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن در دل‌های آماده! نخست در آن خوف و ترسی ایجاد می‌کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است، و ترسی که انسان را متوجه مسئولیت‌های مختلفش می‌سازد. در مرحله بعد، حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می‌بخشد و به دنبال آن آرامش. این حالت دوگانه که مراحل مختلف و منازل «سلوک الی الله» را نشان می‌دهد کاملاً قابل درک است. آیات غضب و مقام انذار پیامبر ﷺ دل‌ها را به لرزه درمی‌آورد سپس آیات رحمت به آن‌ها آرامش می‌دهد.

اندیشه در ذات حق و مسأله ابدیت و ازلیت و نامتناهی بودن ذات پاک او، انسان را در وحشت فرو می‌برد که چگونه می‌توان او را شناخت؟ اما مطالعه آثار و دلایل آن ذات مقدس در آفاق و انفس به انسان نرمش و آرامش می‌بخشد. تاریخ اسلام پر است از نشان‌های نفوذ عجیب قرآن در دل‌های مؤمنان و حتی

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۵۹، ح ۴.

۲. زمر، آیه ۲۳.



غیر مؤمنان که قلب‌هایی آماده داشتند، و این نفوذ و جذبۀ فوق‌العاده دلیل روشنی است بر اینکه این کتاب از طریق وحی نازل شده است. در حدیثی از «اسماء» نقل شده که می‌گوید: «كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا قُرِءَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ - كَمَا نَعَتَهُمُ اللَّهُ - تَدْمَعُ أَعْيُنُهُمْ وَتَقْشَعِرُّ جُلُودُهُمْ؛ هنگامی که قرآن بر یاران پیامبر تلاوت می‌شد - همان‌گونه که خدا آن‌ها را توصیف کرده است - چشم‌هایشان اشکبار می‌گشت و لرزه بر اندام‌شان می‌افتاد»<sup>۱</sup>.

امیر مؤمنان علیؑ دربارهٔ پرهیزکاران این حقیقت را به عالی‌ترین وجه توصیف فرموده است، آنجا که می‌گوید: «أَمَّا اللَّيْلَ فَصَاقُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبُ أَعْيُنِهِمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيْقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ؛ آن‌ها شب‌ها به پا می‌خیزند، قرآن را شمرده شمرده و با تفکر تلاوت می‌کنند، جان خویش را با آن در غمی دلپذیر فرو می‌برند و داروی درد خود را از آن می‌طلبند. هرگاه به آیه‌ای که در آن تشویق است برخورد کنند به آن دل می‌بندند، چشم‌هایشان با شوق تمام در آن خیره می‌شود، و آن را نصب‌العین خود می‌سازند، و هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تخویف و انداز باشد گوش دل به آن فرا می‌دهند، گویا صدای ناله‌ها و به‌هم خوردن زبانه‌های آتش مهیب جهنم در گوششان طنین‌انداز است»<sup>۲</sup>.

۸. قرائت قرآن در حدّ توان؛ «... فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ...»؛ «آن مقدار از

قرآن که برای شما میسر است تلاوت کنید»<sup>۳</sup>.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۶۹۳.

۲. نهج‌البلاغه، خطبة ۱۹۳.

۳. مزمل، آیه ۲۰.

در باره منظور جمله ﴿فَأَقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ گفتگو بسیار است: جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده‌اند که در لابه‌لای آن حتماً آیات قرآن خوانده می‌شود، و بعضی گفته‌اند که منظور همان تلاوت قرآن است، هر چند در اثنای نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه، و بعضی به یک صد آیه، و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده‌اند، ولی هیچ یک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی‌افتد قرآن بخواند.

بدیهی است که منظور از «تلاوت قرآن» در اینجا تلاوتی است به‌عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس می‌افزاید: «خداوند می‌داند که گروهی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی سفر می‌گردند، و گروه دیگری در راه خدا جهاد می‌کنند، و این امور مانع از آن خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که قبلاً تعیین شده به‌طور مداوم انجام دهند»؛ ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخْرُونَ...﴾. همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است، لذا بار دیگر تکرار می‌کند: «حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانایی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید»؛ ﴿فَأَقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾.

آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده، واجب است یا جنبه مستحب دارد؟ بعضی گفته‌اند: بدون شک مستحب است، و بعضی احتمال و جوب داده‌اند، چراکه تلاوت قرآن موجب آگاهی از دلایل توحید، و ارسال رسل، و اعجاز این کتاب آسمانی، و فراگیری سایر واجبات دین می‌شود، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می‌باشد.

ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند و یا در اثنای نماز شب، بلکه بر هر مکلفی واجب است که برای تعلیم و تربیت و آگاهی از اصول و فروع اسلام، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسل‌های

آینده، به مقدار لازم تلاوت کند، بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد.

ولی حق این است که به ظاهر، امر در جمله «فَاقْرَأُوا» وجوب است، چنان که در اصول فقه بیان شده، مگر اینکه گفته شود این «امر» به قرینه «اجماع فقها بر عدم وجوب» یک امر استحبابی است، و نتیجه این می شود که در آغاز اسلام به دلیل وجود شرایطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، و بعد، هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده و به صورت یک حکم استحبابی، آن هم به مقدار میسور درآمده است، ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام ﷺ تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).<sup>۱</sup>

## آداب معاشرت اسلامی

### الف) آداب معاشرت در سخنان پیشوایان اسلام<sup>۲</sup>

آن قدر که در روایات اسلامی به مسأله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده به کمتر چیزی اهمیت داده شده است. بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه خود روایات اسلامی است، که نمونه‌ای از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم:

شخصی نزد پیامبر ﷺ رفت و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوْصِنِي فَمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ: الْقَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ؛ به من سفارشی فرما! فرمود: برادر مسلمانان را با روی گشاده ملاقات کن.»<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می خوانیم: «ما يَوْضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیه ۲۰ سوره مزمل.

۲. همان، ج ۱۷، ذیل آیات ۱۶-۱۹ سوره لقمان.

۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۱.

أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی‌شود!<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد، و عمرها را زیاد می‌کند».<sup>۲</sup>

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَكْثَرُ مَا تَلَجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیشترین چیزهایی که سبب می‌شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است».<sup>۳</sup>

در مورد تواضع و فروتنی نیز علی علیه السلام می‌فرماید: «زِينَةُ الشَّرِيفِ التَّوَاضُعُ؛ آرایش انسان‌های باشرافت فروتنی است».<sup>۴</sup>

و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «التَّوَاضُعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ، وَمَرْتَبَةٌ رَفِيعَةٌ، وَلَوْ كَانَ لِلتَّوَاضُعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنُطِقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ... وَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ... وَلَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَيَرْضَاهَا إِلَّا وَبَابُهَا التَّوَاضُعُ؛ فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع مقام والایی است، و اگر برای فروتنی، زبان و لغتی بود که مردم می‌فهمیدند، بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می‌کرد!...، کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگانش برتری می‌بخشد...، هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است».<sup>۵</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، باب حسن الخلق، ص ۸۱ و ۸۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰.

۵. همان، ص ۱۲۱.

**(ب) آداب راه رفتن<sup>۱</sup>**

درست است که راه رفتن مسأله ساده‌ای است، اما همین مسأله ساده می‌تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و گاهی نشانه شخصیت انسان باشد، چراکه روحيات و خلییات انسان در لابه‌لای همه اعمال او منعکس می‌شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه‌دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده، در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالًا لَعَنَهُ الْأَرْضُ وَمَنْ تَحْتَهَا، وَمَنْ فَوْقَهَا؛ کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود، زمین و کسانی که در زیر زمین خفته‌اند، و آن‌هایی که روی زمین هستند، همه او را لعنت می‌کنند».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری می‌خوانیم که پیامبر ﷺ از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: «مَنْ لَبَسَ ثَوْبًا فَاخْتَالَ فِيهِ حَسَفَ اللَّهُ بِهِ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ وَكَانَ قَرِينًا قَارُونَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اخْتَالَ؛ کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می‌فرستد و همنشین قارون خواهد بود، چراکه او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد».<sup>۳</sup>

و نیز از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آن‌ها تقسیم نموده است، از جمله بر پاهای انسان واجب کرده که به سوی معصیت و گناه نرود و در راه رضای خدا گام بردارد، ولذا قرآن

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیات ۱۶-۱۹ سوره لقمان.

۲. ثواب الاعمال و امالی صدوق (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۷).

۳. ثواب الاعمال و امالی صدوق (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۷).

فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو» و نیز فرموده است: «اعتدال را در راه رفتن رعایت کن».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که از کوچه‌ای عبور می‌فرمود، دیوانه‌ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته‌اند و به او نگاه می‌کنند، فرمود: «عَلَى مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ؛ اینها برای چه اجتماع کرده‌اند؟» عرض کردند: «عَلَى الْمَجْنُونِ يُصْرَعُ؛ در برابر دیوانه‌ای که دچار صرع و حمله‌های عصبی شده است».

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاهی به آنها کرد و فرمود: «مَا هَذَا بِمَجْنُونٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ؛ این دیوانه نیست، می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟» عرض کردند: آری ای رسول خدا.

فرمود: «إِنَّ الْمَجْنُونَ الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيَّتِهِ، النَّاطِرُ فِي عِطْفِيهِ، الْمُحَرِّكُ جَنَبِيهِ بِمَنْكَبِيهِ فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَهَذَا الْمُبْتَلَى؛ دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام برمی‌دارد، همواره به پهلوهای خود نگاه می‌کند، پهلوهای خود را به همراه شانه‌ها تکان می‌دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می‌بارد). چنین کسی دیوانه واقعی است، اما آنکه دیدید بیمار است».<sup>۲</sup>

### ج) آداب سخن گفتن<sup>۳</sup>

در اندرزهای لقمان به آداب سخن گفتن اشاره‌ای شده است و در اسلام باب وسیعی برای این مسأله گشوده گردیده، از جمله:

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است. چنان‌که در

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸ (باب انّ الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها).

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیات ۱۶-۱۹ سوره لقمان.

حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «السُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ؛ سکوت مایه آرامش فکر است».<sup>۱</sup>

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «مِنْ عِلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت دری از درهای حکمت است».<sup>۲</sup> ولی در روایات دیگری تأکید شده است: «در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن هرگز نباید سکوت کند»، «پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت»، «وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است».<sup>۳</sup>

#### د) اهمیت حسن خلق در سخن امام باقر و امام رضا علیهما السلام

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا؛ از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه کامل تر است که اخلاقش بهتر باشد».<sup>۴</sup> و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَسَوْءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سَوْءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ؛ بر شما لازم است که به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق پرهیزید که سرانجام در آتش است».<sup>۵</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۳۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۸۰.

۵. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۶، ح ۲۱.

۶. روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

از مجموع این گونه اخبار به خوبی استفاده می‌شود که حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و هم‌تراز عبادت‌های شبانه و روزانه است. و حدیث در این زمینه بسیار فراوان می‌باشد.

### ه) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان<sup>۱</sup>

در آیه ۱۸ سوره لقمان می‌خوانیم: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»؛ «(پسرم) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان!».

در اینجا لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته، نخست تواضع و فروتنی و خوش‌رویی را توصیه کرده و سپس می‌گوید: «مغرورانه بر روی زمین راه مرو». لقمان حکیم در اینجا به دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی تکبر و بی‌اعتنایی، و دیگری غرور و خودپسندی، و هر دو در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خودبرتربینی فرو می‌برند و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند.

به‌ویژه با توجه به ریشه لغوی «صعر» روشن می‌شود که این‌گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است، وگرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این‌گونه پندارها و تخیلات نمی‌شود.

ناگفته پیداست که منظور لقمان، تنها روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است، اما از آنجا که این‌گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذاشته است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیه ۱۸ سوره لقمان.



(و) محبت متقابل اسلامی<sup>۱</sup>

در آیه ۲۹ سوره فتح آمده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾؛ «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند».

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه فوق آمده است تأکید فراوانی روی اصل ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ دیده می‌شود، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَخُونُهُ، وَيَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْاجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ، وَالْمُؤَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: رُحَمَاءَ بَيْنَكُمْ، مُتْرَاحِينَ، مُغْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمی‌کند، تنهایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و مسلمانان نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ شوند. نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آن‌ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن‌گونه که انصار در عصر رسول الله بودند».<sup>۲</sup>

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی‌هایی که برای مؤمنین راستین و یاران رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند فاصله گرفته‌اند، گاه آن‌چنان به جان هم می‌افتند و کینه‌توزی و خون‌ریزی می‌کنند که هرگز دشمنان اسلام چنان نکردند! گاه با کفار آن‌چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویا برادرانی از یک اصل و نسب‌اند! نه خبری از آن رکوع و سجود است، و نه

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۲۹ سوره فتح.

۲. اصول کافی (مطابق نقل نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۷، ح ۹۱).

آن نیات پاک و «ابتغاء فضل الله» و نه آثار سجود در چهره‌ها نمایان، و نه آن رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

### سرمایهٔ ادب<sup>۱</sup>

#### الف) ادب، برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به رعایت آداب، و برخورد همراه با احترام و ادب با هر کس و هر گروه داده شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می‌شود:

یک. علی علیه السلام می‌فرماید: «الْأَدَبُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ؛ رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است».<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ؛ ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی‌نیاز می‌کند».<sup>۳</sup>

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «خَسُسَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ. قِيلَ وَمَا هُنَّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الدِّينُ وَالْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَحُسْنُ الْأَدَبِ؛ پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه‌ای نخواهد داشت: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب».<sup>۴</sup>

و نیز در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا يَطْمَعَنَّ ذُو الْكِبَرِ فِي الثَّنَاءِ الْحَسَنِ، وَلَا الْخَبُّ فِي كَثْرَةِ الصَّدِيقِ، وَلَا السَّيِّئُ الْأَدَبِ فِي الشَّرَفِ؛ افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر مردم را داشته باشند و نه افراد نیرنگ‌باز انتظار کثرت دوستان، و نه افراد بی‌ادب انتظار شرف و آبرو».<sup>۵</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۱-۵ سورهٔ حجر.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۶۷.

۵. همان.

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می‌کنیم می‌بینیم که دقیق‌ترین نکات مربوط به ادب را حتی در برابر افراد کوچک رعایت می‌کردند. اصولاً دین مجموعه‌ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر ﷺ و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، ادب در مقابل استاد و معلم، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند. حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می‌گوید آداب را کاملاً رعایت می‌کند! هنگامی که چنین است، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می‌خوانیم: «هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد و یک سلسله آداب اسلامی را به آن‌ها دستور داد، از جمله خشوع در نماز، پیامبر اسلام ﷺ که قبلاً هنگام نماز گاه به آسمان نظر می‌افکند از آن به بعد دیگر سربرنمی‌داشت و همیشه به زمین نگاه می‌فرمود».<sup>۱</sup>

در مورد پیامبر خدا ﷺ نیز این موضوع به حدی مهم است که قرآن با صراحت در آیات فوق می‌گوید: بلندتر کردن صدا از صدای پیامبر ﷺ و جارو جنجال به راه انداختن در مقابل او موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است!

روشن است که تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر ﷺ کافی نیست، بلکه امور دیگری نیز که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جارو جنجال است در محضرش ممنوع است و به اصطلاح فقهی: در اینجا باید «الغاء خصوصیت» و «تنقیح مناط» کرد و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می‌خوانیم: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده‌اند: «دعوت پیامبر (از شما) را در میان خود، مانند دعوت از یکدیگر، قرار ندهید، (و از دعوت پیامبر هیچ‌گاه تخلف نکنید)».

۱. تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر فخر رازی، ذیل آیه ی ۲ سوره مؤمنون.

جالب اینکه قرآن در آیات فوق، رعایت ادب را در برابر پیامبر ﷺ، نشانهٔ پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوا، و سبب آمرزش و اجر عظیم می‌شمرد، در حالی که بی‌ادبان را همچون چهارپایان بی‌عقل معرفی می‌کند! حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده و گفته‌اند: این آیات، مقامات پایین‌تر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می‌شود و مسلمانان موظف‌اند در برابر آن‌ها نیز آداب را رعایت کنند. البته در برابر امامان معصوم علیهم‌السلام این مسأله روشن‌تر است، حتی در روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده، می‌خوانیم: «هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمت‌شان رسید امام علیه‌السلام بدون مقدمه فرمود: «أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِلْجُنُبِ أَنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ؟» آیا نمی‌دانی که سزاوار نیست «جنب» وارد خانهٔ پیامبران شود؟!»<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری تعبیر به «أَنَّ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْجُنُبُ» شده است، که هم خانهٔ پیامبران را شامل می‌شود و هم خانهٔ فرزندان آن‌ها را. کوتاه سخن اینکه رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر، بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می‌شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می‌رویم. در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد، علی بن الحسین علیه‌السلام در رسالهٔ حقوق در مورد «رعایت ادب در برابر استاد» پایان می‌دهیم؛ فرمود: «حق کسی که تو را تعلیم و تربیت می‌دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمری و به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و روبه‌روی او بنشین، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هرگاه کسی از او سؤال کند تو جواب ندهی، در محضرش با کسی سخن نگویی، و نزد او از

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۵.

هیچ کس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضایلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری. هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته‌ای و برای خدا از او علم آموخته‌ای، نه برای خلق خدا.<sup>۱</sup>

### ب) بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر ﷺ

جمعی از علما و مفسران گفته‌اند: آیات آغازین سوره حجرات ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ همان‌گونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر ﷺ در زمان حیاتش نهی می‌کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می‌شود.<sup>۲</sup>

اگر منظور آن‌ها شمول عبارت آیه است، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله ﷺ است، زیرا می‌گوید: «صدای خود را برتر از صدای او نکنید» و این در حالی ممکن است که پیامبر ﷺ حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید. ولی اگر منظور، مناظ و فلسفه حکم است که در این‌گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می‌کنند، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا مسلم است که هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدسی پیامبر ﷺ است، بنابراین هرگاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر ﷺ نوعی هتک و بی‌احترامی باشد بدون شک جایز نیست، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن، یا ایراد خطابه و امثال آن باشد که در این‌گونه موارد، نه در حیات پیامبر ﷺ ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر علیه السلام درباره ماجرای وفات امام

۱. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۵۰، (باب آداب الصحبة و المعاشرة).

۲. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۲۵.

حسن مجتبی علیه السلام و ممانعتی که «عایشه» در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و سروصداهایی که بلند شد، می خوانیم: امام حسین علیه السلام به آیه **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...»** استدلال فرمود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله را نقل کرد: **«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛** خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است»<sup>۱</sup>.

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

### ج) انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند بخواهند خودسرانه عمل کنند، شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر نیز رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکست ها و ناکامی هایی که دامن گیر جمعیت ها و گروه ها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چشیده اند که روشن ترین آن ها داستان شکست احد به دلیل بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مسأله فوق العاده مهم را در عبارت کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته، می گوید: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»**. وسعت مفهوم آیه به قدری زیاد است که هرگونه «تقدم» و «تأخر» و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

۱. اصول کافی (مطابق نقل «نورالتقلین»، ج ۵، ص ۸۰).

با این حال در تاریخ زندگی پیامبر ﷺ موارد زیادی دیده می‌شود که افرادی از فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت او سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله:

۱. هنگامی که پیامبر ﷺ برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود. جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده. هنگامی که به منزلگاه «کراع الغمیم» رسیدند حضرت دستور داد ظرف آبی آوردند و روزه خود را افطار کرد. همراهان نیز افطار کردند، ولی عجیب اینکه جمعی از آن‌ها از پیامبر ﷺ پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدن و بر روزه خود باقی ماندند. پیامبر ﷺ آن‌ها را «عصاة» یعنی «جمعیت گنهکاران» نامید.<sup>۱</sup>

۲. نمونه‌ای دیگر در داستان «حجة الوداع» در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر ﷺ دستور داد منادی ندا کند: هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست «عمره» به جا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، اما آن‌هایی که قربانی همراه خود آورده‌اند (و حج آن‌ها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند! سپس از قول حضرت گفت: اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می‌کردم و از احرام بیرون می‌آمدم. ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر ﷺ بر احرام خود باقی بماند و ما از احرام بیرون آییم؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم، در حالی که قطره‌های آب غسل (جنابت) از ما فرو می‌ریزد؟! پیامبر ﷺ از این تخلف و بی‌انضباطی سخت ناراحت شد و آن‌ها را به شدت سرزنش کرد.<sup>۲</sup>

۱. این حدیث را بسیاری از مورخان و محدثان نقل کرده‌اند از جمله: وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۵ (ابواب من یصح منه الصوم) (با کمی تلخیص).

۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۶ (با تلخیص).

۳. داستان تخلف از لشکر «اسامه» در آستانه وفات پیامبر ﷺ معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد به فرماندهی «اسامه بن زید» برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار فرمود که با این لشکر حرکت کنند. شاید می‌خواست هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد تحقق نیابد و حتی تخلف‌کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند، به این بهانه که در این شرایط خاص، پیامبر ﷺ را تنها نمی‌گذاریم.<sup>۱</sup>

۴. داستان «قلم و دوات» در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز معروف و تکان‌دهنده است، و بهتر است عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم:

«لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْنَ بَعْدَهُ! فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ! وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ! فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ، فَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَوْمُوا!؛ هنگامی که وفات پیامبر ﷺ نزدیک شد گروهی در خانه نزد او بودند، از جمله عمر بن خطاب. پیامبر ﷺ فرمود: نامه‌ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیماری بر پیامبر ﷺ غلبه کرده است! (و - العیاذ بالله - سخنان ناموزون می‌گوید!) قرآن نزد شماست و همین کتاب الهی ما را کافی است!!

در این هنگام میان حاضران در خانه اختلاف افتاد، بعضی گفتند: بیاورید تا

۱. المراجعات، ص ۹۰.



پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می‌کردند! هنگامی که سخنان ناموزون و اختلاف بالا گرفت پیامبر ﷺ فرمود: برخیزید و از من دور شوید.<sup>۱</sup>

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی، «بخاری» نیز در صحیح خود آورده است.<sup>۲</sup>

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، ولی به هر حال یکی از روشن‌ترین موارد تخلف از دستور پیامبر ﷺ و مخالفت با آیه مورد بحث «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» محسوب می‌شود.

مسأله مهم اینجاست که رعایت این انضباط الهی و اسلامی به روح تسلیم بودن کامل و پذیرش رهبری در تمام شئون زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر نیاز دارد.

### میهمان‌نوازی و حق میهمان در روایات اسلامی<sup>۳</sup>

در آیه ۵۳ سوره احزاب می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای

۱. صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الوصیه، ص ۱۲۵۹، ح ۲۲.

۲. صحیح بخاری، ج ۶، باب مرض النبی و وفاته، ص ۱۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیه ۵۳ سوره احزاب.

صرف غذا اجازه داده شود، مشروط بر اینکه (قبل از موعد نیاید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می‌نماید، ولی از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از آنان حق شرم نمی‌کند! و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به‌عنوان عاریت) از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که (گناه) این کار نزد خدا بزرگ است!.

#### نکته‌ها:

به تناسب بحثی که در این آیات آمده، مناسب است گوشه‌ای از تعلیمات اسلام را درباره اصل مسأله «میهمان‌داری و حق میهمان و وظایف میزبان» بیاوریم:

#### ۱. میهمان‌نوازی

اسلام اهمیت خاصی برای مسأله میهمان‌نوازی قائل شده، تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الضَّيْفُ دَلِيلُ الْجَنَّةِ؛ میهمان، راهنمای راه بهشت است».<sup>۱</sup>

اهمیت و احترام میهمان به‌اندازه‌ای است که در اسلام به‌عنوان هدیه‌ای آسمانی تلقی شده است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَهْدَىٰ إِلَيْهِمْ هَدِيَّةً، قَالُوا: وَمَا تِلْكَ الْهَدِيَّةُ؟ قَالَ: الضَّيْفُ، يُنْزَلُ بِرِزْقِهِ، وَبِرَتْحُلٍ بِذُنُوبِ أَهْلِ الْبَيْتِ؛ هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید هدیه گران‌بهایی برای آنها می‌فرستد. عرض کردند: ای پیامبر خدا! چه هدیه‌ای؟

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۰، ح ۱۴.

فرمود: میهمان، با روزی خویش وارد می‌شود، و گناهان خانواده را با خود می‌برد (و آن‌ها بخشیده می‌شوند).<sup>۱</sup>

جالب اینکه کسی نزد پیامبر ﷺ عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! برنامه من این است که ... نماز را بر پا می‌دارم، زکات را به موقع می‌پردازم، و از میهمان با آغوش باز و به خاطر خدا پذیرایی می‌کنم. فرمود: «بِحَبِّ بَيْحٍ مَا لِيَجْهَنَّمَ عَلَيْكَ سَبِيلٌ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّأكَ مِنَ الشُّحِّ إِنْ كُنْتَ كَذَلِكَ؛ آفرین، آفرین، آفرین بر تو باد! جهنم راهی به سوی تو ندارد، اگر چنین باشی خداوند تو را از هرگونه بخل پاک ساخته است.»

در این زمینه سخن بسیار است، اما برای اختصار به همین مقدار قناعت می‌کنیم.

## ۲. رعایت سادگی در پذیرایی

با تمام اهمیتی که میهمان دارد پذیرایی‌های پرتکلف و پر زرق و برق از نظر اسلام نه تنها کار خوبی نیست، بلکه رسماً از آن نهی شده است. اسلام توصیه می‌کند که پذیرایی‌ها ساده باشد و یک دستورالعمل جالب عادلانه میان میهمان و میزبان قرار داده است و آن اینکه «میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند، و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد.»

امام صادق ع می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَشِمُ مِنْ أُخِيهِ، وَمَا أُدْرِي أَيُّهُمَا أَعْجَبُ؟ الَّذِي يُكَلِّفُ أَخَاهُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَكَلَّفَ لَهُ؟ أَوْ الْمُتَكَلِّفُ لِأَخِيهِ؟» افراد باایمان از برادر مؤمن خود رودر بایستی ندارند، و من نمی‌دانم کدام یک از این دو عجیب‌تر است؟ کسی که هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می‌افکند؟ و یا کسی که شخصاً به سراغ تکلف برای میهمان می‌رود؟<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۰، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۴۵۳.

«سلمان فارسی» از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند که فرمود: «أَنْ لَا تَتَكَلَّفَ لِلضَّيْفِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا، وَأَنْ نُقَدِّمَ إِلَيْهِ مَا حَضَرْنَا؛ برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم، و از آنچه موجود است مضایقه نماییم».<sup>۱</sup>

### ۳. حق میهمان

میهمان از نظر اسلام هدیه‌ای آسمانی، و فرستاده و رسول خداست، و باید او را همچون جان گرامی داشت و نهایت احترام را درباره او انجام داد، تا آنجا که امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ؛ از حقوق میهمان این است که او را تا در خانه بدرقه کنی».<sup>۲</sup>

و تا آنجا که به تکلف نینجامد باید وسایل آسایش و راحتی او را فراهم کرد، همان‌گونه که در حدیثی می‌خوانیم: یکی از حقوق میهمان این است که حتی خلال دندان برای او فراهم سازند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ يُعَدَّ لَهُ الْخِالُ».<sup>۳</sup>

برخی از میهمان‌ها افرادی کم‌رو و خجالتی هستند و به همین دلیل دستور داده شده که از آن‌ها درباره غذا خوردن سؤال نکنند، بلکه سفره غذا را آماده سازند، اگر مایل بود بخورد چنان‌که امام صادق عَلِيٌّ می‌فرماید: «لَا تَقُلْ لِأَخِيكَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَكَلْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا؟ وَلَكِنْ قَرِّبْ إِلَيْهِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّ الْجَوَادَ كُلَّ الْجَوَادِ مَنْ بَدَلَ مَا عِنْدَهُ؛ هنگامی که برادرت بر تو وارد شود از او سؤال نکن که آیا امروز غذا خورده‌ای یا نه؟ آنچه داری برای او حاضر کن، چراکه سخاوتمند واقعی کسی است که از بدل آنچه حاضر دارد مضایقه نکند».<sup>۴</sup>

۱. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۲۹ (باب ثالث).

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۱.

۳. همان، ص ۴۵۵.

۴. همان.

از جمله وظایف میزبان در پیشگاه خدا این است که غذایی را که آماده ساخته تحقیر نکند، چراکه نعمت خدا هرچه باشد عزیز و محترم است، ولی میان مترفین و افراد تکلف کننده معمول است که هر قدر سفره را رنگین کنند، می‌گویند: چیز ناقابلی است و لایق شما نیست! میهمان نیز وظیفه دارد آن را کوچک نشمرد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هَلَكَ امْرُؤٌ اِحْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا يَحْضُرُهُ وَ هَلَكَ امْرُؤٌ اِحْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ؛ میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته، کوچک بشمرد هلاک (و گمراه) شده است، همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضر کرده‌اند کوچک بشمرد گمراه است».<sup>۱</sup>

اسلام به قدری در گرامی داشتن میهمان موشکاف است که می‌گوید: هنگامی که میهمان وارد می‌شود به او کمک کنید، اما برای رفتن از منزل به او کمک نکنید، مبدا تصور کند مایل به رفتن او هستید.<sup>۲</sup>

#### ۴. وظایف میهمان

همیشه مسئولیت‌ها جنبه متقابل دارد، یعنی همان‌گونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد، میهمان نیز وظایف قابل ملاحظه‌ای دارد. علاوه بر آنچه در احادیث بالا ذکر شد، میهمان موظف است آنچه را که صاحب‌خانه در مورد منزلش پیشنهاد می‌کند انجام دهد، برای نمونه، هر جا را برای نشستن پیشنهاد می‌کند بپذیرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ فَلْيَتَعَدَّ حَيْثُ يَأْمُرُهُ صَاحِبُ الرَّحْلِ، فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّاخِلِ عَلَيْهِ؛ هنگامی که یکی از شما وارد منزل برادر مسلمانش می‌شود جایی بنشیند که

۱. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۵، ح ۲۷.

میزبان به او پیشنهاد می‌کند، چراکه صاحب منزل از وضع منزل خود و آن قسمت‌هایی که نباید آشکار شود آگاه است.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن اینکه میهمان‌نوازی و آداب میهمان‌داری و وظایف و خصوصیات هر کدام، بحث گسترده‌ای را در آداب معاشرت اسلامی به خود اختصاص داده است.<sup>۲</sup>

اما با نهایت تأسف در عصر ما که عصر غلبهٔ مادی‌گری بر جهان است این سنت قدیمی انسانی چنان محدود شده که در بعضی از جوامع غربی تقریباً برچیده شده است و شنیده‌ایم هنگامی که بعضی از آن‌ها به کشورهای اسلامی می‌آیند و گستردگی میهمان‌داری و میهمان‌نوازی را می‌بینند که هنوز در خانواده‌های اصیل این مرز و بوم به صورت گرم و مملو از عواطف برقرار است، شگفت‌زده می‌شوند که چگونه ممکن است افرادی بهترین وسایل موجود خانه و باارزش‌ترین غذاهای خود را برای پذیرایی از مهمان‌هایی بگذارند که گاهی با آن‌ها ارتباط کمی دارند و شاید تنها در یک سفر کوتاه آشنا شده‌اند؟!

ولی توجه به احادیث اسلامی - که گوشه‌ای از آن در بالا آمد - دلیل این ایثار و فداکاری را روشن می‌سازد و محاسبات معنوی را در این زمینه مشخص می‌کند، محاسباتی که برای ماده‌پرستان فرهنگ نامفهومی است.

### بدون اجازه وارد خانهٔ مردم نشوید<sup>۳</sup>

در آیات ۲۷ تا ۲۹ سورهٔ نور می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۱.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک: بحارالانوار، باب‌های ۸۸-۹۴ از ابواب کتاب العشرة از جلد ۱۷؛ محجة البيضاء، ج ۳، باب چهارم «فضيلة الضيافة».

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیات ۲۷-۲۹ سورهٔ نور.

بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ \* فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَازْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ \* لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ\*.

### تفسیر

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستوره‌های اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و آن، طرز ورود به خانه‌های مردم و چگونگی گرفتن اجازه ورود است.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید، تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید»، (با این کار، تصمیم ورود خود را از قبل به اطلاع آن‌ها برسانید و موافقت آن‌ها را جلب نمایید «این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید».

جالب اینکه در اینجا جمله «تَسْتَأْنِسُوا» به کار رفته است، نه «تَسْتَأْذِنُوا»، زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اول که از ماده «انس» گرفته شده اجازه‌ای همراه با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند، و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هرگونه خشونت باشد.

بنابراین، اگر این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است. مفهومش این است که فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام‌آور محبت و دوستی است.

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو

جمله ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ و ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ همراه می‌کند که خود دلیلی بر این است که این‌گونه احکام در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی ریشه دارد و اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد فهمید که خیر و صلاح او در آن است. در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می‌شود: «اگر کسی را در خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود».

ممکن است منظور از این تعبیر این باشد که گاهی در خانه کسانی هستند، ولی کسی که به شما اجازه ورود دهد و صاحب اختیار و صاحب‌خانه باشد حضور ندارد. شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت. یا اینکه اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب‌خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد، در این صورت حق ورود دارید. به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می‌کند: «و اگر به شما گفته شود: بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است».

اشاره به اینکه هرگز جواب رد، شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب‌خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود، و یا وضع او و خانه‌اش آماده پذیرش مهمان نیست!

و از آنجا که هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که با نگاه کردن از درز در، یا با گوش دادن و استراق سمع، مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می‌فرماید:

«خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است»؛ ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾.

و چون هر حکمی استثنایی دارد که رفع ضرورت‌ها و مشکلات از راه آن استثنا به صورت معقول انجام می‌شود، در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید:



«گاهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیرمسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد». و در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا آنچه را آشکار می‌کند و پنهان می‌دارید می‌داند».

شاید اشاره به این است که گاهی بعضی از افراد از این استثنا سوءاستفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه‌های غیرمسکونی می‌شوند تا اسراری را کشف کنند، و یا به این بهانه که نمی‌دانستیم این جا مسکونی است، وارد، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوءاستفاده‌کنندگان را به خوبی می‌شناسد.

#### نکته‌ها:

#### ۱. امنیت و آزادی در محیط خانه

بی‌شک وجود انسان دو بُعد دارد: فردی و اجتماعی، و به همین دلیل نیز دو نوع زندگی دارد: خصوصی و عمومی، که هر کدام برای خود ویژگی‌هایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع آداب و قید و بندهای زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیداست که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه‌روز خسته‌کننده و دردسرافرین است.

او می‌خواهد مدتی از شبانه‌روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند، به استراحت بپردازد، با خانواده و فرزندان خود گفتگوهای خصوصی نماید و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره‌گیرد، به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می‌برد و با بستن درها به روی دیگران، زندگی خویش را به‌طور موقت از جامعه جدا می‌سازد و همراه آن از انبوه قید و بندها و آدابی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می‌شود.

حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن، امنیت کافی وجود داشته

باشد، اگر بنا باشد هر کس سرزده وارد این محیط شود و به حریم امن آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و به محیط کوچه و بازار تبدیل می‌شود.

به همین دلیل همیشه میان انسان‌ها مقررات ویژه‌ای در این زمینه بوده است و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آن‌ها ممنوع است و مجازات دارد. حتی در مواردی که به دلایل امنیتی یا دلایل دیگر، ضرورتی باشد که بدون اجازه وارد شوند، مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه‌ای را دارند. در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکدی داده شده و آداب و ریزه‌کاری‌هایی وجود دارد که نظیر آن کمتر دیده می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم: «ابوسعید» - از یاران پیامبر ﷺ - اجازه ورود به منزل آن حضرت را خواست، در حالی که روبه‌روی در خانه پیامبر ﷺ ایستاده بود. حضرت فرمود: هنگام اجازه گرفتن روبه‌روی در نیست!

در روایت دیگری می‌خوانیم که خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی می‌رفت، روبه‌روی در نمی‌ایستاد، بلکه در طرف راست یا چپ قرار می‌گرفت و می‌فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می‌گرفت)، زیرا آن روز هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند.<sup>۱</sup>

حتی در روایات اسلامی می‌خوانیم که انسان وقتی می‌خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی فرزند خود شود، اجازه بگیرد.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر ﷺ پرسید: آیا هنگامی که می‌خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آری. عرض کرد: مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد، باز هم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: «أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً؟»

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۹۸، ذیل آیه مورد بحث.

آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی؟» عرض کرد: نه. فرمود: «فَاسْتَأْذِنِ عَلَيْهَا!» بنابراین از او اجازه بگیر!<sup>۱</sup>

در روایت دیگری می‌خوانیم: روزی پیامبر ﷺ می‌خواست وارد خانه دخترش فاطمه علیها السلام شود، نخست در را کمی باز کرد، سپس فرمود: السلام علیکم! فاطمه علیها السلام پاسخ سلام پدر را داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ عرض کرد: وارد شو ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست؛ هنگامی که خود را با حجاب اسلامی پوشانید، پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره سلام کرد و فاطمه علیها السلام جواب داد و دوباره برای خود اجازه ورود گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه علیها السلام، برای همراهش جابر بن عبدالله نیز اجازه ورود گرفت.<sup>۲</sup>

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را به دقت رعایت می‌فرمود.

حتی در بعضی از روایات می‌خوانیم که باید سه بار اجازه گرفت تا اهل خانه اجازه اول را بشنوند، هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند و هنگام اجازه سوم اگر خواستند، اجازه دهند و اگر نخواستند، اجازه ندهند!<sup>۳</sup>

حتی بعضی لازم دانسته‌اند که در میان این سه اجازه، فاصله‌ای باشد، چرا که گاهی لباس مناسبی بر تن صاحب‌خانه نیست، و گاهی در حالی است که نمی‌خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاهی وضع اطاق به هم ریخته است و گاهی اسراری وجود دارد که نمی‌خواهد دیگری بر آن واقف شود. باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد، بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۸۶.

۲. همان، ص ۵۸۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۱، ابواب مقدمات النکاح، باب ۱۲۳.

## ۲. منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟

درباره پاسخ این سؤال میان مفسران گفتگوست، بعضی گفته‌اند: منظور، ساختمان‌هایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروان‌سراها، مهمان‌خانه‌ها، و همچنین حمام‌ها و مانند آن. این مضمون در حدیثی از امام صادق علیه السلام با صراحت آمده است.<sup>۱</sup>

بعضی دیگر آن را به خرابه‌هایی تفسیر کرده‌اند که در و پیکری ندارد و هر کس می‌تواند وارد آن شود. این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد، چراکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه‌ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکان‌هایی می‌دانند که متاع مردم به‌عنوان امانت در آن نگهداری می‌شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند. این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور، خانه‌هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذاشته و رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر باهم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است. همچنین از این بیان روشن می‌شود که انسان، تنها به این دلیل که متاعی در خانه‌ای دارد نمی‌تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود، هرچند در آن هنگام کسی در خانه نباشد.

## ۳. مجازات کسی که بدون اجازه به داخل خانه مردم نگاه می‌کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسی از روی عمد به داخل خانه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۱.

مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آن‌ها می‌توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خودداری نکرد می‌توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می‌توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود خونش هدر است. البته باید هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند، یعنی تا آنجا که از راه آسان‌تر این امر امکان‌پذیر است از راه خشن‌تر اقدام نکنند.

### خانه‌هایی که غذا خوردن در آن‌ها مجاز است<sup>۱</sup>

در آیه ۶۱ سوره نور می‌خوانیم: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».

### تفسیر

از آنجا که در آیات سابق (در سوره نور) سخن از اجازه ورود در اوقات معین یا به طور مطلق هنگام داخل شدن به منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث در واقع استثنایی برای این حکم است که گروهی می‌توانند در شرایط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون اجازه غذا بخورند؛ نخست می‌فرماید: «بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند)».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه ۶۱ سوره نور.

چراکه طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می‌کردند و با آن‌ها هم غذا نمی‌شدند و از این کار نفرت داشتند، و به عکس، بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این‌گونه افراد را جدا می‌دادند، نه به این علت که از هم غذا شدن با آن‌ها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید شخص نابینا غذای خوب را نبیند و آن‌ها ببینند و بخورند، و این برخلاف اخلاق است، همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند. به هر دلیلی که بود با آن‌ها هم غذا نمی‌شدند و به همین علت، افراد نابینا و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می‌کشیدند، چراکه ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می‌دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا ﷺ که سؤال کردند آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آن‌ها با شما هم غذا شوند.<sup>۱</sup>

البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده‌اند، از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است، و یا منظور این است که شما مجازید این‌گونه افراد ناتوان را با خود به خانه‌های یازده گانه‌ای که در آیه به آن اشاره شده ببرید و آن‌ها نیز از غذای آن‌ها بخورند.

ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست. سپس قرآن مجید اضافه می‌کند: «بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه‌ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه‌های خودتان (منظور، فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) یا خانه‌های پدران، یا خانه‌های مادران، یا خانه‌های برادران، یا خانه‌های خواهران، یا خانه‌های عموهایتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، یا خانه‌های دایی‌هایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه‌های دوستانان».

۱. تفسیرهای در المثنور و نورالثقلین، ذیل آیه مورد بحث.

البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد. سپس ادامه می‌دهد: «بر شما گناهی نیست که دسته‌جمعی یا جداگانه غذا بخورید». گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی‌یافتند مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به آن‌ها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است.<sup>۱</sup>

بعضی نیز گفته‌اند: گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد). آیه این قیدها را از آن‌ها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست.<sup>۲</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: جمعی مقید بودند که اغنیا با فقیران غذا نخورند و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند. قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.<sup>۳</sup> و البته مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده، می‌گوید:

«هنگامی که وارد خانه‌ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه».

و سرانجام با این جمله آیه را پایان می‌دهد: «این‌گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می‌کند، شاید اندیشه و تفکر کنید».

درباره اینکه منظور از این «بیوت» (خانه‌ها) چه خانه‌هایی است، بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه‌های یازده‌گانه فوق می‌دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد. ولی پیداست که آیه مطلق است و همه خانه‌ها را شامل

۱. تفسیر تبیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. همان.

۳. همان.

می‌شود، اعم از خانه‌های یازده‌گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود، و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن‌ها، زیرا هیچ دلیلی بر محدودیت مفهوم وسیع آیه نیست.

همچنین دربارهٔ اینکه منظور از سلام کردن بر خویشان چیست، بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته‌اند، همان‌گونه که در داستان بنی اسرائیل در سورهٔ بقره آیهٔ ۵۴ می‌خوانیم: «فاقتلوا انفسکم»: «بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید به قتل برسانند».

بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته‌اند، چراکه آن‌ها به منزلهٔ خود انسان‌اند، ولذا تعبیر به «انفس» شده است. در آیهٔ مباحثه<sup>۱</sup> نیز این تعبیر دیده می‌شود، و این نشان می‌دهد که گاهی نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می‌شود که از او تعبیر به «نفس» (خود انسان) کنند، آن‌گونه که نزدیک بودن علی ع به پیامبر ص سبب این تعبیر شد. بعضی از مفسران نیز آیهٔ فوق را اشاره به خانه‌هایی می‌دانند که شخص در آن ساکن نیست، که انسان هنگام ورود به آنجا با این عبارت بر خویشان سلام می‌کند: «السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ قِبَلِ رَبِّنَا؛ درود بر ما از سوی پروردگار ما» - یا - «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ؛ درود بر ما و بر بندگان صالح خدا».

ما فکر می‌کنیم منافاتی میان این تفسیرها نباشد. هنگام ورود به هر خانه‌ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشان، چراکه همهٔ این‌ها درحقیقت به سلام بر خویش باز می‌گردد.

لذا در حدیثی می‌خوانیم که وقتی تفسیر این آیه را از امام باقر ع سؤال کردند، در جواب فرمود: «هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَىٰ أَهْلِ الْبَيْتِ حِينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ

۱. آل عمران، آیهٔ ۶۱.



عَلَيْهِ فَهُوَ سَلَامُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ؛ منظور، سلام کردن انسان بر اهل خانه است، هنگامی که وارد خانه می شود، آن‌ها طبعاً به او پاسخ می گویند و سلام را به خود او بازمی گردانند و این است سلام شما بر خودتان.<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ السَّلَامَ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً؛ هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد بگویند: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده است: «تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً».<sup>۲</sup>

#### نکته‌ها:

#### ۱. آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن‌ها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آن‌ها - که در مجموع یازده مورد می شود - غذا بخورد، و در آیه اجازه گرفتن از آن‌ها شرط نشده بود، و بی شک، مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه، از غذای هر کسی می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح: از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی ای که میان طرفین می باشد شرط است؟  
ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین اندازه را که احتمال رضایت او باشد (که در بیشتر موارد هست) کافی می شمرد.

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۶۲۷.

۲. همان.

ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص که این گونه افراد، نادرند و معمولاً اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی‌شود. بنابراین، آیه فوق در محدوده خاصی، آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن‌ها کرده است تخصیص می‌زند، ولی تکرار می‌کنیم که این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر. آنچه در بالا ذکر شد، میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز با صراحت در روایات آمده است.

در روایت معتبری می‌خوانیم: هنگامی که تفسیر جمله «أَوْ صَدِيقِكُمْ» را از امام صادق علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «هُوَ وَاللَّهِ الرَّجُلُ يَدْخُلُ بَيْتَ صَدِيقِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ؛ به خدا قسم! منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می‌شود و بدون اجازه غذا می‌خورد».<sup>۱</sup>

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آن‌ها آمده است: اجازه گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی میان فقها نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).

در مورد «عدم افساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.<sup>۲</sup> تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند روایتی است که در همین باب وارد شده و می‌گوید: تنها از مواد غذایی خاصی می‌توان استفاده کرد، نه هر غذایی. ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاست، سند آن معتبر نخواهد بود.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۳۴، کتاب اطعمه و اشربه ابواب آداب المائده، باب ۲۴، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

بعضی دیگر از فقها طعام‌های نفیس و عالی را که صاحب‌خانه گاهی برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثنا کرده‌اند و این استثنا به حکم انصراف آیه از این صورت، بعید به نظر نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

## ۲. فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسلامی در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم غصب، در برنامه‌های اسلامی آمده سؤال‌انگیز باشد که چگونه اسلام با آن همه دقت و سخت‌گیری که در مسأله تصرف در اموال دیگران نموده، چنین امری را مجاز شمرده است؟!

ما فکر می‌کنیم این سؤال متناسب با محیط‌های صددرد صدی همچون محیط اجتماعی غربی‌هاست که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می‌کنند! و عذر پدر و مادر را هنگام پیری و از کارافتادگی می‌خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آن‌ها حق‌شناسی و محبت کنند، چراکه تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می‌زند و از عواطف انسانی خبری نیست!

ولی این مسأله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه‌دار انسانی، به‌ویژه درباره نزدیکان و بستگان و دوستان خاص، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچ‌وجه تعجب ندارد.

درحقیقت، اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را مافوق این مسائل دانسته است، و این حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ‌نظری‌ها و انحصارطلبی‌ها و خودخواهی‌ها از آن دور شود.

۱. جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۴۰۶، کتاب الاطعمه و الاشریة.

بدون شک، احکام غضب در غیر این محدوده حاکم است، ولی اسلام در این محدوده خاص، مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و درحقیقت الگویی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

### ۳. منظور از «صدیق» کیست؟

شکی نیست که صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا به یقین دوستان خاص و نزدیک اند که با یکدیگر رفت و آمد دارند، و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای یکدیگر بخورند، البته در این گونه موارد، احراز رضایت شرط نیست، همین اندازه که به نارضایی یقین نداشته باشند کافی است.

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند: منظور، دوستی است که در دوستی‌اش با تو صادقانه رفتار می‌کند، و بعضی دیگر گفته‌اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است. از ظاهر این تفسیرها پیداست که همه به یک مطلب اشاره می‌کنند.

همچنین از این تعبیر به‌طور اجمالی روشن می‌شود کسانی که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند در واقع دوست نیستند!

در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده، بشنویم: امام علیه السلام فرمود: «لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسِبُهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبُهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ:

فَأُولَئِهَا، أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَعَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً.

وَالثَّانِي، أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ.

وَالثَّلَاثَةُ، أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ عَلَيْكَ وَلا يَتَّوَلَّكَ وَلا مَالٌ.

وَالرَّابِعَةُ، أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئاً تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ.

وَالْخَامِسَةُ، وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ عِنْدَ النُّكْبَاتِ؛

دوستی جز با حدود و شرایطش امکان پذیر نیست، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان، و کسی که هیچ یک از این شرایط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط دوستی این است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد. دوم این که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود.

سوم، مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد!

چهارم، آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید!

و پنجم، که جامع همه این صفات است، این است که تو را هنگام پشت کردن روزگار رها نکند.<sup>۱</sup>

#### ۴. تفسیر «ما ملکتم مفاتحه»

در برخی از شأن نزولها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که مسلمانها به جهاد می رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کارافتاده ای می داند که قادر به جهاد نبودند، و حتی به آنها اجازه می دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند، اما آنها گاهی از ترس اینکه مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می ورزیدند.

طبق این روایت، منظور از «مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ» (خانه هایی که مالک کلیدهای آنها شده اید) همین است.<sup>۲</sup> از «ابن عباس» نیز نقل شده که منظور، وکیل انسان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲. تفسیر قرطبی، ذیل آیه ی مورد بحث. در وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۳۶ باب ۲۴ از ابواب مائده، نیز حدیثی به این مضمون آمده است.

و نماینده او در مسائلی مانند آب و ملک و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد. بعضی نیز آن را به «شخص انباردار» تفسیر کرده‌اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول کند.

ولی با توجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه نام آن‌ها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به دلیل ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند. ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آن‌ها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، چه به طور رسمی و کیل باشد چه نباشد.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی تفسیر شده که عهده‌دار سرپرستی اموال کسی است، در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

## آداب مجلس<sup>۱</sup>

### الف) احترام به پیش‌کسوتان در مجالس

در آیه یازدهم سوره مجادله می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

### تفسیر

به دنبال دستوری که در مورد ترک نجوا در مجالس، و محدود ساختن آن به موارد معین، در آیات گذشته (آیات آغازین سوره مجادله) آمده، در این آیه یکی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیه ۱۱ سوره مجادله.

دیگر از آداب مجلس را بازگو می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به شما گفته شود که به مجلس وسعت بخشید و به تازه‌واردها جا دهید اطاعت کنید، که اگر چنین کنید خداوند جای شما را در بهشت وسعت می‌بخشد و در این جهان به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می‌دهد».

«تَفَسَّحُوا» از ماده «فَسَح» (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است، بنابراین «تفسح» به معنی توسعه دادن می‌باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه‌واردی داخل می‌شود، حاضران، جمع و جورتر بنشینند و برای او جا باز کنند، مبدا سرگردان و خسته و شرم‌منده شود. این موضوع یکی از عوامل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است، برعکس نجوا که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است.

حیرت‌انگیز است که قرآن مجید، این کتاب بزرگ آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دسته‌جمعی مسلمانان را ناگفته نگذاشته و در لابه‌لای دستورات مهم و بنیادی به این جزئیات نیز اشاره می‌کند، تا مسلمانان تصور نکنند پای‌بند بودن فقط به اصول کلی برای آن‌ها کافی است.

جمله «يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» (خداوند به شما وسعت می‌بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده‌اند، و این پاداشی است که خداوند به افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می‌دهد، ولی از آنجا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، مفهوم گسترده‌ای دارد و هرگونه وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت، چه در دنیا، چه در روح و فکر، چه در عمر و زندگی، و چه در مال و روزی، شامل می‌شود، و درباره فضل خدا تعجیبی نیست که در برابر یک چنین کار کوچکی چنان پاداش عظیمی قرار دهد، که پاداش به قدر کرم اوست نه به قدر اعمال ما.

و از آنجا که گاهی مجلس آن چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی‌شود، و یا اگر جایی پیدا شود مناسب حال آن‌ها نیست، در ادامه آیه می‌افزاید: «هنگامی که به شما گفته شود برخیزید، برخیزید».

نه تعلق کنید و نه هنگامی که برمی‌خیزید ناراحت شوید، چرا که گاهی تازه‌واردها برای نشستن از شما سزاوارترند، به دلیل خستگی مفرط، یا کهولت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا دلایل دیگر، این جاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همان‌گونه که در شأن نزول آیه آمده است: پیامبر ﷺ به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند دستور داد جای خود را به جمعی از تازه‌واردانی بدهند که از مجاهدان بدر بودند و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند. بعضی از مفسران با توجه به اینکه «انشزوا» (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آن را به معنی گسترده‌تری تفسیر کرده‌اند که هم شامل برخاستن از مجلس می‌شود و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید «فِي الْمَجَالِسِ» دارد ظاهر این است که این جمله نیز مقید به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه پرهیز شده است.

سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته، می‌فرماید:

«اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد»؛ «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ».

اشاره به اینکه اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به اینکه اگر پیغمبر اکرم ﷺ به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه‌واردان جا دهند برای یک هدف مقدس الهی، یعنی احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است.



تعبیر به «درجات» (به صورت نکره و با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والایی است که خداوند به این‌گونه افرادی که علم و ایمان را با هم دارند می‌دهد، و درحقیقت کسانی که به تازه‌واردان در کنار خود جا دهند درجه‌ای دارند و آن‌هایی که علاوه بر این کار، از علم و معرفت نیز بهره داشته باشند درجات بیشتر دارند.

و از آنجا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می‌دهند و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی، و یا برای ریا و ظاهر، در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است»؛ ﴿دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

#### نکته‌ها:

#### ۱. مقام علما و دانشمندان

گرچه آیه برای مورد خاصی نازل شده، ولی مفهوم عامی دارد و نشان می‌دهد که آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: ایمان و علم. می‌دانیم که مقام «شهادت» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ، وَفَضْلُ الشَّهِيدِ عَلَى الْعَابِدِ دَرَجَةٌ... وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاهُمْ!»؛ عالم یک درجه از شهید بالاتر است، و شهید یک درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچک‌ترین آن‌هاست»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «مَنْ جَاءَتْهُ مَنِيئُهُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ!»؛ کسی که مر او فرارسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است»<sup>۲</sup>.

۱. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۵۳.

۲. همان.

می‌دانیم که در شب‌های مهتابی، به‌ویژه شب چهاردهم ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می‌شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد، در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است»<sup>۱</sup>.

جالب اینکه عابد عبادتی را انجام می‌دهد که هدف آفرینش انسان است، ولی چون روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق‌العاده دارد. منظور از آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایت فوق آمده، فاصله عظیم میان این دو است، ولذا در حدیث دیگری تفاوت آن‌ها به جای یک درجه، یکصد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است!<sup>۲</sup>

این مسأله نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کس نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خداست، اما در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ سه گروه در قیامت شفاعت می‌کنند، پیامبران، علماء و شهیدان»<sup>۳</sup>.

درحقیقت موفقیت در راه تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوا که هیچ‌کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

## ۲. آداب مجلس

در قرآن مجید بارها در کنار مسائل مهم، به آداب اسلامی مجالس اشاراتی

۱. جوامع الجامع (مطابق نقل «نور الثقلین»، ج ۵، ص ۲۶۴؛ «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۴۷۰).

۲. همان.

۳. روح المعانی، ج ۲۸، ص ۲۶؛ «قرطبی»، ج ۹، ص ۶۷۴۰.



### ب) آداب تحیت گفتن و سلام<sup>۱</sup>

در آیه ۸۶ سوره نساء خداوند می فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا»؛ «هرگاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوئید! خداوند حساب همه چیز را دارد».

### تفسیر

#### هرگونه محبتی را پاسخ گوئید

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که پیوند و ارتباط این آیه با آیات قبل، از این نظر است که در آیات گذشته بحث هایی پیرامون جهاد بود و در این آیه دستور می دهد که اگر دشمنان از در دوستی و صلح درآیند، شما نیز پاسخ مناسب دهید. ولی روشن است که این پیوند، مانع از این نیست که یک حکم کلی و عمومی در زمینه تمام تحیت ها و اظهار محبت هایی که از طرف افراد مختلف می شود، باشد. آیه در آغاز می گوید: «هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به صورت بهتر بدهید و یا لااقل مانند آن پاسخ گوئید»؛ «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا».

«تحیت» در لغت از ماده «حیات» و به معنی دعا کردن برای حیات دیگری است، چه این دعا به صورت سلام علیک (خداوند تو را به سلامت دارد) باشد و چه حیاک الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، ولی معمولاً این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد با سخن به یکدیگر می کنند شامل می شود که روشن ترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

از پاره ای از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده می شود که اظهار محبت های

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ذیل آیه ۸۶ سوره نساء.

عملی نیز در مفهوم «تَحِيَّت» داخل است: در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده است: «الْمُرَادُ بِالتَّحِيَّةِ فِي الْآيَةِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْبِرِّ؛ منظور از تَحِيَّت در آیه، سلام و هرگونه نیکی کردن است».

همچنین در روایتی در کتاب مناقب چنین می‌خوانیم: «کنیزی شاخه گلی خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد و آن حضرت درمقابل، وی را آزاد ساخت! هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته، آنجا که می‌فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» و سپس اضافه فرمود: تَحِيَّت بهتر، همان آزاد کردن اوست».

بنابراین، آیه حکمی کلی درباره پاسخ‌گویی به هر نوع اظهار محبتی، اعم از لفظی و عملی است.

و در پایان آیه برای اینکه مردم بدانند چگونگی «تَحِيَّت‌ها» و «پاسخ‌ها» و برتری یا مساوات آن‌ها، در هر حد و مرحله‌ای، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست، می‌فرماید: «خداوند حساب همه چیز را دارد»؛ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا».

### «سلام» تَحِيَّت بزرگ اسلامی

تا آنجا که می‌دانیم، تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می‌رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تَحِيَّت اظهار می‌کنند که گاهی لفظی است و گاهی عملی، که رمز تَحِيَّت می‌باشد. در اسلام نیز «سلام» یکی از روشن‌ترین تَحِيَّت‌هاست و آیه فوق - همان‌طور که اشاره شد - گرچه معنی وسیعی دارد، اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظف‌اند سلام را به صورت عالی‌تر و یا لااقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که سلام نوعی تَحِيَّت است: در سوره نور

آیه ۶۱ می‌خوانیم: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾؛ «هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه».

در این آیه سلام به‌عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه، معرفی شده است و در ضمن می‌توان از آن استفاده کرد که معنی «سلام علیکم» در اصل «سلام الله علیکم» است، یعنی درود پروردگار بر تو باد! یا خداوند تو را به سلامت دارد! و در امن و امان باشی! به همین علت، سلام کردن نوعی اعلام دوستی و صلح و ترک خصامه و جنگ محسوب می‌شود. از پاره‌ای از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است: ﴿أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا﴾؛ «اهل بهشت در برابر استقامت‌شان از غرفه‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند و تحیت و سلام به آن‌ها نثار می‌شود»<sup>۱</sup> همچنین در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان می‌خوانیم: ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾؛ «تحیت آن‌ها در بهشت، سلام است».

و نیز از آیات قرآن استفاده می‌شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است، چنان که در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم علیه السلام می‌گوید: هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط به‌صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آن‌ها را با سلام داد: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾. از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می‌شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است و اگر بی طرفانه این تحیت اسلامی را که شامل توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت‌های دیگری که میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم، ارزش آن برای ما روشن‌تر می‌شود.

۱. فرقان، آیه ۷۵.

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی سلام شده، تا آنجا که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل گردیده است: «مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ؛ كَسَى كَسَى» که پیش از سلام کردن، سخن خود را آغاز کرد پاسخ او را نگوید.<sup>۱</sup>

و نیز از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که خداوند می فرماید: «الْبَخِيلُ مَنْ يَسْبَلُ بِالسَّلَامِ؛ بَخِيلٌ كَسَى كَسَى» حتی از سلام کردن بخل ورزد.<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ؛ خَدَاوَنَدِ افْشَاءِ سَلَامٍ رَا دُوسْت دَارِدِ». <sup>۳</sup> منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است. در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده، از جمله اینکه سلام فقط مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنایی خاصی دارد، چنان که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: اَيُّ الْعَمَلِ خَيْرٌ؟ کدام عمل بهتر است؟ فرمود: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَيَّ مَنْ عَرَفْتَهُ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ؛ اطعام طعام، و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی».<sup>۴</sup>

و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و کسانی که مرکب گران قیمتی دارند به کسانی که مرکب ارزان تر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور نوعی مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های خاص مادی است و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پایین تر می دانند و شکلی از استعمار و استبعاد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که به همه، حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچک تر از نظر سن به بزرگ تر سلام کنند منافات ندارد، زیرا این نوعی ادب

۱. اصول کافی، ج ۲، باب التسليم.

۲. همان.

۳. همان.

۴. تفسیر فی ظلال، ذیل آیه.

و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت‌های مادی ندارد.

در پاره‌ای از روایات دستور داده شده که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آن‌ها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آن‌ها وسیله‌ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر. همچنین باید توجه داشت که منظور از «تحیت به احسن» این است که سلام را با عبارات دیگری مانند «و رحمة الله» و «و رحمة الله و برکاته» تعقیب کنند.

در تفسیر درّ المنثور می‌خوانیم: شخصی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: السلام عليك! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «السلام عليك و رحمة الله». دیگری عرض کرد: السلام عليك و رحمة الله! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «و عليك السلام و رحمة الله و برکاته». نفر دیگری گفت: السلام عليك و رحمة الله و برکاته! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «و عليك». هنگامی که سؤال کرد: چرا جواب مرا کوتاه دادید؟ فرمود: «قرآن می‌گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوید، اما تو چیزی باقی نگذاشتی!» درحقیقت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت، اما در مورد شخص سوم به نحو مساوی، زیرا جمله «عليك» مفهومش این است که تمام آنچه گفתי بر تو نیز باشد.<sup>۱</sup>

### ج) آداب حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در آیات اول تا پنجم سوره حجرات می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۱-۵ سوره حجرات.



وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَلْقَوْا لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ عَظِيمٌ \* إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ \* وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \*

### شان نزول

مفسران برای آیه نخست، شان نزول‌هایی ذکر کرده‌اند و برای آیات بعد، شان نزول‌های دیگری. از جمله شان نزول‌های آیه نخست این است: پیامبر ﷺ هنگام حرکت به سوی «خیبر» می‌خواست کسی را که مد نظر داشت به جای خود در «مدینه» نصب کند، اما عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد. آیه فوق نازل شد و دستور داد که بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید!<sup>۱</sup> بعضی دیگر گفته‌اند: جمعی از مسلمانان گهگاه می‌گفتند: اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می‌شد بهتر بود! آیه فوق نازل شد و گفت: بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید!<sup>۲</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمان‌هاست که برخی از عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند. آیه فوق نازل شد و آن‌ها را از این‌گونه کارها نهی کرد.<sup>۳</sup>

و اما در مورد آیه دوم گفته‌اند: گروهی از طایفه «بنی تمیم» و اشراف آن‌ها وارد مدینه شدند. هنگامی که داخل مسجد پیامبر ﷺ گشتند صدا را بلند کرده، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر ﷺ بود فریاد زدند: «يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجْ إِلَيْنَا؛ ای محمد! بیرون بیا!» این سرو صدا و تعبیرات نامؤدبانه پیامبر ﷺ را ناراحت ساخت و هنگامی که بیرون آمد گفتند: آمده‌ایم تا با تو مفاخره کنیم! اجازه ده تا «شاعر» و «خطیب ما» افتخارات قبیله «بنی تمیم» را بازگو کند! پیامبر ﷺ اجازه داد.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۱۲۱.

۲. همان.

۳. همان.

نخست خطیب آن‌ها برخاست و از فضایل خیالی طایفه «بنی تمیم» مطالب بسیاری گفت. پیامبر ﷺ به «ثابت بن قیس»<sup>۱</sup> فرمود: پاسخ آن‌ها را بده! او برخاست و خطبه بلیغی در جواب آن‌ها ایراد کرد، به طوری که خطبه آن‌ها را از اثر انداخت! سپس «شاعر» آن‌ها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت، که «حسان بن ثابت» شاعر معروف مسلمان، پاسخ کافی به او نیز داد.

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله به نام «اقرع» گفت: این مرد خطیش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایق‌تر است و آهنگ صدای آن‌ها نیز از ما برتر می‌باشد.

در این هنگام پیامبر ﷺ برای جلب دل آن‌ها دستور داد هدایای خوبی به آن‌ها دادند. آن‌ها تحت تأثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر ﷺ اعتراف کردند. آیات مورد بحث ناظر به سروصدای آن‌ها در پشت خانه پیامبر ﷺ است.

مفسران شأن نزول دیگری ذکر کرده‌اند که هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن اینکه: در سال نهم هجرت که «عام الوفود» بود (سالی که هیأت‌هایی از قبایل مختلف برای عرض اسلام یا عهد و قرارداد خدمت پیامبر ﷺ آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله «بنی تمیم» خدمت پیامبر ﷺ رسیدند ابوبکر به پیامبر ﷺ پیشنهاد کرد که «قعقاع» (یکی از اشراف قبیله) امیر آن‌ها شود، و عمر پیشنهاد کرد که «اقرع بن حابس» (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود. در اینجا ابوبکر به عمر گفت: می‌خواستی با من مخالفت کنی؟ عمر گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم! در این هنگام سروصدای هر دو در محضر پیامبر ﷺ بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر ﷺ پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر ﷺ سروصدا راه بیندازید!<sup>۲</sup>

۱. «ثابت بن قیس» خطیب انصار و خطیب پیامبر ﷺ بود، همان‌گونه که «حسان» شاعر حضرت بود (اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۲۹).

۲. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۲۱؛ تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۵۲۴؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۶ به بعد.

## تفسیر

چنان‌که در محتوای سوره اشاره کردیم، در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام «سوره اخلاق» می‌کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این دستورات اشاره شده است:

نخست، تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر ﷺ، و دیگری، راه نینداختن سرو صدا و قال و غوغا در محضر پیامبر ﷺ.

بعد می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست». منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر ﷺ، پیشی نگرفتن بر آن‌ها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر ﷺ است. گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم آیه را به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر ﷺ و امثال آن محدود کنند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و هرگونه پیشی گرفتن را در هر برنامه‌ای شامل می‌شود.

مسئولیت انضباط «رهروان» در برابر «رهبران» آن هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می‌کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه‌ای، بر آن‌ها پیشی نگیرند و شتاب و عجله نکنند. البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور، جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آن‌هاست. حتی نباید درباره مسائل، بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید صبر کرد که رهبر، خود به موقع مسائل را مطرح کند، آن هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی‌کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می‌نماید نباید دیگران پیش قدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند. درحقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

آیه بعد به دستور دوم اشاره کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید و در برابر او بلند سخن نگویند و داد و فریاد نکنید، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند! مبدا اعمال شما حبط و نابود شود در حالی که نمی‌دانید».

جمله اول «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...» اشاره به این است که صدای خود را از صدای پیامبر ﷺ بلند نکنید، که این خود نوعی بی‌ادبی در محضر مبارک اوست. پیامبر ﷺ که جای خود دارد، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است. اما جمله «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...» ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد، یا اشاره به مطلب تازه‌ای و آن، ترک خطاب پیامبر ﷺ با جمله «یا محمد» و تبدیل آن به «یا رسول الله» است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت این دو جمله چنین گفته‌اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر ﷺ هم‌سخن می‌شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به هنگامی است که پیامبر ﷺ خاموش است و در محضرش سخن می‌گویند، در این حالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شأن نزول آیه نیز سازگار است، و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می‌کند. بدیهی است که اگر این‌گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون این نیت، اذیت و گناه.

در صورت اول، علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر باعث حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می‌شود، و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال شود، و نابود شدن ثواب بعضی از اعمال بر اثر بعضی از گناهان خاص، بی‌مانع است، همان‌گونه که

نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است و دلایل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی برای این معنی وجود دارد. هرچند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه «حسنات» و «سیئات» ثابت شده است، اما در مورد بعضی از «حسنات» و «سیئات» مهم، دلایلی نقلی وجود دارد و دلیلی از عقل نیز برخلاف آن نیست.<sup>۱</sup>

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر ﷺ) که صدای رسایی داشت، گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر ﷺ فراتر می‌کردم و در برابر او بلند سخن می‌گفتم. اعمال من نابود شد و من اهل دوزخم! این مطلب به گوش پیامبر ﷺ رسید، فرمود: «چنین نیست، او اهل بهشت است (زیرا او این کار را هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که ادای یک وظیفه اسلامی بود انجام می‌داد).»<sup>۲</sup>

همان‌گونه که عباس بن عبدالمطلب نیز در جنگ «حنین» به فرمان پیامبر ﷺ با صدای بلند، فراریان را دعوت به بازگشت کرد.

آیه بعد برای تأکید بیشتر روی این موضوع، پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می‌کنند و انضباط و ادب را در برابر پیامبر ﷺ رعایت می‌نمایند چنین بیان می‌کند: «کسانی که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است.»

«یغضون» از ماده «غض» (بر وزن حَظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صداست، و نقطه مقابل آن، خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۰. این حدیث با مختصر تفاوتی در کلمات بسیاری از مفسران و محدثان از جمله در «نورالثقلین»، «صحیح بخاری»، «تفسیر فی ظلال»، و «تفسیر مراغی» آمده است.

«امتحن» از ماده «امتحان» در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است، و گاهی به معنی «گستردن چرم» نیز آمده، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه مورد بحث؛ آزمایشی که نتیجه آن، خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقواست.

قابل توجه اینکه در آیه قبل تعبیر «نبی» آمده و در اینجا تعبیر «رسول الله» و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور اوست، اسائه ادب در برابر او اساعه ادب نسبت به خداست، و رعایت ادب درباره او رعایت نسبت به خداوند است.

همچنین تعبیر «مغفرة» به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیب شان می کند و بعد از پاک شدن از گناه، به آنها اجر عظیم عنایت می فرماید، زیرا نخست شستشو از گناه مطرح است، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی.

آیه بعد برای تأکید بیشتر، به نادانی و بی خردی کسانی اشاره می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید: «کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند!».

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند و با صدای بلند و نامؤدبانانه، همچون اعراب «بنی تمیم» پشت خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیاید. و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! یا محمد! اخرج الینا، و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را با این کار اذیت و آزار نماید؟

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود بر ادب او افزوده می شود، زیرا «ارزش ها» و «ضد ارزش ها» را بهتر درک می کند، به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است، یا به تعبیر دیگر: بی ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است.

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (غالب آن‌ها نمی‌فهمند) یا به خاطر این است که «اکثر» در لغت عرب گاهی به معنی «همه» می‌آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند که حتی اگر یک نفر مستثنا باشد حق او ضایع نشود، گویا خداوند با این تعبیر می‌فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم هنگام سخن گفتن رعایت آداب می‌کنم، پس شما چرا رعایت نمی‌کنید؟

و یا اینکه به‌راستی میان آن‌ها افراد عاقلی بوده‌اند که بر اثر توجه نکردن و یا عادت همیشگی، صدا را بلند می‌کردند. قرآن از این راه به آن‌ها هشدار می‌دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند و ادب را فراموش نکنند.

«حجرات» جمع «حجره» در اینجا اشاره به اطاق‌های متعددی است که در کنار مسجد پیامبر ﷺ برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده «حجر» (بر وزن اجر) به معنی منع است، زیرا «حجره» مانع ورود دیگران به حریم زندگی انسان است. و تعبیر به «ورء» در اینجا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره‌های پیامبر ﷺ به مسجد گشوده می‌شد و افراد نادان و عجول گاهی در برابر در حجره می‌رفتند و فریاد یا محمد! می‌زدند. قرآن آن‌ها را از این کار نهی می‌کند.

در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل کردن این معنی می‌افزاید: «اگر آن‌ها صبر می‌کردند تا خود تو بیرون آیی و به سراغشان روی، برای آن‌ها بهتر بود».

درست است که عجله و شتاب گاهی سبب می‌شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است و به یقین این بر آن برتری دارد.

و چون در گذشته افرادی ناآگاهانه مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می‌افتادند، قرآن به آن‌ها نیز نوید می‌دهد که اگر

توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: «و خداوند غفور و رحیم است»؛ ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

## آیین دوستی

### دوست از نگاه قرآن و روایات<sup>۱</sup>

در آیات ۲۸ و ۲۹ سوره فرقان می خوانیم: ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾؛ «ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت، بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه انسان را تنها و بی یاور می گذارد».

## شان نزول

برای این آیات شان نزولی نقل کرده اند که فشرده اش چنین است:

«در عصر پیامبر ﷺ در میان مشرکان، دو دوست به نام های عقبه و ابی بودند. هر زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت محضر پیامبر ﷺ برود، هر چند اسلام را نپذیرفته بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذا ترتیب داد و دوستان را دعوت کرد و از پیامبر اسلام ﷺ نیز دعوت نمود.

هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر ﷺ فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی. «عقبه» شهادتین بر زبان جاری کرد. این خبر به گوش دوستش «ابی» رسید، گفت: ای عقبه! از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا سوگند! من منحرف نشدم، اما مردی بر من وارد

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیات ۲۸ و ۲۹ سوره فرقان.



شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد، لذا شهادت دادم! ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش «ابی» نیز در جنگ احد کشته شد.<sup>۱</sup> آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی را شرح داد که در این جهان گرفتار دوست گمراهش شد و به راه او رفت. بارها گفته‌ایم که شأن نزول‌ها گرچه خاص است، ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی‌کند، بلکه کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می‌شود.

### تفسیر

#### دوست بد مرا گمراه کرد!

روز قیامت صحنه‌های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات مورد بحث خاطر نشان شده، از جمله حسرت فوق‌العاده ظالمان از گذشته خویش؛ نخست می‌فرماید: «به خاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد، می‌گوید: ای کاش با رسول خدا ﷺ راهی برگزیده بودم!»؛ ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾. سپس اضافه می‌کند که این ظالم بیدادگر که در دنیایی از تأسف فرو رفته، می‌گوید: «ای وای بر من! کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم!» ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾.

روشن است که منظور از «فلان» همان شخصی است که او را به گمراهی

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیات مورد بحث.

کشانده، یعنی شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه، و فردی همچون «ابی» برای «عقبه» که در شأن نزول آمده بود.

در واقع این آیه و آیه قبل، دو حالت نفی و اثبات را در مقابل هم قرار می‌دهد، در یکی می‌گوید: «ای کاش راهی با پیامبر پیدا کرده بودم!» و در دیگری می‌گوید: «ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم!» که تمام بدبختی در ترک رابطه با پیامبر ﷺ و قبول رابطه با این دوست گمراه بود. باز ادامه می‌دهد: «بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود (و سعادت در خانه مرا کوید) ولی این دوست بی‌ایمان مرا گمراه ساخت».

اگر از ایمان و سعادت جاویدان فاصله زیادی داشتم، این اندازه جای تأسف نبود، ولی تا نزدیک مرز پیش رفتم، یک گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم، اما این کور دل متعصب لجوج مرا از لب چشمه آب حیات تشنه بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.

«ذکر» در جمله «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می‌شود، بلکه هر چیزی که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است.

و در پایان آیه می‌گوید: «شیطان همیشه مخذول‌کننده انسان بوده است»؛ «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا». چراکه انسان را به بیراهه‌ها و مناطق خطر می‌کشاند و بعد او را سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می‌رود.

باید توجه داشت که «خذول» صیغه مبالغه است و به معنی مخذول‌کننده. حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد، ولی او درست در لحظات حساس دست از کمک و یاری‌اش بردارد.

درباره اینکه جمله اخیر «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» گفتار خداوند است به‌عنوان هشدار برای همه ظالمان و گمراهان و یا دنباله گفتار این افراد

حسرت زده در قیامت است، مفسران دو تفسیر ذکر کرده‌اند و هر دو با معنی آیه متناسب است، ولی گفتار خدا بودن تناسب بیشتری دارد.

### نکته: نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شک، عامل سازنده شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و تصمیم او - امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست و معاشر است، چراکه انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از دوستانش می‌گیرد. این حقیقت، هم از نظر علمی و هم از راه تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است. این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا حدی است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَيَّ رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ يُصَاحِبُ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید، چراکه انسان از دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می‌شود».<sup>۱</sup>

امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در گفتار گویای خود می‌فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ، فَانظُرُوا إِلَيَّ خُلَطَائِهِ، فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ، وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آیین خدا باشند او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد».<sup>۲</sup>

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷ (ماده صدق).

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷.

و به راستی گاهی نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهم تر است، گاه او را تا سرحد فنا و نیستی پیش می برد، و گاه به اوج افتخار می رساند.

آیات مورد بحث و شأن نزول آن به خوبی نشان می دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود، اما یک وسوسه شیطانی از یک دوست بد، او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برای او فراهم سازد که از حسرت آن، روز قیامت هر دو دست را به دندان بگزد و فریاد «یا ویلتی» از او بلند شود. در کتاب العشرة (آداب معاشرت) روایات بسیاری در همین زمینه وارد شده که نشان می دهد تا چه اندازه اسلام در مسأله انتخاب دوست سخت گیر و دقیق و موشکاف است. این بحث کوتاه را با نقل دو حدیث در این زمینه پایان می دهیم:<sup>۱</sup>

در حدیثی از نهمین پیشوای بزرگ اسلام، امام محمد تقی الجواد علیه السلام می خوانیم:

«إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوقِ يَحْسُنُ مَنْظَرَهُ وَيَقْبِحُ أَثَرُهُ؛ از همنشینی با بدان پرهیز که همچون شمشیر برهنه اند، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است».<sup>۲</sup> پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «أَرْبَعُ يُمْتَنُ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ... وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتَى، فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند: تکرار گناه... و همنشینی با مردگان! کسی پرسید: ای رسول خدا! مردگان چه کسانی هستند؟ فرمود: ثروتمندانی که مست ثروت اند».<sup>۳</sup>

۱. ر.ک: کتاب العشرة «بحار الانوار»، ج ۷۴.

۲. همان، ص ۱۹۸.

۳. خصال صدوق (طبق نقل بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۵).

### دوستی مؤمن با مؤمن در سخن پیامبر ﷺ<sup>۱</sup>

«ولایت» به معنی خاص، و حب فی الله و بغض فی الله به معنی عام، مسأله‌ای است که در روایات اسلامی بر آن تأکید فراوان شده است، تا آنجا که سلمان فارسی به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه عرض می‌کند: هر زمان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم بر شانه من دست گذاشت و به تو اشاره کرد و فرمود: «ای سلمان! این مرد و حزیش پیروزند»؛ (یا أبا الحسن ما أطلعتُ على رسولِ الله إلاَّ و ضربَ بينَ كَتفَيَّ و قالَ يا سلمانُ، هذا و حزبهُ هم المفلحون).<sup>۲</sup>

و درباره مورد دوم، یعنی ولایت عامه، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَدُّ الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ؛ دوستی مؤمن با مؤمن برای خدا، از مهم‌ترین شعبه‌های ایمان است».<sup>۳</sup>

و در حدیث دیگری آمده است: «خداوند به موسی وحی فرستاد که آیا هرگز عملی برای من انجام داده‌ای؟ عرض کرد: آری، برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، انفاق کرده‌ام و به یاد تو بوده‌ام. فرمود: نماز برای تو نشانه حق است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه‌ای در محشر، و ذکر نور است، کدام عمل را برای من به جا آورده‌ای ای موسی؟ عرض کرد: خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: «هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا؟ وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ؟ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته‌ای؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته‌ای؟ اینجا بود که موسی دانست برترین اعمال، حُبّ فی الله و بغض فی الله است (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا).<sup>۴</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۲۰-۲۲ سوره مجادله.

۲. این حدیث را تفسیر برهان از کتب اهل سنت نقل کرده است (ج ۴، ص ۳۱۲).

۳. اصول کافی، ج ۲، باب حب فی الله، ح ۳.

۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۱.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَأَبِيهِ وَأُمِّهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَمِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ؛ هیچ‌کس ایمانش به خدا خالص نمی‌شود مگر زمانی که خداوند در نظرش محبوب‌تر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد»<sup>۱</sup>.

روایات در این باره، هم در مورد دوستی با دوستان خدا و هم دشمنی با دوستان خدا بسیار است و ذکر همه آن‌ها به طول می‌انجامد. این سخن را با حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر علیه السلام پایان می‌دهیم: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَىٰ قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ لَيْسَ فَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ اگر می‌خواهی بدانی انسان خوبی هستی یا نه، به قلبت نگاه کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست داری و اهل معصیتش را دشمن، بدان انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن می‌داری و اهل معصیتش را دوست، چیزی در تو نیست و خدا تو را دشمن می‌دارد، و انسان همیشه با کسی است که او را دوست دارد»<sup>۲</sup>.

### دوستانی که در معاشرت‌ها به دیگران تعدی نمی‌کنند<sup>۳</sup>

در آیه ۲۴ سوره ص می‌خوانیم: «... وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ...»؛ «... و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند؛ اما عدّه آنان کم است!».

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ذیل آیه ۲۴ سوره ص.

قرآن ماجرای را که در یک دادرسی برای داود علیه السلام پیش آمد شرح می دهد: نخست: خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده، می گوید: «آیا داستان شاکسانی که از دیوار محراب داود بالا رفتند به تو رسیده است؟!».

با اینکه داود علیه السلام محافظین و مراقبین فراوانی در اطراف خود داشت، دو نفر، از راه غیر معمول از دیوار محراب و قصر او بالا رفتند و ناگهان در برابر او ظاهر شدند، لذا داود علیه السلام از مشاهده آنها وحشت کرد، زیرا فکر می کرد قصد سوئی درباره او دارند، اما آنها به زودی وحشت او را از بین بردند، زیرا «گفتند: نترس! دو نفر شاکسی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده است» و برای دادرسی نزد تو آمدیم... یکی از آنها گفت:... این برادر من است، نود و نه میش دارد، و من یکی بیش تر ندارم، ولی او اصرار دارد که این یکی را نیز به او واگذارم، و از نظر سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است.

در اینجا داود علیه السلام پیش از آنکه گفتار طرف مقابل را بشنود به شاکسی «گفت: به یقین او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش هایش بر تو ستم روا داشته!» اما این تازگی ندارد «بسیاری از دوستان و افرادی که با هم سروکار دارند به یکدیگر ظلم و ستم می کنند مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، اما عده آنها کم است». آری، کسانی که در معاشرت و دوستی، حق دیگران را به طور کامل رعایت کنند و کمترین تعدی درباره دوستان خود روا ندارند کم اند، تنها کسانی می توانند حق دوستان و آشنایان را به طور کامل و عادلانه ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند.

### دوستی برای غیر خدا در قیامت تبدیل به دشمنی می شود<sup>۱</sup>

در آیه ۶۷ سوره زخرف آمده است: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛ «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزکاران!».

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۶۷ سوره زخرف.

این آیه که توصیفی از صحنه‌های قیامت است به خوبی نشان می‌دهد که منظور از «ساعت» در آیه قبل نیز روز رستاخیز است، روز از هم گسستن پیوندهای دوستی، مگر پیوندهایی که برای خدا و به نام خدا برقرار شده است. تبدیل شدن این گونه دوستی‌ها به دشمنی در آن روز، طبیعی است، چراکه هر کدام از آن‌ها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می‌شمرد: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی، تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی، تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشتم بی‌خبر کردی.

تنها پرهیزکاران‌اند که پیوند دوستی آن‌ها جاودانی است، چراکه بر محور ارزش‌های جاودانی دور می‌زند، و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می‌شود و به آن استحکام بیشتری می‌بخشد.

طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند؛ اگر دوستی آن‌ها براساس شر و فساد باشد در جرم یکدیگر شریک‌اند و اگر براساس خیر و صلاح باشد در پاداش یکدیگر شریک می‌باشند، بنابراین جای تعجب نیست که دوستی نوع اول در آنجا به دشمنی تبدیل شود، و دوستی نوع دوم به دوستی محکم‌تر. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْأَكْلُ خِلَّةٌ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَانْتَهَتْ بِهَا عِدَاوَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بدانید که هر دوستی‌ای که در دنیا برای خدا نباشد در قیامت به عداوت و دشمنی تبدیل می‌شود».<sup>۱</sup>

## دوستان بی‌وفا<sup>۲</sup>

دوستانی که به عشق بهره‌گیری مادی دور انسان حلقه می‌زنند آن چنان بی‌اعتنا و بی‌وفا هستند که در همان لحظاتی که این نعمت‌ها از انسان جدا

۱. تفسیر علی بن ابراهیم (طبق نقل نورالثقلین، ج ۴، ص ۶۱۲).

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۴۲-۴۴ سوره کهف.



می‌شوند با او وداع می‌گویند، گویا تصمیم آن را از قبل گرفته بودند ﴿وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> این‌گونه ماجراها که نمونه‌هایش را بارها شنیده و یا دیده‌ایم ثابت می‌کند که جز بر خدا نمی‌توان دل بست و دوستان باوفا و راستین انسان، تنها کسانی هستند که ارتباط آن‌ها را پیوندهای معنوی برقرار می‌سازد، این‌ها دوستان یکدیگر در شرایط ثروت تنگدستی، پیری و جوانی، تندرستی و بیماری، و عزت و ذلت‌اند، حتی رابطه‌های مودتشان بعد از مرگ نیز تداوم دارد.

### از دوستی با دروغ‌گو بپرهیز!<sup>۲</sup>

دروغ نابودکننده سرمایه اطمینان است. می‌دانیم که مهم‌ترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است و مهم‌ترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می‌کشاند دروغ، خیانت و تقلب است، و یک دلیل عمده برای اهمیت فوق‌العاده راستگویی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است. در احادیث اسلامی می‌خوانیم که پیشوایان دین از دوستی با چند طایفه از جمله دروغ‌گویان به شدت نهی کردند، چراکه آن‌ها قابل اطمینان نیستند. علی علیه السلام در کلمات قصارش می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ، يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ؛ از دوستی با دروغ‌گو بپرهیز که همچون سراب است و دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می‌سازد».<sup>۳</sup> البته درباره زشتی‌های دروغ و فلسفه آن و همچنین علل پیدایش دروغ‌گویی از نظر روانی و راه‌های مبارزه با آن، سخن بسیار زیاد است که باید آن را در کتب اخلاق جستجو کرد.<sup>۴</sup>

۱. کهف، آیه ۴۳.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۴۱۵.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۷.

۴. به کتاب ما «زندگی در پرتو اخلاق»، مراجعه نمایید.



## فصل نهم:

# نکات تربیتی و درس‌های آموزنده در زندگی پیامبران و قصص قرآنی

نکات تربیتی در داستان یوسف علیه السلام

نکات تربیتی در داستان یونس علیه السلام

نکات تربیتی در داستان طوفان نوح علیه السلام

جنبه‌های آموزنده داستان اصحاب کهف

درس‌های مهمی از داستان ایوب علیه السلام

درس‌های تربیتی در داستان شعیب علیه السلام

نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام

درس‌های آموزنده از داستان حضرت سلیمان علیه السلام

درس‌های آموزنده از داستان حضرت موسی علیه السلام

نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون

این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان



## نکات تربیتی در داستان یوسف علیه السلام<sup>۱</sup>

### ۱. جهاد با نفس

می‌دانیم که در اسلام، برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جهاد اکبر» خوانده شده، یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جهاد اصغر» نام دارد. اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف علیه السلام و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر به او یکی از مهم‌ترین آن‌هاست، گرچه قرآن مجید به دلیل اختصار، تمام زوایای آن را تشریح نکرده، ولی با یک جمله کوتاه «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف علیه السلام از میدان این مبارزه روسفید درآمد، به سه دلیل: نخست اینکه خود را به خدا سپرد و به لطف او پناه برد (قال معاذالله). دوم اینکه نمک‌شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می‌کرد، و یا توجه به نعمت‌های بی‌پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان‌های زودگذر نشود، سوم اینکه خودسازی یوسف علیه السلام و بندگی همراه با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» استفاده می‌شود به او نیرو

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ سوره یوسف.

و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه‌های شدیدی که از درون و برون به او حمله‌ور بود زانو نزنند.

و این درسی است برای همه انسان‌های آزاده‌ای که می‌خواهند در میدان جهاد با نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعای صبح چه زیبا می‌فرماید: «وَإِنْ خَذَلَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ إِلَىٰ حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ؛ اگر هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می‌سپارد و امید می‌دهد به نجات من نیست».

در حدیثی می‌خوانیم: «أَنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با بدن‌های خسته و مجروح) بازگشتند، فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آن‌ها باقی مانده است! عرض کردند: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس».<sup>۱</sup>

علی علیه السلام می‌فرماید: «الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ؛ مجاهد حقیقی کسی است که با هوس‌های سرکشش نفس بجنگد».<sup>۲</sup>

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ، وَإِذَا رَهَبَ، وَإِذَا اشْتَهَى، وَإِذَا غَضِبَ، وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ؛ کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد: هنگام تمایل، هنگام ترس، شهوت، غضب، و هنگام رضایت و خشنودی از کسی (آن‌چنان بر خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند».<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. همان، ص ۱۲۳.

## ۲. پاداش اخلاص

قرآن مجید نجات یوسف علیه السلام را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود، به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم.

ولی با توجه به جمله بعد که می‌گوید: «او از بندگان مخلص ما بود» این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی‌گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مدد‌های غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این‌گونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص.

همچنین تذکر این نکته نیز لازم است که در آیات قرآن، یوسف علیه السلام جزء بندگان «مخلص» (بر وزن مطلق) به صورت اسم مفعولی ذکر شده، یعنی خالص شده، نه «مخلص» (بر وزن محسن) به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص‌کننده است.

دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که «مخلص» (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾؛ «هنگامی که سوار بر کشتی می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند»<sup>۱</sup>، ﴿مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾؛ «به آن‌ها دستوری داده نشد جز اینکه خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص کنند»<sup>۲</sup>.

ولی «مخلص» (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس،

۱. عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. بینه، آیه ۵.

حاصل می‌شود، گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ و سوسه‌اش در انسان مایوس می‌شود و انسان در حقیقت بیمه الهی می‌گردد ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾؛ گفت: به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص شده‌ات از میان آن‌ها.<sup>۱</sup>

و یوسف علیه السلام به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد. ما نیز باید بکوشیم تا به این مرحله برسیم.

### ۳. متانت و عفت بیان

از شگفتی‌های قرآن که یکی از نشانه‌های اعجاز آن نیز هست، این است که هیچ‌گونه تعبیر زننده و رکیک و ناموزون و مبتذل و دور از عفت بیان، در آن وجود ندارد و سخنان آن هرگز با تعبیرات یک فرد عادی درس‌نخوانده و پرورش‌یافته در محیط جهل و نادانی شباهت ندارد، با اینکه سخنان هر کس متناسب و هم‌رنگ افکار و محیط اوست.

در میان تمام سرگذشت‌هایی که قرآن نقل کرده، یک داستان واقعی عشقی وجود دارد و آن داستان یوسف علیه السلام و همسر عزیز مصر است. داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس‌آلود، با جوانی با ایمان و پاک‌دل سخن می‌گوید.

گویندگان و نویسندگان هنگامی که با این‌گونه صحنه‌ها روبه‌رو می‌شوند یا ناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه‌های اصلی داستان، جلوی زبان یا قلم را رها کرده و به اصطلاح، حق سخن را ادا کنند، که در نتیجه هزارگونه تعبیرات تحریک‌آمیز یا زننده و غیراخلاقی به میان می‌آید، و یا برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم، پاره‌ای از صحنه‌ها را در پرده‌ای از ابهام بپیچند و به خوانندگان و شنوندگان، سر بسته تحویل دهند! گوینده و نویسنده هر قدر مهارت



داشته باشد، در بیشتر مواقع گرفتار یکی از این دو اشکال می‌شود. با این توضیح آیا می‌توان باور کرد فردی درس‌نخوانده، ترسیم دقیق و کاملی از باریک‌ترین و حساس‌ترین فصول چنین عشق شورانگیزی بنماید، بدون اینکه کوچک‌ترین تعبیر تحریک‌آمیز و دور از عفتی به کار برد؟!

ولی قرآن در ترسیم صحنه‌های حساس این داستان به طرز شگفت‌انگیزی «دقت در بیان» را با «متانت و عفت» به هم آمیخته و بدون اینکه از ذکر وقایع چشم‌پوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است.

می‌دانیم که از همه صحنه‌های این داستان، حساس‌تر، شرح ماجرای آن «خلوتگاه عشق» است که «ابتکار» و «هوس» همسر عزیز مصر، دست به دست هم دادند و آن را به وجود آوردند. قرآن در شرح این ماجرا همه گفتمانی‌ها را گفته، اما کوچک‌ترین انحرافی از اصول عفت سخن پیدا نکرده است، آنجا که می‌گوید: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ «و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: بیا به سوی آنچه برای تو مهیاست! (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟! ) به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند».<sup>۱</sup>

نکاتی در این آیه قابل دقت است:

الف) کلمه «راود» در جایی به کار برده می‌شود که کسی با اصرار آمیخته با نرمش و ملایمت، چیزی را از کسی بخواهد و چون در این داستان، مشخص

۱. یوسف، آیه ۲۳.

است که همسر عزیز مصر چه چیزی از یوسف علیه السلام خواسته بود، قرآن به همین کنایه واضح قناعت کرده و نامی از آن نبرده است.

ب) قرآن در اینجا حتی تعبیر «امرأة العزیز» (یعنی همسر عزیز مصر) را به کار نمی‌برد، بلکه می‌گوید: «هُوَ فِي بَيْتِهَا»؛ (بانویی که یوسف در خانه او بود) تا به پرده پوشی و عفت بیان نزدیک تر باشد، همچنین با این تعبیر، حس حق شناسی یوسف علیه السلام را نیز مجسم ساخته، همان طور که مشکلات او را در صورت تسلیم شدن در برابر چنین کسی که زندگی او در پنجه وی می‌باشد مجسم می‌کند.

ج) «وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ» معنی مبالغه را می‌رساند و دلالت می‌کند که تمام درها را به شدت بست و این ترسیمی از آن صحنه هیجان‌انگیز است.

د) جمله «وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ» که معنی آن «بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیاست» یا «بیا که من در اختیار توام» آخرین سخن را از زبان همسر عزیز برای رسیدن به وصال یوسف علیه السلام شرح می‌دهد، ولی در عبارتی سنگین و پرمتانیت و پرمعنی و بدون هیچ‌گونه جنبه تحریک‌آمیز و بدآموز.

ه) جمله «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» که یوسف علیه السلام در پاسخ آن زن زیبای افسونگر گفت، به گفته اکثر مفسران به این معنی است: به خدا پناه می‌برم! عزیز مصر، همسر تو، بزرگ و صاحب من است و به من احترام می‌گذارد و اعتماد نموده، چگونه به او خیانت کنم؟! این کار هم خیانت است و هم ظلم و ستم «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». قرآن با این عبارات کوشش یوسف علیه السلام را برای بیدار ساختن عواطف انسانی همسر عزیز مصر تشریح می‌کند.

و) جمله «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» از یک طرف ترسیم دقیقی از آن خلوتگاه عشق است که وضع آن، چنان تحریک‌آمیز بوده که اگر یوسف علیه السلام نیز مقام «عقل» یا «ایمان» یا «عصمت» نداشت گرفتار شده بود و از طرف دیگر پیروزی نهایی یوسف علیه السلام را در چنین شرایطی بر دیو شهوت

طغیانگر به طرز زیبایی توصیف کرده است. جالب اینکه تنها کلمه «هم» به کار برده شده، یعنی «همسر عزیز مصر تصمیم خود را گرفته بود و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، تصمیم خود را می‌گرفت». آیا کلمه‌ای متانت‌آمیزتر از «قصد و تصمیم» برای اینجا می‌توان پیدا کرد؟!

### حضرت یونس علیه السلام

#### درس‌هایی بزرگ در داستانی کوچک<sup>۱</sup>

طرح سرگذشت انبیا در قرآن مجید همه برای هدف‌های تربیتی است، چراکه قرآن کتاب داستان نیست کتاب انسان‌سازی و تربیت است. یکی از این سرگذشت‌ها مربوط به حضرت یونس علیه السلام است که می‌توان از آن، پنندهای بزرگی گرفت:

الف) تخلف یک پیامبر بزرگ حتی به صورت یک «ترک اولی» در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد. البته چون مقام پیامبران بسیار والاست یک غفلت کوچک آن‌ها گاهی معادل گناه کبیره‌ای است که از دیگران سرزنند، به همین دلیل است که در این داستان خداوند او را بنده فراری نامید، و در روایات آمده که سرنشینان کشتی گفتند: یک فرد عاصی در میان ماست! و سرانجام خداوند او را در زندان وحشتناکی گرفتار کرد و بعد از توبه و بازگشت او به سوی خدا با تنی آزرده و بیمار از آن زندان آزاد نمود، تا همگان بدانند که تخلف از هیچ‌کس پذیرفته نیست! عظمت مقام پیامبران و اولیای خدا نیز به این است که بنده مطیع فرمان او هستند، وگرنه کسی با خدا رابطه خویشاوندی ندارد. البته مجازات حضرت یونس علیه السلام نشانه عظمت مقام این پیامبر بزرگ است که خداوند درباره او چنین سخت‌گیری می‌کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ذیل آیات ۱۳۹-۱۴۸ سوره صافات.

ب) در همین داستان (در قسمتی که در سوره انبیاء، آیه ۸۷ آمده است) راه نجات مؤمنان را از غم و اندوه و گرفتاری و مشکلات همان راهی معرفی می‌کند که یونس علیه السلام پیمود، و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق، و تسبیح و تنزیه و توبه و بازگشت به سوی اوست.

ج) این ماجرا نشان می‌دهد که چگونه یک قوم گنهکار و مستحق عذاب می‌توانند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض کنند و به آغوش پرمهر و رحمت الهی بازگردند و نجات یابند، مشروط بر اینکه پیش از آنکه فرصت از دست رود متوجه شوند و اگر می‌توانند، «عالمی» را به رهبری خود برگزینند.

د) این ماجرا نشان می‌دهد که ایمان به خدا و توبه از گناه، علاوه بر آثار و برکات معنوی، مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می‌سازد، عمران و آبادی می‌آفریند و مایه طول عمر و بهره‌گیری از مواهب حیات می‌شود، نظیر این معنی در داستان نوح علیه السلام نیز آمده است.

ه) قدرت خداوند آنقدر وسیع و گسترده است که چیزی در برابر آن مشکل نیست، تا آن حد که می‌تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سالم نگه‌دارد و سالم بیرون فرستد. این‌ها نشان می‌دهد که همه اسباب این عالم ابزار اراده او هستند و همه سر به فرمان او.

و) در آیه ۸۸ سوره انبیاء: «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»؛ «پس ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم»، جمله پرمعنی «وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» نشان می‌دهد که آنچه برای یونس علیه السلام پیش آمد (گرفتاری و نجات) یک حکم خصوصی نبود، بلکه با حفظ سلسله مراتب، جنبه عمومی و همگانی دارد.

بسیاری از حوادث غم‌انگیز و گرفتاری‌های سخت و مصیبت‌بار مولود گناهان ماست، تازیانه‌هایی است برای بیدار شدن ارواح خفته، و یا کوره‌ای است برای

تصفیه فلز جان آدمی! اگر انسان در این مواقع به همان سه نکته‌ای که یونس عَلَيْهِ السَّلَام توجه کرد توجه پیدا کند، نجات و رهایی حتمی خواهد بود:  
 یک: توجه به حقیقت توحید و اینکه هیچ معبود و هیچ تکیه‌گاهی جز «الله» نیست.

دو: پاک شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص و ظلم و ستم، و هرگونه گمان سوء درباره ذات پاک او.  
 سه: اعتراف به گناه و تقصیر خویش.

شاهد این سخن، حدیثی است که در درّالمنثور از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: «یکی از نام‌های خدا که هر کس او را با آن بخواند به اجابت می‌رسد، و هرگاه با آن چیزی را طلب کند به او می‌دهد، دعای «یونس» است.  
 شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا آن دعا مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می‌شود؟ فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم تمام مؤمنان، هنگامی که خدا را با آن می‌خوانند. آیا گفتار خداوند را در قرآن نشنیده‌ای: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؟ این دلیل بر آن است که هر کس چنین دعایی کند خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است»<sup>۱</sup>.

نیازی به تذکر نیست که منظور فقط خواندن الفاظ نیست، بلکه پیاده شدن حقیقت آن در درون جان انسان است، یعنی همراه خواندن این الفاظ، تمام وجود او با مفهوم آن هماهنگ شود.

نکته دیگر این که مجازات‌های الهی دو گونه است: یکی از آن‌ها عذاب «استیصال» است، یعنی مجازات نهایی که برای نابودی افراد غیرقابل اصلاح فرا می‌رسد که هیچ دعایی در آن هنگام سودمند نیست، چراکه بعد از فرونشستن طوفان بلا کارهای گذشته خود را تکرار می‌کنند.

۱. درّالمنثور (طبق نقل المیزان، ذیل آیات مورد بحث).

و دوم مجازات‌های تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد. در این موارد به محض اینکه مجازات اثر خود را بخشید و طرف بیدار و متوجه شد مجازات بلافاصله از میان می‌رود.

و از اینجا روشن می‌شود که یکی از فلسفه‌های آفات و بلاها و حوادث ناگوار، بیدارسازی و تربیت است.

ماجرای یونس همچنین به همه رهبران راه حق در محدوده‌های مختلف هشدار می‌دهد که هرگز رسالت خود را پایان یافته تصور نکنند و هر تلاش و کوششی را در این راه کوچک بشمارند، چراکه مسئولیت‌شان بسیار سخت و سنگین است.<sup>۱</sup>

### درس‌های تربیتی طوفان نوح علیه السلام<sup>۲</sup>

در آن قسمت از داستان نوح علیه السلام که در آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره هود آمده نکته‌های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

#### الف) پاکسازی روی زمین

درست است که خداوند، «رحیم» و مهربان است، ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، «حکیم» نیز می‌باشد و به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات را از آنها می‌گیرد و سرانجام از طریق انقلاب‌های اجتماعی و یا انقلاب‌های طبیعی، سازمان زندگی آنها را درهم کوبیده و نابود می‌کند. این نه منحصر به قوم نوح علیه السلام بوده و نه به زمان و وقت معینی، یک سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملت‌ها و حتی در عصر و زمان ما! و چه بسا جنگ‌های جهانی اول و دوم آشکالی از این پاک‌سازی باشد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیه ۸۸ سوره انبیاء.

۲. همان، ج ۹، ذیل آیات ۳۶-۴۳ سوره هود.

**ب) مجازات با طوفان چرا؟**

درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هرچه باشد تفاوتی نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام، تناسبی بوده و هست.

فرعون تکیه‌گاه قدرتش را «رود عظیم نیل» و آب‌های پربرکت آن قرار داده بود و جالب اینکه نابودی او نیز به وسیله همان شد!

نمرود به لشکر عظیمش متکی بود و چنان‌که می‌دانیم لشکر کوچکی از حشرات، او و یارانش را شکست داد! قوم نوح علیهم‌السلام جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه‌های حیات‌بخش باران می‌داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد.

و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که چقدر برنامه‌های الهی حساب شده است و اگر می‌بینیم انسان‌های طغیانگر عصر ما در جنگ‌های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن‌ترین سلاح‌هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد، چراکه همین صنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار خلق‌های مستضعف جهان محسوب می‌شد!

**ج) نام خدا در هر حال و در همه جا**

در آیات مربوط به طوفان نوح علیهم‌السلام آن حضرت به یارانش دستور می‌دهد که نام خدا را هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز باید به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود، چراکه هر کاری بی‌نام او شروع شود «ابتر و بریده‌دم» خواهد بود، همان‌گونه که در حدیث معروفی از

پیامبر ﷺ نقل شده است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَيْتٌ؛ هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود».<sup>۱</sup>

ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف است، یعنی هر کاری که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابرتر است، چراکه انگیزه‌های مادی پایان می‌پذیرد، ولی انگیزه‌های الهی تمام‌نشدنی است، هدف‌های مادی به اوج خود که رسید خاموش می‌شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود.

#### د) پناهگاه‌های پوشالی

معمولاً هر کسی در مشکلات زندگی به چیزی پناه می‌برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده‌ای به قدرت جسمانی‌شان، و جمعی به نیروی فکرشان، ولی همان‌گونه که آیات مذکور و تاریخ نشان داده، هیچ‌یک از این‌ها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومتی ندارد و همچون تارهای عنكبوت در برابر وزش طوفان، به سرعت درهم می‌ریزد.

فرزند نادان و خیره‌سر نوح پیامبر ﷺ نیز در همین اشتباه بود، گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد.

به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می‌خوانیم: من از خشم تو به سوی تو فرار می‌کنم: «هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ»<sup>۲</sup> یعنی اگر پناهگاهی در برابر طوفان خشم تو باشد باز همان ذات پاک توست و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۶۳.

۲. دعای ابو حمزه ثمالی.



### هـ) کشتی نجات

رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست و البته لزومی ندارد که این کشتی حتماً از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات بخش مثبت است که در برابر امواج طوفان های افکار انحرافی مقاومت می کند و پیروانش را به ساحل نجات می رساند.

بر همین اساس، در روایاتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او، یعنی امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و حاملان مکتب اسلامی به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده اند. «حسن بن مغیره» می گوید: من همراه ابوذر کنار خانه کعبه رفتم و او دست در حلقه در خانه کرد و صدا زد: منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی شناسد بشناسد! من همان جناب هستم (نام اصلی ابوذر، جناب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می فرمود: «مَثَلُ اَهْلِي بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ»: «مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِ مَنْ مَثَلُ كَشْتِي نُوحٍ اِسْتِ كِهْ هِرْ كَسْ بِهْ اَنْ پِنَاهْ بَرْدِ نَجَاتِ مِي يَابِدْ».<sup>۱</sup>

در بعضی از نقل های این حدیث، جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛ وَ هِرْ كَسْ اَزْ اَنْ تَخَلَّفَ كَنْدْ غَرِقْ مِي شُود»<sup>۲</sup> یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ هِرْ كَسْ اَزْ اَنْ تَخَلَّفَ كَنْدْ هَلَاكْ مِي شُود»<sup>۳</sup> اضافه شده است.

این حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باصراحت می گوید هنگامی که طوفان های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات، پناه بردن به این مکتب است، و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران

۱. ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در «عیون الاخبار»، ج ۱، ص ۲۱۱ آورده است.

۲. معجم الکبیر، ص ۱۳۰ (مخطوط).

۳. همان (برای توضیح بیشتر به جلد ۹ «احقاق الحق»، ص ۲۸۰ مراجعه شود).

آزمودیم که پیروان مکتب‌های غیراسلامی در برابر طاغوت شکست خوردند و فقط گروهی که به مکتب اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام و برنامه‌های انقلابی آن‌ها پناه بردند پیروز شدند.

### جنبه‌های آموزنده داستان اصحاب کف<sup>۱</sup>

این ماجرای عجیب تاریخی که قرآن آن را خالی از هرگونه خرافه و مطالب بی‌اساس و ساختگی، بیان کرده است، مانند همه داستان‌های قرآن مملو از نکات سازنده تربیتی است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم تا به هدف اصلی قرآن نزدیک‌تر شویم:

الف) نخستین درس این داستان، شکستن سد تقلید و جدا شدن از هم‌رنگی با محیط فاسد است. جوانمردان اصحاب کف استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط از دست ندادند، و همین امر سبب نجات و رستگاری‌شان شد. اصولاً انسان باید «سازنده محیط» باشد نه «سازش‌کار با محیط» و برخلاف آنچه سست‌عنصران فاقد شخصیت می‌گویند که «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو!» افراد باایمان و صاحبان افکار مستقل می‌گویند: «هم‌رنگ جماعت شدن رسوایی است».

ب) «هجرت» از محیط‌های آلوده درس دیگری از این ماجرای عبرت‌انگیز است. آن‌ها خانه‌های شاهانه و مرفه و مملو از نعمت‌های مادی را رها کردند و به انواع محرومیت‌ها در غاری که هیچ چیز نداشت تن دادند، تا ایمان خود را حفظ کنند و دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک را تقویت ننمایند.<sup>۲</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۲۵-۲۷ سوره کف.

۲. در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و فلسفه آن، بحث مشروحی در تفسیر نمونه، ج ۴، ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء آورده‌ایم.

ج) «تقیه» به معنی سازنده‌اش درس دیگر این داستان است، آن‌ها اصرار داشتند که وضع‌شان برای مردم شهر روشن نشود و همچنان در پردهٔ اسرار بماند، مبدا بیهوده جانشان را از دست دهند و یا مردم به اجبار آن‌ها را به همان محیط فاسد بازگردانند، و می‌دانیم که تقیه چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جایی که افشاگری بی‌نتیجه است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای زمان مبارزه و ضربه زدن به دشمن حفظ کند.<sup>۱</sup>

د) عدم تفاوت میان انسان‌ها در مسیر الله و قرار گرفتن «وزیر» در کنار «چوپان» و حتی سگ پاسبانی که آن‌ها را همراهی می‌کرد، درس دیگری در این زمینه است، تا روشن شود امتیازات دنیای مادی و مقامات مختلف آن کمترین تأثیری در جدا کردن صفوف رهروان راه حق ندارد که راه حق راه توحید است و راه توحید راه یگانگی همهٔ انسان‌هاست.

ه) امدادهای شگفت‌آور الهی هنگام بروز بحران‌ها نتیجهٔ دیگری است که این داستان به ما می‌آموزد. در این ماجرا می‌بینیم که خداوند اصحاب کهف را برای نجات از آن شرایط نامطلوب اجتماعی، سال‌ها در خواب عمیق فرو برد و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آن‌ها به‌عنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند. خداوند در این مدت بدن‌های آن‌ها را از گزند حوادث حفظ کرد و رعب و وحشت را سپری برای محافظت از آن‌ها در مقابل مهاجمین قرار داد.

و) آن‌ها همچنین در این داستان درس «پاکی تغذیه» حتی در سخت‌ترین شرایط را به ما آموختند، چراکه غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک، انسان را از راه خدا و تقوا دور می‌سازد.

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۲۸ سوره آل عمران.

ز) لزوم تکیه بر مشیت خدا و استمداد از لطف او و گفتن «ان شاء الله» در خبرهایی که از آینده می‌دهیم، درس دیگری بود که در ضمن این داستان آموختیم.

ح) قرآن از آن‌ها به‌عنوان «جوانمردان» (فتیة) یاد می‌کند، در حالی که طبق بعضی از روایات، آن‌ها از نظر سن، جوان نبودند، و اگر قبول کنیم که آن‌ها در آغاز، وزیران شاه جبار بودند می‌توان پذیرفت که سن و سالی داشتند، این نشان می‌دهد که منطق قرآن در مورد جوانی همان رعایت اصول جوانمردی، یعنی پاکی، گذشت، شهامت و رشادت است.

ط) لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان، درس آموزنده دیگر این داستان است، چراکه آن‌ها هنگامی که می‌خواستند آیین شرک‌آلود محیطشان را مورد انتقاد قرار دهند به دلایل منطقی متوسل می‌شدند که نمونه‌هایی از آن در آیات ۱۵ و ۱۶ همین سوره آمده است. اصولاً اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان، بحث آزاد و منطقی بوده و توسل به زور، آن‌هم برای خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی مؤثر نمی‌افتاد، یا مخالفان، مانع بحث‌های منطقی می‌شدند.

ی) و سرانجام، مسأله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسان‌ها به زندگی مجدد هنگام رستاخیز، آخرین و دهمین درسی است که این ماجرا به ما می‌دهد. نمی‌گوییم نکات آموزنده این داستان منحصر به این‌هاست، ولی حتی یکی از این «ده درس آموزنده» برای نقل چنین داستانی کافی به نظر می‌رسد تا چه رسد به همه آن‌ها.

به هر حال، هدف، سرگرمی و داستان‌سرایی نیست، هدف، ساختن انسان‌های مقاوم، باایمان، آگاه و شجاع است، که یکی از راه‌های آن نشان دادن الگوهای اصیل در طول تاریخ پرماجرای بشر است.

### درس‌های مهمی از داستان ایوب علیه السلام<sup>۱</sup>

با اینکه مجموع سرگذشت این پیامبر شکیباً تنها در چهار آیه از قرآن و آن نیز در سوره «ص» آمده، اما همین مقدار که قرآن بیان داشته الهام‌بخش حقایق مهمی است:

الف) آزمون الهی آن‌قدر وسیع و گسترده است که حتی انبیای بزرگ با شدیدترین و سخت‌ترین آزمایش‌ها آزموده می‌شوند، چراکه طبیعت زندگی این جهان بر این اساس گذاشته شده و اصولاً بدون آزمایش‌های سخت، استعداد نهفته انسان‌ها شکوفا نمی‌شود.

ب) «فرج بعد از شدت» نکته دیگری است که در این ماجرا نهفته است. هنگامی که امواج حوادث و بلا از هر سو انسان را در فشار قرار می‌دهد، نه تنها نباید مأیوس و نومید شد، بلکه باید آن را نشانه و مقدمه‌ای بر گشوده شدن درهای رحمت الهی دانست، چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «عِنْدَ تَنَاهِي السُّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلْقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ؛ هنگامی که سختی‌ها به اوج خود می‌رسد فرج نزدیک است، و هنگامی که حلقه‌های بلا تنگ‌تر می‌شود راحتی و آسودگی فرامی‌رسد».<sup>۲</sup>

ج) از این ماجرا به‌خوبی بعضی از فلسفه‌های بلاها و حوادث سخت زندگی روشن می‌شود، و به کسانی که وجود آفات و بلاها را نقض‌کننده برهان نظم در بحث توحید می‌شمرند، پاسخ می‌دهد که وجود این حوادث سخت گاهی در زندگی انسان‌ها از پیامبران بزرگ خدا گرفته تا افراد عادی، یک ضرورت است، ضرورت امتحان و آزمایش و شکوفا شدن استعدادها و نهفته، و در نهایت، تکامل وجود انسان.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ذیل آیات ۴۱-۴۴ سوره ص.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۵۱.

لذا در بعضی از روایات اسلامی نقل شده که امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الَّذِي يَلُونَهُمُ الْأَمْثَلُ فَلِأَمْثَلٍ؛ بیش از همه مردم، پیامبران الهی گرفتار حوادث سخت می شوند، سپس کسانی که پشت سر آنها قرار دارند، به تناسب شخصیت و مقامشان».<sup>۱</sup>

و نیز از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنَزِلَةً لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَّا بِالْإِبْتِلَاءِ؛ در بهشت مقامی هست که هیچ کس به آن نمی رسد مگر در پرتو ابتلائات و گرفتاری هایی که پیدا می کند».<sup>۲</sup>

د) این ماجرا به همه مؤمنان راستین درس شکیبایی در تمام طول زندگی می دهد، همان شکیبایی و صبری که سرانجامش پیروزی در تمام زمینه هاست و نتیجه اش داشتن «مقام محمود» و «منزلت والا» در پیشگاه پروردگار است.

ه) آزمونی که برای یک انسان پیش می آید در عین حال آزمونی است برای دوستان و اطرافیان او، تا میزان صداقت و دوستی و وفاداری آنها محک زده شود. ایوب علیه السلام هنگامی که اموال و ثروت و سلامت خود را از دست داد دوستانش نیز خسته و پراکنده شدند، و دوستان و دشمنان زبان به شماتت و ملامت گشودند و بهتر از هر زمانی باطن خود را نشان دادند، و رنج ایوب علیه السلام از زبان آنها بیش از هر رنج دیگر بود، چراکه طبق مثل معروف: زخم های نیزه و شمشیر التیام می یابد، ولی زخمی که زبان بر دل می زند التیام پذیر نیست!

و) دوستان خدا کسانی نیستند که تنها هنگام روی آوردن نعمت به یاد او باشند، دوستان واقعی کسانی هستند که در «سراء» و «ضراء» در بلا و نعمت، در بیماری و عافیت، و در فقر و غنا به یاد او باشند و دگرگونی های زندگی مادی ایمان و افکار آنها را دگرگون نسازد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن خطبه غرا

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۵، ماده «بلا».

۲. همان.

و پرشوری که در اوصاف پرهیزکاران برای دوست باصفایش «همام» بیان کرد و بیش از یک صد صفت برای متقین برشمرد، یکی از اوصاف مهم‌شان را چنین معرفی می‌کند: «نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَنَّهُمْ نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ؛ روح آن‌ها هنگام بلا همانند حالت آسایش و آرامش است (و تحولات زندگی آن‌ها را دگرگون نمی‌سازد)».

(ز) این ماجرا بار دیگر بر این حقیقت را تأکید می‌کند که نه از دست رفتن امکانات مادی و روی آوردن مصائب و مشکلات و فقر دلیل بر بی‌لطفی خداوند نسبت به انسان است، و نه داشتن امکانات مادی دلیل بر دوری از ساحت قرب پروردگار، بلکه انسان می‌تواند با داشتن همه این امکانات بنده خاص او باشد، مشروط بر اینکه اسیر مال و مقام و فرزند نشود و با از دست دادن آن زمام صبر را از دست ندهد.

### درس‌های تربیتی در داستان شعیب رضی الله عنه<sup>۱</sup>

خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین برای اقوام بعد همیشه الهام‌بخش است، چراکه آزمایش‌های زندگی آنان - همان آزمایش‌هایی که گاهی ده‌ها سال یا صدها سال به طول انجامیده است - در لابه‌لای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می‌گیرد و هر کس می‌تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد. سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب رضی الله عنه) نیز درس‌های فراوانی به ما می‌دهد:

#### ۱. اهمیت مسائل اقتصادی

در این سرگذشت آمده که شعیب بعد از دعوت به توحید آن‌ها را به حق

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیات ۹۴ و ۹۵ سوره هود.

و عدالت در امور مالی و تجارت دعوت کرد، این خود نشان می‌دهد که مسائل اقتصادی یک جامعه را نمی‌توان ساده شمرد، و نیز نشان می‌دهد که پیامبران فقط مأمور مسائل اخلاقی نبوده‌اند، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آن‌ها را تشکیل می‌داده است، تا جایی که آن را بعد از دعوت به توحید قرار می‌دادند.

### ۲. اصالت‌ها را نباید فدای تعصب کرد

در این سرگذشت آمده است که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که به دلیل کینه‌ها و عداوت‌های شخصی، حقایق را به دست فراموشی می‌سپردند، در حالی که انسان عاقل و واقع‌بین کسی است که حق را از هر کس، هرچند دشمن شماره‌یک او باشد، بشنود و بپذیرد.

### ۳. نماز، به توحید و پاکی دعوت می‌کند

قوم گمراه شعیب علیه السلام از روی تعجب از او پرسیدند: آیا این نماز تو به ترک پرستش بت‌ها و ترک کم‌فروشی و تقلب دعوت می‌کند؟ شاید آن‌ها فکر می‌کردند این حرکات و اذکار چه اثری می‌تواند در این امور بگذارد، در حالی که می‌دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو برقرار است: اگر نماز به معنی واقعی خود باشد، یعنی حضور انسان با تمام وجودش در برابر خدا، این حضور، نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک‌کننده زنگار گناه از قلب اوست. این حضور، اراده انسان را قوی، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می‌سازد.

### ۴. خودبینی رمز توقف است

قوم شعیب علیه السلام - چنان‌که از آیات استفاده می‌شود - افرادی خودخواه



و خودبین بودند، خود را فهمیده و شعیب رضی الله عنه را نادان می‌پنداشتند و او را به باد مسخره می‌گرفتند، سخنانش را بی‌محتوا و او را ضعیف و ناتوان می‌خواندند. این خودبینی و خودخواهی سرانجام آسمان زندگی‌شان را تاریک ساخت و آن‌ها را به خاک سیاه نشاندا!

نه تنها انسان، بلکه حیوان نیز اگر خودبین باشد در راه متوقف خواهد شد! می‌گویند: شخص اسب‌سوار به نهر آبی رسید، ولی با تعجب دید که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم‌عمق بگذرد، هرچه در این کار اصرار ورزید سودی نداشت. مرد حکیمی فرا رسید و گفت: آب نهر را به هم زیند تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد! این کار را کردند، اسب به آرامی عبور کرد! تعجب کردند و از او نکته این ماجرا را خواستند.

مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می‌دید و می‌پنداشت خود اوست و حاضر نبود پا به روی خویش بگذارد، همین که آب گل‌آلود شد و خویش را فراموش کرد، به‌سادگی از آن گذشت!

### ۵. ایمان و عمل از هم جدا نیستند

هنوز بسیاریند کسانی که فکر می‌کنند با داشتن یک عقیده ساده می‌توان مسلمان بود، هرچند عملی از آن‌ها سرزنند. هنوز زیادند کسانی که دینی را می‌خواهند که بر سر راه هوس‌های سرکش آن‌ها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد.

داستان شعیب رضی الله عنه نشان می‌دهد که این قوم نیز خواهان چنین آیینی بودند، لذا به او می‌گفتند: ما نه حاضریم بت‌های نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل را در اموال و ثروت‌مان از دست بدهیم. آن‌ها فراموش کرده بودند که اصولاً میوه درخت ایمان، عمل است و آیین انبیا برای این بوده که خودکامگی‌ها و انحرافات

عملی انسان را اصلاح کند، وگرنه یک درخت بی شاخ و بر و میوه به هیچ کاری جز سوزاندن نمی آید.

امروز این طرز فکر، با نهایت تأسف، میان عده‌ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه‌ای از عقاید خشک خلاصه می‌کنند که در داخل مسجد همراه آن‌هاست و همین که از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می‌کنند در ادارات و بازارها و محوطه کار آن‌ها اثری از اسلام نیست.

سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی، حتی کشورهایایی که کانون ظهور اسلام بوده، این واقعیت تلخ را نشان می‌دهد که اسلام در یک مشت عقیده و چند عبادت کم‌روح خلاصه شده، نه از آگاهی خبری هست، نه از عدالت اجتماعی، نه از رشد فرهنگی، و نه از بینش و اخلاق اسلامی.

هرچند خوشبختانه در پرتو برخی از انقلاب‌های اسلامی، به‌ویژه در میان قشر جوان، نوعی حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش «ایمان» و «عمل» پیدا شده است، و دیگر این جمله‌ها که «اسلام را با اعمال ما چکار؟» یا «اسلام مربوط به دل است نه زندگی!» کمتر شنیده می‌شود. و نیز این «تز» که گروه‌های التقاطی می‌گویند ما عقیده را از اسلام، و اقتصاد را از مارکس گرفته‌ایم، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب رضی الله عنه است محکوم شمرده می‌شود، ولی به هر حال این جدایی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست.

#### ۶. مالکیت بی‌قید و شرط، سرچشمه فساد است

قوم شعیب رضی الله عنه نیز گرفتار این اشتباه بودند که هیچ‌کس نمی‌تواند کمترین محدودیتی در تصرف در اموال برای مالکین قائل شود، حتی از شعیب رضی الله عنه تعجب می‌کردند و می‌گفتند: مگر ممکن است کسی مثل تو با این عقل و درایت، جلوی آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد؟! این سخن را چه به‌عنوان استهزا گفته

باشند و چه به عنوان حقیقت، نشان می‌دهد که آن‌ها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می‌دانستند! در حالی که اشتباه بزرگ آن‌ها همین بود، اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت، به همین دلیل امور مالی همیشه باید تحت ضوابط صحیح و حساب‌شده‌ای باشد که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده‌اند.

#### ۷. هدف پیامبران تنها اصلاح بود

شعار «أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»، فقط شعار شعیب علیه السلام نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیا و تمام رهبران راستین بوده است. گفتار و کردار آن‌ها نیز شاهدی بر این هدف محسوب می‌شود، آن‌ها نه برای سرگرمی مردم آمده بودند، نه برای بخشش گناهان، نه فروختن بهشت به آنان، و نه برای حمایت از زورمندان و تخذیر توده‌ها، بلکه هدفشان اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود، اصلاح در تفکر و اندیشه، اصلاح در اخلاق، اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه، اصلاح در همه ابعاد اجتماع. و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود، و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند، چنان‌که شعیب علیه السلام گفت: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

#### نکات آموزنده داستان خضر علیه السلام<sup>۱</sup>

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی علیه السلام این همه راه به دنبال او می‌رود،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۶۵ سوره کهف.

و این سرمشقی است برای همه انسان‌ها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنان‌که در آیه ۶۵ سوره کهف آمده است: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا نَدْنَاهُ عِلْمًا﴾.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان‌که موسی علیه السلام به دوست عالمش می‌گوید: ﴿مِمَّا عَلَّمْت رُشْدًا﴾؛ (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد)، یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی‌خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

د) در کارها نباید عجله کرد، چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد (الأمور مَرهونَةٌ بِأوقَاتِهَا) به‌خصوص در مسائل پراهمیت، و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی علیه السلام بیان کرد. ه) چهره ظاهر و چهره باطن اشیا و حوادث، مسأله مهم دیگری است که این داستان به ما می‌آموزد. ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی مان پیدا می‌شود عجزولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آن‌ها را ناخوش داریم، اما بعداً معلوم می‌شود که از الطاف خفیه الهی بوده‌اند.

این همان است که قرآن در جای دیگر می‌گوید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن‌که خیر شما در آن است، و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.<sup>۱</sup> توجه به این واقعیت سبب می‌شود که انسان با بروز حوادث ناگوار، به سرعت مأیوس نشود. در حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به فرزند زراره

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

(همان مردی که از بزرگان و فقها و محدثان عصر خود به شمار می‌رفت و علاقه بسیار به امام علیه السلام و امام نیز علاقه بسیار به او داشت) فرمود: به پدرت از قول من سلام برسان و بگو: اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می‌کنم به این علت است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می‌کنیم، تا او را به دلیل محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند! به عکس، اگر ما از کسی مذمت کنیم آن‌ها از او ستایش می‌کنند. من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می‌کنم برای این است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده‌ای، به همین علت مخالفان ما تو را مذمت می‌کنند. من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا شر آن‌ها دفع شود، آن‌چنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می‌فرماید: «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»؛ «به خدا سوگند! تو محبوب‌ترین مردم نزد منی، و محبوب‌ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان. تو برترین کشتی‌های این دریای خروشانی و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که با دقت مراقب عبور کشتی‌های سالمی است که از این اقیانوس هدایت می‌گذرد، تا آن را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات!»<sup>۱</sup>

(و) اعتراف به واقعیت‌ها و موضع‌گیری هماهنگ با آن‌ها درس دیگری است که از این داستان می‌آموزیم، هنگامی که موسی علیه السلام سه بار، ناخواسته گرفتار پیمان‌شکنی در برابر دوست عالمش گردید به خوبی دریافت که دیگر نمی‌تواند با او همگام باشد و با اینکه فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود در برابر این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه خویش را پیش گرفت، در حالی که از همین دوستی کوتاه گنج‌های عظیمی از حقیقت اندوخته بود. انسان نباید تا آخر عمر

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۲۷.

مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را به آزمایشگاهی برای آینده‌ای که هرگز نمی‌آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن کردن نهد.

ز) آثار ایمان پدران برای فرزندان؛ حضرت علیه السلام به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندان را در آن قسمتی که می‌توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادت‌مند شود و نتیجه نیک آن عاید فرزند او نیز گردد. در پاره‌ای از روایات می‌خوانیم که آن مرد صالح، پدر بلاواسطه یتیمان نبود، بلکه از اجداد دور آن‌ها محسوب می‌شد (آری، چنین است تأثیر عمل صالح).<sup>۱</sup>

از نشانه‌های صالح بودن این پدر همین است که گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذاشت.

ح) کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر؛ هنگامی که فرزندی به این دلیل که در آینده پدر و مادر خویش را آزار می‌دهد و در برابر آن‌ها طغیان و کفران می‌کند و یا آن‌ها را از راه الهی به‌در می‌کند، مستحق مرگ باشد، چگونه است حکم فرزندی که هم‌اکنون مشغول این گناه است؟ آن‌ها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند؟ در روایات اسلامی پیوند نزدیکی میان کوتاهی عمر و ترک صلۀ رحم (به‌ویژه آزار پدر و مادر) ذکر شده است که در ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء به قسمتی از آن اشاره کرده‌ایم.<sup>۲</sup>

ط) مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند!؛ بسیار می‌شود که کسی درباره ما نیکی می‌کند، اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می‌پنداریم و آشفته می‌شویم، به‌ویژه در برابر آنچه نمی‌دانیم کم‌صبر و بی‌حوصله هستیم. البته این

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۷۹-۸۲ سوره کهف.

یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک رو یا یک زاویه آن را می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق به ما می گوید که نباید در قضاوت شتاب کرد، باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می خوانیم: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»<sup>۱</sup>، بنابراین هر قدر سطح آگاهی مردم بالا رود، برخورد آن ها با مسائل منطقی تر خواهد شد، و به تعبیر دیگر: زیربنای «صبر» آگاهی است!

البته موسی علیه السلام از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چرا که می دید در این سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است: در حادثه اول مصونیت اموال مردم، در حادثه دوم مصونیت جان مردم، و در حادثه سوم مسائل حقوقی، یا به تعبیر دیگر: برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین تعجب ندارد که آن قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همین که از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد و این خود بیانگر آن است که اطلاع نداشتن از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است.

ی) ادب شاگرد و استاد؛ در گفتگوهایی که میان موسی علیه السلام و آن مرد عالم الهی رد و بدل شد، نکته های جالبی پیرامون ادب شاگرد و استاد به چشم می خورد، مانند:

۱. موسی علیه السلام خود را تابع خضر علیه السلام معرفی می کند «أَتَّبِعُكَ».
۲. موسی علیه السلام بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می کند «هَلْ أَتَّبِعُكَ».
۳. او، هم به نیازش به تعلم اقرار می کند و هم به علم استادش «عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي».
۴. در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می کند و خود را طالب فراگرفتن گوشه ای از علم او «مِمَّا».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

۵. از علم استاد به عنوان یک علم الهی یاد می‌کند ﴿عُلِّمْتَ﴾.
۶. از او طلب ارشاد و هدایت می‌نماید ﴿رُشِدًا﴾.
۷. در پرده به او گوشزد می‌کند که همان‌گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز این لطف را در حق من کن ﴿تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ﴾.
۸. جمله ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ﴾ این واقعیت را نیز می‌رساند که شاگرد باید به دنبال استاد برود، این وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد راه بیفتد (مگر در موارد خاص).
۹. موسی علیه السلام با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت و کتاب) این همه تواضع می‌کند، یعنی هر که هستی و هر مقامی داری در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.
۱۰. او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد، بلکه گفت: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا﴾؛ «ان شاء الله مرا شکیبای خواهی یافت» که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد، که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی به استاد نشده باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت، نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هرگاه موسی علیه السلام بر اثر هیجان زندگی تعهد خود را فراموش می‌کرد و زبان به اعتراض می‌گشود او با خونسردی، در لباس استفهام فقط می‌گفت: «من نگفتم نمی‌توانی در برابر کارهای من شکیبای باشی؟!».

### درس‌های آموزنده از داستان سلیمان علیه السلام<sup>۱</sup>

۱. رئیس حکومت یا یک مدیر باید آن‌چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پیگیری کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیات ۲۰-۲۶ سوره نمل.



۲. مراقب تخلف یک فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند و پیشگیری لازم را به عمل آورد.
۳. هرگز نباید کسی را در غیابش محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خود دفاع کند.
۴. باید جرمه به مقدار جرم باشد و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود و سلسله مراتب رعایت گردد.
۵. باید هر کس، هرچند بزرگترین قدرت‌های اجتماعی، تسلیم دلیل و منطق باشند هرچند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.
۶. در محیط جامعه باید آنقدر صراحت و آزادی حکم فرما شود که حتی یک فرد عادی بتواند در هنگام لزوم به رئیس حکومت بگوید: «من از چیزی آگاهم که تو نمی‌دانی!».
۷. ممکن است کوچک‌ترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگترین دانشمندان و قدرتمندان از آن بی‌خبر باشند، تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور شود.
۸. در سازمان اجتماعی بشر، نیازهای متقابل آنقدر زیاد است که گاه سلیمان‌ها محتاج یک پرنده می‌شوند.
۹. گرچه در جنس زنان شایستگی‌ها بسیار است و حتی خود این داستان نشان می‌دهد که ملکه سبا از فهم و درایت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، ولی با این همه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آن‌ها سازگار نیست که هدهد نیز از این مسأله تعجب کرد و گفت: «من زنی را بر آن‌ها حکمران دیدم!».
۱۰. بیشتر مردم بر همان آیینی هستند که زمامدارانشان هستند، لذا در این داستان می‌خوانیم که هدهد می‌گوید: من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشید سجده می‌کنند (نخست سخن از سجده ملکه می‌گوید سپس از ملتش).

### درس‌های آموزنده از سرنوشت حضرت موسی علیه السلام<sup>۱</sup>

در آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره قصص می‌خوانیم: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ \* فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ \* فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ «وهنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را آب می‌دهند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که از گوسفندان خویش مراقبت می‌کنند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟! گفتند: ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (قادر بر این کار نیست). پس موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! به هر خیر و نیکی که تو بر من فرو فرستی، نیازمندم! ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد آب دادن (گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ستمکار نجات یافتی!».

در این بخش از سرگذشت موسی علیه السلام درس‌های آموزنده فراوانی است:

الف) پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده‌اند. موسی علیه السلام چه در زمانی که در مصر بود و چه هنگامی که به مدین آمد، هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می‌دید ناراحت می‌شد و به یاری مظلوم می‌شتافت، چرا که اصولاً یکی از اهداف بعثت انبیا همین حمایت از مظلومان است.

ب) انجام کاری کوچک برای خدا چه پربرکت است! موسی علیه السلام یک دلو آب

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیات ۲۳-۲۵ سوره قصص.

از چاه کشید و انگیزه‌ای جز جلب رضای خالق نداشت، اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود! زیرا سبب شد به خانهٔ شعیب علیه السلام پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهایی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا کند، غذا و لباس و همسری پاک‌دامن نصیب او شود و از همه مهم‌تر اینکه مکتب انسان‌ساز شعیب علیه السلام آن پیر روشن‌ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آمده‌ای رهبری خلق شود.

(ج) مردان خدا هیچ خدمتی - به‌ویژه خدمت زحمت‌کشان - را بی‌اجر و مزد نمی‌گذارند، به همین دلیل شعیب پیامبر علیه السلام تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت بی‌درنگ به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

(د) این نکته نیز در زندگی موسی علیه السلام قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می‌خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولایی از او سرزد به سرعت از خدا تقاضای عفو و مغفرت کرد و عرض کرد: «پروردگارا! من بر خود ستم کردم، مرا ببخش!»؛ **﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾**.

هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا! مرا از قوم ستمکار نجات ده!»؛ **﴿قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ﴾**.

زمانی که متوجه سرزمین مدین شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند»؛ **﴿قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾**.

و هنگامی که گوسفندان شعیب علیه السلام را سیراب کرد و در سایه آرمید، عرض کرد: «پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من به آن نیازمندم»؛ **﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾**.

به‌ویژه این دعای اخیر که در بحرانی‌ترین لحظات زندگی او بود به قدری مؤدبانه و همراه با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت: «خدایا! نیازهای مرا برطرف گردان!»، بلکه تنها عرض کرد: «من محتاج خیر و احسان توام».

ها) تصور نشود که موسی علیه السلام فقط در سختی‌ها به یاد پروردگار بود، بلکه در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد، لذا در روایات می‌خوانیم که در دوران کودکی روزی در مقابل فرعون عطسه زد و بلافاصله «الحمد لله رب العالمین» گفت. فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد و به او سیلی زد، و موسی علیه السلام نیز ریش بلند او را گرفت و کشید. فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت، ولی همسرش با این توجیه که او کودک است و متوجه کارهای خود نیست، او را از مرگ نجات داد!<sup>۱</sup>

### نکات آموزنده داستان مؤمن آل فرعون<sup>۲</sup>

ادیان الهی و مکتب‌های آسمانی که در برابر طاغوت‌ها و جباران ظاهر شدند در آغاز به دست گروه اندکی عرضه شد، آن‌ها اگر می‌خواستند از کمی نفرات وحشت کنند و زیادی مخالفان را دلیل بر حقانیت آن‌ها بشمرند هرگز این مکتب‌ها رشد نمی‌کرد.

اصل اساسی‌ای که بر تمام برنامه‌های آن‌ها حاکم بود همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در گفتار پرمحتوایش بیان فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید!».<sup>۳</sup>

مؤمن آل فرعون سمبلی بود از این مکتب، و رهروی بود از پیش‌قدمان این راه، و نشان داد که یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان می‌تواند حتی در اراده فراعنه جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۴۱-۴۶ سوره غافر.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می‌دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب شده باشد، گاهی باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید و گاهی باید برای هدف‌های «کوتاه مدت» و «دراز مدت» ایمان را مکتوم داشت، و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به خاطر هدف‌های مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد.

همان‌گونه که مجهز بودن به سلاح ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است، سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تأثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است: لذا کاری که مؤمن آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرایط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود.

و بالاخره داستان مؤمن آل فرعون نشان می‌دهد که خدا این‌گونه افراد با ایمان را تنها نمی‌گذارد و آن‌ها را در برابر خطرات در پناه لطف خود قرار می‌دهد. این نکته نیز قابل توجه است که «مؤمن آل فرعون» طبق بعضی از روایات، سرانجام به شهادت رسید، و اینکه قرآن می‌گوید: خداوند او را از توطئه‌های شوم فرعونیان رهایی بخشید، منظور این است که او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد.<sup>۱</sup>

### این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان!

قرآن در آیات ۳۸ تا ۴۶ سوره ذاریات، در ادامه داستان قوم لوط علیهم‌السلام و عاقبت دردناکی که بر اثر گناهان بسیار زشت و ننگین پیدا کردند، به سرگذشت چند قوم دیگر از اقوام پیشین اشاره می‌کند، نخست می‌فرماید: «در موسی و تاریخ زندگی او نیز نشانه و درس عبرتی بود، در آن هنگام که او را به سوی فرعون با دلیل روشنی فرستادیم؟» ﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾.

۱. نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۲۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۳۸-۴۶ سوره ذاریات.

«سلطان» چیزی است که مایه تسلط شود و منظور در اینجا معجزه یا دلیل و منطق نیرومند عقلی یا هر دو است که موسی علیه السلام در برابر فرعون از آن استفاده کرد. تعبیر «سلطان مبین» در آیات مختلف قرآن بسیار به کار رفته و بیشتر به معنی دلیل منطقی روشن و آشکار است.

اما فرعون نه در برابر معجزات بزرگ موسی علیه السلام که گواه ارتباطش با خدا بود تسلیم شد و نه در مقابل دلایل منطقی او، بلکه به دلیل غرور و تکبری که داشت «با تمام وجودش از او روی گردان شد و گفت: این مرد ساحر یا دیوانه است!»؛ **﴿فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾**.

«رکن» در اصل به معنی ستون و پایه اصلی و بخش مهم هر چیز است، و در اینجا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد، یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی علیه السلام پشت کرد. بعضی نیز گفته اند که منظور در اینجا لشکر اوست، یعنی تکیه بر ارکان لشکر خویش کرد و از پیام حق روی گردان شد.

و یا اینکه هم خودش از فرمان خدا روی برتافت و هم ارکان حکومت و لشکر خود را منحرف ساخت. جالب اینکه جباران زورگو در تهمت‌ها و نسبت‌های دروغینی که به انبیای بزرگ می‌دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشان‌گویی عجیبی بودند، گاهی آن‌ها را ساحر می‌خواندند و گاهی مجنون، با اینکه «ساحر» باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه‌کاری‌ها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیا کارهای اعجاب‌انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، در حالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

اما قرآن از نتیجه کار فرعون جبار و اعوانش چنین خبر می‌دهد: «ما او و لشکرش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم، در حالی که مرتکب اعمالی شده بود که درخور سرزنش و ملامت بود»؛ **﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾**.

«یم» آن‌گونه که از متون لغت و کتب حدیث استفاده می‌شود، به معنی «دریا» است و به رودخانه‌های عظیم، همانند نیل نیز اطلاق می‌شود.<sup>۱</sup>

تعبیر «نبذناهم» (آن‌ها را افکندیم) اشاره به این است که فرعون با تمام قدرت و لشکریانش آن‌چنان در برابر اراده‌ی خداوند ضعیف بود که خدا آن‌ها را همچون یک موجود بی‌مقدار در وسط دریای نیل افکند.

و تعبیر «هو ملیم» (او شایسته‌ی سرزنش است) اشاره به این است که نه تنها مجازات الهی، این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آن‌ها باقی مانده نام ننگین و اعمال شرم‌آور آن‌ها را حفظ کرده و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آن‌ها پرده برداشته است، به طوری که همواره درخور سرزنش هستند.

سپس به سرنوشت اجمالی قوم دیگر، یعنی قوم «عاد» پرداخته، چنین می‌گوید: «در سرگذشت قوم عاد نیز آیت و عبرتی است، در آن هنگام که باد و طوفانی نازا و بی‌باران بر آن‌ها فرستادیم»؛ «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ». عقیم بودن باد زمانی است که ابرهای باران‌زا را با خود حمل نکند، گیاهان را تلقیح ننماید، فایده و برکتی نداشته باشد و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیاورد.

سپس به توصیف تندبادی که بر قوم عاد مسلط شد پرداخته، می‌فرماید: «از هر چیزی که می‌گذشت آن را رها نمی‌کرد تا نابود کند و به صورت گیاهان خشک و درهم کوبیده یا استخوان‌های پوسیده درآورد!»؛ «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ».

«رمیم» از ماده «رمة» (بر وزن منت) به استخوان‌های پوسیده می‌گویند، و «رمة» (بر وزن قله) به ریسمان پوسیده گفته می‌شود. و «رم» (بر وزن جن)

۱. توضیح بیشتر در این زمینه در جلد ۶ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۳۶ سوره اعراف آمده است.

به معنی اجزای خردی است که از چوب یا کاه بر زمین می‌ریزد.<sup>۱</sup> «رم» و «ترمیم» نیز به معنی اصلاح اشیای پوسیده است.<sup>۲</sup>

این تعبیر نشان می‌دهد که تندباد قوم عاد تندبادی معمولی نبود، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح، فشارهای فیزیکی، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیای گوناگون را می‌پوساند.

آری، این‌گونه است قدرت خداوند که با یک حرکت سریع «نسیم»، اقوام نیرومند و پرسروصدایی را چنان درهم می‌کوبد که تنها اجساد پوسیده‌ای از آن‌ها باقی می‌ماند. این بود اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نیرومند و ثروتمند «عاد» که در سرزمین «احقاف» (منطقه‌ای میان عمان و حضرموت) می‌زیستند.

بعد از آن‌ها نوبت قوم «ثمود» می‌رسد؛ درباره آن‌ها می‌فرماید: «در قوم ثمود نیز آیت و عبرتی است، در آن هنگام که به آن‌ها گفته شد: مدتی کوتاه از زندگی متمتع شوید (و سپس منتظر عذاب الهی باشید)؛ «وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ». منظور از «حتی حین» همان سه روز مهلتی است که در آیه ۶۵ سوره هود به آن اشاره شده است: «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُوٌّ غَيْرٌ مَّكْذُوبٍ»؛ «آن‌ها شتری را که به‌عنوان اعجاز آمده بود از پای درآوردند و پیامبرشان صالح به آن‌ها گفت: سه روز در خانه‌هایتان بهره‌گیرید و بعد از آن منتظر عذاب الهی باشید، این وعده‌ای است تخلف‌ناپذیر».

با اینکه خداوند آن‌ها را به واسطه پیامبرشان صالح عليه السلام بارها انذار فرموده بود، باز برای اتمام حجت بیشتر، سه روز به آن‌ها مهلت داد تا گذشته تاریک خود را جبران کنند و زنگار گناه را با آب توبه از دل و جان بشویند، بلکه به گفته بعضی از مفسران: در این سه روز دگرگونی‌هایی در پوست بدن آن‌ها ظاهر شد، نخست به

۱. مفردات راغب، ماده «رم».

۲. لسان العرب، و مفردات، «ماده «رم».



زردی، سپس به سرخی، و بعد به سیاهی گرایید تا هشدارهایی باشد برای این قوم مشرک سرکش، اما متأسفانه هیچ یک از این امور سودی نبخشید و از مرکب غرور پایین نیامدند.

آری، «آن‌ها از اطاعت فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند و صاعقه به‌طور ناگهانی آن‌ها را فراگرفت، در حالی که خیره خیره نگاه می‌کردند و قدرتی برای دفاع از خویشتن نداشتند»؛ «فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ».

«عتوا» از ماده «عتو» (بر وزن غلو) به معنی سرپیچی از اطاعت است. در ظاهر، این جمله اشاره به تمام سرپیچی‌هایی است که آن‌ها در طول دعوت صالح عليه السلام انجام دادند، مانند بت‌پرستی و ظلم و ستم و از پای درآوردن ناقه‌ای که معجزه صالح عليه السلام بود، نه فقط سرپیچی‌هایی که در طول این سه روز انجام دادند و به‌جای توبه و انابه به درگاه خدا در غفلت و غرور فرو رفتند.

شاهد این سخن آیه ۷۷ سوره اعراف است که می‌گوید: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ «سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند و گفتند: ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی، بیاور».

«صاعقه» و «صاعقه» معنی نزدیک به هم دارند و در اصل به معنی فرو ریختن همراه با صدای شدید است، با این تفاوت که «صاعقه» در مورد اجسام آسمانی گفته می‌شود و «صاعقه» درباره اجسام زمینی، و به گفته بعضی از اهل لغت: «صاعقه» گاهی به معنی «مر» و گاه به معنی «عذاب» و گاهی نیز به معنی «آتش» است، این واژه در بیشتر موارد به صدای شدیدی که از آسمان برمی‌خیزد و با آتش مرگباری همراه است، گفته می‌شود که هر سه معنی (مر و عذاب و آتش) در آن جمع است.

هنگامی که ابرهایی که دارای الکتریسیته مثبت هستند به زمین که دارای

الکتریسیته منفی است نزدیک شوند جرقه عظیم الکتریکی از میان آنها برمی خیزد که با صدای وحشتناک و آتشی سوزان همراه است و محل وقوع آن را به لرزه درمی آورد. در قرآن مجید در آیه ۱۹ بقره به روشنی در همین معنی به کار رفته است، زیرا بعد از آنکه سخن از ابر و باران ورعد و برق می گوید، اضافه می کند: ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾؛ «منافقان همچون رهگذرانی هستند که در شب تاریک همراه با رعد و برق از بیابان می گذرند و از ترس مر (و برای این که صدای صاعقه را نشنوند) انگشت را در گوش خود می گذارند».

سرانجام، آخرین جمله ای که درباره این قوم سرکش می فرماید این است: «آن ها چنان بر زمین افتادند که قدرت برخاستن نداشتند و نتوانستند از کسی یاری بطلبند»؛ ﴿فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ﴾.

آری، صاعقه چنان آنها را غافلگیر کرد و بر زمین کوبید که نه خود توان برخاستن و دفاع از خویشتن داشتند، و نه قدرت ناله و فریاد و کمک طلبیدن، و در همین حال جان دادند و سرگذشت شان درس عبرتی برای دیگران شد.

آری، قوم ثمود که از قبایل معروف عرب بودند و در سرزمین «حجر» (منطقه ای در شمال حجاز) با امکانات و ثروت فراوان و عمر طولانی و بناهای محکم زندگی می کردند، بر اثر سرپیچی از فرمان خدا و سرکشی و طغیان و شرک و ظلم و ستم، نابود شدند و آثارشان درس گویایی برای دیگران شد.

و در آخرین آیه مورد بحث، اشاره کوتاهی به سرنوشت پنجمین قوم، یعنی قوم نوح علیه السلام کرده، می فرماید: «قوم نوح را پیش از آن ها هلاک کردیم، چرا که آنها قوم فاسقی بودند»؛ ﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾.

«فاسق» به کسی می گویند که از محدوده فرمان خداوند قدم بیرون گذارد و به کفر و ظلم یا سایر گناهان آلوده شود.

تعبیر «من قبل» (پیش از آنها) شاید اشاره به این است که قوم فرعون و لوط و عاد و ثمود سرگذشت اسفبار قوم نوح علیه السلام را که قبل از آنها می‌زیستند شنیده بودند، اما متأسفانه عبرت نگرفتند و خود به سرنوشتی مشابه آنها گرفتار شدند.

### نکته‌ها:

#### ۱. چهره‌های گوناگون عذاب الهی

قابل توجه اینکه در آیات فوق و آیات قبل، به سرگذشت پنج قوم از اقوام پیش اشاره شده است (قوم لوط علیه السلام، فرعون، عاد، ثمود و قوم نوح علیه السلام) که از میان آنها مجازات و کیفر چهار قوم اول مطرح شده، ولی به مجازات قوم نوح علیه السلام اشاره‌ای نگردیده است، و هنگامی که دقت کنیم می‌بینیم که هر یک از چهار قوم اول با یکی از «عناصر چهارگانه معروف» مجازات شدند: قوم لوط علیه السلام با زلزله و آوار و سنگ‌های آسمانی، یعنی با «خاک»، قوم فرعون با «آب»، قوم عاد به وسیله «تندباد» و قوم «ثمود» به وسیله «صاعقه و آتش».

درست است که این چهار چیز امروز به‌عنوان «عنصر» یعنی «جسم بسیط» شناخته نمی‌شود، چراکه هر یک ترکیبی است از اجسام دیگر، ولی انکار نمی‌توان کرد که چهار رکن مهم زندگی انسان‌ها را تشکیل می‌دهند و اگر یکی از آنها از زندگی انسان به کلی حذف شود، ادامه حیات غیرممکن است تا چه رسد به همه آنها.

آری، خداوند مر و نابودی این اقوام را در چیزی قرار داده که عامل اصلی حیات آنها بود و بدون آن نمی‌توانستند به حیات خود ادامه دهند، و این قدرت غایبی عجیبی است! و اگر سخنی از عامل عذاب قوم نوح علیه السلام به میان نیامده شاید آن نیز به این دلیل است که عذاب آنها نیز همانند قوم فرعون به وسیله «آب» بوده و در اینجا نیازی به تکرار نداشته است.

## ۲. بادهای «زاینده» و «نازا»

در آیات فوق خواندیم که خداوند قوم عاد را با تندبادی عقیم و نازا مجازات کرد، و در آیه ۲۲ سوره حجر نیز می‌خوانیم: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»؛ «ما بادهای نازا را برای تلقیح و بارور ساختن فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم».

گرچه این آیه بیشتر ناظر به تلقیح ابرها، و به هم پیوستن آن‌ها برای نزول باران است، ولی به‌طور کلی نقش بادهای نازا در زندگی انسان‌ها روشن می‌سازد. آری، کار آن‌ها بارور ساختن است، بارور ساختن ابرها، گیاهان و حتی گاهی در آماده ساختن انواع مختلف حیوانات برای «باروری» نیز مؤثر است.

ولی همین باد هنگامی که حامل فرمان عذاب باشد به‌جای اینکه حیات و زندگی بیافریند عامل مرگ و نابودی می‌شود و به‌گفته قرآن در آیه ۲۰ سوره قمر که آن نیز از قوم عاد سخن می‌گوید: «تَنْزِيعُ النَّاسِ كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»؛ «آن‌ها را (که قامت‌هایی رشید و هیكل‌هایی درشت داشتند) از زمین برمی‌کند و با سر به زمین می‌کوبید به‌گونه‌ای که سرهای آن‌ها از تن جدا می‌شد، همچون درخت نخلی که ریشه‌کن شده باشد».

## از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید<sup>۱</sup>

در آیات ۱۲۸ تا ۱۳۰ سوره طه می‌خوانیم: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى \* وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٍ مُّسَمًّى \* فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیات ۱۲۸-۱۳۰ سوره طه.

## تفسیر

از آنجا که در آیات گذشته بحث‌های فراوانی از مجرمان به میان آمد، در نخستین آیات مورد بحث، به یکی از بهترین و مؤثرترین راه‌های بیداری اشاره کرده که مطالعه تاریخ پیشینیان است؛ می‌گوید: «آیا برای هدایت آن‌ها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون گذشته زندگی می‌کردند هلاک کردیم؟ (همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و) این‌ها در مساکن ویران‌شده آنان رفت و آمد دارند». این‌ها در مسیر رفت و آمد خود، از کنار خانه‌های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران‌شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و روگشته قوم لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (در سفر فلسطین) می‌گذرند، آثار آن‌ها را می‌بینند، ولی درس عبرت نمی‌گیرند. ویرانی‌هایی که با زبان بی‌زبانی، ماجراهای دردناک گذشته را بازگو می‌کند و به مردم امروز و آینده هشدار می‌دهد، فریاد می‌کشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان می‌دارد.

آری، «در این‌ها دلایل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار»؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى».

موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی بر آن تکیه بسیاری کرده‌اند و حقیقتاً معلم بیدارکننده‌ای است! چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظه‌ای پند نمی‌گیرند، اما دیدن صحنه‌هایی از آثار عبرت‌انگیز گذشتگان آن‌ها را تکان می‌دهد و بسیار می‌شود که مسیر زندگی آن‌ها را دگرگون می‌سازد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَعْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَعْوِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ؛ غافل‌ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد»<sup>۱</sup> و از ورق‌گردانی لیل و نهار اندیشه نکند.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۶، ماده «غیر».

آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤالی است که در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه چرا خداوند همان برنامه‌ای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد برای این گروه ترتیب نمی‌دهد؟ قرآن می‌گوید: «اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامان آن‌ها را می‌گرفت»؛ «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى». این سنت الهی که در قرآن در موارد متعددی به عنوان «کلمه» از آن یاد شده، اشاره‌ای به فرمان آفرینش ناظر به آزادی انسان‌هاست، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچ‌گونه مهلتی مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می‌کند و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنابراین وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.

به علاوه، اگر حکم شود که همه مجرمان بی‌درنگ مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ»<sup>۱</sup>. بنابراین باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود. تعبیر «اجل مسمی» - آن‌گونه که از مجموعه آیات قرآن استفاده می‌شود - اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است.<sup>۲</sup>

به هر حال، ستمکاران بی‌ایمان و مجرمان جسور نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شوند و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت الهی، این قانون تکامل است که میدان را برای آن‌ها گشوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: اکنون که بنا نیست این

۱. نحل، آیه ۶۱.

۲. برای توضیح بیشتر به بحث مشروحی که در تفسیر نمونه، جلد ۵، ذیل آیات ۱ و ۲ سوره انعام آورده‌ایم مراجعه فرمایید.

بدکاران به سرعت مجازات شوند، تو (در برابر آنچه آن‌ها می‌گویند صابر و شکیبا باش!)؛ ﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾.

و برای تقویت روحیه پیامبر ﷺ و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح می‌دهد؛ می‌گوید: «قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین در اثنا شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را به‌جا آور! تا راضی و خشنود شوی (و قلب تو در برابر سخنان دردآور آن‌ها ناراحت نشود)»؛ ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا...﴾.

بدون شک، این حمد و تسبیح مبارزه‌ای است با شرک و بت‌پرستی، در عین صبر و شکیبایی در برابر بدگویی‌ها و سخنان ناهنجار مشرکان.

ولی درباره این‌که منظور، حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنج‌گانه روزانه، میان مفسران گفتگوست: جمعی معتقدند که باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود، در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به نمازهای پنج‌گانه می‌دانند، به این صورت:

﴿قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ﴾ اشاره به نماز صبح است؛

﴿وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾ اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر که وقت آن‌ها

تا غروب ادامه دارد)؛

﴿وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ﴾ اشاره به نماز مغرب و عشا و همچنین نماز شب؛

اما تعبیر ﴿أَطْرَافِ النَّهَارِ﴾ اشاره به نماز ظهر است، زیرا «اطراف» جمع «طرف» به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که ﴿أَطْرَافِ النَّهَارِ﴾ اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز می‌تواند انجام دهد، زیرا ﴿أَطْرَافِ النَّهَارِ﴾ در اینجا در مقابل ﴿آنَاءِ اللَّيْلِ﴾ قرار گرفته و تمام ساعات روز را

دربار می‌گیرد (به‌ویژه با توجه به این‌که «اطراف» جمع است، در حالی که روز دو طرف بیشتر ندارد در نتیجه مشخص می‌شود که اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می‌شود). احتمال سومی نیز در تفسیر آیه وجود دارد و آن این‌که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص وارد شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می‌خوانیم که فرمود: «بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

ولی به هر حال این تفسیرها منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه، هم اشاره به تسبیحات باشد، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب، و بر این اساس، تضادی میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود، زیرا در بعضی از روایات به اذکار مخصوص و در بعضی به نماز تفسیر شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «لَعَلَّكَ تَرْضَى» در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار و شکیبایی در مقابل گفته‌آن‌هاست، چراکه این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز، پیوند انسان را با خدا آن‌چنان محکم می‌کند که به هیچ چیز جز او نمی‌اندیشد، از حوادث سخت نمی‌هراسد و با داشتن چنین تکیه‌گاه محکمی از دشمنان و اومه نمی‌کند، در نتیجه آرامش و اطمینان، روح و جان او را پر می‌کند.

و منظور از تعبیر «لعل» (شاید) ممکن است این باشد: «لعل» معمولاً اشاره به شرایطی است که برای گرفتن نتیجه لازم می‌باشد، برای مثال: نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام شود.

همچنین گرچه مخاطب در این آیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی قرائن نشان می‌دهد که این حکم جنبه عمومی دارد.



## فصل دهم:

# آسیب‌ها و موانع تربیت

گناهان پی در پی

مجالس اهل باطل

هوی پرستی

وسوسه‌های شیطانی

آرزوهای بی‌جا

غفلت از حق

زندگی پر زرق و برق

وابستگی به مال و فرزند

عوامل ناکامی انسان‌ها

تکبر و غرور

کینه‌ها و حسادت‌ها

سوء ظن به دیگران

موانع شناخت



## گناهان پی‌درپی، ماهیت انسان را دگرگون می‌کند<sup>۱</sup>

در آیه ۸۱ سوره بقره می‌خوانیم: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «آری، کسانی که مرتکب گناه شوند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتش‌اند و جاودانه در آن خواهند بود».

### تفسیر

قرآن به این قانون کلی اشاره می‌کند که انسان‌ها همه از نظر کیفر و پاداش یکسان‌اند، کسی که در سراسر عمر خویش به معصیت و گناه پرداخته، تارهای معصیت را هرچه بیشتر دور خود تنیده و خویش را آن‌چنان در میان زندان گناه محبوس ساخته که هیچ دریچه و منفذ توبه‌ای باز نگذاشته است! این شخص راه نجات ندارد و برای همیشه در عذاب خواهد بود. جالب این است که قرآن در اینجا تعبیر «کسب سیئه» آورده، یعنی کسی که گناه فراوانی را کسب می‌کند. روشن است که در «کسب»، حالت عمد و اختیار نهفته شده، یعنی او به طور عمدی و با قصد و اختیار این گناهان را مرتکب می‌شود. علت آن این است که او عمل معصیت را به سود خویش می‌بیند و انجام ندادن آن را برای خویش ضرر می‌انگارد، و لذا برای بهره‌برداری و استفاده دست به گناه می‌زند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۸۱ سوره بقره.

این گروه همان‌هایی هستند که در آیه ۸۶ سوره بقره درباره آن‌ها گفته شده که آخرت را به دنیا فروخته‌اند و در مجازات تخفیفی ندارند.

بنابراین او برای خود کسب گناه کرده است و از گناه فراوان زندانی تهیه نموده که منافذ توبه آن همه بسته است ﴿وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾. پیداست که چنین انسانی هرگز نباید انتظار رهایی از مجازات را داشته باشد.

در آیه بعد به نقطه مقابل این گروه اشاره می‌کند و درست پاداش مقابل آنان را یادآور می‌شود: افراد مؤمن و کسانی که روح و قلب آنان مملو از ایمان است، که عمل صالح از آن سرچشمه می‌گیرد، و عمر خویش را صرف اعمال خوب و خدمت به مردم می‌کنند، در دل ایمان دارند و با نیروهای خویش به انسان‌ها خدمت می‌کنند. اینان مردمی هستند که برای ابد، بهشت مسکن و مأوای آن‌هاست و از نعمت‌های بی‌پایان آن بهره‌مند می‌شوند. مطابق این اصل، پروردگار بزرگ به هیچ انسانی نظر خصوصی ندارد و نسبت به احدی کینه و عداوت نمی‌ورزد، بهشت و نعمت‌های آن مربوط به نیکوکاران است، از هر طایفه و هر قبیله‌ای که باشند، و مجازات‌های جهنم کیفر بدکاران، از هر گروهی که باشند. در نتیجه، اینکه بنی اسرائیل تافته‌ای جدا بافته و گل سرسید باشند دلیلی از نظر خرد برای آن نمی‌توان پیدا کرد و با عدالت خداوند نیز سازگار نخواهد بود، نه بنی اسرائیل و نه هیچ قوم دیگر.

## دو نکته:

### ۱. نژادپرستی

از این آیات استفاده می‌شود که روح تبعیضات نژادی و امتیاز قائل شدن برای نژاد بنی اسرائیل که امروز بر افکار یهودیان جهان حکومت می‌کند و در واقع منشأ پیدایش رژیم اشغالگر اسرائیل است تازگی ندارد و این طرز تفکر از قدیم در

میان آن‌ها رسوخ داشته و به غلط، امتیازات بی‌اساسی برای نژاد بنی‌اسرائیل قائل بودند، تا آنجا که معتقد بودند این امتیاز نژادی حتی در آخرت و روز رستاخیز نیز به کمک آنان می‌شتابد و برخلاف اقوام دیگر، گنهکاران این قوم تنها مجازات کوتاه‌مدت و خفیفی خواهند دید. قرآن مجید این پندار غلط (امتیاز نژادی جمعی از بشر بر دیگران) را نوعی تهمت و افترا بر خداوند عالم معرفی می‌کند، زیرا خداوند هیچ‌گونه امتیازی برای نژادی بر نژاد دیگر قائل نشده است و این خود گوشه‌ای از تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با نژادپرستی است.

## ۲. گناهان پی‌درپی، انسان را عوض می‌کند

تعبیر «وَأَحَاطَتْ بِهِ حَطِیَّتُهُ» (آثار گناه، همه وجود آن‌ها را فراگرفته است) که در مورد خالدین در دوزخ (کسانی که همیشه در دوزخ می‌مانند) آورده شده، از روی این حقیقت پرده برمی‌دارد که گناهان کوچک و بزرگ به تدریج در وجود انسان نفوذ و سرایت می‌کند و هنگامی که به اوج شدت خود برسد، تمام هستی او را دربر می‌گیرد و به رنگ گناه درمی‌آورد، در این هنگام است که هیچ پند و موعظه و هیچ راهنمایی و هدایتی در وجود او مؤثر نخواهد شد و درحقیقت خود را با دست خود «قلب ماهیت» کرده است. چنین کسی چون هیچ رنگی جز رنگ گناه و طغیان و سرکشی ندارد جایی نیز جز در دل آتش که کارش چیزی جز سوختن و سرکشی و طغیان نیست نخواهد داشت، ولی کسانی که به این مرحله نرسیده‌اند راه نجات به‌روی آن‌ها باز است و خلود در آتش برای آن‌ها نخواهد بود.

## در مجلس گناه ننشینید<sup>۱</sup>

در آیه ۱۴۰ سوره نساء آمده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ذیل آیه ۱۴۰ سوره نساء.

آيَاتِ اللّٰهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَّعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ أَنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا؛» و (خداوند این حکم را) در کتابش بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند! وگرنه شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند».

### شان نزول

از ابن عباس درباره نزول این آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می‌نشستند، جلساتی که در آن، آیات قرآن استهزا می‌شد. آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.

### تفسیر

در سوره «انعام» که از سوره‌های مکی قرآن است در آیه ۶۸ با صراحت به پیامبر ﷺ دستور داده شده که «اگر مشاهده کردی کسانی آیات قرآن را استهزا می‌کنند و سخنان ناروا می‌گویند، از آن‌ها اعراض کن!». مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر ﷺ ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر ﷺ بیان شده، و فلسفه آن نیز کاملاً روشن است، زیرا این نوعی مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این‌گونه کارهاست.

آیه مورد بحث، بار دیگر بر این حکم اسلامی تأکید می‌کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد: «در قرآن به شما پیش‌تر دستور داده شده که وقتی می‌شنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزا می‌کنند با آن‌ها ننشینید تا از این کار صرف‌نظر کرده، به مسائل دیگری پردازند».

سپس نتیجه سربچی از این دستور را چنین بیان می‌کند: «اگر شما در این‌گونه مجالس شرکت کنید همانند آن‌ها خواهید بود و سرنوشت تان سرنوشت آن‌هاست».

از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:

۱. شرکت در این‌گونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگرچه شرکت‌کننده ساکت باشد، زیرا این‌گونه سکوت‌ها نوعی رضایت و امضای عملی است.

۲. نهی از منکر اگر به شکل «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لااقل باید به شکل «منفی» انجام شود به این صورت که انسان از محیط و مجلس گناه دور شود.

۳. کسانی که با سکوت خود و شرکت در این‌گونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.

۴. نشست و برخاست با کافران در صورتی که به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله «حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» این کار را مباح شمرده است.

۵. مجامله با این‌گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است، زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند که در آن به آیات و احکام الهی توهین می‌شود و او اعتراض ننماید، یا لااقل نارضایتی خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد.

### دوری از مجالس اهل باطل<sup>۱</sup>

خداوند در آیه ۶۸ سوره انعام فرموده است: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

### شان نزول

در تفسیر مجمع‌البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده که وقتی آیه فوق نازل شد

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیه ۶۸ سوره انعام.

و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزاکنندگان آیات الهی نهی شدند، جمعی از مسلمانان گفتند: اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به مسجد الحرام نرویم و خانه خدا را طواف نکنیم (زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده‌اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغول‌اند و ما در هر گوشه‌ای از مسجد الحرام مختصر توقفی کنیم ممکن است سخنان آنها به گوش ما برسد). در این هنگام آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد که در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی آنها بپردازند.

### تفسیر

از آنجا که بحث‌های این سوره بیشتر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است، در این دو آیه به یکی دیگر از مسائل مربوط به آنها اشاره شده است: نخست به پیامبر ﷺ می‌گوید: «هنگامی که مخالفان لجوج و بی‌منطق را مشاهده کردی که آیات خدا را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده، به سخنان دیگر بپردازند».

گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر ﷺ است، ولی به یقین این حکم به او اختصاصی ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود. فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت کردن پیامبر ﷺ و مسلمین بود.

سپس اضافه می‌کند: این موضوع به اندازه‌ای اهمیت دارد که «اگر شیطان تو را



به فراموشی افکند و به‌طور غیرعمدی با این‌گونه اشخاص همنشین شدی، به مجرد اینکه متوجه موضوع گشتی به‌سرعت از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین!».

## دو سؤال

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید، نخست اینکه: مگر ممکن است شیطان بر پیامبر ﷺ مسلط گردد و باعث فراموشی او شود؟! به تعبیر دیگر: آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا حتی در موضوعات، ممکن است پیامبر ﷺ گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟!

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر ﷺ است، اما درحقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشی شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند، به محض اینکه متوجه شدند، باید از آنجا برخیزند و بیرون روند. نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند، اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ».

بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع‌البیان و ابوالفتوح در تفسیر معروف خود، پاسخ دیگری داده‌اند که حاصلش این است: سهو و فراموشی در احکام و در مقام رسالت از طرف خداوند درمورد انبیا جایز نیست، اما در موضوعات در صورتی که موجب گمراهی مردم نشود مانعی ندارد. ولی این پاسخ با آنچه در میان متکلمین ما مشهور است که انبیا و ائمه علیهم‌السلام علاوه بر احکام، در موضوعات عادی نیز معصوم و مصون از اشتباه هستند، سازش ندارد.

سؤال دیگر اینکه بعضی از دانشمندان اهل تسنن این آیه را دلیلی بر عدم

جواز تقیه برای رهبران دینی گرفته‌اند، زیر آیه با صراحت می‌گوید: در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر در مجلس آن‌ها بودی از آن‌جا برخیز. پاسخ این ایراد نیز روشن است، زیرا شیعه هرگز نمی‌گوید در همه جا باید تقیه کرد، بلکه تقیه در پاره‌ای از موارد به یقین حرام است و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق منافی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد و یا موجب دفع ضرر و خطر کلی شود.

در آیه بعد، یک مورد را استثنا کرده، می‌گوید: «اگر افراد باتقوا برای نهی از منکر در جلسات آن‌ها شرکت کنند و به امید پرهیزکاری و بازگشت آن‌ها از گناه، آنان را متذکر سازند مانعی ندارد و گناهان آن‌ها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت، زیرا در هر حال، قصد آن‌ها خدمت و انجام وظیفه بوده است»؛ «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

برای این آیه تفسیر دیگری نیز ذکر شده، ولی آنچه گفتیم با ظاهر آیه و همچنین با شأن نزول آن سازگارتر است.

همچنین باید توجه داشت که تنها کسانی می‌توانند از این استثنا استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزکاری باشند و نه تنها تحت تأثیر آن‌ها واقع نشوند، بلکه بتوانند آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهند.

### هوی پرستی و عواقب دردناک آن<sup>۱</sup>

بی‌شک در وجود انسان، غرایز و امیال گوناگونی است که همه آن‌ها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال این‌ها، و بدون تردید، دستگاه آفرینش همه این‌ها را برای همان هدف تکاملی آفریده است. اما مهم این است که گاهی این‌ها از حد تجاوز

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیات ۴۱-۴۴ سوره فرقان.

می‌کنند و پا را از گلیم‌شان فراتر می‌نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل درمی‌آیند و بنای طغیان و یاغی‌گری می‌گذارند، عقل را زندانی کرده و برکل وجود انسان حاکم می‌شوند و زمام اختیار او را در دست می‌گیرند. این همان چیزی است که از آن به «هوی پرستی» تعبیر می‌شود که از تمام انواع بت پرستی خطرناک‌تر است، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می‌گیرد.

بی‌جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام ﷺ بت «هوی» را برترین و بدترین بت‌ها شمرده است در آن جا که می‌فرماید: «مَا تَحْتِ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ إِلَهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوَىِّ مُتَّبِعٍ؛ در زیر آسمان هیچ بتی نزد خدا بزرگ‌تر از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد»<sup>۱</sup>.

و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می‌خوانیم: «أَبْغَضُ إِلَهٍ عُبِدَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْهَوَى؛ مبعوض‌ترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است». و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به‌خوبی واقف می‌شویم، چراکه هوی پرستی سرچشمه غفلت و بی‌خبری است، چنان‌که قرآن می‌گوید: «وَلَا تُطْعَمَنَّ مِنْ أَعْفَلْنَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»؛ «از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، اطاعت مکن!»<sup>۲</sup>.

همچنین هوی پرستی سرچشمه کفر و بی‌ایمانی است، چنان‌که قرآن گوید: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...»؛ «پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس‌های خویش پیروی می‌کند، تو را از آن بازدارد...»<sup>۳</sup>.

و نیز هوی پرستی بدترین گمراهی است، قرآن می‌گوید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ

۱. تفسیر درالمنثور، ذیل آیه ۴۳ سوره فرقان (به نقل از تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۵۷).

۲. کهف، آیه ۲۸.

۳. طه، آیه ۱۶.

هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ؛ «چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته؟!»<sup>۱</sup>

آفت دیگر هوی پرستی این است که نقطه مقابل حق‌طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون می‌برد، چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ «پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد».<sup>۲</sup>

همچنین هوی پرستی مانع عدالت و دادگری است، چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا﴾؛ «بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید، که منحرف خواهید شد».<sup>۳</sup>

و بالاخره، اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد، فساد، سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾؛ «و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی می‌کرد آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن‌ها هستند تباه می‌شدند».<sup>۴</sup>

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان‌دهنده‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد: در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «الشَّقِيُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَوِيهِ وَغُرُورِهِ؛ بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد».<sup>۵</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «هوی پرستی دشمن عقل است»؛ (الْهَوَىٰ عَدُوُّ الْعَقْلِ).<sup>۶</sup>

۱. قصص، آیه ۵۰.

۲. ص، آیه ۲۶.

۳. نساء، آیه ۱۳۵.

۴. مؤمنون، آیه ۷۱.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۶. غرر الحکم، جمله ۲۶۵.

و نیز می‌خوانیم: «هوی پرستی اساس تمام رنج‌هاست»؛ (الهُوَى أَسُّ الْمِحَنِ)<sup>۱</sup> و همان حضرت می‌فرماید: «هرگز نه دین با هوی پرستی جمع می‌شود و نه عقل»؛ (لَا دِينَ مَعَ هَوَى)<sup>۲</sup>، (وَلَا عَقْلَ مَعَ هَوَى)<sup>۳</sup>.

خلاصه، آنجا که هوی پرستی باشد، نه دین خواهد ماند و نه عقل، در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست، جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود. رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر خود درمورد خویش و دیگران دیده‌ایم شاهد زنده تمام نکته‌هایی است که در آیات و روایات فوق در زمینه هوی پرستی وارد شده است.

افرادی را می‌بینیم که چوب یک ساعت هوی پرستی را تا آخر عمر می‌خورند!

جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده‌اند که به موجودی زبون، ناتوان و بی‌ارزش تبدیل گردیده و تمام نیروها و سرمایه‌های خویش را از کف داده‌اند.

در تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی بر می‌خوریم که به دلیل هوی پرستی شان هزاران و گاه میلیون‌ها انسان بی‌گناه را به خاک و خون کشیده‌اند و نام ننگینشان تا ابد به زشتی برده می‌شود.

این اصل استثناپذیر نیست، حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه‌ای همچون «بلعم باعورا» بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج عظمت و انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آن‌ها را به سگ پلیدی می‌زند که همواره پارس می‌کند!<sup>۴</sup>

۱. غررالحکم، جمله ۱۰۴۸.

۲. همان، جمله ۱۰۵۳۱.

۳. همان، جمله ۱۰۵۴۱.

۴. اعراف، آیه ۱۷۶.

بنابراین جای تعجب نیست که «پیامبر ﷺ» و «امیر مؤمنان علیؑ» می‌فرمایند: «خطرناک‌ترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هوی پرستی و آرزوهای دور و دراز است، چراکه پیروی از هوی شما را از حق بازمی‌دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد؛ (إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَطَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ).<sup>۱</sup>

اما تعبیراتی نیز که در نقطه مقابل، یعنی ترک هوی پرستی، در آیات و روایات وارد شده عمق این مسأله را از دیدگاه اسلام روشن می‌سازد، تا جایی که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می‌شمرد: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، به یقین بهشت جایگاه اوست».<sup>۲</sup>

علیؑ می‌فرماید: «شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود»؛ (أَشَجُّ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوِيَهُ).<sup>۳</sup>

درباره دوستان حق و اولیای پروردگار و علما و بزرگان داستان‌های زیادی نقل شده که بر اثر ترک هوی پرستی به مقامات بلندی نائل شدند که از راه‌های عادی غیرممکن بود.

### رابطه هوی پرستی و غفلت از خدا<sup>۴</sup>

روح آدمی را یا خدا پر می‌کند و یا هوی نفس، و جمع میان این دو ممکن

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۸ (ذیل ماده «هوی»؛ نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۸ و ۴۲).

۲. نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸۹ (ماده «شجع»).

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۲۸ سوره کهف.

نیست. هوی پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست، هوی پرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است، و نیز هوی پرستی انسان را در خویشتن فرو می‌برد و از همه حقایق جهان دور می‌سازد. یک انسان هوی پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی‌اندیشد و آگاهی، گذشت، ایثار، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.

رابطه این دو با هم در آیه ۲۸ سوره کهف به خوبی بازگو شده است: ﴿وَلَا تُطْعَمَنْ أَعْفُنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾.

در اینجا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوی، و جالب اینکه نتیجه آن، افراط کاری، آن هم به طور مطلق، ذکر شده است. چرا هوی پرست همیشه گرفتار افراط است؟ شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت‌های مادی همیشه رو به افزون‌طلبی می‌رود. کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می‌شد امروز با آن مقدار نشئه نمی‌شود و باید به تدریج بر مقدار آن بیفزاید. کسی که دیروز یک قصر مجهز چند هزار متری او را سیر می‌کرد امروز برای او عادی شده است، و به همین صورت در همه شاخه‌های هوی و هوس، همواره رو به افراط گام برمی‌دارد تا خود را هلاک و نابود کند.

### هوی پرستی، عامل گمراهی<sup>۱</sup>

در آیه پنجاه سوره قصص می‌خوانیم: ﴿... وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ...﴾؛ «... و چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته؟!».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه ۵۰ سوره قصص.

در این آیات، رابطه هوی پرستی و گمراهی باصراحت بیان شده و حتی گمراه‌ترین مردم گروهی معرفی شده‌اند که رهبر خود را هوی نفس خویش قرار داده و هرگز هدایت الهی را نپذیرفته‌اند. هوای نفس، حجاب ضخیمی است در مقابل چشمان عقل انسان.

هوای نفس به انسان آن‌چنان دلبستگی نسبت به موضوعی می‌دهد که انسان قدرت درک حقایق را از دست می‌دهد، چراکه برای درک حقیقت، تسلیم بودن مطلق در مقابل واقعیات، و ترک هرگونه پیش‌داوری و دلبستگی شرط است، تسلیم بی‌قید و شرط در مقابل هر چیزی که عینیت خارجی دارد، چه شیرین باشد چه تلخ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست. جالب اینکه در روایات متعددی آیه فوق به کسانی تفسیر شده است که امام و رهبر الهی را نپذیرفته‌اند و تنها به آرای خویش تکیه می‌کنند.<sup>۱</sup> این روایات که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و بعضی دیگر از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده، درحقیقت از قبیل مصداق روشن است و به تعبیر دیگر: انسان نیازمند هدایت الهی است و این هدایت گاهی در کتاب آسمانی منعکس می‌شود، گاهی در وجود پیامبر و سنت او، گاهی در اوصیای معصومش، و گاهی نیز در منطق عقل و خرد. مهم این است که انسان در خط هدایت الهی باشد، نه هوای نفس، تا بتواند از این انوار هدایت بهره‌مند شود.

## بت هوای نفس<sup>۲</sup>

در آیه ۲۳ سوره جاثیه می‌خوانیم: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛

۱. این روایات در «اصول کافی» و «بصائر الدرجات» (طبق نقل نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۳۲) آمده است.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۲۳ سوره جاثیه.



«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (از اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید?!».

در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش را معبود خود سازد؟

پاسخ روشن است: هنگامی که انسان فرمان خدا را رها کرد و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است، چراکه یکی از معانی معروف «عبادت و پرستش» اطاعت است.

چنان‌که بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود آمده که «گروهی شیطان را عبادت می‌کنند»<sup>۱</sup> و درباره یهود می‌گوید:

«علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده‌اند».<sup>۲</sup>

در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «أَمَا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ، وَلَا صَلُّوا، وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً، فَاتَّبَعُوهُمْ وَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ به خدا سوگند! آن‌ها (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه به‌جا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی را برای آن‌ها حلال، و حلالی را حرام کردند، و آن‌ها پذیرفتند و پیروی نمودند، و بی‌آنکه توجه داشته باشند آن‌ها را عبادت و پرستش کردند!».<sup>۳</sup>

ولی بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می‌دانند که به

۱. یس، آیه ۶۰.

۲. توبه، آیه ۳۱.

۳. نورالتقلین، ج ۲، ص ۲۰۹.

هر چیزی که دل می‌بستند از آن بتی می‌ساختند و در برابر آن عبادت می‌کردند و هرگاه جسم دیگری می‌یافتند که توجهشان را جلب می‌نمود بت اول را کنار گذاشته از دومی بت می‌ساختند! و به این صورت، معبود آن‌ها چیزی بود که هوای نفس آن‌ها بپسندد.<sup>۱</sup> ولی تعبیر «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»؛ «کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد» با تفسیر اول هماهنگ‌تر است.

در مورد جمله «وَأَصْلُهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم، یعنی خداوند با علم به اینکه آن‌ها استحقاق هدایت ندارند گمراهشان کرده است. اشاره به اینکه آن‌ها با دست خود تمام چراغ‌های هدایت را شکسته و راه‌های نجات را به روی خود بسته و پل‌های بازگشت را پشت سر خود ویران کرده‌اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آن‌ها برمی‌گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آن‌ها سلب می‌کند، گویی قلب و گوششان را در محفظه‌ای گذاشته و بسته و مهر کرده است و بر چشم آن‌ها پرده سنگینی افکنده است.

این‌ها درحقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده‌اند و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده‌اند.

راستی چه بت خطرناکی است هوی نفس که تمام درهای رحمت و راه‌های نجات را به روی انسان می‌بندد! و چه گویا و پرمعنی است حدیثی که از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است: «مَا عُبِدَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهٌ أَبْغَضُ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْهَوَىٰ!»؛ هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوض‌تر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است.<sup>۲</sup>

ولی بعضی از مفسران گفته‌اند: جمله مورد بحث، اشاره به این است که این

۱. تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۳۵.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۵۹۸۷؛ تفسیر روح‌البیان و تفسیر مراغی، ذیل آیات مورد بحث.

هوی پرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت، راه ضلالت را پیش می‌گیرند، چراکه علم و دانش همیشه با هدایت همراه نیست و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی‌باشد.

علمی مایه هدایت است که انسان به لوازم آن ملتزم باشد و همراه آن گام بردارد، تا به سرمنزل مقصود برسد، چنان‌که قرآن درباره گروهی از کفار لجوج می‌گوید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»<sup>۱</sup> «و آن را از روی ظلم و تکبر انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند».<sup>۲</sup>

ولی تفسیر اول با توجه به اینکه مرجع ضمیرها در آیه خداوند است مناسب‌تر است، زیرا می‌فرماید: خدا او را گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر زده است. از آنچه گفتیم به‌خوبی روشن می‌شود که در آیه هیچ نشانه‌ای از مذهب جبر نیست، بلکه تأکیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست خود.<sup>۳</sup>

### نکته‌ها:

#### ۱. خطرناک‌ترین بت‌ها بت هوای نفس است

در حدیث خواندیم که نزد خداوند، مبعوض‌ترین معبودی که پرستش شده، بت هوی و هوس است. در این سخن هیچ‌گونه مبالغه نیست، چراکه بت‌های معمولی موجوداتی بی‌خاصیت‌اند، ولی بت هوی و هوس، اغواکننده و سوق‌دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است. به‌طور کلی می‌توان گفت که این بت خصوصیتی دارد که آن را مستحق نام «منفورترین بت‌ها» کرده است، از جمله این‌که زشتی‌ها را در نظر انسان زینت می‌دهد، تا آنجا که انسان به اعمال

۱. نمل، آیه ۱۴.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۷.

۳. برای توضیح بیشتر ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۷ سوره بقره.

زشت خود می‌بالد و به مصداق ﴿هُم يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۱</sup> به عنوان اعمال صالح به آن‌ها افتخار می‌کند!

## ۲. مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است

چراکه تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه‌گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هوی پرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن سقوط کرد و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

## ۳. هوی پرستی، مهم‌ترین وسیله هدایت

را که درک صحیح حقایق است از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند، چنان‌که در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هوی پرستی با صراحت به این موضوع اشاره شده و آیات دیگر قرآن نیز گواه این حقیقت است. چهار - هوی پرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا (نعوذ بالله) پیش می‌برد همان‌گونه که پیشوای هوی پرستان، یعنی شیطان، به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام اعتراض کرد و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

## ۴. عواقب هوی پرستی

آن قدر شوم و دردناک است که گاهی یک لحظه هوی پرستی یک عمر پشیمانی به بار می‌آورد، و گاهی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می‌دهد.

۱. کهف، آیه ۱۰۴.

لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی در این باره هشدار داده شده است: در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: که در پاسخ این سؤال: «أَيُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبُ وَأَقْوَى؛ کدام سلطان ستمگر غالب‌تر و نیرومندتر است؟» فرمود: «الهُوَى»<sup>۱</sup>.

و در حدیث دیگری از امام زین‌العابدین علیه السلام آمده است که خداوند می‌فرماید: «وَعِزَّتِي وَعَظَمَتِي، وَجَلَالِي وَبَهَائِي، وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤَثِّرُ عَبْدُ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا جَعَلْتُ هَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ، وَغِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَكَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ، وَصَمِمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ رِزْقَهُ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ؛ به عزت و عظمتم سوگند! به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم! هیچ بنده‌ای خواست مرا بر هوای خود مقدم نمی‌دارد، مگر اینکه همت او را در آخرت و بی‌نیازی او را در قلبش قرار می‌دهم و امر معاش را بر او آسان می‌سازم و روزی او را از آسمان‌ها و زمین تضمین می‌کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می‌آید!»<sup>۲</sup>.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «احذَرُوا أَهْوَاءَ كُفْمٍ كَمَا تَحذَرُونَ أَعْدَاءَ كُفْمٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ؛ از هوای نفس بترسید، همان‌گونه که از دشمنان بیم دارید، چراکه چیزی برای انسان دشمن‌تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می‌شود نیست»<sup>۳</sup>.

و بالاخره در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنِّي لَأَرْجُو النَّجَاةَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا مِنْهُمْ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةً: صَاحِبِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَصَاحِبِ هَوَى، وَالْفَاسِقِ الْمُعَلِنِ؛ من درباره کسانی از این امت که حق ما را بشناسند امید نجات دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین جور، هوی‌پرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می‌کند (و باک ندارد)»<sup>۴</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۶ و ۷۷.

۲. همان.

۳. اصول کافی، ج ۲، باب اتباع الهوی، ح ۱.

۴. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۶.

و در این زمینه آیات و روایات، بسیار فراوان و پر بار است. این سخن را با جملهٔ پر معنایی که بعضی به عنوان شأن نزول نقل کرده‌اند و گواه زنده‌ای برای مقصود ماست پایان می‌دهیم: یکی از مفسران می‌گوید: شبی از شب‌ها «ابوجهل» در حالی که «ولید بن مغیره» با او همراه بود به طواف خانهٔ خدا پرداخت و در ضمن طواف دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ با هم سخن می‌گفتند. ابوجهل گفت: «والله انی لاعلم انه صادق»: «به خدا سوگند! که من می‌دانم او راست می‌گوید!» ولید به سرعت به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می‌گویی؟

ابوجهل گفت: ای ولید! ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می‌نامیدیم، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد، او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می‌کنم: «می‌دانم او راست می‌گوید!». ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی‌کنی و ایمان نمی‌آوری؟ گفت: می‌خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند: از ترس شکست، تسلیم برادرزادهٔ ابوطالب شدم؟! سوگند به بت‌های «لات» و «عزی» که هرگز از او پیروی نخواهم کرد! اینجا بود که آیهٔ «وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ»؛ «خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده است» نازل شد.<sup>۱</sup>

### حق پرستی و هوی پرستی<sup>۲</sup>

در آیهٔ ۷۱ سورهٔ مؤمنون می‌خوانیم: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»؛ «و اگر حق از هوس‌های آنها پیروی می‌کرد، آسمان‌ها و زمین و همهٔ کسانی که در آنها هستند

۱. تفسیر مراغی، ج ۲۵، ص ۲۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیهٔ ۷۱ سورهٔ مؤمنون.

تباه شدند! و ما به آن‌ها چیزی دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) آنهاست، اما آنان از آنچه مایه یادآوری و عزت آنهاست رویگردانند».

در این آیات، اشاره کوتاه و پرمعنایی به تضاد حق پرستی و هوی پرستی است، می‌فرماید: اگر حق تابع هوی و هوس مردم گردد، نه تنها زمین و اهلش، بلکه آسمان‌ها نیز به فساد کشیده می‌شود! تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست، زیرا:

۱. بدون شک، هوی و هوس‌های مردم یکسان نیست و در موارد بسیاری با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می‌شود که هوی و هوس‌های یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند، با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات شود نتیجه‌ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چراکه هر یک از آن‌ها معبودی را می‌پرستند و بتی برای خود ساخته‌اند. اگر حق، تسلیم این خواسته‌ها شود و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچ‌کس پنهان نخواهد بود.

۲. تمایلات هوس‌آلود مردم، قطع نظر از تناقض‌هایش نیز در بیشتر موارد متوجه مسائلی است که مفسده‌انگیز است. اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه‌ای جز فساد به بار نمی‌آورد.

۳. تمایلات هوس‌آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می‌نگرد و از جنبه‌های دیگر غافل است، و می‌دانیم که یکی از عوامل مهم فساد، برنامه‌های یک بعدی می‌باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

آیه فوق از پاره‌ای جهات به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیا آمده است بی‌شبهت نیست: ﴿إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؛ «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند به فساد کشیده می‌شوند».

بدیهی است که «حق» همچون «صراط مستقیم» یکتا و یگانه است، این هوی و هوس‌ها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند. حال که چنین است، در تضاد و کشمکش «حق» و «هوی» از کدام باید پیروی کرد، از هوی که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است، یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

### وسوسه‌های شیطانی<sup>۱</sup>

در آیه ۱۱۲ سوره انعام توضیح داده شده که وجود دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام ﷺ - که در آیات قبلش به آن اشاره شد - منحصر به او نبوده، بلکه «در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته‌اند» **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾**.

و کار آن‌ها این بوده که «سخنان فریبنده‌ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرارآمیز و گاهی درگوشی به هم می‌گفتند»؛ **﴿يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾**، ولی اشتباه نشود «اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست به اجبار جلوی همه آن‌ها را بگیرد (تا هیچ شیطان و شیطان‌صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آن‌ها کوچک‌ترین سنگی بیندازد)»؛ **﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ﴾**.

ولی خداوند این کار را نکرد، زیرا می‌خواست مردم آزاد باشند تا میدانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آن‌ها وجود داشته باشد، در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی‌ساخت. به علاوه، وجود این‌گونه دشمنان سرسخت و لجوج (اگرچه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده است) نه تنها ضرری برای مؤمنان راستین ندارد، بلکه به طور غیرمستقیم به تکامل آن‌ها کمک می‌کند،

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیه ۱۱۲ سوره انعام.



چون همواره تکامل‌ها در تضادهاست و وجود یک دشمن نیرومند، در بسیج نیروهای انسان و تقویت اراده‌ها مؤثر است. لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می‌دهد: به هیچ‌وجه به این‌گونه شیطنتها اعتنا نکن «و آن‌ها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار!»؛ ﴿فَدَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱. در آیه فوق، خداوند وجود شیاطین انس و جن را در برابر انبیا به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا﴾؛ (ما این چنین قرار دادیم!). درباره معنی این جمله میان مفسران گفتگوست، ولی تمام اعمال انسان‌ها را از یک نظر می‌توان به خداوند نسبت داد، زیرا هر کسی هرچه دارد از او دارد، قدرتش از اوست، همان‌گونه که اختیار و آزادی اراده‌اش نیز از او می‌باشد. اما مفهوم این‌گونه تعبیرات، هرگز جبر و سلب اختیار نیست، که خداوند عده‌ای را به گونه‌ای آفریده که به دشمنی در برابر انبیا برخیزند، زیرا اگر چنین بود می‌بایست آن‌ها در عداوت و دشمنی خود هیچ‌گونه مسئولیتی نداشته باشند، بلکه کار آن‌ها انجام یک رسالت محسوب شود، در حالی که می‌دانیم چنین نیست. البته انکار نمی‌توان کرد که وجود این‌گونه دشمنان هرچند به اختیار خودشان باشد می‌تواند برای مؤمنان به‌طور غیرمستقیم اثر سازنده داشته باشد و به تعبیر بهتر: مؤمنان راستین می‌توانند از وجود هرگونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله‌ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند، زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است.

۲. «شیاطین» جمع «شیطان» معنی وسیعی دارد که هر موجود سرکش و طغیانگر و مودی را شامل می‌شود، و لذا در قرآن به انسان‌های پست و خبیث و طغیانگر نیز کلمه «شیطان» اطلاق شده است، همان‌طور که در آیه فوق، کلمه «شیطان»، هم به شیطان‌های انسانی و هم به شیطان‌های غیرانسانی که از نظر ما

پنهان‌اند اطلاق شده، اما «ابلیس» اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار گرفت و درحقیقت رئیس همه شیاطین است، بنابراین، «شیطان» اسم جنس و «ابلیس» اسم خاص (علم) است.<sup>۱</sup>

۳. ﴿زُخْرُفَ الْقَوْلِ﴾ به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و باطنی زشت و بد دارد و «غرور» نیز به معنی اغفال کردن است.

۴. تعبیر «وحی» در آیه بالا اشاره لطیفی است به این حقیقت که آن‌ها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه‌های اسرارآمیز دارند که محرمانه به یکدیگر القا می‌کنند تا مردم از کار آن‌ها آگاه نشوند و طرح‌های آن‌ها کاملاً پیاده شود، زیرا یکی از معانی «وحی» در لغت، سخنان آهسته و درگوشی است.

در آیه بعد نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبنده شیاطین را چنین بازگو می‌کند: «سرانجام کار آن‌ها این خواهد شد که افراد بی‌ایمان، یعنی کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آن‌ها گوش فرادهند و دل‌هایشان به آن متمایل شود»؛ ﴿وَلْتَصْغِي إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾.

«لتصغی» از ماده «صغو» (بر وزن سرو) به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی است، ولی بیشتر به تمایلی گفته می‌شود که از طریق شنیدن و به وسیله گوش حاصل می‌گردد و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن «صغو» و «اصغاء» گفته می‌شود. سپس می‌فرماید: «سرانجام این تمایل، رضایت کامل به برنامه‌های شیطانی خواهد شد»؛ ﴿وَلْيَرْضَوْهُ﴾.

و پایان همه آن‌ها ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود. ﴿وَلْيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾.

**هیچ‌کس مجبور به پیروی از وسوسه‌های شیطان نیست!**

آیات ۲۰ و ۲۱ سوره سبأ می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا

۱. برای توضیحات بیشتر ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۳۴ سوره بقره.

فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ \* وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ «(آری) به یقین، ابلیس گمان خود را دربارهٔ آنها محقق ساخت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان! و او هیچ سلطه‌ای بر آنان نداشت، جز برای اینکه مؤمنان به آخرت را از آن‌ها که دربارهٔ آن در شک هستند مشخص سازیم؛ و پروردگار تو، نگاهبان همه چیز است».

این آیات درحقیقت نوعی نتیجه‌گیری کلی از داستان «قوم سبأ» است که در آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آن‌ها بر اثر تسلیم شدن در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.

در نخستین آیه می‌فرماید: «به یقین ابلیس گمان خود را دربارهٔ آن‌ها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت. آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان».

یا به تعبیر دیگر: پیش‌بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم علیه السلام و طرد شدن از درگاه کبریایی خداوند، گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛ «به عزتت سوگند! همهٔ آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها»<sup>۱</sup> درست از آب درآمد.

گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت، ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست و این سست‌اراده‌ها و ضعیف‌الایمان‌ها گروه‌گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مؤمنین بودند که زنجیرهای وسوسه‌های شیطان را درهم شکستند و فریب دام‌های او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آن‌ها از نظر عدد کم بودند، ولی از نظر ارزش، هر کدام با جهان برابری داشتند: «أُولَئِكَ وَاللَّهُ هُمُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا»<sup>۲</sup>.

۱. ص، آیه ۸۲ و ۸۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

در آیه بعد دربارهٔ وسوسه‌های ابلیس و کسانی که در حوزهٔ نفوذ او قرار می‌گیرند و آن‌هایی که بیرون از این حوزه‌اند، به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست می‌گوید: «شیطان سلطه‌ای بر آن‌ها نداشت، و کسی را به پیروی از خود مجبور نمی‌کند». این ما هستیم که به او اجازهٔ ورود می‌دهیم و مجوز عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می‌کنیم!

این همان چیزی است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می‌کند: ﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾؛ «من بر شما تسلط نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید».<sup>۱</sup>

ولی پیدا است که بعد از اجابت دعوت او توسط افراد بی‌ایمان و هوی پرست، آرام نمی‌نشیند، بلکه پایه‌های سلطهٔ خود را بر وجود آنان مستحکم می‌کند. لذا در دنبالهٔ آیه می‌افزاید: «هدف از آزادی ابلیس در وسوسه‌هایش این بود که مؤمنان به آخرت، از افراد بی‌ایمان و کسانی که در شک‌اند شناخته شوند»؛ ﴿إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍ﴾.

بدیهی است که خداوند از ازل به هر چیزی که در این جهان تا ابد رخ می‌دهد آگاه است، بنابراین جملهٔ «لنعلم» مفهومش این نیست که ما مؤمنان به آخرت را از آن‌ها که در شک و تردیدند نمی‌شناسیم، باید وسوسه‌های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چرا که خداوند هرگز بر اساس علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوهٔ آن‌ها کسی را مجازات نمی‌کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد و وسوسه‌های شیاطین و هوای نفس شروع شود، تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی‌گردد.

۱. ابراهیم، آیه ۲۲.

به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن، کسی را پاداش نمی‌دهند و مجازات نمی‌کنند.

و در پایان آیه به‌عنوان یک هشدار به همه بندگان می‌گوید: «و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است»؛ ﴿وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ﴾، تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آن‌ها در این جهان از بین می‌رود یا خداوند آن را فراموش می‌کند، نه، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می‌نماید.

### آرزوهای بی‌جا<sup>۱</sup>

در آیات دوم و سوم سوره حجر می‌خوانیم: ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ \* ذَرَهُمْ يَا كُفُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛ «کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند)، چه بسا آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند! آن‌ها را به‌حال خود واگذار تا بخورند و (از دنیا) بهره‌گیرند و آرزوهای آنان را غافل سازد؛ ولی به‌زودی خواهند فهمید».

### تفسیر

خداوند در این آیات به کافرانی که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی اصرار می‌ورزند هشدار می‌دهد روزی فرا می‌رسد که این‌ها از نتایج شوم کفر و تعصب کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد و «چه بسا این کافران آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند»؛ ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۲ و ۳ سوره حجر.

بنابراین، منظور از «بود» (دوست می‌دارند) - همان‌گونه که در تفسیر المیزان بیان شده است - دوست داشتن به معنی «تمنا» و آرزو کردن است و ذکر کلمه «لو» دلیل بر این است که آن‌ها آرزوی ایمان آوردن به اسلام را زمانی می‌کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند و این خود قرینه‌ای خواهد بود بر اینکه این تمنا و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتایج اعمالشان است.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده نیز کاملاً این معنی را تأیید می‌کند: «يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ إِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُسْلِمٌ فَتَمَّ يَوْمَهُ سَائِرُ الْخَلَائِقِ إِنَّهُمْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ روز قیامت که می‌شود کسی صدا می‌زند به گونه‌ای که همه مردم می‌شنوند: (امروز) جز افرادی که اسلام آورده‌اند داخل بهشت نمی‌شوند. در این هنگام سایر مردم آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند».<sup>۱</sup>

و نیز از پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می‌آیند و گروهی از مسلمانان خطاکار را نیز در کنار خود می‌بینند، کفار به مسلمین می‌گویند: مگر شما مسلمان نبودید؟ آن‌ها می‌گویند: آری، بودیم. کفار می‌گویند: پس اسلام شما نیز به حالتان سودی نداشت! چون شما هم با ما در یک جا هستید! آن‌ها می‌گویند: ما گناهای (بزرگ) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت گرفتار شدیم. (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می‌شود که) خداوند دستور می‌دهد: هر فرد باایمان و مسلمانی را که در دوزخ است خارج سازید! در این هنگام کفار می‌گویند: ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم.<sup>۲</sup>

سپس با لحنی بسیار کوبنده می‌گوید: ای پیامبر! «این‌ها را به حال خود بگذار

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. همان.

تا (همچون چهارپایان) بخورند و از لذت‌های این زندگی ناپایدار بهره گیرند و آرزوها آن‌ها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید؛ «ذَرَهُمْ يَا كُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ». این‌ها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی چیزی نمی‌فهمند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین‌هاست.

پرده‌های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آن‌ها افتاده و آن‌ها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیتی را ندارند. اما آن‌گاه که سیلی اجل به صورت آن‌ها نواخته شود و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، نگاه می‌فهمند که چه اندازه در غفلت و چقدر زیان‌کار و بدبخت بوده‌اند و چگونه گرامی‌ترین سرمایه‌ها را برای هیچ از دست دادند!

در آیه بعد برای اینکه گمان نکنند این مهلت و تمتع از لذایذ دنیا پایان‌ناپذیر است، اضافه می‌کند: «ما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابود نکردیم مگر اینکه آن‌ها اجل معین و زمان تغییرناپذیری داشتند و هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی‌گیرد و هیچ‌یک نیز عقب نخواهد افتاد».

سنت الهی همه جا این بوده که برای تجدیدنظر و بیداری و آگاهی، به قدر کافی مهلت می‌دهد، حوادث دردناک و وسایل رحمت را یکی پس از دیگری می‌فرستد، تهدید می‌کند، تشویق می‌کند، اخطار می‌نماید تا حجت بر همه تمام شود.

ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید سرنوشت قطعی دامن‌شان را خواهد گرفت. به دلیل مصالح تربیتی، به اصطلاح، دیر یا زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد! آیا توجه به همین واقعیت کافی نیست تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند و از مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح استفاده کنند؟

آیا باید باز هم نشست تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره ما نیز تکرار شود، و به جای اینکه از پیشینیان عبرت گیریم، خود عبرتی شویم برای آیندگان؟!

### نکته: آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت

بدون شک، امید و آرزو و یا به تعبیر عرب: «امل»، عامل حرکت چرخ‌های زندگی انسان‌هاست، که حتی اگر یک روز از دل‌های مردم جهان برداشته شود، نظام زندگی به هم می‌ریزد و کمتر کسی برای فعالیت و تلاش و جنب و جوش خود دلیل پیدا می‌کند.

حدیث معروفی که از پیامبر ﷺ نقل شده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتِ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ امید مایه رحمت برای امت من است، اگر نور امید نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت»،<sup>۱</sup> اشاره به همین واقعیت است.

ولی همین عامل حیات و حرکت اگر از حد بگذرد و به صورت «آرزوی دور و دراز» درآید، بدترین عامل انحراف و بدبختی است و درست همانند آب باران است که مایه حیات است، اما اگر از حد گذشت باعث غرق شدن و نابودی خواهد شد.

این آرزوی گشوده همان چیزی است که آیات فوق روی آن تکیه کرده و آن را مایه بی‌خبری از خدا و حق و حقیقت می‌شمارد. این آرزوها و امیدهای دور و دراز چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد و غرق در عالمی از تخیل می‌سازد، که از زندگی و هدف نهایی‌اش به کلی بیگانه می‌شود.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰ (ماده امل).



حدیث معروفی که در نهج‌البلاغه از علی علیه السلام نقل شده نیز بیان گویایی برای این واقعیت است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطَوْلُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُؤَسِّسِي الْآخِرَةَ؛ ای مردم! مخوف‌ترین چیزی که برای شما از آن می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوی و هوس‌ها، و آرزوهای دراز، چراکه پیروی از هوس‌ها شما را از حق بازمی‌دارد، و آرزوی دراز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد».<sup>۱</sup>

و به‌راستی چه افراد با استعداد و شایسته و لایقی که بر اثر گرفتاری در دام آرزوی دراز به موجودات ضعیف و مسخ شده‌ای تبدیل شده‌اند که نه تنها به حال جامعه خود مفید واقع نشدند، بلکه منافع شخصی خود را نیز پایمال کردند و از هرگونه تکامل نیز بازماندند، چنان‌که در دعای کمیل می‌خوانیم: «وَ حَبَسَنِي عَنِ نَفْعِي بَعْدَ أَمَلِي؛ آرزوی دراز، مرا از منافع واقعی‌ام محروم ساخت».

اصولاً آرزو که از حد گذشت، انسان را بی‌وقفه به رنج و تعب وامی‌دارد. شب و روز تلاش می‌کند و به گمان خود دنبال سعادت و رفاه می‌رود، در حالی که چیزی جز بدبختی و شقاوت برای او فراهم نمی‌شود، و بیشتر این‌گونه افراد غالباً در همین حال جان می‌دهند و زندگی دردناک و غم‌انگیزشان برای کسانی که چشم و گوش بینا و شنوا دارند عبرت می‌شود.

### غفلت از حق و پیامدهای آن<sup>۲</sup>

در آیه ۱۲۴ سوره طه می‌خوانیم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ «و هر کس از یاد من روی‌گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم».

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیه ۱۲۴ سوره طه.

## نکته‌ها:

## ۱. غفلت از یاد حق و پیامدهای آن

گاهی انسان به هر کاری دست می‌زند با درهای بسته روبه‌رو می‌شود، و گاهی به عکس، به هر جا روی می‌آورد خود را در برابر درهای گشوده می‌بیند، مقدمات هر کاری فراهم است و بن‌بست و گرهی در برابر او نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی تعبیر به ضیق یا ننگی معیشت می‌شود، منظور از «معیشت ضنک» در آیه بالا نیز همین است.

گاهی تنگی معیشت به این علت نیست که درآمد کمی دارد، چه بسا پول و درآمدش هنگفت است، ولی بخل و حرص و آز، زندگی را بر او تنگ می‌کند، نه تنها میل ندارد در خانه‌اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویا نمی‌خواهد آن را حتی به روی خویش نیز بگشاید! به فرموده علی علیه السلام «همچون فقیران زندگی می‌کند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می‌دهد». راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می‌شود؟ قرآن می‌گوید: عامل اصلی اش اعراض از یاد حق است. یاد خدا مایه آرامش جان، و تقوا و شهادت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیت‌هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می‌گردد و پیدا است که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات بازدارد. اصولاً تنگی زندگی بیشتر به دلیل کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به دلیل عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آن کس که به خدا ایمان دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانی‌ها در امان است.

البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه‌هایی که از یاد خدا روی گردانده‌اند وارد شویم، مسأله از این وحشتناک‌تر خواهد بود، جوامعی که با وجود پیشرفت شگفت‌انگیز صنعت و با وجود فراهم بودن همه وسایل زندگی، در اضطراب و نگرانی شدید به سر می‌برند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می‌بینند.

همه از هم می‌ترسند، هیچ‌کس به دیگر اعتماد نمی‌کند، رابطه‌ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به دلیل ترس از جنگ، بیشترین امکانات اقتصادی آن‌ها را در کام خود فرو برده، و پشت‌هایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندان‌ها مملو از جنایتکاران است و در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمی‌شان، قتل‌ها و جنایت‌های هولناکی رخ می‌دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشا آن‌ها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده‌هاشان نه نور محبتی است و نه پیوند عاطفی نشاط‌بخشی، آری، این است زندگی سخت و معیشت ضنک آن‌ها!

رئیس جمهور اسبق آمریکا (کشور شیطان بزر) «نیکسون» در نخستین نطق ریاست جمهوری‌اش به این واقعیت اعتراف کرد و گفت: «ما گرداگرد خویش زندگانی‌های توخالی می‌بینیم، در آرزوی ارضا شدن هستیم، ولی هرگز ارضا نمی‌شویم!» یکی دیگر از مردان معروف آن‌ها که نقش او در جامعه به اصطلاح، برای همه شادی‌آفریدن بود، می‌گوید: «من می‌بینم انسانیت در کوچه تاریکی می‌دود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست!»<sup>۱</sup>

جالب اینکه در روایات اسلامی می‌خوانیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

۱. معمای هستی، ص ۵۰ و ۵۱.

منظور از آیه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» چیست؟ فرمود: «اعراض از ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام)»<sup>۱</sup>.

آری، آن کس که الگوی خود را از زندگی علی (علیه السلام) بگیرد - همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک بر درخت کم ارزش تر بود - و آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک شود، هر کس که باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما کسانی که این الگوها را فراموش کنند، در هر شرایطی گرفتار معیشت ضنک هستند.

در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق به «ترک حج» برای کسانی که قادرند تفسیر شده، چراکه مراسم تکان دهنده حج، ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند و همین ارتباط و پیوند راهگشای زندگی اوست. در حالی که عکس آن سبب دلبستگی هرچه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنک می باشد.

## ۲. نابینایی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده است: یکی معیشت ضنک در این جهان - که در نکته قبل به آن اشاره شد - و دیگری نابینایی در جهان دیگر.

بارها گفته ایم که عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیاست و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می شود. آنهایی که چشم جانشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند: ما بینا بودیم چرا نابینا محسوس شدیم؟ به آن ها گفته می شود: چون آیات الهی را به فراموشی سپردید (و این حالت، انعکاس آن حالت است).

۱. نورالتقلین، ج ۳، ص ۴۰۵.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن این است که همه مردم در قیامت «بینا» هستند و به آن‌ها گفته می‌شود: نامه اعمالتان را بخوانید ﴿اِقْرَأْ كِتَابَكَ...﴾<sup>۱</sup> یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می‌بینند ﴿وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ...﴾<sup>۲</sup> این تعبیرات با نابینا بودن گروهی از انسان‌ها چگونه سازگار است؟

بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند: وضع آن جهان با این جهان متفاوت است، چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا! و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران: «أَعْمَى عَنِ جِهَاتِ الْخَيْرِ لَا يَهْتَدِي لِشَيْءٍ مِنْهَا؛ آن‌ها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و در برابر آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا می‌باشند» چراکه نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است.

این احتمال نیز وجود دارد که آن‌ها در پاره‌ای از منازل و مواضع نابینا هستند و در پاره‌ای بینا می‌شوند.

همچنین منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آن‌ها را فراموش می‌کند، بلکه روشن است که منظور، معامله فراموشی کردن با آن‌هاست، همان‌گونه که در تعبیرات روزمره خود داریم که اگر کسی به دیگری بی‌اعتنایی کرد می‌گویید: چرا ما را فراموش کردی؟

### ۳. اسراف در گناه

جالب اینکه در آیات فوق این مجازات‌های دردناک برای افرادی ذکر شده که اسراف می‌کنند و ایمان به آیات خدا نمی‌آورند.

۱. اسراء، آیه ۱۴.

۲. کهف، آیه ۵۳.

تعبیر به «اسراف» در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها نعمت‌های خداداد، مانند چشم و گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد. و یا اشاره به این است که گنهکاران دو دسته‌اند: گروهی گناهان محدودی دارند و ترسی از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی از پروردگار نبریده‌اند، اگر به فرض، ظلم و سستی می‌کند، به یتیم و بینوا نمی‌کند و در عین حال خود را مقصر می‌شمرد و در پیشگاه خدا روسیاه می‌داند. بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات، اما با کسی که بی حساب گناه می‌کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می‌کند و یا گناه را کوچک می‌شمرد، بسیار تفاوت دارد، چراکه دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند، اما دسته دوم، نه.

### زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن<sup>۱</sup>

در آیه ۳۳ سوره مؤمنون آمده است: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾؛ «ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری است مثل شما؛ از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد! (پس چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟!))».

آری، جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می‌بردند و به تعبیر قرآن: «ملا» بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی تهی از نور حق داشتند) چون دعوت این پیامبر بزر (صالح علیه السلام) را مخالف هوس‌های خود و مزاحم منافع نامشروع و استکبار

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه ۳۳ سوره مؤمنون.

و برتری جویی بی دلیل‌شان می‌دیدند و به‌خاطر همین ناز و نعمت‌ها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار نمودند، به ستیزه برخاستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح علیهم‌السلام داشتند.

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آن‌ها را همانند سایر مردم، دلیل بر نفی رسالت‌شان گرفتند، در حالی که این خود تأییدی بر رسالت این مردان بزر بود که آن‌ها از میان توده‌های مردم برمی‌خاستند تا دردها و نیازهایشان را به‌خوبی درک کنند.

در آیات فوق رابطه‌ای میان «اتراف» (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و «کفر و تکذیب لقای پروردگار» دیده می‌شود و به‌راستی چنین است، چراکه صاحبان این‌گونه زندگانی معمولاً تمایل به آزادی بی‌قید و شرط برای هرگونه کام‌جویی و بهره‌گیری از لذایذ حیوانی دارند و پرواضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزر رستاخیز، مانع مهمی در این راه است، هم آرامش وجدانشان را برهم می‌زند و هم زبان مردم را به روی آن‌ها باز می‌کند، لذا این‌گونه افراد یک‌باره طوق عبودیت پروردگار را از گردن برمی‌دارند و راه انکار مبدأ و معاد را پیش می‌گیرند و به تعبیری که در آیات فوق خواندیم، می‌گویند: زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر از این بگوید دروغ‌گوست! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسیله لذتی لذت جست! و این چنین، خلاف‌کاری‌ها و زشتی‌های اعمال خود را توجیه می‌کنند.

از این گذشته، فراهم ساختن چنان زندگی پرزرق و برق، بدون غصب حقوق دیگران و ظلم و ستم معمولاً ممکن نیست. تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند این راه برای آن‌ها هموار نخواهد شد، و اینجاست که می‌بینیم بیشتر کسانی که چنین زندگی‌ای دارند به همه چیز پشت‌پا می‌زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می‌نگرند.

این بینوایان کوردل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می‌روند، ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می‌نهند و خود بنده بندگان دیگر می‌شوند، افکاری منحط، ارواحی آلوده، و دل‌هایی سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آن‌ها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است، چراکه ناآرامی حاصل از گناه، و ترس از زوال نعمت‌ها و مرگ، فکر آن‌ها را همواره در اضطراب فرو می‌برد.

### وابستگی به مال و فرزند<sup>۱</sup>

در آیه ۳۷ سوره سبأ می‌خوانیم: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ»؛ «و اموال و فرزندانان هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان آورند و عمل صالحی انجام دهند که برای آنان در برابر کارهایی که انجام داده‌اند پاداش مضاعف است؛ و آنها در غرفه‌ها (ی بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود!».

چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند، و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است، قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن باصراحت نمی‌گوید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ «اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شما هستند؛ و خداست که پاداش عظیم نزد اوست».

این سخن به این معنی نیست که انسان از تلاش و کوشش لازم برای زندگی دست بردارد، بلکه منظور این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان‌ها در پیشگاه خدا نمی‌شود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه ۳۷ سوره سبأ.



سپس به معیار اصلی ارزش‌های انسان‌ها و آنچه مایهٔ تقرب به درگاه خدا می‌شود، پرداخته (به صورت یک استثنای منفصل) می‌گوید: «مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آن‌ها در برابر اعمال‌شان پاداش مضاعف است، و در غرفه‌های بهشتی در نهایت امنیت به سر می‌برند»؛ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ﴾.

بنابراین، تمام معیارها به این دو امر بازمی‌گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان، و از هر قشر و هر گروه. و تفاوت انسان‌ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آن‌هاست، و جز این چیز دیگری نیست. حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر با این دو معیار همراه نباشد به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید.

اینجاست که قرآن با صراحت بی‌ظنیش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینهٔ عوامل قرب به پروردگار، و ارزش وجودی انسان کشیده و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده که همهٔ انسان‌ها توانایی به دست آوردن آن را دارند و امکانات و محرومیت‌های مادی در آن مؤثر نیست.

آری، اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند به همین صبغهٔ الهی درمی‌آیند و رنگ ایمان و عمل صالح می‌پذیرند و مایهٔ قرب خدا می‌شوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند و همچون بتی مورد پرستش قرار گیرند و مایهٔ فساد و افساد شوند، آتش‌گیره‌های جهنم‌اند و به گفتهٔ قرآن: دشمنان جان انسان و دشمن سعادت او هستند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آن‌ها برحذر باشید!».<sup>۱</sup>

۱. تغابن، آیهٔ ۱۴.

و در آیه بعد، گروه مقابل آن‌ها را توصیف کرده، می‌گوید: «اما کسانی که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می‌کنند، نه خود ایمان دارند و نه اجازه می‌دهند دیگران در راه حق گام نهند، در حالی که چنین می‌پندارند که می‌توانند از چنگال قدرت ما فرار کنند، آن‌ها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می‌شوند».

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیا پرداخته‌اند و به وسوسهٔ خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزان دوزخ احضار می‌شوند.

### نکته: ارزیابی ارزش‌ها!

مسئلهٔ مهم در زندگانی فرد و جامعه‌ها، معیارهای سنجش، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است، زیرا تمام حرکت‌ها در زندگی فردی و جمعی از همین نظام ارزشی سرچشمه می‌گیرد و برای آفریدن این ارزش‌هاست. اشتباه یک قوم و ملت در این مسئله، و روی آوردن به ارزش‌های خیالی و بی‌اساس، کافی است که تاریخ آن‌ها را به تباهی بکشد، و درک ارزش‌های واقعی و معیارهای راستین، محکم‌ترین زیربنای کاخ سعادت آن‌هاست. دنیاپرستان مغرور، ارزش را تنها منحصر در مال و قدرت‌های مادی و نفرات خود می‌دانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهارچوب تصور می‌کنند، چنان‌که در آیات فوق نمونه‌ای از آن را دیدیم، و نمونه‌های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم می‌خورد:

یک: فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می‌گوید: من باور نمی‌کنم

موسی از طرف خدا باشد اگر راست می‌گوید پس چرا دست‌بند طلا به او داده نشده است؟! ﴿فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ﴾<sup>۱</sup>.

او حتی نداشتن چنین زروزیوری را دلیل بر پستی مقام موسی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شمرد و می‌گوید: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ﴾<sup>۲</sup>.

دو: مشرکان عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اینکه قرآن بر مرد تهیدستی نازل شده تعجب کردند: ﴿وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾؛ «وگفتند: چرا این قرآن بر مرد (ثروتمند و) بزرگی از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»<sup>۳</sup>. سه: بنی اسرائیل از «اشموئیل عَلَيْهِ السَّلَام» پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب «طالوت» به فرماندهی لشکر ایراد گرفتند و گفتند: ﴿وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ﴾؛ «ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم، چراکه از دودمان معروفیم، به علاوه طالوت ثروتی ندارد!»<sup>۴</sup>.

چهار: مشرکان ثروتمند قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَام به او ایراد گرفتند: چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته‌اند؟ و منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود! ﴿قَالُوا أَنْوَمِن لَّكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ﴾؛ «گفتند: «آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی‌ارزش از تو پیروی کرده‌اند؟!»<sup>۵</sup>.

پنج: همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفتند که چرا اطراف تو را پابره‌نه‌ها گرفته‌اند؟ ما حتی از بوی بدن این‌ها ناراحت می‌شویم، اگر آن‌ها را از خود برانی ما در کنار توایم! قرآن در سوره کهف به آن‌ها سخت می‌تازد، با شدیدترین لحنی آن‌ها را تهدید می‌کند و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد: باید با

۱. زخرف، آیه ۵۳.

۲. زخرف، آیه ۵۲.

۳. زخرف، آیه ۳۱.

۴. بقره، آیه ۲۴۷.

۵. شعراء، آیه ۱۱۱.

مردانی همنشین باشی که هرچند تهی دست‌اند، اما قلب‌شان مملو از عشق خداست و صبح و شام رو به درگاه خدا می‌آورند و جز او کسی را نمی‌خواهند. ای پیامبر ﷺ! با این‌ها باش و هرگز از این‌ها روی مگردان: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾.<sup>۱</sup>

بر همین اساس، نخستین و مهم‌ترین گام اصلاحی انبیا، درهم شکستن این چارچوب‌های ارزشی دروغین بود. آن‌ها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را درهم ریختند و ارزش‌های اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک «انقلاب فرهنگی»، محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل، به تقوا و ایمان و عمل صالح تبدیل کردند.

نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر «اموال» و «اولاد» به عنوان وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآتِي تَقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى﴾ بلافاصله ارزش اصیل را با جمله ﴿إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ جانشین آن می‌کند.

آیه شریفه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَمُّكُمْ﴾<sup>۲</sup> که به صورت یک شعار اسلامی درآمد، بعد از نفی ارزش‌های وابسته به قبیله و عشیره، بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است. طبق این آیه هیچ چیز جز تقوا، ایمان همراه با احساس مسئولیت و پاکی عمل، معیار ارزیابی شخصیت انسان‌ها و قربشان در درگاه خدا نیست و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقرب‌تر و گرامی‌تر است. جالب اینکه در محیط عربستان قبل از این‌که تعلیمات حیات‌بخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور، محصول آن محیط، مثنی غارتگر و زورگو همچون «ابوسفیان‌ها» و «ابوجهل‌ها» و «ابولهب‌ها» بود،

۱. کهف، آیه ۲۸.

۲. حجرات، آیه ۱۳.

اما بعد از انقلاب نظام ارزشی، از همان محیط، «سلمان‌ها» و «ابوذرها» و «مقدادها» و «عمار یاسرها» برخاستند.

جالب اینکه قرآن مجید در سوره «زخرف» بعد از ذکر آیاتی که به آن اشاره کردیم، می‌گوید: «نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست، بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی‌آمد ما برای کافران خانه‌هایی قرار می‌دادیم که سقف‌هایش از نقره و پله‌ها و نردبان‌هایی (گران‌قیمت) داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا روند، و برای اطاق‌های آن درهایی (پر زرق و برق) و تخت‌هایی (زیبا) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند و انواع زیورها؛ ولی تمام این‌ها بهره زندگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزکاران است».<sup>۱</sup>

این‌ها همه برای این است که ارزش‌های دروغین جای ارزش‌های واقعی انسانی را نگیرد.

### چهار عامل برای ناکامی انسان‌ها<sup>۲</sup>

در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره ملک می‌خوانیم: «أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ \* أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ»؛ «آیا این کسی که لشکر شماست می‌تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟ ولی کافران تنها گرفتار فریب‌اند! یا اگر (خدا) روزی‌اش را بازدارد (کیست آن کس که شما را روزی دهد؟)؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می‌ورزند».

### تفسیر

در آیات گذشته خواندیم که نداشتن گوش شنوا و عقل بیدار، مهم‌ترین

۱. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۲۰ و ۲۱ سوره ملک.

عاملی است که دوزخیان را به دوزخ می‌کشاند، و در آیات مورد بحث نیز چهار عامل دیگر، یعنی «غرور»، «لجاجت»، «سرکشی» (عتو) و «فاصله گرفتن از حق» (نفور) سبب بدبختی و گمراهی انسان معرفی شده است.

اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که این عوامل نیز با عامل گذشته در ارتباط است، زیرا این صفات زشت بر گوش و چشم بصیرت انسان پرده می‌افکند و مانع او از درک حقایق می‌شود.

### انواع غرور و فریب<sup>۱</sup>

در آیه ۳۳ سوره لقمان می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛ «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدری مجازات فرزندش را پذیرا می‌شود و نه فرزندى چیزی از مجازات پدرش را؛ به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا بفریبد».

این‌گونه آیات هشدار می‌دهد که زرق و برق زندگی دنیا شما را نفریبد، سپس از فریب شیطان سخن می‌گوید و درباره آن اعلام خطر می‌کند، زیرا مردم چند گروه‌اند:

بعضی آن‌قدر ضعیف و ناتوان‌اند که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است. اما بعضی که مقاومت بیشتری دارند، و سوسه‌های شیطان نیز باید به آن افزوده شود، و شیطان درون و برون دست به دست هم دهند تا آن‌ها را بفریبند. تعبیرات آیه فوق هشدارى است به همه این گروه‌ها.

ذکر این نکته نیز لازم است که «غرور» (بر وزن جسور) به معنی هر موجود

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیه ۳۳ سوره لقمان.

فریبنده است، و اینکه آن را به شیطان تفسیر کرده‌اند، درحقیقت بیان مصداق واضح آن است، وگرنه هر انسان فریبنده، هر کتاب فریبنده، هر مقام و سوسه‌گر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع این کلمه داخل است، مگر اینکه مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم که همه این‌ها را شامل شود.

لذا «راغب» در مفردات می‌گوید: «غرور» هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و بفریبد، اعم از مال و مقام و شهوت و شیطان، و اینکه به شیطان تفسیر شده به این دلیل است که خبیث‌ترین فریبندگان است.

و اینکه بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده‌اند به دلیل فریبندگی دنیاست، چنان‌که در نهج البلاغه می‌خوانیم: «تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ؛ می‌فریبد و ضرر می‌زند و می‌گذرد».<sup>۱</sup>

### فریبندگی دنیا

بدون شک، بسیاری از مظاهر زندگی دنیا غرورآمیز و غفلت‌زاست و گاهی چنان انسان را به خویشتن مشغول می‌دارد که از هر چه غیر آن است غافل می‌سازد.

به همین دلیل در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که وقتی از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا؛ چه کسی از همه مردم بافکرت‌تر، و از نظر اندیشه ثابت‌تر است؟»

فرمود: «مَنْ لَمْ يَغُرَّهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَلَمْ تَغُرَّهُ الدُّنْيَا بِتَشْوِيقِهَا؛ کسی که مردم فریبکار او را نفریبند و تشویق‌های دنیا نیز او را فریب ندهد».<sup>۲</sup>

ولی با این حال در لابه‌لای صحنه‌های مختلف همین دنیای فریبنده صحنه‌های گویایی وجود دارد که ناپایداری جهان و توخالی بودن زرق

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵.

۲. من لا یحضره الفقیه (طبق نقل نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۷).

و برق‌های آن را به روشن‌ترین وجهی بیان می‌کند، حوادثی که هر انسان هوشمندی را می‌تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را نیز هوشیار می‌سازد.

در حدیثی می‌خوانیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام از کسی شنید که دنیا را مذمت می‌کند و آن را فریبنده می‌شمرد فرمود: «**أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا، أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَدُمُّهَا، أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟ أَمْ مَتَى غَرَّتَكَ؟ أَيْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى؟ أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟... إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَدَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ...**» ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی! در حالی که خود به غرور دنیا گرفتار شده‌ای و فریفته باطل‌های آن هستی. تو خود به دنیا مغرور شده‌ای، سپس از آن مذمت می‌کنی؟ تو از جرم دنیا شکایت داری، یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ کی دنیا تو را فریب داده است؟ آیا به وسیله محل سقوط پدرانت در دامن فنا، و یا خوابگاه مادرانت در زیر خاک، تو را فریب داده است؟... اما بدان! این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن کسی که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد. دنیا مسجد دوستان خداست و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی و تجارت‌خانه اولیای حق!...»<sup>۱</sup>

## غرور و یأس<sup>۲</sup>

در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره فجر می‌خوانیم: «**فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ \* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ...**».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۱۵ و ۱۶ سوره فجر.



### نه از عطای نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمتش مأیوس!

در تعقیب آیات گذشته که به طغیانگران هشدار می‌داد و آن‌ها را به مجازات الهی تهدید می‌کرد، در آیات مورد بحث به مسأله «امتحان» می‌پردازد که معیار ثواب و عقاب الهی است و مهم‌ترین مسأله زندگی انسان محسوب می‌شود. نخست می‌فرماید: «اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت بخشد، مغرور می‌شود و می‌گوید: خداوند مرا گرامی داشته است!».

او نمی‌داند که آزمایش الهی گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور شود و نه بلاها مایه یأس و نومیدی، ولی این انسان کم‌ظرفیت، در هر دو حال، هدف آزمایش را فراموش می‌کند، هنگام روی آوردن نعمت می‌پندارد که مقرب درگاه خدا شده و این نعمت دلیل بر قرب اوست. قابل توجه اینکه در آغاز آیه می‌گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می‌دهد، ولی در ذیل آیه انسان را به این دلیل که خود را مورد اکرام خدا می‌بیند ملامت می‌کند! دلیل این مسأله این است که اکرام اول به همان معنی انعام است و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست.

«و اما هنگامی که برای امتحان، روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می‌شود و می‌گوید: پروردگام مرا خوار کرده است!».

یأس سرتاپای او را فرامی‌گیرد و از پروردگارش می‌رنجد و ناخشنود می‌شود، غافل از اینکه این‌ها همه وسایل آزمایش و امتحان اوست، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب، و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است.

این دو آیه هشدار می‌دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خداست، و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق، این‌ها مواد مختلف امتحانی است که خداوند

طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می‌کند، این انسان‌های کم‌ظرفیت‌اند که گاهی مغرور و گاهی مایوس می‌شوند.

در آیه ۵۱ فصلت نیز آمده است: ﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾؛ «و هرگاه به انسان (غافل و بی‌خبر) نعمت دهیم، روی می‌گرداند و به حال تکبر (از حق) دور می‌شود؛ ولی هرگاه (مختصر ناراحتی) به او رسد، تقاضای فراوان و مستمر (برای بر طرف شدن آن) دارد».

و در آیه ۹ سوره هود آمده است: ﴿وَلَئِن أَدْخَلْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسِكْفَوْرُ﴾؛ «و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود».

این دو آیه علاوه بر اینکه مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می‌کند این نتیجه را نیز می‌بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت‌ها و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم، بلکه معیار، همیشه و همه‌جا ایمان و تقواست.

چه بسیار پیامبرانی که در این دنیا به انواع مصائب گرفتار شدند و درمقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت‌ها برخوردار بودند، و این است طبیعت زندگی دنیا. درضمن، این آیه اشاره سربسته‌ای نیز به فلسفه بلاها و حوادث دردناک می‌کند.

### تکبر و غرور، سرچشمه بزرگ‌ترین بدبختی‌هاست<sup>۱</sup>

مهم‌ترین نکته تربیتی که از داستان ابلیس و آفرینش آدم علیه السلام که در سوره‌های مختلف قرآن آمده، استفاده می‌شود، همان سقوط وحشتناک ابلیس از آن مقام والایی که داشت، بر اثر کبر و غرور است!

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۲۶-۴۴ سوره حجر.

می‌دانیم که ابلیس از فرشتگان نبود، ولی در سایه اطاعت فرمان خدا آن‌چنان ارتقاء مقام پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت، حتی بعضی می‌گویند که معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می‌شود، هزاران سال خدا را پرستش کرده بود! اما همه این مقامات را به خاطر چند لحظه تکبر و غرور از دست داد و آن‌چنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد، بلکه همچنان به کار خود ادامه داد و در جاده لجاجت چنان ثابت‌قدم ماند که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به‌عنوان یک وسوسه‌گر بپذیرد و معادل کفر و عذاب همه آن‌ها را یک‌جا تحمل کند!

این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار.

نه تنها ابلیس، بلکه با چشم خود انسان‌های شیطان‌صفتی را دیده‌ایم یا شرح حال آن‌ها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده‌ایم که وقتی بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند دنیایی را به خاک و خون کشیدند، گویا پرده‌ای از خون و جهل، چشمان ظاهر و باطن آن‌ها را پوشانده و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی‌کنند، دیوانه‌وار در راه ظلم و بیدادگری گام برمی‌دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاه‌ها ساقط می‌کنند. همان‌گونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه و وسایل و سرمایه‌ای برای زندگی فراهم سازد، ولی محصول آن را در چند لحظه فقط با یک شعله آتش به خاکستر تبدیل کند، استکبار و غرور نیز آتش سوزان و وحشتناکی است که می‌تواند محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا، از دست دهد! چه درسی از این گویا و تکان‌دهنده‌تر؟!

عجیب اینکه او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد، چراکه منبع همه برکات، از جمله گیاهان، حیوانات، معادن، محل

ذخیره آب‌ها و به طور کلی سرچشمه پیدایش هر موجود زنده‌ای خاک است، ولی کار آتش سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است. علی‌السلام در همان خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان «عدو الله» (دشمن خدا) و «امام المتعصبین» (پیشوای متعصبان لجوج) و «سلف المستکبرین» (سر سلسله مستکبران) نام برده و می‌فرماید: «به همین علت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد و چادر ذلت بر سر او افکند... آیا نمی‌بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد و به خاطر برتری جویی‌اش پست نمود؟ در دنیا او را راند و در سرای دیگر عذاب دردناک برای او فراهم ساخت».

### چرا افراد لجوج به راه نمی‌آیند؟<sup>۱</sup>

در آیه ۱۱۱ سوره انعام می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»؛ «(و حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را در برابر آنها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».

### تفسیر

این آیه به آیات قبل مربوط است و همه یک حقیقت را دنبال می‌کنند. هدف این چند آیه بیان این نکته مهم است که جمعی از تقاضاکنندگان معجزات عجیب و غریب در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نیست، لذا بعضی از خواسته‌های آنها (مانند آمدن خدا در برابر آنان!) اصولاً محال است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیه ۱۱۱ سوره انعام.

آن‌ها به گمان خود می‌خواهند با مطرح ساختن این درخواست‌ها و معجزات عجیب و غریب افکار مؤمنان را متزلزل و نظر حق‌جویان را مشوب و به خود مشغول کنند.

قرآن در آیه فوق باصراحت می‌گوید: «اگر ما (آن‌طور که درخواست کرده بودند و حتی اگر) فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را در برابر آنها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند». سپس برای تأکید مطلب می‌فرماید: «تنها در یک صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن اینکه خداوند با مشیت اجباری خود، آن‌ها را به قبول ایمان وادار کند» و بدیهی است که این‌گونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت.

و در پایان آیه اضافه می‌کند که «بیشتر آن‌ها جاهل و بی‌خبرند»؛ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ». درباره اینکه منظور از ضمیر «هم» در این جمله چه اشخاصی هستند، میان مفسران گفتگوست، بعضی گفته‌اند: ممکن است اشاره به مؤمنانی باشد که اصرار داشتند پیامبر ﷺ به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه‌ای را که پیشنهاد می‌کنند بیاورد، زیرا بیشتر این مؤمنان از این واقعیت بی‌خبر بودند و توجه نداشتند که آن‌ها در تقاضای خود صادق نیستند، ولی خدا می‌دانست که این مدعیان دروغ می‌گویند به همین دلیل به خواسته‌های آن‌ها ترتیب اثر نداد، اما برای اینکه دعوت پیامبر ﷺ بدون معجزه نمی‌تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی به دست او آشکار کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «هم» به «کفار درخواست‌کننده» بازگردد، یعنی بیشتر آن‌ها از این واقعیت بی‌خبرند که خدا توانایی هرگونه کار خارق‌العاده‌ای را دارد، ولی گویا آن‌ها قدرتش را محدود می‌دانند، لذا هرگاه پیامبر ﷺ معجزه‌ای نشان می‌داد آن را حمل بر سحر یا چشم‌بندی می‌کردند،

چنان که در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ \* لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ»؛ «و اگر دری از آسمان به روی آنان می‌گشودیم و آنها پیوسته در آن بالا می‌رفتند... باز می‌گفتند: «ما چشم‌بندی شده‌ایم؛ بلکه قومی سحر شده‌ایم».<sup>۱</sup>

بنابراین آنها جمعیتی نادان و لجوج‌اند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد.

### کینه‌ها و حسادت‌ها، دشمن برادری است<sup>۲</sup>

در آیه ۴۷ سوره حجر می‌خوانیم: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غَلٍ إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرُورٍ مُّتَقَابِلِينَ»؛ «و ما هرگونه حسد و کینه را از سینه آنها برمی‌کنیم؛ در حالی که همه برادرند و بر تخت‌ها روبه‌روی یکدیگر قرار دارند».

### تفسیر

پرهیزکاران در جلسات اجتماعشان گرفتار تشریفات آزاردهنده این دنیا نیستند و مجلس‌شان بالا و پایین ندارد و از اصول زندگی طبقاتی رنج‌آور این دنیا در آنجا خبری نیست. همه برادرند، روبه‌روی یکدیگر و در یک صف، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش‌کن!

البته این برابری، با تفاوت مقام آنها از نظر درجات معنوی منافاتی ندارد، این مربوط به جلسات اجتماعی آنها است، وگرنه هر کدام بر حسب درجه تقوا و ایمان، جایگاه مخصوص به خود دارد. جالب اینکه بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری، مسأله ریشه‌کن شدن

۱. حجر، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیه ۴۷ سوره حجر.

انواع صفات مزاحم، همچون کینه و حسد و غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه «غل» که مفهوم وسیعی دارد، به همه آن‌ها اشاره گردیده است. درحقیقت اگر قلب انسان از این «غل» شستشو نشود، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد و نه برادری و اخوت، بلکه همیشه جنگ است و ستیز، و دعوا و کشمکش، و به دنبال آن، بریدن رشته‌های اخوت و سلب سلامت و امنیت.

### نقش حسد در جنایات<sup>۱</sup>

«حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می‌کنیم، به معنی آرزوی زوال نعمت از دیگران است، چه آن نعمت به حسود برسد، چه نرسد، بنابراین کار حسود، در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز می‌شود، نه اینکه آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی است، از جمله:

یک: حسود تمام یا بیشتر نیروها و انرژی‌های بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف می‌کند، در نتیجه هم سرمایه‌های وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه‌های اجتماعی را.

دو: حسد انگیزه قسمتی از جنایات دنیاست و اگر عوامل و علل اصلی قتل‌ها، دزدی‌ها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم خواهیم دید که قسمت قابل توجهی از آن‌ها از عامل حسد مایه می‌گیرد و شاید به همین دلیل است که آن را به «شراره‌ای از آتش» تشبیه کرده‌اند که می‌تواند موجودیت حسود و یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند به خطر بیندازد.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «حسد و بدخواهی» از خطرناک‌ترین صفات

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۵۳-۵۵ سوره نساء.

است و باید آن را به منزلهٔ وحشتناک‌ترین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید.

جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ‌نظر تشکیل می‌دهند جوامعی عقب‌افتاده هستند، زیرا همان‌طور که گفتیم، حسود همیشه می‌کوشد که دیگران را به عقب بکشد، و این درست برخلاف روح تکامل و ترقی است.

سه: از همهٔ این‌ها گذشته، حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان می‌گذارد، و افراد حسود معمولاً افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگاه‌های مختلف بدن ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماری‌های جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند، و در طب امروز بحث‌های مشروحی تحت عنوان بیماری‌های «روان تنی» دیده می‌شود که به این قسمت از بیماری‌ها اختصاص دارد. جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام بر این موضوع تأکید شده است: در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ؛ تندرستی، از کمی حسد است» و در جای دیگر می‌فرماید: «لِغَفَلَةِ الْحُسَادِ عَنِ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ؛ عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود به کلی غافل اند!». و حتی در پاره‌ای از احادیث می‌خوانیم که حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند از حسود شروع می‌کند و به تدریج او را به قتل می‌رساند.

چهار: از نظر معنوی، حسد نشانهٔ کمبود شخصیت، نادانی، کوتاه‌فکری، و ضعف و نقص ایمان است، زیرا حسود در واقع خود را ناتوان‌تر از آن می‌بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد، لذا سعی می‌کند محسود را به عقب برگرداند. به علاوه او عملاً به حکمت خداوند که بخشندهٔ اصلی این نعمت‌هاست و نعمتی را به محسود داده و به حسود نداده، معترض است، و لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَلْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمِي الْقَلْبِ وَالْجُحُودِ لِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَهُمَا جَنَاحَانِ لِلْكَفْرِ وَبِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَهَلَكَ



مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا؛ حسد از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت‌های خدا به افراد سرچشمه می‌گیرد، و این دو (کوردلی و ایراد به بخشش خدا) دو بال کفر هستند. به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی‌یابد.<sup>۱</sup>

قرآن مجید می‌گوید: عامل نخستین قتل و کشتاری که در روی زمین انجام شد حسد بود.<sup>۲</sup>

و در نهج البلاغه از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد به تدریج ایمان را می‌خورد همان‌طور که آتش هیزم را به تدریج از بین می‌برد».<sup>۳</sup> زیرا شخص حسود به تدریج سوءظنش به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر می‌شود و همین سوءظن است که او را از وادی ایمان بیرون می‌کشد.

زیان‌های معنوی و مادی، فردی و اجتماعی حسد فوق‌العاده زیاد است و آنچه گفتیم درحقیقت فهرستی از آن به شمار می‌رود.

### ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی‌رساند<sup>۴</sup>

در آیه ۲۸ سوره نجم می‌خوانیم: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»؛ «آنها هرگز در این باره دانشی ندارند، تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی‌گوید و نسبتی را

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. مانده، آیه ۲۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۲۸ سوره نجم.

به کسی بی دلیل نمی دهد. تکیه بر گمان و پندار، کار شیطان و انسان‌های شیطان‌صفت است و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی‌عقلی است. روشن است که واژه «ظن» (گمان) دو معنی متفاوت دارد: یکی به معنی گمان‌های بی پایه است که طبق تعبیرات پاره‌ای از آیات، هم‌ردیف «هوای نفس و اوهام و خرافات» است. منظور از این کلمه در بحث ما همین معنی است. معنی دیگر، گمان‌هایی است که معقول و موجه است و در بیشتر موارد، مطابق حقیقت و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می‌باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا «قول اهل خبره» و یا «ظواهر الفاظ» و امثال آن، که اگر این‌گونه گمان‌ها را از زندگی بشر برداریم و تنها بر یقین قطعی تکیه کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می‌شود.

بدون شک، این قسم از ظن داخل در این آیات نیست و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد و به تعبیر دیگر: قسم دوم در حقیقت نوعی علم عرفی است نه گمان، بنابراین سخن کسانی که با آیه «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» و مانند آن برای نفی حجیت «ظن» به طور کلی استدلال کرده‌اند قابل قبول نیست.

### موانع شناخت<sup>۱</sup>

چهره حقیقت هر قدر آشکار و درخشان باشد، تا وقتی در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست و به تعبیر دیگر: برای شناخت حقایق دو چیز لازم است: آشکار شدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درک.

آیا نابینا هرگز می‌تواند قرص خورشید را ببیند؟ آیا افراد ناشنوا می‌توانند نغمه‌های دلنواز جهان را بشنوند؟ همین‌گونه کسانی که چشم حق‌بین ندارند از

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۹۸-۱۰۰ سوره نحل.

دیدن چهره حقیقت محروم‌اند، و آن‌هایی که گوش حق‌شنو ندارند از شنیدن آیات حق.

چه چیز مانع می‌شود که انسان قدرت شناخت را از دست بدهد؟ بدون شک، در درجه اول پیش‌داوری‌های غلط، هوی و هوس‌های نفسانی، تعصب‌های کورکورانه افراطی، گرفتار بودن در چنگال خودخواهی و غرور، و خلاصه هر چیزی که صفای دل و پاکی روح انسان را بر هم می‌زند و رنگ‌های تیره و تار به آن می‌دهد، همه مانع درک حقیقت‌اند.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!  
تا نفس مبرا ز نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود!  
در حدیث می‌خوانیم: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ؛ اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی‌زدند آن‌ها می‌توانستند ملکوت و باطن آسمان‌ها را ببینند».

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق، تهذیب نفس و تقواست، که بدون آن انسان در ظلمات وهم، گرفتار و در بیراهه‌ها سرگردان می‌شود، و اگر می‌بینیم قرآن می‌گوید: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ «این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است» اشاره به همین واقعیت است.

بسیار دیده‌ایم کسانی را که با تعصب و لجاجت و پیش‌داوری‌های فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می‌روند و به‌جای اینکه حقیقت را از آن درک کنند آنچه را خود می‌خواهند بر قرآن تحمیل می‌نمایند، به تعبیر دیگر: آنچه را که می‌خواهند، در قرآن می‌جویند، نه آنچه را که خدا بیان فرموده، و به‌جای اینکه قرآن مایه هدایت‌شان شود، بر انحرافشان می‌افزاید (البته نه قرآن، بلکه هوی و هوس سرکش‌شان)؛ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ «اما کسانی که ایمان

آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده است؛ و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال‌اند. و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.<sup>۱</sup>

بنابراین باصراحت باید گفت: منظور از آیه فوق این نیست که تنها به گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» قناعت کنیم، بلکه باید این «ذکر» را تبدیل به «فکر» و فکر را تبدیل به «یک حالت درونی» کنیم و هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم از اینکه وسوسه‌های شیطان حجابی میان ما و کلام حیات‌بخش او شود.

### بی‌خبران مغرور و موانع شناخت<sup>۲</sup>

خداوند در آیات ۴۵ تا ۴۸ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا \* وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَعْلَمَ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا \* انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَمِعُونَ سَبِيلًا﴾.

### تفسیر

به دنبال آیات گذشته، این سؤال برای بسیاری پیش می‌آید که با واضح بودن مسأله «توحید» به طوری که همه موجودات جهان به آن گواهی می‌دهند، چرا مشرکان این واقعیت را نمی‌پذیرند؟ چرا آن‌ها این آیات گویا و رسای قرآن را می‌شنوند، ولی بیدار نمی‌شوند؟!

۱. توبه، آیه ۱۲۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۴۵-۴۸ سوره اسراء.

آیات مورد بحث می‌تواند اشاره به پاسخ این سؤال باشد.

نخستین آیه می‌گوید: « و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم؛ ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾.

این حجاب و پرده، همان لجاجت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها مکتوم می‌داشت و به آنها اجازه نمی‌داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر ﷺ و مانند آنها را درک کنند.

آیه بعد اضافه می‌کند: «و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی؛ و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی برمی‌گردانند».

راستی چه عجیب است فرار از حق، فرار از سعادت و نجات، و فرار از خوشبختی و پیروزی و فهم و شعور!

نظیر همین معنی در سوره «مدثر» آیات ۵۰ و ۵۱ آمده است: ﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ \* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾؛ «گویا گورخرانی رمیده هستند که از (مقابل) شیری فرار کرده‌اند».

### جمع‌بندی و مروری بر این آیات

آیات فوق، از حال گمراهان و موانع شناخت ترسیم دقیقی می‌کند و به‌طور کلی می‌گوید: آنها سه مانع بزرگ شناخت دارند، و گرنه دیدن چهره حق، سهل و آسان است:

نخست میان تو و آنها حجابی افتاده است، این حجاب درحقیقت چیزی جز کینه‌ها، حسادت‌ها و بغض و عداوت‌ها که نسبت به تو دارند نیست، این امور

سبب شده که شخصیت والای تو را نبینند و عظمت گفتار و رفتار تو را درک نکنند، حتی خوبی‌ها در نظرشان زشتی جلوه کند.

دوم: منهای کینه‌ها و حسادتی که نسبت به پیامبر ﷺ داشتند، اصولاً بر دل‌های آن‌ها پردهٔ جهل و تقلید کورکورانه افتاده بود، به طوری که حاضر نبودند سخن حق را از هیچ‌کس بشنوند.

سوم: حتی ابزار شناخت‌شان، مانند گوش‌ها، گویا از سخن حق نفرت داشت و آن را از خود بیرون می‌افکند و «کر» می‌شد و به عکس، سخنان باطل که با ذائقه‌شان سازگار بود و لذت‌بخش، به سرعت در اعماق جان‌شان نفوذ می‌کرد.

به ویژه که به تجربه ثابت شده است انسان سخنانی را که به آن تمایل ندارد به سختی می‌شنود و سخنانی را که مورد علاقه و عشق اوست با سرعت و تیزگوشی مخصوصی درک می‌کند! گویی تمایلات درونی بر درخواست ظاهری انسان نیز اثر می‌گذارند و آن را به رنگ خود درمی‌آورند!

نتیجهٔ این موانع سه‌گانه این بود که اولاً از شنیدن حق فرار می‌کردند. به ویژه هنگامی که سخن از یگانگی خدا به میان می‌آمد که با اساس همهٔ معتقدات شرک‌آلودشان تناقض داشت به سرعت می‌گریختند.

ثانیاً برای تقویت خط انحرافی خود به توجیهاات غلط دربارهٔ پیامبر ﷺ و سخنانش پرداخته، هر کدام او را به چیزی متهم می‌ساختند: ساحر، شاعر، مجنون و دیوانه!

و این چنین است سرنوشت همهٔ دشمنان حق که اعمال و صفات رذیلهٔ آن‌ها حجابی است برای آنان، و اینجاست که می‌گوییم: اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را ببوید و از انحراف و گمراهی در امان بماند باید قبل از هر چیز در اصلاح خویشتن بکوشد، دل را از بغض و کینه و حسد و عناد، و روح را از کبر و غرور و نخوت، و خلاصه وجود خود را از صفات رذیله پاک کند، چراکه آئینه

قلب هرگاه از این رذایل پاک شود و صیقل یابد، همه حقایق در آن پرتوافکن خواهد بود، به همین دلیل گاهی افراد بی سواد پاک‌دل، حقایقی را می‌فهمند که دانشمند تهذیب نیافته، قدرت درک آن را ندارد.

### نتیجه نهایی

براساس آنچه در فصل دهم مورد بحث و بررسی قرار گرفت، فهمیده می‌شود که مهم‌ترین آسیب‌ها و موانع تربیت عبارت‌اند از:

- وسوسه‌های شیطانی
- آرزوهای بی‌جا و دراز
- مستی شهوت و غرور
- غرور و یأس
- متأثر شدن از زندگی پر زرق و برق دنیا
- انتخاب دوست بد و ناشایست
- وابستگی به مال و فرزند
- طغیانگری بر اثر رفاه گسترده مادی
- غفلت و بی‌خبری از حقایق عالم هستی
- ارتکاب جنایات بر اثر حسد
- انس با مجالس اهل باطل
- اهل عناد و لجاجت بودن
- پیروی از ظن و گمان‌های باطل
- کینه‌ها و حسادت‌ها
- نابینایی درون
- پیروی از هوای نفس

- قلب ماهیت انسان بر اثر گناهان پی در پی  
- و آنچه که به طور کلی در زمره موانع شناخت و درک و بینش و معرفت  
صحیح به شمار آید.

از خدای منان خواهانیم که به همه ما توفیق شناخت و وظیفه و توان انجام وظیفه  
در تمام ابعاد زندگی عنایت فرماید، ما را از همه رذایل برهانند و به تمامی فضایل  
برسانند!

«وما توفیقی الا بالله العلیّ العظیم».



### چکیده مطالب کتاب:

مباحث تربیتی که بر اساس تفسیر نمونه، گردآوری شده و در جلد دوم کتاب «تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه» انجام یافته است عبارتند از:

- برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت
- مراحل چهارگانه تربیت
- مربی و قابلیت
- روش‌های مؤثر تربیتی
- الگوهای جاویدان
- تأثیر سریع تربیت الهی
- چگونگی تبلیغ دین
- فکر، تفکر، تعقل، یقین، ادب، تقوا، نیایش و...